



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

درسنامه



سید حسین فاضلی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# درس نامه نهج البلاغه

نویسنده:

سید حسین فاطمی

ناشر چاپی:

قلم آذین رضا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	درس نامه نهج البلاغه
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست
۱۹	مقدمه ای بر دریا
۲۵	پیش گفتار
۲۹	صد انتخاب از حکمت های نهج البلاغه
۶۷	آشنایی با خطبه متقین
۶۷	اشاره
۷۰	برتری های متقین
۷۲	باورمندی متقین
۷۲	سیمای متقین
۷۴	شب های متقین
۷۵	روزهای متقین
۷۷	نشانه های متقین
۸۰	لحظه های متقین
۸۱	افق های دید متقین
۸۲	نشانه های دیگری متقین
۸۶	مستقیم در برابر پیش آمدها
۸۹	اتفاق مهم
۹۵	نامه مولا علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام)
۹۵	توضیح کوتاه
۹۷	آغازنامه

۱۰۱	انگیزه نوشتن نامه
۱۰۵	سه عنوان عاطفی با "ای بنی"
۱۲۰	پیام رسانی زیر عنوان چهار "واعلم"
۱۳۲	پیام رسانی زیر عنوان دو "یا بنی"
۱۳۷	پیام رسانی زیر عنوان پنج "واعلم" دیگر
۱۵۲	پیام رسانی دیگر با عبارت عاطفی "یا بنی"
۱۵۷	پیام رسانی با دو "واعلم" دیگر
۱۶۰	تذذیر و توصیه اول
۱۶۷	امر مستقیم
۱۷۲	آخرین "واعلم"
۱۷۷	آخرین تذذیر و توصیه
۱۸۳	دعا
۱۸۵	عهدنامه مالک اشتر
۱۸۵	اشاره
۱۸۵	پیش از قرائت
۱۸۸	انگیزه انتخاب مالک
۱۹۵	یاد آوری ها
۲۰۵	رهنمونی ها
۲۱۲	برخورد والی با سخن چینان
۲۱۵	ویژگی های مشاوران و معاونان والی
۲۲۱	خوشبینی به ملت، سنت های شایسته و ارتباط با دانشمندان
۲۲۶	آشنایی با اقشار هشتگانه جامعه
۲۲۸	وابستگی های اقشار جامعه
۲۳۲	انتخاب فرمانده اصلی سپاه و سایر درجه داران
۲۴۲	ویژگی های قاضی در حکومت علی پسند
۲۴۸	گزینش کارمندان حکومت علی پسند

- ۲۵۴ ----- ملاحظه حال خراج دهندگان
- ۲۶۱ ----- دقت در انتخاب کاتبان
- ۲۶۶ ----- رسیدگی و نظارت بر تاجران
- ۲۷۱ ----- طبقات محروم و فرودست جامعه
- ۲۸۰ ----- سفارش های شخصی و عمومی دیگر
- ۲۸۶ ----- نحوه برخورد با خاصان و شفاف سازی
- ۲۹۰ ----- تقدم صلح بر جنگ و پایداری بر تعهد
- ۲۹۹ ----- پنج اعلام خطر
- ۳۰۷ ----- معیارهای حکومتی و دعاهای مستجاب
- ۳۱۳ ----- ضمیمه
- ۳۱۵ ----- نوزده حدیث از صدیقه طاهره (سلام الله علیها)
- ۳۲۷ ----- دیباچه ای بر خطبه فدکیه
- ۳۶۹ ----- خطبه فدکیه
- ۴۴۰ ----- درباره مرکز

سرشناسه: فاطمی، سیدحسین، 1338-

عنوان قراردادی: نهج البلاغه. فارسی- عربی. برگزیده. شرح

Nahjol-Balaghah .Persian- Arabic . Selection. Commantries

عنوان و نام پدیدآور: درس نامه نهج البلاغه / سیدحسین فاطمی.

مشخصات نشر: مشهد: قلم آذین رضا، 1400.

مشخصات ظاهری: 429ص.

شابک: 1-11-7673-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ دوم: 1400.

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghah -- Criticism and interpretation

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. نهج البلاغه -- نامه ها

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghah -- Correspondence

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. نهج البلاغه. برگزیده. شرح

شناسه افزوده: Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghah

رده بندی کنگره: BP38/09

رده بندی دیویی: 297/9515

شماره کتابشناسی ملی: 8507966

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا



آدرس: مشهد مقدس، خیابان آیت الله بهجت 2، پاساژ گنجینه کتاب

قلم آذین رضا: 09151201962 32255390 - 051

نام کتاب: درس نامه نهج البلاغه

مؤلف: سید حسین فاطمی

ناشر: قلم آذین رضا

چاپ دوم: 1400

تیراژ: 1000

تعداد صفحات: 429

قطع: رقعی

شابک: 978-622-6142-54-0

ص: 1

**اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

درس نامه نهج البلاغه

سيد حسين فاطمي

ص: 3



- فهرست..... 5
- مقدمه ای بر دریا..... 9
- پیش گفتار..... 15
- صد انتخاب از حکمت های نهج البلاغه..... 19
- آشنایی با خطبه متقین..... 57
- برتری های متقین..... 60
- باورمندی متقین..... 62
- سیمای متقین..... 62
- شب های متقین..... 64
- روزهای متقین..... 65
- نشانه های متقین..... 67
- لحظه های متقین..... 70
- افق های دید متقین..... 71
- نشانه های دیگری متقین..... 72
- مستقیم در برابر پیش آمدها..... 76
- اتفاق مهم..... 79
- نامه مولا علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام)..... 85
- توضیح کوتاه..... 85
- آغازنامه..... 87
- انگیزه نوشتن نامه..... 91



- سه عنوان عاطفی با "ای بنی" ..... 95
- پیام رسانی زیر عنوان چهار "واعلم" ..... 110
- پیام رسانی زیر عنوان دو "یا بنی" ..... 122
- پیام رسانی زیر عنوان پنج "واعلم" دیگر ..... 127
- پیام رسانی دیگر با عبارت عاطفی "یا بنی" ..... 142
- پیام رسانی با دو "واعلم" دیگر ..... 147
- تخذیر و توصیه اول ..... 150
- امر مستقیم ..... 157
- آخرین "واعلم" ..... 162
- آخرین تذخیر و توصیه ..... 167
- دعا ..... 173
- عهدنامه مالک اشتر ..... 175
- پیش از قرائت ..... 175
- انگیزه انتخاب مالک ..... 178
- یاد آوری ها ..... 185
- رهنمونی ها ..... 195
- برخورد والی با سخن چینان ..... 202
- ویژگی های مشاوران و معاونان والی ..... 205
- خوشبینی به ملت، سنت های شایسته و ارتباط با دانشمندان ..... 211
- آشنایی با اقشار هشتگانه جامعه ..... 216
- وابستگی های اقشار جامعه ..... 218

انتخاب فرمانده اصلی سپاه و سایر درجه داران..... 222

ویژگی های قاضی در حکومت علی پسند..... 232

گزینش کارمندان حکومت علی پسند..... 238

ص: 6



- 244 ..... ملاحظه حال خراج دهندگان
- 251 ..... دقت در انتخاب کاتبان
- 256 ..... رسیدگی و نظارت بر تاجران
- 261 ..... طبقات محروم و فرودست جامعه
- 270 ..... سفارش های شخصی و عمومی دیگر
- 276 ..... نحوه برخورد با خاصان و شفاف سازی
- 280 ..... تقدم صلح بر جنگ و پایداری بر تعهد
- 289 ..... پنج اعلام خطر
- 297 ..... معیارهای حکومتی و دعا‌های مستجاب
- 303 ..... ضمیمه
- 305 ..... نوزده حدیث از صدیقه طاهره (سلام الله علیها)



نهج البلاغه افق بی انتهای خرد، دانش، معنویت و شیوه زندگانی انسان کامل است. ناممکن که انسان در سیر تکامل و حیات طیبه خود نیازمند این کتاب ارجمند نباشد و توصیه های نورانی آن، راه ها و افق های بلندی برای هدایت طلبان نگشوده باشد، آن غزلسرای زندگانی علوی گفت، دو صد بار این کتاب را مطالعه کردم هر بار که می خوانم، چشمه ها و افق های جدیدی برای من می جوشد و گشوده می شد. هم نشینی و هم خانگی این کتاب با قرآن مجید، نشان از عظمت الهی آن نیز میباشد.

نهج البلاغه یک کتاب اسلامی ساده نیست، کتابی با خصوصیات ویژه ای است که در هیچ کتاب دیگر نیست و مهمتر و گرانمایه تر از نهج البلاغه سراغ نداریم. در میان همه ی تألیفات و کتب مدون، چنین چیزی، چنین پدیده ای نیست. تالیفی که ارزش معنوی را با زیبایی لفظی و قوت ادبی توأمان داشته باشد.

متأسفانه زمان های متمادی از کتاب شریف و روشنگر نهج البلاغه محروم بودیم، معرفی این صحیفه مقدس الهی، مصداق بارز حیرت و عجز و اعتراف "ماعرناک حق معرفتک" است. سخن پرتوی از روح گوینده و زاده دانش و بینش سخنور است، بحق توان گفت: کتاب نهج البلاغه همانند حضرت امیرالمومنین علیه السلام، از علو و رفعتی برخوردار است که بعد از سخنان رسول مطهر اسلام صلوات الله علیه و آله در کلام بشر بی نظیر است. این کلام فاخر، گفتمان امیر سخن که بیان را به بهترین و شیواترین وجه انتخاب کرده است، می باشد. شخصیت و زندگانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، کلمه کلمه و سطر به سطر تفسیر قرآن و نهج البلاغه است، برای آشنایی با این امام بزرگوار باید نهج البلاغه را فهمید. نهج البلاغه همه ی ابعاد یک شخصیت والای انسانی را ترسیم می کند، چهره ی حضرت امیرالمومنین علیه السلام، در هیچ جا مانند نهج البلاغه آشکار نمی شود.

1- نهج البلاغه کلامی در حد اعجاز و بزرگترین اثر هنری عرب است. سید رضی که سخن شناس و شاعری بسیار بلندپایه ی زبان عربی هست، این کتاب را در حد اعجاز می داند و در بعضی از کلمات می گوید این کلمه بالاترین حد فصاحت و بلاغت را دارد و آن قدر مجذوب هنر مواج این کتاب هست که اسم آن را می گذارد، نهج البلاغه؛ شیوه ی بلاغت، شیوه ی رسائی در سخن، که همان هنر ویژه ی بیان و گفتار هست.

2- نهج البلاغه، بیدار کننده، هوشیار کننده، و خیلی قابل تدبر است. اگر راهمان به سوی نهج البلاغه باز شود و با آن کتاب آشنا شویم، راه

سوء

ص: 10

استفاده‌ی دشمنان که از غفلت و دوری ما از اسلام، همیشه استفاده کرده اند بسته خواهد شد. این کتاب معظم، آیین نامه راهنمای زندگانی سعادتمندانه‌ی انسان، کتاب درس، حکمت، عبرت، عمل، و قاموس؛ یعنی فرهنگ مفاهیم اسلامی است.

3- نهج البلاغه، هیچ عرصه‌های از میدان‌های زندگانی انسانی را متعرض نشده مگر این که در آن بلیغ‌ترین، رساترین، پرمغزترین و پرمحتواترین سخن را بیان کرده است. نگاهی به فهرست نهج البلاغه نشان می‌دهد که این کتاب چقدر چند بعدی و چند جانبه و شگفتی‌زا است. در همه‌ی بخش‌هایی که برای یک انسان کامل و برای یک جامعه‌ی انسانی کامل، لازم و ضروری است، نهج البلاغه بهترین و وافی‌ترین مطالب را ارائه می‌دهد. زیرا نهج البلاغه نموداری از اسلام است و اسلام آئینی است همه‌جانبه و انسان که موضوع اسلام هست و محور اندیشه‌ی اسلامی و ایدئولوژی اسلامی است، موجودی چند جانبه است.

4- نهج البلاغه، مانیفیست زیست اسلامی است، اگر بخواهیم جامعه‌ی دینی ایجاد کنیم، بایستی اسلام را همه‌جانبه پیروی کنیم که نیازمند برنامه جامع اسلامی هستیم. نهج البلاغه این نیاز را تامین می‌کند. این کتاب، جنگ، سیاست، دیپلماسی، ارتباطات، سیاست خارجی، اخلاق، عبادت، زهد و همه چیز دارد. کتابی چند بعدی که معرف نموداری از اسلام چند بعدی است که برای ایجاد جامعه اسلامی و ساختن انسان چند بعدی ضروری و لازم است.

5- نهج البلاغه، درس نامه زندگی اجتماعی برای مسلمان هاست؛ مطالب این کتاب به طور مجرد از زندگی مطرح نشده. گوینده ی این کلمات رئیس مملکت، حاکم و فرمان روای بزرگی است که سلطنت و حکومت او بر یک کشور پهناور و عظیمی، برقرار بود و این انسان بزرگ که مسؤولیت ملک داری و زمامداری را هم بر دوش داشت، با احساس این مسؤولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری نمود، مانند گفته های یک حکیمی نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیت ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه مطرح است، معارف اسلامی را بیان کند و مانند عارفی نیست که به حالات و کیفیات درونی و نفسانی خود تکیه می کند. انسانی است که بار مسؤولیت اداره ی یک جامعه ی عظیم را بر دوش خود احساس می کند و دانای دین و بصیر به همه ی معارف اسلامی و قرآنی است؛ با این دل پر معرفت، با این روح بزرگ و در مقام این مسؤولیت با مردم روبه رو می شود.

6- نهج البلاغه، با همه ی روایاتی که از ائمه ی معصومین علیهم السلام داریم فرق می کند، آن ها در دوران اختناق به سر می بردند، مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسؤول اداره ی مملکت بر زبان آن ها جاری نمی شد. اما امیرالمؤمنین به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می زند، با یک جامعه ای که تحت اشراف و حکومت خود اوست حرف می زند، البته در کلمات آن حضرت سخنانی هم هست که مربوط به دوران حکومت ایشان نیست. امروز می توان از دیدگاه دقیق و نافذ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به

واقعیت های جامعه و واقعیت های جهان نگاه کرد و بسیاری از حقایق را دید و شناخت و علاج آن ها را پیدا کرد. امروز از همیشه به نهج البلاغه ما محتاج تریم.

7- نهج البلاغه اصلاح فکری و عقیدتی و اسلامی در ما ایجاد خواهد کرد. حقیقت دیگری که ما را بیشتر از گذشته به نهج البلاغه مشتاق و محتاج می کند این است که در طول تاریخ اسلام، متأسفانه با انحرافی که از کج فهمی و جهالت از یک سو، و غرض ورزی و دشمنی از سوی دیگر حاصل شده است، در آنچه که از معارف اسلامی در اختیار ماست سردرگمی هایی داشته ایم.

8- نهج البلاغه در نهادهای علمی و دینی کمتر توجه شده است. مدارس علمیه باید به این کتاب شریف بهایی در خورد بدهد، تا هم خود به کمال مطلوب علمی و تربیتی برسد و هم روشنگر جامعه خود گردد. در سال های اخیر در هزاره جات و شهر باستانی بامیان تلاش مبارکی برای شناخت و فهماندن معارف این کتاب ارجمند در مدارس دینی شده است، برخی مدارس در این عرصه تلاش مضاعفی دارد.

9- نهج البلاغه منبع هر گونه تحول و اصلاح است. تحول اصیل فکری در طلاب علوم دینی و تهذیب نفس آن ها، و انقلاب فرهنگی در جامعه چگونه و با اتکاء به چه منابع معتمد و معتبری ایجاد کرد؟ هزار راه گشوده در مقابل ماست اما باید در پی منابعی بود که مکتب را برای ما تشریح می کنند، یعنی بدون منابع اصیل اسلامی و متون دست اول اسلامی مثل اصول

کافی و نهج البلاغه که از جمله ی راقی ترین و والاترین و زیباترین و پرمغزترین و همه جانبه ترین است. امکان ندارد، عدم دقت در منابع تربیتی و تعلیمی شخص را به ضلالت مقدس و بدعت راهنمایی خواهد کرد.

10- بزرگترین دانشمندان و نویسندگان اسلامی و گاه غیر مسلمان، بخش های زیادی از عمر خود را در شرح نهج البلاغه و توضیح معارف این صحیفه تهذیب و حکمت، گذاشته اند که به روان تابناک آن انسان های نمونه، درود و رحمت می فرستیم، همچنین از سعی پرفایده و پرثمر شورای تدوین متون درسی بامیان بخصوص دانشمند گرامی، مفسر و عالم بزرگوار شریعت، حجت الاسلام و المسلمین سید حسین فاطمی جهت این درس نامه که در تربیت مدرس بامیان تدریس و تدوین شد، ستایش در خور داریم و پیشانی بندگی و دستان ناشر معرفت ایشان را می بوسیم و برای این استاد خردمند، سعادت جویی فکری بیشتر آرزو داریم.

شورای تدوین متون درسی بامیان

زمستان 1399 خورشیدی

ص: 14



حکمت را در فارسی، به علم، دانش، راستی، درستی و کلام موافق حق، برگردانده اند اما مفهومی بسیار وسیع تر از این دارد. برای همین در عربی چندین واژه دیگر بر آن افزوده اند، تا به مفهوم آن برسیم.

اگر مقداری عینی تر صحبت کنیم، حکمت به چیزی گفته می‌شود که در مدت کوتاهی ذهن انسان را تسخیر می‌کند و انسان نمی‌تواند، در رابطه با آن موضوع فکر نکند:

این جهان کوه است و فعل ما ندا \*\*\*سوی ما آید نداها را صدا

شما وقتی با چنین بیتی روبه‌رو می‌شوید، ذهن را تسخیر شده می‌یابید و بی‌هیچ واسطه‌ای به عمل و عکس‌العمل زندگی پی می‌برید. حتی فرصت اظهار سلیقه هم ندارید که مثلاً بگویید: "اگر به جای، "آید"، "آرد" می‌بود، قشنگ تر می‌شد. چون در این صورت، شاهد تشخیص قدرتمندی بودیم."

نهج البلاغه را به خطبه ها، نامه ها و حکمت ها دسته بندی می کنند. همه سخنان مولا خالی از حکمت نیست اما خاصیت سخنان تحت عنوان حکمت ها این است که به شدت ذهن انسان را درگیر می کند. به گونه ای که مدت ها در آن زمینه فکر می کنی. اگر یک لایه را باز نمایی، به لایه های دیگر می رسی:

صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَائِبِ الْأَسَدِ يُعْبَطُ بِمَوْقِعِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ. (1)

در این حکمت، مولا- مقرب درگاهی را شیر سواری تشبیه نموده است که مردم به سواری او غبطه می خورند اما او می داند که در چه موقعیتی قرار دارد و می داند که با یک اشتباه کوچک، برای همیشه به زندگی خودش خاتمه می دهد.

هم تاریخ گذشته و هم تاریخ معاصر، پر است از این تقرب ها و خاک نشینی ها. جعفر برمکی در دربار هارون الرشید، به جایگاهی رسید که هارون حرم سرهایش را زیر نظارت او قرار داده بود و بدون او نمی توانست به سر ببرد. از طرفی این خلیفه بی عقل، خواهرش "عباسه" را نیز بسیار دوست می داشت. پس عیش او، بدون این دو تمام نمی شد. راه چاره محرم کردن "عباسه" به جعفر برمکی بود. همین طرح را اجرا نمود. منتها به شرطی که محرمیت آن دو، بیرون از دربار قابل اجرا نباشد. جعفر ابتدا تن به این کار نمی داد و به فراست دریافته بود که نه دوستی این خلیفه پایدار است و نه حیای این خواهر. با اصرار هارون راضی به این کار گردید اما دیری نپایید که در دام وسوسه های "عباسه" افتاد و در حال مستی از خواهر خلیفه کام گرفت

ص: 16

و خواهر خلیفه از جعفر باردار شد. بچه یا بچه هایی به دنیا آورد و دور از چشم خلیفه به دایه می داد.

سخت گیری های جعفر نسبت به حرم سراها مخصوصاً "زییده"، باعث گردید که این وصلت لو برود. وقتی هارون از ماجرا با خبر شد، جعفر را گردن زد و تمام آل برمک را از ادارات دولتی بیرون نموده، به خاک سیاه نشانده. (1)

در تاریخ معاصر، بیشترین مرگ های بی نام و نشان، محصول همین تقرب ها است. اگر دیدی کسی در یک برهه از تاریخ، مطرح است و بعد از مدتی، نشانی از او نمی یابی، پس، بدان که مدت شیر سواری او کوتاه بوده.

این شیر سواری تنها در رابطه با سلاطین دنیا صدق نمی کند. بلکه مواردی را شامل می شود که فراتر از این ها است. دیلمی در ارشاد القلوب، از امام حسین (علیه السلام) خاطره ای نقل می کند که تأثیر ماندگاری روی انسان می گذارد و آن خاطره این است:

وَقَالَ (عليه السلام): بُكَاءُ الْعُيُونِ وَ حَشْبَةُ الْقُلُوبِ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ. وَقَالَ (عليه السلام): مَا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي قَطُّ إِلَّا وَجَدْتُهُ بَاكِياً! (2)

این سخن مولا نشان می دهد که دعاها و اشک های سوزان معصومین (علیهم السلام) در درجه اول، برای موقعیت شناسی خودشان می باشد و بعد الگوی نیایش برای دیگرانند. زیرا کسانی که در تقرب آن چنانی قرار دارند،

ص: 17

---

1- . ماجرای "جعفر" و "عباسه" بسیار مشهور است و برخی از نویسندگان مصری، از این حادثه، داستان های دنباله داری درست نموده اند.

2- . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 11، ص 245، کلامکم نور، ص 303

فرض محال را رد نمی کنند و لذا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در رابطه دخت بزرگوارش، صدیقه طاهره چنین می فرماید:

"مَتَى قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ... يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي انظُرُوا إِلَى أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ إِمَائِي فَائِمَةَ بَيْنَ يَدَيْ تَزْعُدُ فَرَائِضَهَا مِنْ خِيَفَتِي وَفَدَّ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَيَّ عِبَادَتِي!"<sup>(1)</sup>

پس می بینید که ذهن ما از کجا آغاز کرد و به کجا رسید و اگر بخوایم، ادامه می دهیم. این خاصیت جمله های حکمت انگیز است که تا مدت های زیاد، کنترل ذهن را در دست می گیرد.

حال که مقداری با حکمت و سخن حکمت انگیز آشنا شدیم، بخش اول این کتاب، صد انتخاب از حکمت های نهج البلاغه است که تنها به توضیح واژگانی و ترجمه اکتفا شده است. زیرا اگر بخوایم، تک تک آن ها را توضیح بدهیم فرصت زیادی می طلبد...

البته صد انتخاب به پیشنهاد دوست دانش گسترم، دکتر حسینی حنیف است و الا من انتخاب های اولم را در "کلامکم نور" نموده ام و اگر در صدد بهره برداری بیشتری هستید، آن سلسله انتخاب ها را نیز در کنار این ها بخوانید.

وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى!

5/9/1399

سید حسین فاطمی

ص: 18

1- مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ مَكْتُومُ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلَلِ مَحْفُوظُ الْعَمَلِ تُؤْلِمُهُ الْبَقَّةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ:

بیچاره فرزند آدم! مرگش پنهان است، بیماری هایش پوشیده است و کردارش ثبت شده. یک پشه او را اذیت می کند، یک جرعه آب نابودش می کند و یک قطره عرق بد بوییش!

توضیح: در ادبیات خوانده ایم که "الف و لام" جانشین مضاف الیه می شود. این جا هم به احتمال زیاد، منظور مولا همین است. به جای این که گفته شود "أجله"، پختگی زبانی "الأجل" را بهتر می پسندد (فاطمی)

مَكْتُومُ: الْكَيْفَانُ: نَقِيضُ الْإِعْلَانِ (لسان العرب)

مَكْنُونُ: مستور (صبحی صالح). / فرهنگ های فارسی فرق بین "مکتوم" و "مکنون" نگذاشته اما با ذوق سلیم می توان دریافت که در "مکتوم" نوعی رازآلودگی و در "مکنون" نوعی حفاظت نهفته است (فاطمی)

الْعَلَلُ: الأمراض (صبحی صالح)

الْبَقَّةُ: البعوضة (الصباح)

الشَّرْقَةُ: الغصة بالريق (صبحی صالح). / "شرقة" به معنای گلوگیر شدن با آب است و من هروقت با چنین واژه ای بر می خورم، این بیت زیبا در ذهنم تبادر می کند: لو بغير الماء حلقي شرق / كنت كالغصان بالماء اعتصاري (فاطمی)

تُنْتِنُهُ: توسخها (صبحی صالح). / التَّنُّ: الرائحة الكريهة (الصباح)

العُرْقَةُ: الواحد من العرق يتصبب من الإنسان (صبحی صالح)

2- اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَرَ تَجْرِيداً وَجَدَّ تَشْمِيراً وَكَمَشَ فِي مَهَلٍ وَبَادَرَ عَنْ وَجَلٍ وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمُؤَنِّلِ وَعَاقِبَةِ الْمُصَدِّرِ وَمَعَبَّةِ الْمَرْجِعِ:

تقوای الهی را مانند کسی که دامن همت بر کمر زده از همه تعلقات آزاد است، پیشه نمایید؛ کسی که تلاش همه جانبه نمود، در فرصت زندگی سرعت گرفت، از روی هراس بر سرعت گام هایش افزود و در سه چیز به دقت اندیشید: بازگشت به پناهگاه، پایان سرچشمه حیات و سرنوشت روز بازگشت.

شَمَرَ: شَمَّرَ لِلأمر أذیاله (معجم مقاییس اللغة)

كَمَشَ: عَجَّلَ (اعلام سرخسی). / ورجل كَمَشَ: سریع فی أمورهِ؛ يقال: كَمَشَ كَمَشاً و انكَمَشَ انكماشاً... إذا كان سريعاً في حركاته (جمهرة اللغة)

مَهَلٍ: المَهَلُ: السَّكِينَةُ و الرفق و التُّؤدَةُ (الإفصاح)

بَادَرَ: بَادَرَ بعضهم بعضاً فَبَدَرَ بعضهم فسبق و غلب عليهم (كتاب العين). / بَادَرَ الشَّيْءُ: بر آن چیز پیشی گرفت (فرهنگ ابجدی)

وَجَلٍ: الخوف (صبحی صالح)

كَرَّةً: و الكَرَّةُ: الرجوع عليه، و منه التَّكَرُّارُ (كتاب العين)

المَوْئِلُ: المَلْجَأُ (كتاب العين)

مَعْبَةٌ: عاقبت، سرنوشت، پیامد (المعجم البسيط)

3- أَحْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ:

بدی را از سینه غیر خودت با ریشه کن کردن آن از سینه خودت، درونما.

أَحْصِدُ: أصلُ الْحَصْدِ قطع الزرع (مفردات ألفاظ القرآن). / در این سخن مولا استعاره بالکنایه قدرتمندی وجود دارد و آن تشبیه شر و بدی به علف های هرزی است که جلورشد محصول واقعی را می گیرد (فاطمی)

4- إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ:

وقتی آنچه می خواستی نبودی، پس به آنچه بودی اهمیت مده!

لَا تُبَلِّ: لا تهتم (صبحی صالح). / شاید منظور این باشد که افسوس گذشته را نخور. بین حالا در چه موقعیت هستی؟ تو با این توانایی فعلی خودت را به جایی برسان و مانند کسانی نباش که با اندک پست و بلندی، سقوط می کنند.

5- إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ:

وقتی از کاری واهمه داری، خودت را در آن بیفکن. زیرا تحمل سختی دوری کردن، بزرگ تر از آن چیزی است که می ترسی.

هَبَّتْ: خفت منه (صبحی صالح)

فَعَّ: فعل امری است از "وقع" (فاطمی)

تَوَقُّيهِ: الاحتراز منه (صبحی صالح)

6- اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ:

با صدقه دادن روزی را فرود آورید.

الرُّزْقُ: يقال للعطاء الجاري تارة، دنيويًا كان أم آخرويًا، وللتصيب تارة، ولما يصل إلى الجوف ويتغذى به تارة (مفردات ألفاظ القرآن)

7- اَعْتَصِمُوا بِالذَّمِّ فِي أَوْتَادِهَا:

پیمان ها را در اعماق آن نگهدارید.

اَعْتَصِمُوا: تحصنوا: نگهدارید (صبحی صالح)

بِالذَّمِّ: العهود (صبحی صالح)

أَوْتَادِهَا: جمع وتد، وهو ما رزّ في الأرض أو الحائط من خشب (صبحی صالح). / شاید منظور این باشد که اگر پیمان می بندید، مرد مردانه پیمان ببندید. آن چنان که جزئی از شخصیت شما بشود. در این صورت است که می توان به این پیمان اعتماد نمود و در پی جامعه ایده آل بود. اگر معتقد باشیم که دوست و دشمن دائمی وجود ندارد، وضع دنیا همین است که امروز می بینیم. تنها چند دزد بی رحم شکم باره، سرنوشت بشریت را به دست گرفته اند (فاطمی)

8- اَعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ:

وقتی خبری را شنیدید، آن را برای تدبیر حفاظت نمایید، نه این که الفاظ آن را روایت نمایید. زیرا راویان دانش زیادند و نگهبانان آن اندک اند.

عَقْلَ رِعَايَةٍ: المراد بعقل الرعاية: تدبره و تفهم معناه. وبعقل الرواية: نقل ألفاظه فقط (مجمع البحرين)

رِعَايَةٍ: رِعَاةٌ يَرِعَاةٌ رِعْيًا وَرِعَايَةً: حَفِظَهُ (المحكم و المحيط الأعظم)



9- أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ فَمَا يَعَثُرُ مِنْهُنَّ عَائِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ:

لغزش دارندگان جوهر جوانمردی را ببخشید. زیرا لغزنده ای از آنان نمی لغزد مگر این که دست لطف خداوند در دست او است که بلندش می کند.

أَقِيلُوا: اقاله: فسخ کردن معامله با رضایت، بخشیدن (فرهنگ معین)

الْمُرُوءَاتِ: مروت: جوانمردی، مردانگی (فرهنگ معین)

عَثْرَاتِهِمْ: عثرات: لغزش ها. از این سخن مولا به دست می آید که انسان جوانمرد پیش خداوند عزیز است اما کسانی که پرچم جوانمردی را بر دوش بگیرند بسیار اندک اند (فاطمی)

10- أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ:

بیشترین زمین خوردن ها در شراره حرص ورزی ها است.

مَصَارِعِ: مَصَارِعِ النَّاسِ: مَسَاقِطُهُمْ (معجم مقاییس اللغه)

11- الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ:

فرمان الهی نزدیک است و هم صحبتی با یاران دنیا کوتاه!

الْإِصْطِحَابُ: اصطحاب القوم: صَحِبَ بعضهم بعضاً، وأصله اصْتَحَبَ، لأن تاء الافتعال تتغير عند الصاد مثل اصطحاب، وعند الضاد مثل اضطراب، وعند الطاء مثل اطلَبَ، وعند الظاء مثل اظْلَمَ، وعند الدال مثل ادَّعَى، وعند الذال مثل ادَّخَرَ، وعند الزاي مثل ازدجر (الصحاح)

12- امشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ:

با دردت بساز، تا آنگاه که تو را از پای نندازد!

وقتی این گفتار زیبا را می خوانی، شاه بیت آن شاعر تونسوی در ذهننت مصور می شود: سَاعِيشُ رَغْمَ الدَّاءِ والأَعْدَاءِ / كَالنَّسْرِ فَوْقَ القِمَّةِ السَّمَاءِ:

علی رغم درد و دشمن مانند عقاب تیز چنگ بر ستیغ کوه آسمان سای زندگی خواهم کرد! حقیقت نیز چنین است. انسان نباید با کوچکترین دردی از پای بیفتد و دست از آرمان های بلندش بردارد (فاطمی)

13- إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اِعْتَبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا:

وقتی کارها شبیه هم بودند، آخر آن با اولش ارزیابی شود.

اشْتَبَهَتْ: اشْتَبَهَتْ الْأُمُورُ وَ تَشَابَهَتْ: النَّبَسَتْ فَلَمْ تَتَمَيَّزْ وَ لَمْ تَتَّضَرْ (المصباح المنير). / وقتی اول کار خوب بود، انشاء الله که با فرجام نیک پایان می یابد (فاطمی)

14- إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعُوهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا:

خداوند واجباتی را بر شما واجب نموده، آن ها را مهمل مگذارید و مرزهایی برای شما کشیده، از آن ها تجاوز نکنید و از چیزهایی نهی تان کرده، حرمت شکنی نکنید و از چیزهایی ساکت است، - در حالی که آن ها را از روی فراموشی از قلم نینداخته- پس برای آن ها خودتان را به زحمت نیندازید.

فَلَا تُضَيِّعُوهَا: ضَاعَ الشَّيْءُ يَضِيْعُ ضَيْعَةً وَ ضَيَاعًا بِالْفَتْحِ أَي هَلَكَ (الصحيح)

تَنْتَهَكُوها: هَتَكُ السُّتْر: تمزيقه و خرقه (مجمع البحرين). / و الهَتَك: شَقُّ السُّتْرِ عَمَّا وِراءَه (معجم مقاييس اللغة). / هتک در فارسی به معنای پرده دری برگردانده شده (فاطمی)

15- إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ:

اگر بردبار نیستی خودت را به بردباری وادار نما. زیرا کم است کسی که خودش را به قومی مانند نماید و از آن ها به حساب نیاید.

حَلِيمًا: الحليم: الصبور (کتاب العين)

أَوْشَكَ: قُرْب (مقدمة الأدب)

16- إِنْ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَئِنٍ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدْرُ حَلِيًّا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ:

با هر انسان دو فرشته ای هستند که از او نگهداری می کنند. وقتی مرگ فرارسد، او می ماند و مرگ و اجل -مدت زندگی- سپر مستحکمی است.

الْقَدْرُ: الْقَضَاءُ الْمُؤَقَّقُ. و إذا وافق الشَّيْءُ الشَّيْءَ فَهُوَ قَدَرٌ لَهُ (المحيط في اللغة). / قدر: تدیر و سرنوشت (فرهنگ معین)

الْأَجَلُ: ما قدره الله من مدة العمر (صباحي صالح). / الْأَجَلُ: مُدَّةُ الشَّيْءِ (الصباح). / الْأَجَلُ: غاية الوقت في الموت (کتاب العين)

الْجُنَّةُ: الدرع (کتاب العين)

حَصِينَةٌ: الْحِصْنُ: كل موضع حصين لا يوصل إلى ما في جوفه (کتاب العين). / این سخن مولا بسیار قابل تأمل است. به راستی چه چیزی انسان را از دام هزاران خطر، از اول کودکی تا مرگ، نگه می دارد؟

اگر با همین تجربه کم یک

حساب سرانگشتی بنمایی، ده ها خطر از بیخ گوش تو گذشته است اما همه را به پای شانس حساب نموده ای (فاطمی)

17- إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ:

این دل ها مانند بدن ها خسته می شوند. پس برای آن ها لطیفه های حکمت را جستجو نمایید.

تَمَلُّ: رَجُلٌ مَلَّ: مرد خسته و دلتنگ (فرهنگ ابجدی)

طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ: أي لطائفها و غرائبها المعجبة للنفس اللذيذة لها (مجمع البحرين)

18- إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا وَ نَهَبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ. وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ وَ لَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى وَ لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ فَتَنْحُنْ أَعْوَانُ الْمُنُونِ وَ أَنْفُسُنَا نَصَبُ الْحَتُوفِ فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَرْفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكِرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنِيَا وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعَا.

انسان در دنیا نشانه ای است که لشکر مرگ در آن تیر اندازی می کنند و تاراج گاهی است که مصیبت ها در آن از همدیگر پیشی می گیرند! با هر جرعه، گلوگیری است و در هر لقمه ای خفگی! بنده به نعمتی نمی رسد، مگر این که نعمتی از دست می دهد و روزی از عمرش را ملاقات نمی کند، مگر این که از روز دیگر دور شده. از این لحاظ، ما یاوران مرگ هستیم و جانمایه های ما تابلوی نابودی اند! پس از کجا ثبات را امیدوار باشیم و این شب و روز است

ص: 26

که از بلندایی بالا نمی روند، مگر این که برای نابودی آنچه بنا کرده اند و جدایی آنچه را که جمع نموده اند، هجوم می آورند!

عَرَضَ: العَرَضُ الهدف المقصود بالرّمي، ثم جعل اسما لكلّ غاية يتحرى إدراكها (مفردات ألفاظ القرآن)

تَنْصِلُ: نَصَلَ فلان فلاناً إذا نَصَلَهُ في مُراماةٍ فغلبه... وفي الحديث: أنه مرّ بقومٍ يَنْصِلُونَ. أي يزتمون بالسّهام (لسان العرب)

الْمَنَائِيَا: الْمَنِيَّةُ: الموت... و الجمع الْمَنَائِيَا (الصحاح)

نَهَبَ: نَهَبَ: سَلَبَ، سَرَقَ، اغْتَصَبَ، اخْتَلَسَ، غَصَبَ (المكنز العربي المعاصر). / نهب: چپاول کردن، به یغما بردن (المعجم البسيط)

جُرْعَةٌ: جَرَعْتُ الماءَ أَجْرَعُهُ جَرْعاً، و اجترعته. و كل شيء يبلعه الحلق فهو اجتراع. و الاسم الجرعة (كتاب العين)

شَرَقَ: و قوف ماء في الحلق (صباحي صالح)

غَصَصَ: غَصَّ بالطعام. شَرَقَ بالماء. شَجَى بالعظم. جَرَضَ بالرقيق (فقه اللغة)

الْمُنُونُ: الْمُنُونُ: المنية... قال الفراء: و الْمُنُونُ مؤنثة، و تكون واحدة و جمعاً (الصحاح)

نَصَبُ: و النَّصْبُ: رَفَعَكَ شَيْئاً تَنْصِبُهُ قائماً مُنْتَصِيباً (المحيط في اللغة). / و النَّصْبُ من قولهم: نَصَبَ القومُ السَّيْرَ نَصْباً، إذا رفعوه. و كل شيء

رفعته فقد نصبته (جمهرة اللغة)

الْحُتُوفِ: جمع حتف أي هلاك (صباحي صالح)

شَرَفًا: المكان العالي، و المراد به هنا كل ما علا من مكان و غيره (صباحي صالح)

## 19- أَوْضَعُ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ:

پایین ترین دانش این است که بر زبان جاری باشد و بالاترین آن چیزی است که در همه وجود انسان ظاهر گردد.

أَوْضَعُ الْعِلْمَ: أدناه (صبحی صالح). / الوَضْعُ: ضدّ الرفع (لسان العرب). / الوَضِيعُ: الرَّجُلُ الدِّينِيُّ (معجم مقاییس اللغة)

الْجَوَارِحُ: جَوَارِحُ الْإِنْسَانِ: أَعْضَاؤُهُ الَّتِي يَكْتَسِبُ بِهَا (الصَّحاح)

الْأَرْكَانُ: أَعْضَاؤُهُ الرَّئِيسَةُ كَالْقَلْبِ وَالمَخ (صبحی صالح). / در این جا هم به احتمال زیاد، الف و لام الجوارح و الأركان، جانشین مضاف الیه مانند انسان شده اند (فاطمی)

20- أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ وَإِنْ أَصْمَرْتُمْ عَلِمَ وَبَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَرْكُمْ:

آی مردم! تقوای خداوندی را پیشه نمایید که اگر بگویید، می شنود و اگر پنهان کنید، می داند. از مرگی پیش قدم شوید که اگر از آن بگریزید، به شما می رسد و اگر بر جا باشید، شما را می گیرد و اگر او را فراموش کنید، او شما را به خاطر دارد!

أَصْمَرَ: أَبْطَنَ، سَاتَرَ، كَاتَمَ، أَسَرَ (المكنز العربي المعاصر)

أَدْرَكَ: لَحِقَ، بَلَغَ، وَصَلَ، جَاءَ (المكنز العربي المعاصر). / این واژه به معنای "فَهَمَ، عَرَفَ، عَلِمَ، وَعَى" هم می آید (فاطمی)

21- آلهُ الرِّياسَةِ سَعَةُ الصِّدْرِ:

ابزار ریاست، تحمل رنج های طاقت فرسا است.

الصَّبْرُ التَّفْسَانِي... فَإِنْ كَانَ فِي مَصِيبَةٍ اقْتَصَرَ عَلَيْهِ اسْمُ الصَّبْرِ وَيَضَادُّهُ حَالَةٌ تَسْمَى الْجَزَعُ وَالْهَلَعُ... وَإِنْ كَانَ فِي حَالِ الْغِنَى يَسْمَى ضَبْطُ النَّفْسِ وَتَضَادُّهُ حَالَةٌ تَسْمَى الْبَطْرُ، وَإِنْ كَانَ فِي حَرْبٍ وَمَقَاتَلَةٍ يَسْمَى شَجَاعَةً وَيَضَادُّهُ الْجَبْنُ. وَإِنْ كَانَ فِي كِظْمِ الْغَيْظِ وَالْغَضَبِ يَسْمَى حِلْمًا وَيَضَادُّهُ الْبَرْقُ. وَإِنْ كَانَ فِي نَائِبَةٍ مِنْ نَوَائِبِ الزَّمَانِ مَضْجَرَةً يَسْمَى سَعَةَ الصَّدْرِ وَيَضَادُّهُ الضَّجْرُ وَالتَّدْمُ وَضَيْقُ النَّفْسِ. وَإِنْ كَانَ فِي إِخْفَاءِ كَلَامٍ يَسْمَى كِتْمَانُ النَّفْسِ... وَإِنْ كَانَ فِي فَضُولِ الْعَيْشِ يَسْمَى زَهْدًا وَيَضَادُّهُ الْحَرَصُ. وَإِنْ كَانَ عَلَى قَدْرِ يَسِيرٍ مِنَ الْمَالِ يَسْمَى الْقِنَاعَةَ وَيَضَادُّهُ الشَّرْهُ (كشاف اصطلاحات الفنون)

22- تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْمَعُونَةِ:

گناه نکردن آسان تر است از کمک طلبی توسط توبه.

المَعُونَةُ: الإِعَانَةُ (الصَّحَاح)

23- تَنْزِلُ الْمَعُونَةُ عَلَى قَدْرِ الْمُتَوَكِّلِ:

کمک به اندازه نیاز نازل می شود.

المُتَوَكِّلُ: خَرَجٌ، هَزِينَةٌ (فرهنگ عمید)

24- مَا عَالَ مَنْ افْتَصَدَ:

کسی که میانه روی نمود، محتاج نگردد.

العَيْلَةُ: الْفَقْرُ (جمهرة اللغة). / والعَيْلَةُ الْحَاجَةُ. عَالَ الرَّجُلُ يَعْجِلُ عَيْلَةً إِذَا احْتَجَّ (كتاب العين)

25- وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صِدْفَيْنِ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بظَاهِرِ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ وَالْمَحَالِّ الْمُفْطِرَةِ وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ يَا أَهْلَ

الْوَحْدَةَ يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَأَحِقُّ أَمَّا الدَّوْرُ فَقَدْ مَسَّ كِنْتٌ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ  
هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبِرٌ مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ التَّقَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَا [وَ اللَّهِ] لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى!

از جنگ صفین بر می گشت. روی قبرستان بیرون شهر کوفه ایستاد و فرمود: "آی اهل دیار وحشت انگیز و مکان های بی آب و علف و گورهای تاریک! آی اهل خاک! آی اهل غربت! آی اهل تنهایی! آی اهل هراس! شما بر ما پیشی گرفتید و ما به شما ملحق خواهیم شد! اما خانه ها بیگانه نشین شدند و خانم ها شوهر کردند و اموال تقسیم گردید! این خبری پیش ما بود! شما چه خبر دارید؟!" بعد رو به یاران خود نمود و فرمود: "به خداوند سوگند! اگر برای آنان اجازه صحبت می دادند، حتما به شما می گفتند: "بهترین ره توشه تقوا است!"

بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ: ظَاهِرُ الْبَلَدِ بِيْرُونِ شَهْرٍ (مقدمة الأدب)

فَأَشْرَفَ عَلَى: أَشْرَفَ الْمَكَانَ: بِالْأَيْ أَنْ مَكَانَ رَفْتِ، أَشْرَفَ عَلَيْهِ: أَوْرَا زِ بِالْأَنْغْرِيسْتِ (فرهنگ ابجدی)

الْمُفْفِرَةَ: الْقَفْرُ: الْمَكَانَ الْخَلَاءِ مِنَ النَّاسِ، وَرَبْمَا كَانَ بِهِ كَلًّا قَلِيلًا (تهذيب اللغة)

فَرَطٌ: بِالتَّحْرِيكِ الْمَتَقَدِّمُ إِلَى الْمَاءِ، لِلْوَاحِدِ وَ لِلْجَمْعِ، وَ الْكَلَامُ هُنَا عَلَى الْإِطْلَاقِ، أَيِ الْمَتَقَدِّمُونَ (صبحی صالح)

26- تَوَقَّؤُا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ وَ تَلَقَّؤُهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ أَوَّلُهُ يُحْرَقُ وَ آخِرُهُ يُورِقُ:



از اول سرما دوری کنید و آخر آن را پذیرا باشید. زیرا سرما با بدن همان کند که با درختان. اول سرما می سوزاند و آخر آن برگ می رویاند.

تَوَقَّؤْا: احفظوا أنفسکم من أذاه (صبحی صالح)

تَلَقَّؤْه: استقبلوه (صبحی صالح). / شاید منظور مولا، از اول سرما آغاز پاییز باشد و آخر آن اول بهار (فاطمی)

27- ثَمْرَةُ التَّفْرِيطِ التَّدَامَةُ وَ ثَمْرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ:

حاصل کوتاهی پشیمانی است و حاصل دور اندیشی سلامتی.

التَّفْرِيطُ: التَّقْصِيرُ (کتاب الماء)

الْحَزْمُ: ضَبُّطُ الرَّجْلِ أَمْرَهُ وَ أَخْذُهُ بِالثَّقَةِ (الصَّحَاح). / الْحَازِمُ: مَرْدٌ يَكُونُ فِي كَارِهَاتِهِ خَوْفًا وَ حُشْيًا وَ دَوْرَ انْدِيْشٍ يَكُونُ فِي الْفَرْسِ (فَرْهَنْگِ ابْجَدِي)

28- الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَلْمُ فِي دَامِ السَّفِيهِ وَ الْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ وَ السُّلُوْ عَوْضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ وَ الْإِسْدُ تِشَارَةُ عَيْنِ الْهَدَايَةِ وَ قَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ وَ الصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحِدَثَانَ وَ الْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ. وَ أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُتَى. وَ كَمَّ مِنْ عَقْلِ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ وَ مِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ. وَ الْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ. وَ لَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا:

1- بخشش پاسدار آبروها است و بردباری دهان بند سبک مغزان. 2- گذشت، زکات پیروزی است و دوری کردن کیفر تو به کسی است که پیمان شکنی کرد. 3- مشورت عین راهنمایی است و کسی که احساس بی نیازی کند، خودش را به خطر انداخته است. 3- شکیبایی بر پیش آمدهای ناگوار پیروز می شود و بی تابی از همدستان ضعیف کننده روزگار است. 4- بالاترین

بی نیازی، ترک آرزوها است. 5- چه بسا عقل اسیر، در سایه هوس است که بر او حکومت می کند. 6- از توفیقات انسان، نگهداری تجربه است. 7- دوستی، خویشاوندی مفید است. 7- هرگز به کسی که از تو رنجیده است، اعتماد مکن!

فِدَامُ: دهان بند (واژه های نهج البلاغه). / الفِدَامُ: ما يوضع في فم الإبريق ليصفى ما فيه، و الخرقَة التي يشد بها المجوسي فمه (مجمع البحرين)

السُّلُو: الهجر والنسيان (صبحی صالح)

عَدَرَ: نقض العهد (كتاب العين). / العَدْر: ضدّ الوفاء (جمهرة اللغة). / غدر: خیانت کرد، عهد را شکست، ناروزد (المعجم البسيط)

يُنَاضِلُ: نَضَلَ فلان فلانا أي فَضَلَهُ في مُرَامَة فَعَلَبَهُ (كتاب العين). / يُنَاضِلُ: يدافع (صبحی صالح)

الحِدْثَانُ: نواب الدهر (صبحی صالح)

مَلُولًا: مَلَلْتُهُ: وَ مَلَلْتُ مِنْهُ: سَدَّيْمْتُ وَ صَدَّجِرْتُ (المصباح المنير). / ملول: کسی که زیاد اظهار ملالت و خستگی روحی کند، رنجیده و دل آزرده (المعجم البسيط). / به نظر می آید که این گفتار نورانی، حکمت های کوتاهی باشند که به دنبال هم نسخه براداری شده اند (فاطمی)

29- حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ:

حسد ورزی دوست، از بیماری دوستی است.

سُقِّمَ الْمَوَدَّةَ: ضعف الصداقة (صبحی صالح). / معنای صبحی صالح، دلچسپ نیست. اگر چنین معنا کنیم، تشخیص -استعاره بالکنایه-  
قدرتمندی که به دوستی داده شده از بین می رود (فاطمی)

30- خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجُلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ:

حکمت را هر جا بود، فرا بگیر. گاهی حکمت در سینه منافق است. پس در سینه او پروبال می زند، تا بیرون آید و با قرینان خودش در سینه مؤمن آرام می گیرد.

تَلْجُلُجُ: تتحرك (صبحی صالح). / تَلْجُلُجُ: يضطرب (اعلام سرخسی). / تَلْجُلُجُ: أي تتحرك و تعلق في صدره لا تستقر فيه حتى يسمعها المؤمن (الفاثق)

31- الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ:

اختلاف اندیشه را نابود می کند. 32- الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَ يُجَدِّدُ الْأَمَالَ وَ يُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ وَ يُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبٌ وَ مَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ:

روزگار بدن ها را کهنه می کند و آرزوها را نو. مرگ را نزدیک می کند و خواسته ها را دور. کسی که به آن دست یابد رنج می برد و کسی که آن را از دست بدهد سختی می کشد.

يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ: جعله باليا (منهاج البراعة)

الْأُمْنِيَّةَ: واحدة الْأَمَانِي. تقول منه: تَمَنَيْتُ الشَّيْءَ (الصحاح)

نَصَبَ: من باب تعب و هو بمعناه مع مزيد الإعباء (صباحي صالح). / النَصَبُ: الإِغْيَاءُ مِنَ الْعَنَاءِ. وَ الْفَعْلُ نَصَبَ الرَّجُلُ، بِالْكَسْرِ، نَصَبًا: أَعْيَا وَ تَعَبَ (لسان العرب)

تَعَبَ: التَّعَبُ: شِدَّةُ الْعَنَاءِ (كتاب العين). / ترجمه این گفتار وقتی رسا می شود که فرق بین "آمال" و "امنیة" و "نصب" و "تعب" را بدانیم (فاطمی)

33- الرَّاظِي بِفَعْلٍ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ:

کسی که به کار قومی راضی باشد، مانند کسی است که با آنان در آن کار وارد می گردد و بر هر وارد شونده باطل، دو گناه است: گناه عمل به آن کار و گناه رضایت به آن.

34- سَيِّئَةٌ سُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ:

کار بدی که ترا پشیمان و بدحال نماید، پیش خداوند بهتر از کار نیکی است که تو را به خودپسندی وا دارد.

السَّيِّئَةُ: الْفَعْلَةُ الْقَبِيحَةُ (مفردات ألفاظ القرآن)

تُعْجِبُكَ: الْعُجْبُ، وَ هُوَ أَنْ يَتَكَبَّرَ الْإِنْسَانُ فِي نَفْسِهِ (معجم مقاييس اللغة). / تَكَبَّرَ، خُودِپَسَنْدِي، خُودِخَوَاهِي (فرهنگ ابجدی)

35- الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ وَ الْحَجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ وَ جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ:

نماز وسیله تقرب هر متقی است و حج جهاد هر ناتوان است. برای هر چیزی زکات است، زکات بدن روزه است و زکات زن حسن همسراری.

قُرْبَان: ما يتقرب به إلى الله (اعلام سرخس). / البته این سخن مولا، بهانه به دست سودجویان ندهد. زیرا اگر زنی به این پایه از شایستگی برسد، حقوقی دارد که انسان مؤمن را به زانو در می آورد (فاطمی) 36- الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ:

آزمندی، بردگی همیشگی است.

37- طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَ طَابَ كَسْبُهُ وَ صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ وَ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَ انْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ امْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ وَ عَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهَ وَ وَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَ لَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ:

خوش به حال کسی که پیش خودش خوار است، درآمدش پاک است، باطن او شایسته و اخلاقش نیکو است! زیادی مالش را انفاق می کند و جلو زیادی زبانش را می گیرد! شرش را از مردم دور می کند، به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پای بند است و هیچ بدعتی به او نسبت داده نشده!

سَرِيرَتُهُ: و السَّرِيرَةُ: عمل السر من خير أو شر (کتاب العين)

خَلِيقَتُهُ: الخلق و الطبيعة (صبحی صالح)

38- الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَ الْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَ الرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ:

پیروزی در دور اندیشی است، دور اندیشی با دقت نظر و دقت نظر با راز نگهداری محکم.

إِجَالَةُ الرَّأْيِ: معنای تحت الفظی این ترکیب، جولان اندیشه می شود

اما غیر از مولا، کسی دیگر چنین ترکیبی ندارد. در فرهنگ ها چیزی به نام "إِجَالَةُ النَّظَرِ"

وجود دارد که نزدیک به همین معنا است. إِجَالَةَ النَّظَرِ: به اطراف خود چشم دوخت و نگاه کرد. ر.ک. فرهنگ ابجدی. (فاطمی)

39- عَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَازْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ:

برادرت را با احسان به او مورد سرزنش قرار بده و شرش را با بخشش به او برگردان.

عِتَاب: لَوْم، عَذْل، مَلَامَة، عَتَب (المکنز العربي المعاصر)

40- عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسَّ تَعَجُّلُ الْفَقْرِ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَيَدُّ وَتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحْسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُظْفَةً وَيَكُونُ غَدًا حَيْفَةً وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَى وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشَأَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشَأَ الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ.

از بخیل در شگفتم: به فقری که از آن گریخته است، می شتابد و ثروتی را از دست می دهد که در پی آن بود! در دنیا مانند فقیران زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می شود و از متکبری در شگفتم که دیروز نطفه بود و فردا مردار و از کسی در شگفتم که او آفریده های خداوند را می بیند و به خداوند شک دارد و از کسی در شگفتم که مردگان را می بیند و مرگ را فراموش کرده و از کسی در شگفتم که خلقت دنیا را دیده و منکر خلقت روز قیامت است و از کسی در شگفتم که آبادکننده خانه ناپایدار است و خراب کننده خانه پایدار!

ص: 36

النَّشَأُ: النَّشْءُ وَ النَّشْأَةُ: إِحْدَاثُ الشَّيْءِ وَ تَرْبِيَّتُهُ (مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ). / النَّشَأُ بِاسْكَانِ الشَّيْنِ: الْخَلْقَةُ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَى. يَعْنِي ابْتِدَاءَ الْخَلْقِ. وَ النَّشَأُ الْأُخْرَى. الْخَلْقُ الثَّانِي لِلْبَعْثِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (مجمع البحرين)

41- عِظْمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغَّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ:

پی بردن به بزرگی آفریننده، آفریده را در چشمت کوچک می کند.

42- الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى:

پاکدامنی زینت نیازمندی است و سپاسگزاری زینت بی نیازی.

43- فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا:

تحمل نیازمندی آسان تر است از درخواست حاجت از نااهل.

44- قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ:

سپیده دم، برای کسی که دو چشم بینا دارد، روشن است.

45- كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ وَ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ:

هر چیزی که شمردنی است، به پایان می رسد و هر چیزی که چشم داشت آن را داریم، خواهد آمد.

46- كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَعْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ:

چه بسا کسی که با احسان به او در سنت استدراج قرار گرفته و کسی که از پرده پوشی مغرور شده و کسی که با خوش نامی آزمایش گردیده و خداوند کسی را مانند مهلت دادن امتحان نکرده است.

مُسْتَدْرَجٌ: هُوَ الَّذِي تَابَعَ اللَّهَ نِعْمَتَهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ مُقِيمٌ عَلَى عَصِيَانِهِ (صبحی صالح)

الإملاء: الإمهال (صبحی صالح). / مستدرج: کسی که به دلیل غفلت و نافرمانی، گرفتار عذاب گردد. املاء: مهلت دادن و به تأخیر انداختن مدت (شرح نهج البلاغه ابن میثم). / "استدراج" و "املاء"، دو سنت امتحان الهی است. "استدراج" به امتحانی گفته می شود که بنده ای غرقدر نعمت است اما سپاسگزار نیست. "املاء" به امتحالی گفته می شود که کسی تمام گرفتاری ها را برای دیگران می داند اما نمی فهمد که مدت زمانی این چنین زندگی خواهد نمود. انسان مؤمن باید به این آیه خوبگیرد: **وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ!** (1)

(فاطمی)

47- كُنْ سَمْحًا وَلَا تَكُنْ مُبَدِّرًا وَ كُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًا:

بخشنده باش و ریخت و پاش گر مباش! میانه رو باش و سختگیر مباش!

سَمْحًا: السَّمْحُ و السَّمَاحَةُ: الجُود (الصباح). / مصدر، این جا -سَمْحًا- به معنای اسم فاعل است (فاطمی)

مُبَدِّرًا: المُبَدِّرُ: المُسْرِفُ فِي النِّفْقَةِ (لسان العرب)

مُقَدِّرًا: المقتصد (صبحی صالح)

مُقْتَرًا: المضيق في النفقة (صبحی صالح)

48- لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ:

با حکمت و دانش، خیری در سکوت نیست چونان که با نادانی خیری در سخن گفتن نیست.

ص: 38



الحُكْمُ: مصدر قولك حكمت بينهم يحكّم أى قضّى. والحُكْمُ أيضاً: الحكمة من العلم. (الصحيح). / والحُكْمُ: العلم والفقه وآتينا الحُكْمَ صبيّاً: أى علماً وفقهاً، هذا ليحيى بن زكريّا. والحُكْمُ أيضاً: القضاء بالعدل (تهذيب اللغة). / احتمالاً سعدى سخن معروفش را از اين جا گرفته است كه گفت: دو چيز طيره عقل است... (فاطمى)

49- لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ:

برای مخلوقی طاعتی نیست وقتی خداوند تبارک و تعالی معصیت بشود.

مثلاً تیمم بهتر است از این که با آب غصبی وضو بگیریم (فاطمی)

50- لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ:

هیچ ثروتی مانند عقل نیست و هیچ تهی دستی مانند نادانی نیست. هیچ میراثی مانند ادب نیست و هیچ پشتی بانی مانند مشورت نیست.

میراث: أصله موراثة انقلبت الواو ياء لكسرة ما قبلها (بنياد نهج البلاغة) ظهير: وفلان ظهير لفلان، إذا كان مُعِيناً له (جمهرة اللغة)

51- لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ وَلَا كَرَمَ كَالْتَّقْوَى وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ وَلَا قَائِدَ كَالْتَّوْفِيقِ وَلَا تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَلَا رِبْحَ كَالثَّوَابِ وَلَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ وَلَا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ وَلَا عِلْمَ كَالتَّفَكُّرِ وَلَا عِبَادَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَلَا إِيمَانَ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ وَلَا حَسَبَ كَالتَّوَاضُعِ وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ وَلَا عِزًّا كَالْحِلْمِ وَلَا مَظَاهِرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ:

ص: 39

هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست، هیچ تنهایی ای هراس انگیزتر از خود پسندی نیست، هیچ عقلی مانند دور اندیشی نیست، هیچ بزرگواری ای مانند تقوا نیست، هیچ هم نشینی مانند خلق نیکو نیست، هیچ میراثی مانند ادب نیست، هیچ پیشگامی مانند توفیق نیست، هیچ تجارتی مانند کار شایسته نیست، هیچ فایده ای مانند پاداش الهی نیست، هیچ پارسایی ای مانند ایستادن در برابر شبهه نیست، هیچ بی رغبتی ای مانند بی رغبتی در حرام نیست، هیچ علمی مانند تفکر نیست، هیچ عبادتی مانند انجام واجبات نیست، هیچ ایمانی مانند حیا و شکیبایی نیست، هیچ بزرگواری ای مانند فروتنی نیست، هیچ ارجمندی ای مانند دانش نیست، هیچ عزتی مانند بردباری نیست و هیچ کمک کننده ای قابل اعتماد تر از مشورت نیست.

أَعُوذُ: أُنْفَعُ (صبحی صالح)

الْعُجْبُ: عَجَبٌ: خود بینی (فرهنگ معین)

كِرَمٌ: جوانمردی، بزرگواری، جود و بخشش (فرهنگ عمید)

التَّذْيِيرُ: نظر في عواقب الأمور (کتاب العین)

زُهْدٌ: بی اعتنایی به دنیا، پرهیزکاری (فرهنگ عمید)

حَسَبٌ: شرف و بزرگی و مفاخر اجدادی (فرهنگ عمید). / الحَسَبُ: الشرف الثابت في الآباء (کتاب العین)

مُظَاهَرَةٌ: وَالظَّهْيِيرُ: الْعَوْنُ، وَمِنْهُ فِي وَصْفِهِ تَعَالَى "وَلَا ظَهْيِيرٌ يُعَاوِدُهُ". وَمِنْهُ "لَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ" (مجمع البحرين)

52- لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ: مردم چیزی از امر دین شان را برای اصلاح دنیای شان ترک نمی کنند، مگر این که خداوند آنچه را که زیانبارتر از آن است، به روی آنان می گشاید!

53- لَا يُزْهَدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَقَدْ تُدْرِكُ مِنَ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ- وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

در کار شایسته آن ها که تو را ناسپاسی ات می کنند، بی میلت نکنند. هستند کسانی که از کار تو سودی نمی برند، ترا سپاسگزارند و چه بسا سپاسگزاری اندکی که از آنان دریافت می کنی، بیشتر از آن باشد که ناسپاسان از بین برده اند: خداوند نیکوکاران را دوست دارد!

لَا يُزْهَدَنَّكَ: الزُّهْدُ: خلاف الرِّغْبَةِ. تقول: زَهَدَ فِي الشَّيْءِ وَعَنِ الشَّيْءِ (الصَّحاح)

54- لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثِ بَأْسِصَغَارِهَا لِتَعْظُمَ وَبَأْسِتِكْتَامِهَا لِتُظْهَرَ وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْنُؤَ:

برآوردن نیازمندی های مردم ریشه دار نمی شود، مگر به سه چیز: به کوچک شمردن آن تا بزرگ نماید، به پنهان کردن آن تا پدیدار گردد و به سرعت بخشیدن به آن تا گوارا شود.

لِتَهْنُؤَ: أي تصير هنيئة فيمكن التمتع بها (صباحي صالح)

55- لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ إِذَا عَابَ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ:

انسان در این که حقش را با تاخیر می گیرد، سرزنش نمی شود. سرزنش در این است که کسی چیزی را که مال او نیست مالک شود.

56- لَا يَعْدَمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ:

انسان شکیبا پیروزی را از دست نمی دهد، هر چند که بر او زمان زیادی بگذرد.

57- لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ:

امر خداوند را - که پاک و منزّه است - بر پا نمی دارد، مگر کسی که سازشکاری نکند، ذلت نپذیرد و پیرو آزمندی ها نباشد.

لَا يُصَانِعُ: لا یداری فی الحق (صبحی صالح). / مدارا و سازش نمی کند (فرهنگ نهج البلاغه)

لَا يُضَارِعُ: وَضَرَعَ الرَّجُلُ ضِرَاعَةً، أَيْ خَضَعَ وَذَلَّ (الصّحاح)

الْمَطَامِعَ: الطَّمَعُ: الحرص. و الأمل و الرجاء (الإفصاح)

58- اللَّجَاجَةُ تَسْلُ الرُّأْيَ:

لجاجت و یک دندگی، تدبیر را از راه درست بیرون می کند.

تَسْلُ: بیرون می کشد، از بین می برد (واژه های نهج البلاغه). / رأی و اندیشه را دزدانه می رباید (فرهنگ نهج البلاغه). / يقال: انسلّ الشعر

من الزبد و السيف من الغمد (التحقيق)

59- لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ مُتَّهَمًا أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ:

ص: 42

به مردی که در مدح او زیاده روی کرد، در حالی که در دوستی او تردید وجود داشت، فرمود: من پائین تر از آنم که می گویی و بالاتر از آنم که در دل داری.

60- اللِّسَانُ سَبْعٌ إِنْ حُلِّيَ عَنْهُ عَقْرٌ:

زبان درنده ای است که اگر به حال خودش بگذاری گاز می زند.

السَّيِّعُ: اسم يجمع السَّباعُ أسودها و ذنابها و غير ذلك؛ وربما خُصَّ به الأسد (جمهرة اللغة)

عَقْرٌ: عَضٌّ و منه الكلب العقور (صباحي صالح). / عَقْرَةٌ: عَقْرًا: جَرَحُهُ و عَقَرَ البَعِيرَ بالسَّيْفِ: ضَرَبَ قَوَائِمَهُ (المصباح المنير)

61- الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلُوَّةُ اللَّسْبَةِ:

زن عقربی است که گزیدن آن شیرین است.

اللَّسْبَةُ: اللَّسْبُ و اللَّدْغُ و اللَّسْعُ بمعنى واحد (كتاب الماء). / این سخن مولا در ابتدا حالت طنز مانندی را به خواننده منتقل می کند اما طولی نمی کشد که لایه های پنهان خودش را آشکار کرده پیام های غیر مستقیمی پیش روی خواننده قرار می دهد. یکی از پیام های غیر مستقیم این است که اگر زن و مرد، نسبت به هم چنین دیدگاهی داشته باشند، هیچ وقت چیزی به نام طلاق و جدایی را در حافظه ذهن شان نگه نمی دارند (فاطمی)

62- لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ حُلُوَّةٌ أَوْ مُرَّةٌ:

برای هر کسی پایانی است، تلخ یا شیرین.

63- لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ وَ مَا أَدْبَرَ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ:

ص: 43

برای هر روی آورنده ای، روی گردانی است و آنچه که برگشته، گویا نبوده است.

64- لِلظَّالِمِ الْبَادِي عَدَا بَكَفِّهِ عَصَّةٌ:

فرادا روی دست آغازگر ستم، علامت گزیدن است. الْبَادِي: احتمالاً اصل آن الْبَادِيُّ باشد و همزه برای تخفیف حذف شده است (فاطمی)

عَصَّةٌ: الْعَصُ: أَزْمٌ بِالْأَسْنَانِ (مفردات ألفاظ القرآن). / الْعَصُ وَالضَّغْمُ، مِنْ كُلِّ حَيْوَانٍ. الْكَدْمُ وَالزَّرُّ مِنْ ذِي الْخُفِّ وَالْحَافِرِ. النَّقْرُ وَالنَّسْرُ، مِنَ الطَّيْرِ. اللَّسْبُ مِنَ الْعَقْرِ. اللَّسْعُ وَالتَّهْشُ وَالتَّشْطُ وَالدَّغُّ وَالتَّكْرُ، مِنَ الْحَيَّةِ (فقه اللغة)

65- لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ كَلِمَةً حَقًّا يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ:

وقتی گفتار خوارج را شنید که می گفتند: "حکومت فقط از آن خداوند است"، فرمود: "سخن حقی است که از آن باطل اراده می کنند!"

66- مَا اخْتَلَفْتَ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَالَّةً:

دو دعوت خلاف هم نیستند، مگر این که یکی از آن دو گمراهی است.

67- مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ:

کسی که در برابر حق چهره نماید، نابود می گردد!

أَبْدَى صَفْحَتَهُ: إِظْهَارَ الْوَجْهِ، وَ الْمَرَادُ الظُّهُورَ بِمُقَاوَمَةِ الْحَقِّ (صباحی صالح)

68- يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِعَيْرِكَ:

پسر آدم! آنچه که بیشتر از روزی خودت تحصیل کرده ای، در آن انباردار دیگری هستی!

69- مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ:

کسی که کارکرد او کند باشد، نژادش به او سرعت نمی دهد.

70- مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا:

کسی که ما خاندان را دوست دارد، باید برای پوشیدن بالاپوش فقر آماده باشد!

جِلْبَابًا: القميص أو الثوب الواسع (منهاج البراعه خویی). / الجلباب: ثوب واسع أوسع من الخمار و دون الرداء تلويه المرأة على رأسها و تبقى منه ما ترسله على صدرها (الموسوعة القرآنية). / این برداشت عمومی از سخن مولا است؛ به این معنا که یک شیعه وقتی پیرو واقعی است که فقر او را به زانو در نیورد. اگر فقر مانند لباس او را در بر بگیرد، بازهم سربلند زندگی کند. برداشت دیگری که کمتر به آن توجه شده است این که فقر و نیازمندی باعث می شود که انسان به تکاپو بیفتد، تا کمبودها را جبران کند. از این رو هرچه یک شیعه خودش را فقیرتر احساس کند، بهتر راه تکامل را طی می کند. این مطلب وقتی روشن می شود که این آیه کریمه را به دقت تلاوت نماییم: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. (1)

در چنین موقعیتی همه انسان ها مخصوصا پیروان خاندان نبوت، باید آن چنان تلاش کنند که نیازمندی های راه دورودراز را هم برطرف کنند و مانند یک سرمایه دار واقعی از دنیا برود (فاطمی)

71- مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِي عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ:

ص: 45

کسی که نیزه خشم را برای خداوند تیز نماید، بر کشتن دشمنان نیرومند دور از حق، توانایی پیدا می کند.

أَحَدًا: شخذه (صبحی صالح)

سِنَان: الرمح (صبحی صالح)

أَشْدَاءٌ: رجل شديدٌ قويٌّ، و الجمع أشدّاء و شدادٌ (لسان العرب)

72- مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا:

هرکس جز نظر خودش را قبول نداشته باشد، نابود می شود و هرکس با مردان مشورت نمود، در خرد آنان شریک شده است.

اسْتَبَدَّ: اسْتَبَدَّ فُلَانٌ بِرَأْيِهِ: أي انفرد بالأمر (کتاب العین)

73- مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْأَرْءَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا:

هرکس از نظرهای متنوع استفاده نماید، موقعیت های اشتباه را می داند.

74- مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاةٍ وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.

کسی که بین خود و خداوند را اصلاح نماید، خداوند بین او و مردم را اصلاح می نماید و کسی که کارهای اخروی خودش را اصلاح نماید، خداوند کار دنیایی او را اصلاح می کند و کسی که برای او از خودش واعظی باشد، از طرف خداوند بر او نگهبانی خواهد بود.

75- مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلُ:

کسی که آرزویش را طولانی نمود، کردارش را ناپسند می کند.



در شرح این سخن مولا- می گویند: آرزوهای طولانی توجه انسان به دنیا را زیاد می کند. پس در مقابل تلاش زیادی دنیای، کارهای اخروی او بسیار کم است و گاهی هیچ (فاطمی)

76- مَنْ أَيُّقِنَ بِالْحَلْفِ جَادًا بِالْعَطِيَّةِ:

کسی که در جانشینی یقین داشته باشد، در بخشیدن جوانمردی دارد.

مرحوم فیض الاسلام می گوید: چون باور دارد که از جانب خداوند عوض می گیرد، در بخشیدن بخل و زفتی نمی کند (فاطمی)

77- مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحًا وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرًا وَ مَنْ خَافَ أَمِنَ وَ مَنْ اِعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهَمَّ وَ مَنْ فَهَمَّ عَلِمَ.

کسی که محاسبه نفس نماید، سود می برد و کسی که از آن غفلت کند، زیان می بیند و کسی که بترسد، ایمن خواهد بود و کسی که عبرت بگیرد، بینا می شود و کسی که بینا شود، می فهمد و کسی می فهمد، می داند.

78- مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ:

کسی که تو را بر حذر دارد، مانند این است که به تو بشارت می دهد.

79- مَنْ قَصَّرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي مَالِهِ وَ نَفْسِهِ نَصِيبٌ:

کسی که در عمل خودش کوتاهی کند، گرفتار اندوه می شود و کسی که در جان و مال او نصیبی در راه خداوند نباشد، خداوند به او احتیاج ندارد.

البته این احتیاج و نیاز، مجازی است. زبان عمومی بیش از این تاب بیان واقعی را ندارد (فاطمی)

80- مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ:

کسی که راز خودش را پنهان دارد، هیچ کس در حوزه اختیارات او نفوز نمی تواند.

81- مَنْ لَانَ عَوْدُهُ كُنْفَتْ اَغْصَانُهُ.

کسی که درخت وجودش ملایم باشد، شاخه هایش انبوه می شود.

شاید منظور از این استعاره بالکنایه این باشد که رفتار ملایم یاران را زیاد می کند (فاطمی)

82- مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ: کسی را که شکیبایی نجاتش ندهد، بی تابی نابودش می کند.

83- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبٌهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.

کسی که خودش را برای مردم پیشوا منصوب می کند، قبل از این که دیگری را آموزش دهد، اول از آموختن خودش آغاز نماید و باید قبل از تربیت زبانی، تربیت رفتاری داشته باشد و مربی و آموزگار خود بودن، سزاوارتر به تعظیم است از آموزگار و تربیت کننده مردم .

84- نَحْنُ التَّمْرِقَةُ الْوُسْطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي:

ما تکیه گاه میانه ایم. به آن، عقب ماندگان ملحق می شوند و جلو رفته ها بر می گردند.

الْتُمْرُوقَةُ: الوسادة، و آل البيت أشبه بها للاستناد اليهم في أمور الدين، كما يستند إلى الوسادة لراحة الظهر و اطمئنان الأعضاء، و وصفها بالوسطى لاتصال سائر النمارق بها، فكان الكل يعتمد عليها إما مباشرة أو بواسطة ما بجانبه، و آل البيت على الصراط الوسط العدل، يلحق بهم من قصر، و يرجع اليهم من غلا و تجاوز (صبحي صالح)

85- وَ أَتَى بَجَانٍ وَ مَعَهُ غَوْغَاءٌ فَقَالَ: لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهٍ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ.

جنایت کاری را پیش امام (علیه السلام) آوردند و با او فتنه جویان و اوباش بودند. فرمود: "بدا به صورت هایى که دیده نمى شوند، مگر هنگام بدى ها!"

غَوْغَاءٌ: اوباش الناس يجتمعون على غير ترتيب (صبحي صالح). / أصل الغَوْغَاءِ الجَرَادُ حين يَخِفُّ للطَّيْرَانِ ثم استعير للسَّفِيلَةِ من الناسِ و المُسَرَّعِينَ إلى الشرِّ (لسان العرب). / اوباش: فرومايه، بى سرويا (فرهنگ معین)

86- وَ حَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فَمَسَّكُوا بِهِ أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالْأَسَدُ تِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: "وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ."

امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: "در زمین دو امان از عذاب الهی وجود داشت و یکی از آن دو برداشته شد. پس دیگری را بگیرد و به آن تمسک بجوید. امانی که برداشته شد، رسول خداوند (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و امانی که برجا مانده استغفار است. خداوند تبارک و تعالی فرمود: خداوند

آنان را عذاب نمی کند، در حالی که تو در بین آنانی و خداوند آنان را عذاب نمی کند، در حالی که آنان استغفار نمایند."

87- وَقَدْ قَالَ لَهُ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ نُبَايَعَكَ عَلَيَّ أَنَا شَرِكَاؤُكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ لَا وَ لَكِنَّا كَمَا شَرِكَاؤُكَ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْمِ تِعَانَةً وَعَوْنَانِ عَلَيَّ الْعَجْزِ وَالْأُودِ:

طلحه و زبیر به او گفتند: "با تو بیعت می کنیم، به شرطی که شریک تو در حکومت باشیم." فرمود: "نه. اما شما دو شریک در نیرو بخشیدن و کمک طلبی هستید و دو یاور بر ناتوانی و سختی."

الأود: العوج (جمهرة اللغة). / الأود: كجى، سختى و خستگى، فقر و بینوائى (فرهنگ ابجدى)

88- وَقَدْ مَرَّ بِقَدَرٍ عَلَى مَرْبَلَةٍ هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ. وَرُويَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ هَذَا مَا كُنْتُمْ تَتَأَفْسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ:

از نجاستی در خاک رویه ای می گذشت، فرمود: "این همان چیزی است که بخیلان بر آن بخل ورزیدند!" و در خبر دیگری روایت شده که فرمود: "این همان چیزی است که دیروز بر سر آن رقابت داشتید!"

بِقَدَرٍ: قَدَرٌ: بمعنای چرکی و پلیدی است و گاهی بر مدفوع نیز اطلاق می شود (فرهنگ ابجدی). / الْقَدَرُ: الْوَسْخُ وَ هُوَ مَصْدَرٌ "قَدَرٌ" الشَّيْءِ فَهُوَ "قَدَرٌ" مِنْ بَابِ تَعَبٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ نَظِيفًا... وَ... كُنِيَ بِالْغَائِطِ عَنِ "الْقَدَرِ" (المصباح المنير)

مَرْبَلَةٌ: جای ریختن خاک رویه (فرهنگ معین). / مَرْبَلَةٌ: زباله دان (المعجم البسيط)

89- هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُجِبُّ غَالٍ وَ مُبْعِضٌ قَالَ:

در من دو کس نابود گردید: دوست غلو کننده و دشمن پرکینه.

قال: القالي: المبغض الشديد البغض (صبحی صالح)

90- الهمُّ نصفُ الهرم:

اندوه نصف پیری است.

91- يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَلَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يُضَدَّ عَفْ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا وَالْعِبَادَةَ لِلَّهِ تَطَالَةً عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ وَإِمَارَةَ الصَّبِيَّانِ وَتَدْبِيرَ الْخَصِيَّانِ: بر مردم زمانی می گذرد که در آن تنها سخن چین ارزش دارد و فاجر تبهکار نکته سنج به حساب می آید و انسان عادل را ضعیف می شمارند. صدقه را ضرر حساب می کنند، صله رحیم را منت گذاری و عبادت را برتری طلبی بر مردم. پس در آن زمان حاکمیت با رایزنی زنان است، حکومت مال کودکان و دور اندیشی مال اخته گان.

الْمَاحِلُ: الساعي في الناس بالوشاية (صبحی صالح). / کسی که در میان مردم بدگوئی و سعایت میکند (فرهنگ نهج البلاغه)

الغُرْم: ضرر و زبانی که به انسان در مالش به او می رسد بدون این که خیانت و جنایتی از او سر زده باشد (ترجمه مفردات الفاظ قرآن)

الْخَصِيَّانِ: جمع خصی: اخته (فرهنگ معین). / این سخن مولا بسیار عمیق است و از ظاهر الفاظ عبور می کند. مولا قصد توهین به کسی ندارد. زیرا که او الگوی و راهنمای انسان ها است. پس جدا از استثنایهایی که در هر گروه های

انسانی وجود دارد، ما باید ببینیم که صفت ذاتی و عمومی، زنان، کودکان و اخته گان چیست؟

در رابطه دو دسته اول، تنوع طلبی و دمدمی مزاج بودن، از صفات بارز آن ها است. یک خانم عادی لباسی را با هزاران شوق و ذوق می خرد اما به همان زودی از آن دلزده می شود و دلش می خواهد که چیزی بهتر از آن را به دست آورد. شما وقتی یک اسباب بازی به کودکی می خرید، در ابتدا بسیار خوشحال می شود اما دیری نمی پاید که اجزای آن اسباب بازی را نمی توانی جمع کنی. با توجه به این دو نکته، سوال این است که آیا رفتار سیاست بزان امروز دنیا متفاوت تر از رفتارهای بالا است؟ اگر غیر از این باشد، پس چرا بعد از آن همه تلاش، اروپای واحد به وجود می آورند و ناگهان یکی پیدا می شود و می گوید: "من می خواهم جدا بشوم. من این توافق را دوست ندارم." دو سال تمام تلاش کردند که یک توافق جامع هسته ای پی ریزی شود اما ناگهان کسی سر برآورد و گفت: "من از این توافق خوشم نمی آید."

یکی نیست که پرسد: "پس تکلیف مردانگی، تعهد و بسیاری چیزهایی که یک مرد باید به آن پای بند باشد، چه می شود؟"

دسته سوم، مانند سران دولت های زیر سایه قدرت های بزرگ هستند که نسبت به آنان اخته گانند اما مدیریت جهانی مانند جنگ و صلح به دست آنان قرار دارد. آنانند که تعیین می کنند، قدرت های به چه کسانی خوشبین باشند و به چه کسانی بدبین (فاطمی)

ص: 52

92- يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ وَ مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبَطَ عَمَلُهُ:

شکبیایی به اندازه مصیبت نازل می شود و کسی که هنگام مصیبت، دستش را بر رانش زند، عمل نیک خودش را از بین برده است.

93- قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَأَسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ:

بشما بینایی دادند، اگر ببینید و راهنمایی نمودند، اگر راهنمایی شوید و به گوش شما رساندند، اگر بشنوید.

94- قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ:

کمی زن و فرزند، یکی از دو آسایش است.

الْيَسَارَيْنِ: يُسْرُ آسایش که ضد عُسْر یعنی سختی است (ترجمه مفردات الفاظ قرآن)

95- أَرْزَى بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعِ وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ:

کوچک نمود خودش را کسی که اخلاق آزمندی پیدا کرد، راضی به ذلت شد کسی که راز بد روزی اش را گشود و خوار کرد خودش را کسی که زبانش بر او حکومت کند.

أَرْزَى بِنَفْسِهِ: حَقَّرَهَا (صبحی صالح). / خودش را کوچک کرد (فرهنگ نهج البلاغه)

اسْتَشْعَرَ: تَبَطَّنَهُ وَ تَخَلَّقَ بِهِ (صبحی صالح). / اسْتَشْعَرَ: أَيْ أَضْمَرَ (الصحاح). / اسْتَشْعَرَ: از "شعار"، یعنی لباسی که مستقیماً به بدن تماس دارد،

گرفته شده است. در این جا شاید منظور این باشد که انسان طمع و آزمندی را بسیار در دلش پیوراند. به گونه ای که از خلق و خویش بگردد (فاطمی)

ضربه: سوء حاله (بنیاد نهج البلاغه)

96- أَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا أَبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِيَذَلِكِ أَهْلًا لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُونَ إِلَّا ذَنْبَهُ وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ:

شما را به پنج چیز وصیت می کنم که اگر برای به دست آوردن آن ها زیر بغل شتران را به تازیانه ببندید و رنج سفر را متحمل بشوید، می ارزد: 1- هیچ یکی از شما به کسی جز پروردگارش امید نبندد. 2- هیچ یکی از شما از چیزی جز گناهش نترسد. 3- هیچ یکی از شما وقتی از او پرسیده شود و او نمی داند، شرم این نداشته باشد که بگوید: نمی دانم. 4- هیچ یکی از شما وقتی چیزی را نمی داند، از آموختن آن خجالت نکشد. 5- بر شما باد صبر و شکیبایی. زیرا صبر نسبت به پیکر ایمان سر است. خیری در پیکری نیست که با آن سری نباشد و خیری در ایمانی نیست که با آن صبری نباشد.

آباط: جمع إبط، و ضرب الآباط کنایة عن شدِّ الرِّحال و حثِّ المسير (صباحی صالح). / ابط: زیر بغل، جمع: آباط (المعجم البسيط)

97- قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقِهِ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ وَ شَجَاعَتَهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ وَ عِفَّتَهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.

ص: 54



ارزش مرد به اندازه همت او است، راستگویی اش به اندازه جوانمردی او است، شجاعتش به اندازه بلند پروازی او است و پاک دامنی اش به اندازه غیرت او است.

مُرُوَّةٌ: جوانمردی، شهامت، مروت (المعجم البسيط)

أَنْفَتِهِ: عزة النفس (بنیاد نهج البلاغة). / أَنْفَةٌ: عِزَّةٌ، إِبَاءٌ، حَمِيَّةٌ، تَرْفَعُ، شَكِيمَةٌ (المکنز العربي المعاصر). / به نظر می آید که در این متن، "بلند پروازی"

گزینه خوبی باشد. چنان که ریشه این واژه ما را به آن نزدیک می کند (فاطمی)

98- الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِدْرَتِ فِي وَثَاقِهِ فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ قُرْبَ كَلِمَةٍ سَدَّ لَبَّتِ نِعْمَةً وَ جَلَبَتِ نِقْمَةً. (1)

سخن در بند تو است تا هنگامی که به آن تکلم نکنی. وقتی تکلم کردی، تو در بند آن هستی. پس زیانت را حفظ کن، چونان که سکه نقره ات را حفظ می کنی. چه بسا یک کلمه، نعمتی را برداشته و نِقْمَتی را جاگزین نموده است:

وِثَاقٌ: ما يَشُدُّ بِهِ وَيُرْبِطُ (صبحی صالح)

خزَنٌ: حفظ و منع الغير من وصول إلى مخزونه ((صبحی صالح)

الورق: الفضة (صبحی صالح): سکه نقره (ت. صبحی صالح) نِقْمَةٌ: خشم و نا رضایتی و میل به انتقام گرفتن (المعجم البسيط)

99- كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمِ الْأَكْيَاسِ وَإِطَارُهُمْ:

ص: 55

چه بسیار روزه داری که از روزه گرفتنتش، جز گرسنگی و تشنگی سودی نمی برد و چه بسیار شب زنده داری که از قیام و قعودش جز رنج بی خوابی چیزی به دست نمی آورد. زیبا است خواب تیزهوشان و افطار آنان!

الظَّمَا: العطش (جمهرة اللغة)

السَّهْرُ: امْتِنَاعُ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ (المحيط في اللغة)

الأكياس: جمع كَيْسٍ و هم العقلاء (صبحی صالح). / كَيْسٌ: تیز هوش، لطیف، ظریف متین (المعجم البسيط)

100- كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيَرْكَبُ، وَلَا ضَرْعٌ فَيَحْلَبُ:

در فتنه مانند بچه شتر دوساله باش، نه پشتی دارد که سوار شوند، نه پستانی دارد که بدوشند.

ضرع: الضَّرْعُ لكل ذات خُفٍّ أو ظِلْفٍ (1) (الصحاح). / ظاهرًا، عرب ها به پستان حیوانات ضرع می گویند (فاطمی)

ابن اللَّبُونِ: ابن الناقة إذا اكتمل السنّين (صبحی صالح)

ص: 56

---

1- . خُفٌّ: قدم شتر. ظِلْفٌ: سم گاه، گوسفند و بز...

یکی از زیباترین خطبه های نهج البلاغه، خطبه معروف به خطبه متقین است که مولا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن را برای کسی به نام "هَمَّامٌ" ایراد نمود. هرکس این خطبه را بخواند، غیرممکن است که تحت تاثیر آن قرار نگیرد. خطبه از جایی آغاز می شود که این مرد عابد پارسا از مولا می خواهد که متقین را برای او به گونه ای توصیف نماید که گویا او آن ها را می بیند. مولا ابتدا طفره می رود اما او اصرار می کند و در بعضی شروح دیدم که مولا را قسم می دهد. پس مولا به ناگزیر متقین را از زاویه های گوناگون توصیف می نماید. (1)

این که مولا از اول نمی خواست، اقدام به چنین کاری نماید، شاید اتفاق باشد که آخر این خطبه می افتد.

رُويَ أَنَّ صَاحِبًا لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فَتَنَاقَلَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنُ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. "فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ص: 57

---

1- . مولا در این خطبه، صد صفت برای متقین ذکر می کند. ما برای ارتباط بیشتر، این خطبه را تحت عنوان ده موضوع بررسی می کنیم.

روایت شده: مولا علی (علیه السلام) هم نشینی داشت، به نام "هَمَّام" که مردی عابدی بود. روزی عرض کرد: "یا امیر المؤمنین! متقین را برای من چنان توصیف نما که گویا آن ها را می بینم!"

حضرت مقداری تعلل نمود و فرمود: "آی همام! تقوای الهی را پیشه نما و نیکوکار باش: خداوند با کسانی است که تقوا پیشه نموده و با آن هایی است که نیکو کارند." (1) هَمَّام به این سخن مولا راضی نشد. تا این که مولا در این زمینه تصمیم گرفت. حمد الهی را به جا آورد، بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درود فرستاد و سپس آغاز سخن نمود.

پیش از توصیف متقین، امام (علیه السلام) حمد و ستایش را به گونه دیگر آغاز می نماید. چون کسی که در اوج معرفت الهی قرار دارد، نمی تواند سخنی بدون نام و یاد او بگوید. ستایش او در رابطه با بی نیازی حضرت حق است و این که طاعت و معصیت ما، هیچ نفعی به او ندارد. این ماییم که به شدت وابسته ایم و سراپا نیاز:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ - وَتَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَهُ فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. (2)

ص: 58

1- . بخش آخر سخن مولا، تضمینی است از سوره نحل. النحل/128

2- . آخر این فراز، تضمینی است از آیه 23 سوره زخرف: أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ.

بعد از حمد و ستایش و درود و تحیت، خداوند تبارک و تعالی، انسان ها را زمانی آفرید که از طاعت آنان بی نیاز بود و از معصیت آنان ایمن. زیرا نه معصیت گناه کاران به او ضرر می زند و نه طاعت اطاعت کنندگان به او نفع دارد. پس روزی آنان را در بین شان تقسیم نمود و در دنیا هرکدام آنان را در جایگاه ویژه خودشان قرار داد.

بعد از یاد آوری بی نیازی حضرت حق، مولا متقین را از ده زاویه توصیف می کند:

✓ برتری های متقین

✓ باورمندی متقین

✓ سیمای متقین

✓ شب های متقین

✓ روزهای متقین

✓ نشانه های متقین

✓ لحظه های متقین

✓ افق های دید متقین

✓ نشانه های دیگر متقین

✓ متقین در برابر پیش آمدها

مستقیم، نسبت به انسان های معمولی هفت برتری دارند:

1- سخن "صواب" می گویند. صواب، مفهوم وسیعی دارد که جامع آن حق است. سخن حق، یعنی سخن درست، سخن راست و سخنی که بلاغت ایجاب می کند، گفته بشود و الا انسان متقی سکوت را ترجیح می دهد. اگر دلیل بیداد انسان بر انسان را از ما بپرسید، جواب آن دروغ گویی و به کارگیری سخن ناصواب می باشد.

2- متقین، در همه کارها، حالت تعادل و میانه روی را رعایت می کنند. در این جا مولا از میانه روی در لباس مثال می زند. شاید به این لحاظ که لباس چیزی است که هرکس آن را می بیند. لباس انسان متقین نه فاخر است و نه مندرس. فاخر نیست، چون تقوا جلو اسراف را می گیرد. مندرس نیست، چون نمی خواهند نعمت الهی را پرده پوشی کنند.

3- متقین تواضع در رفتار دارند که یکی از نشانه های "عباد الرحمن" نیز می باشد. (1)

4- متقین چشم ها را تحت کنترل دارند و رعایت حلال و حرام الهی را می کنند.

5- متقین از گوش ها به خوبی بهره می برند و آن ها را برای دانشی به کار می برند که در سرنوشت شان تأثیر داشته باشد.

ص: 60

---

1- . وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. الفرقان/63

6- متقین در سختی‌ها شکیبایند و در آسایش‌ها سپاسگزار. پس در هر دو زمان یک رنگ زندگی می‌کنند.

7- اگر خداوند یک دوره زندگی را برای آن‌ها در نظر نمی‌گرفت، از شوق دیدار بهشت و ترس جهنم، یک لحظه زنده نمی‌ماندند. شوق به ثواب یعنی دیدن پاداش‌های الهی بر کارهای نیک. خوف از عقاب، یعنی ماندن بی‌حاصل متقین در زمین که اگر دو روزشان مساوی باشد، ضرر کرده‌اند. (1)

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَ مَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُّعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا  
أَسَدَ مَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَمَا نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَبَيِّرْ  
أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.

پس متقین در این دنیا دارای برتری‌هایی هستند: سخن آنان حق است، لباس شان میانه، رفتارشان با فروتنی. چشم‌هایشان را از آنچه که خداوند بر آنان حرام نموده، بسته‌اند و گوش‌هایشان را بر دانشی که بر نفع آنان است، وقف کرده‌اند. در گرفتاری‌ها و سختی‌ها، چنانند که در رفاه و آسایش. اگر مدت زندگی برای آنان نوشته نمی‌شد، یک لحظه پرندگان روح‌شان از شوق دیدن پاداش الهی و ترس از کیفر، در قفس جسم‌شان آرام نمی‌گرفت.

ص: 61

1- . در این زمینه حدیثی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، امام صادق (علیه السلام) و امام کاظم (علیه السلام) نقل شده که ما به آن اشاره خواهیم نمود.

انسان های متقی چون از معرفت بالایی برخوردارند، به مرحله یقین رسیده اند و از این لحاظ، خداوند در نظر آنان بسیار عظیم و باشکوه است؛ کسی است که در همین دنیا به هر طرف بنگرند، آثار او را می بینند. غیر از او انگار چیزی وجود ندارد. غیر از او هرچه باشد، کوچک و ذره بینی است. آنان در رابطه با بهشت چنانند که گویا در آن زندگی نموده اند و از نعمت های آن برخوردار بوده اند و در رابطه با جهنم چنانند که گویا عذاب های دردناک آن را چشیده اند و به همین خاطر است که روح شان همواره در حال پری زدن است:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.

خداوند پیش آنان بزرگ است و غیر از او در چشم شان کوچک. پس آنان در رابطه با بهشت، چنانند که گویا آن را دیده اند و از نعمت های آن بهره برده اند و آنان در رابطه با جهنم چنانند که گویا آن را دیده اند و در عذاب آن گرفتار شده اند.

## سیمای متقین

مستقیم از لحاظ ظاهری هم حالاتی دارند که با سایر انسان ها متفاوتند:

1- همواره هاله ای از حزن قلب شان را در بر گرفته. برخی بین غم و حزن فرق می گذارند. غم و اندوه در رابطه با گرفتاری های دنیا است اما حزن، مرحله بالاتری دارد. ممکن است کسی از لحاظ ظاهر، هیچ مشکلی نداشته



باشد اما همواره خودش را غربت زده احساس می کند مثل مسافری که از وطن و یا اهل و عیالش دور باشد.

2- متقین انسان های قابل اعتمادند. زیرا هیچ گاه از آنان شر و بدی ای دیده نشده است.

3- بدن های لاغر و نزاری دارند. زیرا با روزه های پیاپی، امکان فربه شدن وجود ندارد.

4- چون بسیار بی تکلفند، نیازمندی های آنان اندک است و با حداقل امکانات، حداکثر بهره را از زندگی می برند.

5- عفت و پاک دامنی از شاخصه های وجود آنان است. از آن هایی که در لجن زار شهوت می لولند، متنفرند.

6- معامله گران زرنگی هستند و خودشان را به ثمن بخس، نمی فروشند.

7- به جای این که آنان به دنبال دنیا بدوند، دنیا آنان را تعقیب می کند و گاهی آنان را به اسارت می گیرد. به گونه ای که نمی توانند بدون دادن فدیة و سربها جان خلاصی نمایند. مگر امام رضا (علیه السلام) چه کمبودی داشت که حاضر شد، طعم تلخ زهر هلاهل را تحمل کند و بیش از دوره امتحان پا به دربار شاهانه مأمون نگذارد؟!

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيراً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مَّرْبُوحَةً. يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

ص: 63

قلب های آنان محزون است و مردم از بدی های آنان در امانند. بدن های شان نزارند، نیازهای شان اندک و وجودشان سرشار از پاکدامنی. روزگار کوتاه را شکیبایی کردند و به راحتی طولانی رسیدند؛ تجارت سود آوری که پروردگارشان برای آنان میسر نمود. دنیا آن ها را می طلبد و آنان دنیا را نمی خواهند و اگر اسیرشان نماید، با دادن فدیة و سربها خودشان را آزاد می کنند.

### شب های متقین

شب برای متقین فرصتی است که انگار یک بار با آن رو به رو می شوند. پس تمام سعی شان این است که از این فرصت پیش آمده، بیشترین بهره را ببرند. گاهی بر سجاده های نماز ایستاده اند و گاهی مشغول تلاوت قرآنند و دوی دردشان را در آن می بینند. قرآن را آرام و شمرده، با تأمل و حزن انگیز تلاوت می کنند. به گونه ای که هر وقت با آیاتی برخوردند که پیام نوید و پاداشی را در بر دارند، خودشان را آن چنان نزدیک می کنند که انگار در آن نعمت ها به سر می برند. پس با هزاران امید و آرزو به خواندن آن ها ادامه می دهند. هرگاه به آیاتی برخوردند که هر لحظه زنگ خطری را به صدا در می آورند، چشم عبرت بین را تیزتر می کنند و گوش عبرت شنورا، شنواتر. تا آن جا که غوغای جهنمیان را بشنوند و صدای دم و بازدم آتش جهنم تا دور دست ها بیچد. این لحظه ها، رکوع های پی در پی اتفاق می افتد و پیشانی های ذلت بر خاک ساییده می شوند. تا خداوند رحیم از کرده آنان بگذرد و از گرفتاری در چنین جایی نجات بدهد!

أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكُّنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْعَعُوا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَائِنُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكْهَمُ وَرَكِبَهُمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

اما در شب، قدم های شان را برای نماز مرتب می کنند، در حالی که پاره های قرآن را آرام و شمرده تلاوت می کنند، وجودشان را مالا مال اندوه احساس می نمایند و درمان دردشان را در پشت چنین ترتیلی جستجو می کنند! وقتی به آیه ای برسند که در آن تشویقی وجود دارد، با چشم داشتی به آن اعتماد دارند و از روی میل، به سوی آن گردن می کشند و گمان می کنند که پاداش آن تشویق ها در برابر چشم شان قرار گرفته و هنگامی آیه ای را قرائت نمایند که در آن هراس دامن می کشد، به آن گوش دل می سپارند و گمان می کنند که هیاهوی جهنمیان از بیخ گوش شان عبور می کند. پس کمر عبادت خم می کنند، پیشانی ها، دست ها و پاها را بر زمین می گسترانند و از خداوند طلب آزادی شان را می نمایند!

## روزهای متقین

متقین در روز با هشت صفت برجسته ظاهر می شوند: بردبار، دانشمند، نیکوکار، پرهیزکار، لاغراندام، کوشا، نگران آینده و بیزار از چاپلوسی.

ص: 65

بردباری نشانه این است که مورد مراجعه اقشار مختلف مردم قرار می گیرند، دانش سود مند نشانه این است که وقتی مرزهای فکری مردم در خطر بیفتد، آن ها باید پیش گامان این پیکار باشند، نیکوکاری نشانه این است که باری از دوش کسانی بر می دارند و تقوا نشانه این است که اگر به بیت المال مسلمین دسترسی پیدا کنند، لگام نفس اماره از دست شان نیفتد.

آثار خوف الهی در چهره های شان نمایان است. زیرا می دانند امتحان یکی از سنت های الهی است و همین مسئله باعث می گردد که بدن ها لاغر گردند و مانند تیرهای تراشیده به نظر آیند و در چشم دنیا طلبان به صورت کسانی تجسم کنند که اختلال حواس داشته باشند. اختلال حواس ندارند اما به حادثه بزرگ باور دارند و چه بسیار با قرائت آیاتی اشک های سوزان ریخته اند. مخصوصا در برابر چنین آیاتی:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (1) يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِيَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَا كَيْنَ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدًا (2)!

کار کم، آن ها را راضی نمی کند و کار زیاد را، اندک می بینند. پس از تلاش و تکاپو خسته نمی شوند و با کارهای فکری و اجتماعی زیادی برخورد می کنند. نگران آینده اند. این نگرانی، ناشی از دانش آنان نسبت به ناتوانی انسان است که در برابر دو دشمن نیرومند دنیا و شیطان قرار دارد و بسیار اندکند کسانی که در این نبرد لاف پیروزی بزنند. ترس از تعریف ها و

ص: 66

چاپلوسی ها دارند. زیرا می دانند که پشت این چرب زبانی ها دام های شیاطین پنهان شده.

وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءِ أَبْرَارٍ أَتَقِيَاءُ قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِي الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَدُ بِهِمْ مَرَضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ، وَ يَقُولُ: "لَقَدْ خُولُطُوا!" وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْتَبِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَهَمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ. إِذَا رَكِّي أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: "أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّْي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يُظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ."

اما در روز، پس بردباران دانشمند نیکوکار با تقوایند. ترس -از آینده- آنان را چونان تیر تراشیده نموده است. وقتی بیننده ای به آنان بنگرد، آنان را مریض می پندارد -در حالی که مرضی بر آنان وجود ندارد- و با خودش می گوید: "دیوانه اند!" -دیوانه نیستند اما- اتفاق بزرگ، آنان را پریشان نموده است! از کارهای کم شان راضی نیستند و کارهای بسیار را زیاد نمی بینند. خودشان را متهم می کنند و از قبولی - کارهای شان نگرانند. وقتی از یکی آنان تعریف گردد، از آن گفته به هراس می افتد. پس می گوید: "من داناتر به خودم از دیگری هستم و پروردگارم از من به من داناتر است! خداوندا به آنچه می گویند، مرا مؤاخذه مکن، مرا از آنچه گمان می کنند، بهترم نما و از آنچه که نمی دانند، بیامرز!"

### نشانه های متقین

با دقت در سیمای متقین سیزده نشانه در آنان می یابی. این ها عبارتند از:

1- در هر شرایطی پای دین خودشان می ایستند. از دین استفاده ابزاری نمی کنند و از کسانی نیستند که امام حسین (علیه السلام) فرمود:

وَالدِّينُ لَعِيقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.

2- انسان های ملایمی هستند اما نسبت به اصول قاطعیت دارند و دین را در معرض معامله قرار نمی دهند.

3- ایمان شان با یقین آمیخته و در بحران ها این آمیختگی جلای بیشتری پیدا می کند. 4- حریص در دانش طلبی هستند. زیرا با چراغ دانش بهتر می توانند از مرزهای باورشان دفاع نمایند.

5- علم را با بردباری می آموزند. زیرا نتیجه علم بدون بردباری بمبی است بر سر مردم هیروشما و ناکازاکی و قتل عام 120 هزار انسان بی گناه.

6- اگر منشأ خیری گردند، به جای این که تعدادی از اطرافیان خودشان را پروار نمایند، همان امکانات را در بخش وسیعی به کار می برند.

7- وقتی بر سجاده های عبادت قرار گیرند، حضور قلب دارند و این حضور قلب باعث می شود، در برابر کسی که زمین با تمام امکاناتش، سیاره ای از کهکشان های بیشمار او است، فروتنی نمایند.

8- در فقر و نیازمندی شدید نیز مانند کسانی به چشم می آیند که انگار هیچ نیازمندی ای ندارند و این نگاه برخاسته از ایمان نیرومندی است که برای هرکس میسر نیست.

9- در سختی ها مشخص می شود که چگونه انسان هایی هستند؟

10- لقمه حرام از گلوی آنان پایین نمی رود و سخت ترین مشکلات را تحمل می کنند، تا بدون آلودگی زندگی نمایند.

11- اگر موفق به راهنمایی شوند، احساس رضایت و شادمانی می کنند.

12- از حرص زدن های بی حاصل دوری می کنند و در هر شرایطی با حداقل امکانات خودشان را به قله می رسانند.

13- همه کارهای متقین شایسته است اما هیچ وقت باد غرور به دماغ شان نمی وزد و نسبت به همه کارهای شان خائفند؛ از آن می ترسند آن می ترسند که د که با دست های خالی صحنه زندگی را ترک نمایند.

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِهِ، وَ حَزْمًا فِي لَيْنِهِ، وَ إِيمَانًا فِي يَقِينِهِ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمِهِ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمِهِ، وَ قَصَدًا فِي غِنْيِهِ، وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَتِهِ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَتِهِ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّتِهِ، وَ طَلَبًا فِي حَلَالِهِ، وَ نَشَاطًا فِي هُدًى، وَ تَحَرُّجًا عَنِ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلِيٌّ وَ جَلِيلٌ. نشانه های یکی از آنان را این گونه می بینی: در دینداری نیرومند، در ملایمت قاطع، دارای ایمانی سرشار از یقین، زیاده طلب در دانش اندوزی، در بردباری دانشمند، در بی نیازی میانه رو، در پرستش فروتن، در نیازمندی بی نیاز، در سختی شکیبنا، دنبال رزق حلال، در راهنمایی با نشاط و دور از حرص و آز. کارهای شایسته انجام می دهد اما خوفناک است!

ص: 69

متقین در لحظه لحظه گذشت زمان حالت هایی دارند که مردم عادی از آن دورند. هنگام غروب آفتاب، تمام سعی شان شکرگزاری است؛ شکرگزاری از این که دو روز آن ها مساوی نبوده و مغبون زندگی نشده اند. آن ها باور دارند که این سخن امام کاظم (علیه السلام) حق است:

مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ، وَ مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ شَرَّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ فَهُوَ فِي نُقْصَانٍ، وَ مَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ. (1)

هنگام طلوع فجر، تمام سعی شان ذکر الهی است. تا بتوانند روز پیش رو را بر روز گذشته شان به برتری برسانند. شب را با بیم و نگرانی به صبح می رسانند و صبح را با خوشحالی آغاز می کنند. نگرانی از این که در ورطه غفلت بیفتند و خوشحالی از این که پرده های غفلت را کنار زده، شاهد فضل و رحمت پروردگارشان می باشند.

يُمْسِي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذُّكْرُ. بَيْتٌ حَذِيراً وَ يُصْبِحُ فَرِحاً، حَذِيراً لِمَا حُدِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ.

شب می کند و تمام سعی او شکر است و صبح می کند، تمام سعی او ذکر است. شب را به روز می آورد، در حالی که هراسناک است و صبح می کند، در

ص: 70

---

1- . این حدیث شریف با اندکی اختلاف از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است.



حالی که شادمان است. هراس به خاطر این است که مبادا در دام غفلت بیفتد و شادمانی به خاطر این است که فضل و رحمت الهی به او رسیده است.

### افق های دید متقین

برخورد متقین با نفس اماره بر عکس انسان های معمولی است. انسان های معمولی، هرچه را که دل شان بخواهد، آن را به هر قیمتیهی می کنند. زیرا چشم شان دیدی بیشتر از آن را ندارد اما متقین چون می دانند که انسان به دنیا آمده است که جاودانه باشد، افق های دور را می نگرند و اگر خواسته های دل موقتی باشد، هرگز تسلیم نمی شوند. آن ها بر نفس خودشان حکمرانی دارند که چه کاری را انجام بدهد و چه کاری را انجام ندهد و اگر گاهی نفس فرمان نبرد، به شدت تنبیه می شود و از چیزهایی که دوست دارد، محروم می گردد. پس اندیشه جاودانه زیستن ولو با عبور از پل مرگ، آن ها را وادار می کند که به چیزهای زودگذر دل نبندند و در عوض از درهم نمودن دانش و بردباری و گفتار و کردار می خواهند بهترین زندگی برای فردای شان آماده نمایند.

این که مولا می فرماید: انسان متقی بردباری را با دانش می آمیزد و گفتار را با کردار، شاید منظور این باشد که انسان متقی باید با بردباری دانش اندوزی نماید. چون تقوای بدون علم شکننده است و همین طور گفتار بدون عمل طبل توخالی و به همین خاطر است که قرآن کریم به اهل ایمان سفارش می کند،

چیزی را که انجام نمی دهند، نگویند و پیش خداوند، ناخوشایند است، کسی چیزی بگوید و عمل نکند: (1)

إِنْ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُلْطَانًا فِيمَا تُحِبُّ. فُرَّةٌ عَيْنُهُ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَةٌ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.

اگر نفس او در آنچه کراهت دارد، فرمان نبرد، خواسته اش را در چیزهایی که دوست دارد، برآورده نمی کند. روشنی چشم او در جاودانه ها است و بی میلی او در چیزهای ناپایدار. او دانش را با بردباری می آمیزد و گفتار را با کردار.

اسْتَصْعَبَتْ: لم تطاوعه (صبحی صالح)

### نشانه های دیگری متقین

سیزده نشانه متقین را قبلاً مرور کردیم. در این پاراگراف هم با 24 نشانه دیگر رو به رو می شویم که ویژه این فرزندانگانی می باشد. منتها ما با استفاده از "او عطف"، چندین نشانه را ادغام نمودیم و شما حتماً با دقت بیشتری مطلب را پی گیری نمایید. آن هایی که ما بر شمردیم، از این قرارند:

1- متقین آرزوهای دور و درازی بر سر نمی پرورانند. پس لحظه ها را غنیمت می شمارند و می دانند که "وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ" (2) یک حقیقت مسلم است اما به این معنا نیست که

ص: 72

---

1- . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (2) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (3/الصف)

2- . لقمان/34

دست روی دست بگذارند و تسلیم حوادث گردند و از فانوس به دستان در مسیر استفاده نکنند. بلکه این سخن مولا را با پیام فرزندش امام حسن (علیه السلام) جمع می کنند که فرمود:

وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا

پس، متقین دنیا را رها نمی کنند. نه به خاطر زرق و برق فریبنده آن بلکه دنیا سکوی بال گشودن است و فرصتی تکرار ناپذیر.

2- لغزش های متقین کم است. زیرا وقتی انسان از جاده هموار و مستقیم حرکت کند، امکان لغزیدن وجود ندارد. لغزیدن در جایی است که مسیر مستقیم نباشد و چاله های فراوان وجود داشته باشد. چنان که مولا در جای دیگر می فرماید:

الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ.

3- متقین از کبر و نخوت دورند و آن دو را مخصوص کسی می دانند که در برابر خالق نفس هایش عصیان نمود. پس قلب های فروتن دارند.

4- متقین سیری ناپذیر نیستند و به حداقل امکانات قناعت می کنند.

5- متقین به اندازه ای که بدن نیاز به غذا دارد، از نعمت الهی استفاده می کنند و سفره رنگین در میز غذای شان وجود ندارد.

6- متقین زندگی بی تکلف دارند؛ اگر عوامل دیگری نباشد، به هر نوع غذایی بسنده می کنند، هر نوع پوشاکی را می پسندند و به هر نوع خانه ای می توانند زندگی کنند.

7- متقین نسبت به دین شان حساسند و اگر نتوانند از آن دفاع کنند، آن زندگی را نمی خواهند.

8- متقین به خاطر شهوت، به گناه حرام نمی افتند. پس از این لحاظ، بر تمام وجودشان تسلط دارند. 9- متقین وقتی در آتش خشم قرار می گیرند، این توانایی را دارند که در شراره های آن نسوزند.

10- متقین کسانی هستند که نیازمندی را ناامید نمی کنند و شر و بدی از آنان دورند.

11- متقین کسانی هستند که همواره به یاد خداوند تبارک و تعالی به سر می برند؛ به گونه ای که اگر در بین غافلان عبور شان بیفتند، از ذاکران به حساب می آیند و اگر در بین ذاکران حق قرار گیرند، هیچ وقت از غافلان به حساب نمی آیند.

12- متقین انسان های کینه توزی نیستند. پس از کسانی که بر آنان ستم نموده می گذرند و اگر به امکاناتی برسند، به کسانی که آن ها را محروم نموده اند، می بخشند.

13- متقین کسانی هستند که با بریدگان خویش و بیگانه، رابطه برقرار می کنند.

14- متقین چون انسان های پاک دامنی هستند، زبان با عفتی دارند. هیچ وقت لفظ قبیح از دهان شان خارج نمی شود. اگر از روی اتفاق، زبانش شان آلوده گردد، با آب استغفار تطهیرش می کنند.

15- متقین ملایم گفتارند. تا راهنمایی شان را با گفتار ملایم و فروتنانه در دل ها نفوذ دهند.

16- متقین کسانی هستند که زشتی ها در محفل شان غایبند و خوبی ها حضور دارند.

17- متقین در هر جا گام بگذارند، خیر و برکت می آورند و شر و بدی از آن جا دور می شود:

تَرَاهُ قَرِيبًا اَمَلُهُ، قَلِيْلًا زَلَلُهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُورًا اَكْلُهُ، سَهْلًا اَمْرُهُ، حَرِيْرًا دِيْنُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوْمًا غِيْظُهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُوْلٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُوْنٌ. اِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِيْنَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِيْنَ، وَ اِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِيْنَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيْدًا فُحْشُهُ، لَيِّنًا قَوْلُهُ، غَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا مَعْرُوْفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ. آرزوهای او را نزدیک می بینی، لغزش هایش را کم، قلبش را فروتن، نفسش را قانع، خوردنش را اندک، کارش را آسان، دینش را حفظ شده است، شهوتش را مرده، خشمش را فروخورده. مردم به خیرش امید دارند و از شرش در امانند. اگر در بین غافلان باشد، در زمره ذاکران نوشته می شود و اگر در بین ذاکران باشد، از غافلان به حساب نمی آید. از کسی که بر او ستم کرده، می گذرد و بر کسی که محرومش نموده می بخشد. با کسی که از او بریده، رابطه برقرار می کند. قباح از او دور است، گفتارش ملایم است، زشت کاری در او وجود ندارد، بدی هایش پنهان است، خوبی هایش آشکار، خیرش روی آورنده است و شرش پشت کننده.

ص: 75

انسان های متقی وقتی در برابر حوادث قرار گیرند، جوهره اصلی آنان درخشش پیدا می کند و این حالت ها را می توان این چنین دسته بندی نمود:

1- برخورد آنان با سختی ها، ناهمواری ها و آسایش، این است که آنان در سختی ها و گرفتاری های سخت، آرامش و وقار خودشان را حفظ می کنند. آن چنان که انگار اتفاقی نیفتاده است. اگر اشکی بریزند و اندوهی نشان دهند، صرفاً به خاطر عاطفه برانگیزی است. در ناهمواری های زندگی، کاسه صبرشان لبریز نمی گردد و با شکیبایی از روی ناهمواری ها عبور می کنند. اگر در زندگی با آسایشی روبه رو گردند، سر به طغیان نمی زنند و دوره آسایش را با شکر و سپاسگزاری به پایان می برند.

2- برخورد آنان با دوست و دشمن این است که وقتی بر دشمنی غالب آیند، اولاً می بخشند و اگر بخشش او سبب جرئت دشمن گردد، به اندازه گرفتن جرئت دشمن، واکنش نشان می دهند و مرتکب ظلم و ستم نمی شوند. متقین به خاطر دوستی نیز خودشان را به گناه آلوده نمی کنند و در هر شرایطی از دوست خودشان حمایت نمی کنند. دوست متقین تا آن جا دوست است که حدود الهی را رعایت کند.

3- برخورد متقین با حق، امانت داری، تذکر، نام گذاشتن روی مردم، همسایه، مصیبت دیگران و باطل این است که متقین تسلیم حق هستند و حق برای آنان خط قرمز به حساب می آید. حق اگر بر علیه آنان باشد، به آن اعتراف می کنند و از مرز آن بیرون نمی روند.

متقین انسان های امانتداری هستند. اگر چیزی منقول یا معقولی را به آنان بسپاری، آن را تا پای جان حفظ می کنند و هرگز به آن امانت خیانت نمی نمایند.

لازم نیست برای متقین مطلب سرنوشت سازی را چندین بار تکرار نمایی.

متقین روی انسان ها اسم های نامناسب و احیانا خنده داری نمی گذارند.

متقین در غم دیگران شادی نمی کنند.

"شماتت" را بسیاری از فرهنگ ها شادی در غم دشمن معنا می کنند. اگر این طور باشد، وای به حال آن هایی که در غم مسلمانی شادمانی نمایند!

متقین، زمین حق و باطل را تشخیص می دهند. از مرزهای حق بیرون نمی روند و در زمین باطل و بیهودگی گام نمی گذارند.

4- متقین در برخورد با تنهایی، خوشحالی و ظالمین، با افراد معمولی فرق دارند.

این مطلب روشن است که انسان از انس گرفته شده. پس وقتی انسان شاداب است که با دیگران سروکار داشته باشد. اگر نیازمند باشد، کمبودهای خودش را جبران کند و اگر توانایی داشته باشد، باری از دوشی بردارد اما گاهی شرایط این طور نیست. جلو توانایی ها را می گیرند و سعی می کنند که وجود برخی نادیده گرفته شود. چنان که در رابطه با خود مولا شاهد چنین رفتاری هستیم. با بیست و پنج سال سکوتی روبه رو گردید که فرمود: "صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی!" اما این تنهایی مولا را از پانینداخت و آن چنان نشد که برای همیشه از صحنه تاریخ حذف گردد.

متقین اگر در شرایطی قرار گیرند که همه چیز بر وفق مراد آن‌ها پیش برود، قهقهه‌های مستانه سر نمی‌دهند. ایهام عبارت "إِنْ صَمَّتْ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ صَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ" شاید همین‌هایی باشد که به عرض رسید. اگرچه می‌توان دایره دید را کوچک تر نمود و سکوت و خنده شخصی را نیز مطمح نظر قرارداد. چنان‌که در رابطه با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته‌اند که خنده او بیشتر از تبسم نبود. متقین اگر مظلوم واقع شوند، به هر قیمتی دست به انتقام نمی‌زنند و در بعضی هنگام‌ها، به خاطر مصلحت برتر صبر می‌کنند و انتقام را از خداوند منتقم طلب می‌کنند.

5- متقین در رابطه با خودشان و در رابطه با مردم، با سایر افراد فرق می‌کنند: همواره نفس اماره از ناحیه متقین در رنج است و مردم از آنان در آسایشند. متقین خودشان را در رنج می‌اندازند و مردم را به رفاه می‌رسانند.

6- متقین با برخی رابطه برقرار می‌کنند و از برخی دوری می‌نمایند اما در دوری تکبر و خودخواهی وجود ندارد و در ایجاد رابطه فریب و نیرنگ.

فِي الرَّأْيِ زَلٌّ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشَاهِدَ عَلَيْهِ، لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتَحْفِظَ، وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَلَا يُنَابِرُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَسْتَمُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَّتْ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ صَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَ



أَرَا حَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ، وَ دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ، وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ.

در سختی ها با آرامش است، در ناگواری ها شکبیا و در آسایش، شکرگذار. بر کسی که نفرت دارد، ستم نمی کند و در کسی که دوست دارد، مرتکب گناه نمی شود. به حق پیش از این که علیه او گواهی دهند، اعتراف می کند. آنچه را که به او سپرده اند، از بین نمی برد و آنچه را که به او یادآوری نموده اند، فراموش نمی کند. با لقب های زشت صدا نمی زند، به همسایه زیان نمی رساند، در غم دیگران شادی نمی کند، در باطل فرو نمی رود و از مرز حق خارج نمی شود. اگر خاموش باشد، خاموشی اش او را غمگین نمی کند، اگر بخندد، صدای خنده اش گوش خراش نمی گردد و اگر مظلوم واقع شود، صبر می کند تا خداوند انتقام او را بگیرد. نفسش از او در مشقت است و مردم از او در راحتی. خودش را برای آخرت به سختی می اندازد و مردم را از جانب خودش به رفاه. دوری او از برخی که دوری می کند، پرهیزکاری و دوری از بدی است و نزدیک شدن او به کسی که نزدیک می شود، ملائمت و مهربانی است. نه دوری اش به خاطر خودخواهی و بزرگ طلبی است و نه نزدیک شدنش به خاطر فریب و نیرنگ.

### اتفاق مهم

وقتی خطبه مولا به پایان رسید، همّام، -به احتمال زیاد، ناله ای زد و- جان به جان آفرین تسلیم نمود! جان دادن او بعید نبود. زیرا اگر این خطبه یک دست خوانده شود، آن هم با صدای علی (علیه السلام)، همین معامله را با هر دل

شیدایی که اهل زبان هم باشد، خواهد نمود. ما به خاطر مسئله آموزشی، آن را به بخش های متعدد، تقسیم نمودیم و الا خطبه با همان بلاغت و اثرگذاری باقی مانده است. البته در رابطه با کسانی که فطرت انسانی شان را کدیر نمودند، نباید انتظار تأثیر پذیری را داشته باشیم. چنان که در همان زمان نیز وقتی مولا فرمود: "من از چنین عاقبتی می ترسیدم و موعظه های از دل برآمده، این چنین تأثیر دارد."

کسی کنایه آمیز گفت: "خودت چه حالی داری، یا امیر المؤمنین؟!"

مولا- به اندازه عقل آن کس جواب داد و آن این که در نظام هستی، خداوند برای هرکس فرصت معینی داده است. وقتی آن مهلت به سر رسید، با یک بهانه آن کس پا از دایره حیات بیرون می گذارد. مهلت همّام تا پایان همین خطبه بود.

این که می گوئیم، به اندازه عقل او، به این لحاظ است که نباید چنین مقایسه ای صورت می گرفت. زیرا ظرفیت وجودی امام معصوم با انسان های معمولی فرق می کند.

اسم این کس را مرحوم فیض الاسلام، "عبد الله ابن کواء" نام می برد که یکی از خوارج بود. اگر چنین باشد، قصد او ایجاد شبهه بوده نه رفع ابهام.

قَالَ فَصَّ عَقَى هَمَّامٌ صَعْفَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ [عليه السلام]: "أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظَ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا؟"

فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: "فَمَا بِالْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟"

فَقَالَ -عليه السلام-: "وَيْحَكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ، وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهَلًا لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَيَّ لِسَانِكَ!"

راوی گفت: "ناگهان همام مانند صاعقه زده ها بر زمین افتاد و جان داد!" امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: "به خداوند سوگند! من از این پیش آمد می ترسیدم!" و سپس فرمود: "آیا موعظه های مؤثر، این گونه با اهلش رفتار می کند؟!"

گوینده ای -به کنایه- گفت: "خودت چه حالی داری، یا امیرالمؤمنین؟!"

مولا فرمود: "وای بر تو! برای هر مدتی زمان مشخصی است که از آن نمی گذرد و سببی است که از آن تجاوز نمی کند. آرام باش! دیگر سخنی از این دست مگو که شیطان بر زبان تو دمیده است!"

فَتَنَاقَلَ: تَنَاقَلَ عَنْهُ: تَقَلَّ وَ تَبَاطَأَ (القاموس المحيط). / تَنَاقَلَ عَنِ الْأَمْرِ كَاهِلِي كَرْدَازِ كَارِ (مقدمة الأدب)

مَعَايِشُهُمُ: الْعَيْشُ: الْحَيَاةُ. وَ الْمَعِيشَةُ: الَّتِي يَعْيشُ بِهَا الْإِنْسَانُ مِنَ الْمَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ (كتاب العين)

الْخُلُقُ: مردم، انسان ها، فطرت (فرهنگ ابجدی). / "خلق"، مصدر است و مصدر گاهی به معنای اسم فاعل و مفعول می آید. این جا به معنای اسم مفعول است که برگردان فارسی آن پدیده می شود. منتها در این جا به قرینه طاعت و معصیت، همه پدیده ها مراد نیست. پس دریافت بالا به جا است (فاطمی)

الصَّوَابُ: الصَّوَابُ: نَقِيضُ الْخَطَا (كتاب العين). / الصَّوَابُ: درست، حقیقت، شایسته (فرهنگ ابجدی)

مَلْبَسُهُمْ: يلبسون الثياب بين بين لا هي بالثمينة جدا ولا الرخيصة جدا (صبحى صالح)

وَقَفُوا: ظاهرا مولا مفهوم وقف شرعى را در نظر داشته است (فاطمى)

الرِّخَاءُ: سعة العيش (كتاب العين). / رخاء: رفاه و آسایش، زندگی مرفه (المعجم البسيط)

العُقَابُ: عقاب: عُقُوبَةٌ، مُؤَاخَذَةٌ، جَزَاءٌ، أَخَذَ بِالذَّنْبِ (المكنز العربي المعاصر). / والعُقْبَةُ: المَصَّعِدُ فِي الْجَبَلِ، وَ الْجَمْعُ عِقَابٌ (جمهرة اللغة). / عقاب: کیفردادن، شکنجه دادن (فرهنگ معین)

نَحِيفَةٌ: نَحِيفٌ: دَقِيقٌ، مِنَ الْأَصْلِ لَيْسَ مِنَ الْهُزَالِ (المحكم والمحيط الأعظم). / نَحْفٌ نَزَارُ شَدَّ لِأَغْرَ شَدَّ، بَارِيكُ شَدَّ (مقدمة الأدب). / النَّحَافَةُ: الْهُزَالُ. نَحْفُ الرَّجُلِ نَحَافَةٌ، فَهُوَ نَحِيفٌ: قَصِيفٌ ضَرْبٌ قَلِيلٌ اللَّحْمِ (لسان العرب) فَصَافُونَ: ظَاهِرًا مَعْنَى هَمِينٍ "صَفَى" اسْتَكْمَلَهُ مَا فِي فَرْسِيٍّ اسْتَفَادَهُ مِى كَنِيمٍ (فاطمى)

يَسْتَشِيرُونَ: آثار: بر انگیخت، تحریک کرد (المعجم البسيط)

تَرْتِيلاً: ترتیل: آرام و شمرده خواندن (واژه های نهج البلاغه). / تَرْتِيلاً: التبيين والإيضاح (صبحى صالح)

رَكْنُوا: رَكْنَ إِلَى الدُّنْيَا: مَالٌ إِلَيْهَا وَاطْمَأَنَّ (كتاب العين). / رَكْنُوا: اعتماد و تمایل می کنند (واژه های نهج البلاغه)

تَطَلَّعَتْ: استشرف (منهاج البراعة خویی). / تَطَلَّعَتْ: گردن درازی کردن برای دیدن چیزی (واژه های نهج البلاغه)

مَسَامِعُ: الْمِسْمَعُ: الْأَذُنُ. ج: مَسَامِعُ (تاج العروس)

زَفِيرٌ: صَدَايَ أَوَّلِ شَعْلِهِ وَرَى آتَشٍ (واژه های نهج البلاغه). / زَفِيرٌ: بَازِدم، تَنَفَسٌ (المعجم البسيط)

شَهِيْقَهَا: صَدَايَ بَلَدٍ (واژه های نهج البلاغه). / شَهِيْقٌ: دَمٌ. الشَّهِيْقُ وَ الزَفِيرُ: دَمٌ وَ بَازِدم (المعجم البسيط)

حَانُونٌ: مِنْ "حَنِيتِ الْعُودِ" عَطْفَتِهِ، يَصِفُ هَيْئَةَ رُكُوعِهِمْ، وَ انْحِنَائِهِمْ فِي الصَّلَاةِ (صَبْحِي صَالِح)

بِرَاهِمٌ: وَ بَرَاهٍ: نَحْتُهُ، أَيْ رَقُّ الْخَوْفِ أَجْسَامَهُمْ كَمَا تَرَقُّ السَّهَامُ بِالنَّحْتِ (صَبْحِي صَالِح). / بَرَاهِمٌ: تَرَاشِيْدُهُ وَ دَرَسْتُ كَرْدَهُ اسْتِ (واژه های نهج البلاغه)

الْقِدَاْحُ: جَمْعُ قَدَحٍ بِالْكَسْرِ وَ هُوَ السَّهْمُ (صَبْحِي صَالِح)

خَوْلُطُوا: مَا زَجَّهُ خَلَّلَ فِيهِ (صَبْحِي صَالِح)

مُسْتَفْقُونَ: خَائِفُونَ مِنَ التَّقْصِيرِ (صَبْحِي صَالِح)

زُكِّيَ: مَدَحَهُ أَحَدُ النَّاسِ (صَبْحِي صَالِح)

حَزْمًا: حَزْمٌ: قَاطِعِيَّتٌ، شِدَّتٌ (المعجم البسيط)

قَصْدًا: اقْتِصَادًا (صَبْحِي صَالِح)

تَجَمُّلاً: التَّظَاهِرُ بِالْيَسْرِ عِنْدَ الْفَاقَةِ أَيْ الْفَقْرِ (صَبْحِي صَالِح)

تَخْرُجًا: عَدَّ الشَّيْءَ حَرْجًا أَيْ إِثْمًا، أَيْ تَبَاعَدًا عَنِ طَمَعٍ (صَبْحِي صَالِح)

أَمَلَةٌ: الْأَمَلُ بِالْتَحْرِيكِ: الرَّجَاءُ وَ هُوَ ضِدُّ الْيَأْسِ (مَجْمَعُ الْبَحْرِيْنَ)

مَنْزُورًا: قَلِيْلًا (صَبْحِي صَالِح)

حَرِيْزًا: حَصِيْنَا (صَبْحِي صَالِح)

مَكْظُومًا: مهيار شده (واژه های نهج البلاغه)

فَحْشُهُ: القبيح من القول (صبحی صالح) الزَّلَازِلُ: الشدائد (الصحاح). / الزَّلَازِلُ: البَلَايَا (كتاب العين)

وَقُورٌ: لا يضطرب (صبحی صالح). / و الوَقَارُ: السَّكُونُ و الحِلْمُ (مفردات ألفاظ القرآن). /

و الوَقَارُ: السكينة و الوداعة، و رجل وَقُورٌ و وَقَّارٌ و مُتَوَقِّرٌ: ذو حلم و رزانة (كتاب العين)

لا يَحِيفُ: لا يظلم (بنياد نهج البلاغه). / الحَيْفُ: الجَوْرُ و الظُّلْمُ (الصحاح)

لا يُتَابِرُ بِاللَّقَابِ: لا يدعو باللقب الذي يكره و يشمئز منه (صبحی صالح). / التَّيْبِيزُ: التسمية (كتاب العين)

يَشْمَتُ: الشَّمَاتَةُ: الفرح بِبِلِيَّةِ العَدُوِّ (الصحاح)

نَزَاهَةٌ: النَّزَاهَةُ: البُعدُ عن السوء (الصحاح)

خَدِيعَةٌ: مَكْرٌ، مُرَاوَعَةٌ، خَتْلٌ (المكنز العربي المعاصر)

فَصَعَقَ: صَعَقَ: غُشِيَ عليه من صوتٍ يسمعه. و ماتَ أيضاً (المحيط في اللغة)

فَمَهْلًا: ساكت و آرام باش (واژه های نهج البلاغه). / مَهْلًا يا فلان: أي رَفَقًا لا تَعَجَلُ (المحيط في اللغة)

نَفَثَ: نفخ (منهاج البراعه خويي). / النَّفْثُ: شبيه بالنفخ، و هو أقل من التَّفَلِّ (الصحاح). / النَّفْثُ: قَذْفُ الرِّيقِ القليل، و هو أقلُّ من التَّفَلِّ (مفردات ألفاظ القرآن)

و من وصية له (عليه السلام) للحسن بن علي (عليهما السلام) كتبها إليه بحاضرين عند انصرافه من صفين

## نامه مولا علي (عليه السلام) به امام حسن (عليه السلام)

### توضیح کوتاه

یکی از زیباترین نامه های نهج البلاغه، نامه مولا علی (عليه السلام) به فرزندش امام حسن (عليه السلام) است. آغاز نامه را وقتی بخوانی، امکان ندارد که آن را به پایان نرسانی. مرحوم سید رضی، مکان نگارش این نامه در "حاضرين" ذکر کرده و توضیح بیشتری در این زمینه نداده است. این نص نوشته ایشان است: و من وصية له (عليه السلام) للحسن بن علي (عليه السلام) كتبها إليه بحاضرين عند انصرافه من صفين.

کسانی که در رابطه با این نامه تحقیق کرده اند، نیز توضیح بیشتری ندارند. مرحوم فیض الاسلام و صبحی صالح، معتقدند که "حاضرين" اسم شهری است که در اطرف صفین وجود داشته. ابن ابی الحدید، چند احتمال را مطرح می کند اما در هنگام شرح و توضیح این نامه، به نتیجه ای نرسیده است.<sup>(1)</sup>

ص: 85

---

1- . أما قوله كتبها إليه بحاضرين فالذي كنا نقرؤه قديما كتبها إليه بالحاضرين على صيغة التثنية يعني حاضر حلب و حاضر قسرين و هي الأرباض و الضواحي المحيطة بهذه البلاد ثم قرأناه بعد ذلك على جماعة من الشيوخ بغير لام و لم يفسروه و منهم من يذكره بصيغة الجمع لا بصيغة التثنية و منهم من يقول بخصائرين يظنونونه تثنية خنصرة أو جمعها و قد طلبت هذه الكلمة في الكتب المصنفة سيما في البلاد و [الأرضين] فلم أجدها و لعلي أظفر بها فيما بعد فألحقها في هذا الموضوع. ر.ك. شرح نهج البلاغة - ابن ابی الحدید-، ج 16، ص 52

به هر حال، برای ما محتوای این نامه گران بها مهم است که باید آن را با دقت تمام بخوانیم و سرمشق زندگی مان قرار بدهیم.

این نامه ارزشمند را می توان تحت هفت عنوان قرائت نمود:

✓ آغاز نامه

✓ انگیزه نگارش

✓ پیام رسانی زیر عنوان های عاطفی ای چون "یا بنی" و "ای بنی"

✓ پیام رسانی با عنوان های چون "واعلم"

✓ پیام رسانی با فرمان مستقیم

✓ پیام رسانی با تحذیر و توصیه

در این نامه از واژه های عاطفی "ای بنی" و "یا بنی"، شش بار و از واژه "واعلم" نه بار استفاده شده است. امر مستقیم، یکبار به کار رفته است. دویار با تحذیر و توصیه رویه رو می شویم و در نهایت، این نامه با نیم سطر دعا به پایان می رسد.

ص: 86



چنان که به عرض رسید، آغاز نامه هر خواننده ای را وادار می کند که آن را نیمه تمام نگذارد. منتها امام نامه را به گونه ای تحریر نموده است که ما در ابتدا احساس نمی کنیم، معصومی به معصوم دیگر نوشته است. اگرچه هرچه جلوتر برویم، به این نتیجه خواهیم رسید که غیر از معصوم نمی تواند، چنین چیزی پدید آورد. این برداشت را در خدا باوری، اثر دعا و بی اعتباری دنیا می بینیم. در چنین جاها با کسی رویه رو هستیم که به طور یقین می داند، خداوند دارای توانایی های فوق تصور است. می داند که دعا اثرات زیادی دارد و مصلحت هایی در اجابت آن نهفته است و می داند که دنیا بازیچه ای بیش نیست اما در آغاز با چنین چیزی سروکار نداریم. در آغاز نامه پدری را می بینیم که دارای صفاتی است و فرزندى که دارای صفاتی است.

پدر دارای این صفات می باشد: 1- رو به زوال است. 2- گردش زمانه را به عنوان یک واقعیت پذیرفته است. 3- در سرایش زندگی قرار گرفته است. 4- به بی وفایی دنیا کاملاً پی برده است. 5- اکنون خودش را همنشین مردگان به حساب می آورد. 6- چیزی نمانده است که به آنان بپیوندد.

پسر از نظر این پدر دلسوز و تجربه دیده، دارای این صفات است: 1- به دنبال چیزی است که هرگز به دست نمی آید. مثلاً، زندگی جاودانه و آرامش کامل، چیزهایی هستند که در دنیا وجود ندارند. 2- راه کسانی را دنبال می کند که به نابودی رسیدند. 3- هدف تیر بیماری است. 4- گروگان روزگار است. 5- در تیررس مصیبت ها قرار دارد. 6- برده دنیا است. این تعبیر، نظر ما را تأیید می کند که از ابتدای نامه، همه چیز معمولی به نظر می آید. 7- اسیر و وامدار انواع مرگ است. 8- هم پیمان اندوه ها است. 9- همسایه غم ها است. 10- نشانه بیماری ها است. 11- زمین خورده شهوت ها است. 12- جانشین مردگان است.

پس پدر، با پشت سر گذاشتن شش مرحله از زندگی به کمال پختگی رسیده است و به پسری که در آغاز راه قرار دارد، اندرزهایی می دهد، تا این راه مخوف را به سلامتی به سر منزل مقصود برساند. راهی که اولین گام آن، پیمودن به سمت سراب است و انواع بیماری ها، بلاها و مصیبت ها، غم ها و گرفتاری ها، زرق و برق دنیا، فشار شهوت ها، دیدن هر روز مردگان و در نتیجه نابودی قطعی رونده را احاطه نموده است.

اگر خوب دقت نماییم، هر انسانی در خطر این دوازده دام قرار دارد و اگر بخواهد، راه را به سلامت طی کند، باید نقشه راهی داشته باشد و پیر خردمندی چون مولا علی (علیه السلام) که راه درست را به او نشان دهد:

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ الْمُسْتَسَلِمِ لِلدُّنْيَا السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يَدْرِكُ  
السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ غَرَضِ الْأَسْقَامِ وَرَهِيئَةِ الْأَيَّامِ وَرَمِيَّةِ الْمَصَائِبِ وَعَبْدِ الدُّنْيَا وَتَاجِرِ الْغُرُورِ وَغَرِيمِ الْمَنَايَا وَأَسِيرِ الْمَوْتِ وَحَلِيفِ  
الْهُمُومِ وَقَرِينِ الْأَحْزَانِ وَنُصْبِ الْآفَاتِ وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ.

از پدر فناپذیر، باورمند سختی های زمان، پشت کننده زندگانی، تسلیم شده دنیا، مقیم محله مردگان، کوچ کننده فردا، به فرزند آرزومند چیزی که به دست نمی آید، رونده راه کسانی که نابود گشتند، هدف بیماری ها، گروگان روزگار، آماج تیر مصیبت ها، بنده دنیا، بازرگان فریب، بدهکار اجل ها، اسیر مرگ، هم پیمان غم ها، هم نشین اندوه ها، نشانه آسیب ها، زمین خورده خواهش ها و جانشین مردگان!

حاضرین: اسم شهری در اطرف صفین (صبحی صالح)

الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ: اعتراف کننده به سختی زمان (صبحی صالح)

الظَّاعِنِ: کوچ کننده (فاطمی)

الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ: فرزند آرزومند (فاطمی)

غَرَضِ: هدف الأمراض ترمی إليه سهامها (صبحی صالح)

غَرِيمِ: بدهکار و مدیون (واژه های نهج البلاغه)

نُصِبَ: در معرض آفت ها (فرهنگ نهج البلاغه) صَرِيح: الطريح (صبحی صالح)

ص: 90

ممکن است این سوال پیش بیاید که چه چیزی باعث گردید، مولا علی (علیه السلام) این نامه مفصل را بنویسد؟ جواب این است که اگر ما باشیم و متن روبه رو، سه چیز را انگیزه نوشتن می بینیم:

✓ بی اعتباری دنیا.

✓ محبت.

✓ تهیه یک نقشه راه جامع

مولا کسی نیست که مثل دیگران وقتی بر اریکه قدرت تکیه زند، همه چیز را از یاد ببرد. او انسان متفکری است که لحظه لحظه زندگی اش خالی از اندیشه نبوده است. دنیا، تحولات دنیا و راهی که در آن راه روان بوده، همواره پیش چشمانش قرار داشته. نمی خواسته این تجربه های ناب، بی بهره برداری از بین برود.

محبت، دومین عامل برای نوشتن آن است؛ این که مولا فرزندش را پاره تن خودش احساس می کند و یا تمام وجودش را در او می بیند. پس نمی خواهد که او به گونه ای در راه زندگی قدم بگذارد که زیان دیده از دنیا برود.

تهیه نقشه راه شاید، عامل اصلی در نوشتن این نامه باشد. اگر کسی موبه مو، طبق محتویات این نامه، زندگی اش را سامان بدهد، سعادت دنیا و آخرت را نصیب خودش نموده است. در این نامه توحید و خدا باوری در اوج است. علاوه بر این که چشم بصیرت خواننده را باز می کند که به دنیا چه دیدی داشته باشد و چگونه بین دوست واقعی و دوست زبانی تفاوت بگذارد؟ پس حقیقت این است که نامه برای همه بشریت است و کسانی که ادعای پیروی از او را دارند و امام حسن (علیه السلام) بهانه ای برای نوشتن. زیرا او دومین امام معصومی است که اگر در زمان خودش نمی بود، زمین بدون حجت می ماند و همه را در کام خودش فرو می برد. اگر مولا این نامه برای او نمی نوشت، باز هم امام حسن (علیه السلام) بر اساس محتویات این نامه زندگی می کرد. این ما هستیم که نیاز شدید به راهنما داریم، تا در پیچ و خم زندگی، گم نشویم و سر از ناکجا آباد بر نیاوریم. پس باید این نامه را با آب طلا نوشت و سرمشق زندگی مان قرار بدهیم:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي وَ جُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَ إِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ مَا يَزَعْنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ وَ الْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَقَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي فَصَدَقَنِي رَأْيِي (1) وَ صَدَقَنِي عَنْ هَوَايَ وَ صَرَّحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ وَ صِدْقٌ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ. وَ وَجَدْتُكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي وَ

ص: 92

1- . ابن ابی الحدید، به جای "صرفنی"، "صدقنی" را پیشنهاد می کند. ر.ک. شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 57. اگر چنین باشد، ترجمه ملموس تر می شود.

كَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِراً بِهِ إِنَّ أُنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ.

پس از ستایش حضرت حق، من از روی گردانیدن دنیا، سرکشی روزگار و روی آوردن جهان دیگر دریافتم که دست از دیگران بردارم و به آینده خودم بیندیشم و به آنچه که پیش رو دارم به دقت توجه نمایم. وقتی خلوت می کنم و از فکر گرفتاری های مردم، فارغ می شوم، حقیقت محض، دیدگاهم را دگرگون می کند، جلو هوای نفسم را می گیرد و مرا با جدیتی روبه رو می نماید که در آن شوخی راه ندارد و به حقیقتی راهنمایی می نماید که با دروغ آمیخته نیست. تو را نه تنها پاره تنم که همه وجودم یابیدم آنسان که هر آسیبی به تو برسد، به من رسیده است و اگر مرگ به سراغ تو آید، از من خبر گرفته است. پس تو را در مسیر مقصدم دیدم و نامه ام را به تو نوشتم. تا در زندگی از آن یاری بجویی. من در دار دنیا باشم یا نباشم.

تَبَيَّنْتُ: کشف کردم (واژه های نهج البلاغه)

جُمُوح: سرکشی (فرهنگ نهج البلاغه)

يَزَعْنِي: یکفنی و یصدنی (صبحی صالح)

وَرَائِي: و الورا من الأضداد عندهم: وراء الشيء خلفه، و وراؤه قدامه (جمهرة اللغة). / وراء و الورا، جميعاً، يكون خلفاً وقُدَامَ (لسان العرب) فَصَدَفَنِي: صرفنی (صبحی صالح). / مرحوم محمد عبده، "مَحْضُ أَمْرِي" را فاعل "صَرَفَنِي"، "صَدَفَنِي" و "صَرَّحَ لِي" می داند. -ر.ک. شرح نهج البلاغه. -

متأسفانه بسیاری از مترجمین به این دقت کاری ها توجه نمی کنند و ترجمه های عجیب و غریبی از عبارت های بالا نموده اند (فاطمی)

صَرَخَ: روشن نمود (واژه های نهج البلاغه)

مَحْضٌ: خالصه (صبحی صالح)

فَأَقْضَى: مرا کشید (واژه های نهج البلاغه)

يَشُوبُهُ: المزج و الخلط (بنیاد نهج البلاغه)

فَعَنَانِي: مرا دارای قصد و اراده کرد (واژه های نهج البلاغه)

مُسْتَظْهَرًا: مستعینا به (صبحی صالح)

ص: 94



## سه عنوان عاطفی با "أی بنی"

بعد از آغاز و انگیزه، اولین سفارش‌ها را از طریق سه عنوان عاطفی "أی بنی"، دریافت می‌کنیم. این بخش از سفارش را می‌توان این‌گونه دسته‌بندی نمود:

✓ سفارش‌های عمومی

✓ تمرکز بر قلب

✓ تعیین جایگاه

✓ راهکارها

چهار نکته در سفارش عمومی وجود دارد. این‌ها عبارتند از: 1- تقوای الهی 2- اطاعت مستمر 3- آبادی قلب با یاد الهی 4- چنگ زدن به ریسمان او.

ما در رابطه با ریشه تقوا، معنای تقوا، آثار تقوا، منزلت‌های متقین، جایگاه متقین، سفارش به تقوا و نشانه‌های متقین، مفصل بحث کرده‌ایم. همین مقدار بدان که تقوا دژ مستحکمی است که انسان را از تهاجم انواع خطرهایی که با

ص: 95

سرنوشت انسان بازی می کنند، حفظ می نمایند. اولین سفارش مولا نیز همین است که فرزندش تقوای الهی را پیشه نماید.

بعد از حضور در دژ مستحکم، حفظ این سنگر به صورت دایم لازم است. این طور نباشد که لختی در آن قرار بگیرد و در اوج تهاجمات از آن بیرون بیاید.

وقتی در این سنگر قرار بگیرد، دو چیز دیگر نیز لازم است: ترمیم قلب که پیش از ورود به دژ مستحکم تقوا رو به ویرانی می رفت و چنگ زدن به ریسمان الهی. قلب را باید با یاد خداوند آباد نماییم و ریسمان الهی، تعبیر کنایی از قرآن کریم است که یک سر آن به دست قدرت الهی قرار دارد و سر دیگر باید به دست مخاطب باشد، تا به وسیله آن از چاه ظلمات بیرون آید. چون بحث آبادی قلب پیش آمد، مولا مقداری روی آن تمرکز می نماید. از تمرکز مولا و اهمیت دادن به دست می آید که قلب این جا، این پاره گوشت صنوبری شکل نیست. تا فرصتی باشد، برای شبهه افکنان (1) اگرچه آثار بسیاری از چیزها در آن ظاهر می شود. مانند مثل غم، شادی و ترس.

منظور از "قلب" چیزی بالاتر از مغز انسان است. به عبارت دیگر، مغز رفتار مادی و گاهی شبیه معنوی انسان را کنترل می کند و قلبی که قرآن و روایات و مولا علی (علیه السلام) در این جا از آن سخن می گوید، مغز را مدیریت

ص: 96

---

1- . دکتر سروش، آن قدر تحت تأثیر مولوی قرار دارد که گاهی درک او را از قرآن بالاتر می داند. از نظر او قرآن روی قلب تمرکز دارد و مولوی روی مغز و امروزه ثابت شده که مغز همه کاره است نه قلب. در حالی که این مغالطه ای بیش نیست. قرآن وقتی از قلب سخن می گوید، چیزی بالاتر از مغز را اراده می نماید.

می نماید و لذا مرحوم طباطبایی می گوید: "کلمه قلب به معنای آن نیرویی است که آدمی به وسیله آن تعقل می کند و حق را از باطل تمیز می دهد، و خیر را از شر جدا می کند و بین نافع و مضر فرق می گذارد." (1)

در تفسیر نمونه می خوانیم که: "منظور از قلب در آیات قرآن که بحث از درك مسائل می کند همان عقل و شعور و ادراك است، در کتب لغت نیز یکی از معانی قلب همان عقل گفته شده است." (2)

با توجه به این معانی، سفارش مولا به فرزندش این است که ده چیز را در رابطه با قلب خودش لحاظ نماید: 1- با موعظه و پند و اندرز، زنده نماید. 2- با بی رغبتی از دنیا، بمیراند. 3- با باور محکم و یقین، نیرومندش نماید. 4- با حکمت و دانش، نورانی اش نماید. 5- با یاد مرگ ذلیلش نماید. 6- عدم جاودانگی انسان را از او اعتراف بگیرد. 7- با سختی ها و رنج ها بیناش نماید. 8- از یورش زمانه و دگرگونی های شب و روز، بترساند. 9- به قلب باید اخبار گذشتگان را عرضه نماید، که چه کسانی بودند، چه کارهایی کردند و به کجا منتقل شدند؟ تا عبرت بگیرد. زیرا که او تافته جدا بافته نیست.

وقتی قلب با یادآوری این نه نکته، دست از چموشی برداشت، دارنده قلب، باید چهار فرمان را اجرا نماید: 1- از همین حالا باید به فکر خانه ابدی اش باشد و آن را بسازد و اصلاح نماید. 2- آخرت را به دنیا مفروشد. 3- در رابطه با چیزی که نمی داند، سخن نگوید و در چیزی که وظیفه ندارد، خودش

ص: 97

---

1- . ر. ک. ترجمه تفسیر المیزان، ج 18، ص 533

2- . ر. ک. تفسیر نمونه، ج 22، ص 285

را به تکلف نیندازد. 4- از راهی که خوف گمراهی است نرود. زیرا که حیرت و توقف بهتر از راه رفتن در جاده های هراس است.

اگر کسی بخواهد که در وضعیت بیع و فروش دنیا نرسد و خانه جاودانه اش را آباد نماید، مولا هشت راهکار عملی ارائه می دهد. این ها عبارتند از:

1- امر به معروف و نهی از منکر نماید. با دست و زبان. این که امر به معروف و نهی از منکر، با زبان باشد، بارها شنیده ایم. این که این دو تا با دست صورت بگیرد، شاید اشاره به جمله معروف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد که فرمود:

"إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزِنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ." (1)

2- جهاد در راه خداوند را پیشه خود کند. آن هم، جهادی که حق جهاد را ادا نماید و در این راه از هیچ ملامت گری نترسد. زیرا بسیار پیش می آید، کسی می خواهد. کاری ارائه بدهد، از هر طرف زبان بی کاران به عیب جویی دراز می شود که فلانی را ببین، در چه زمینه هایی تحقیق می کند. در حالی نمی دانند انسان از راه جهاد، به راهنمایی خداوند می رسد و خودش فرموده:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. (2)

و باید اشاره نمود که جان بازی در راه خداوند، یکی از مصادیق جهاد است. اصل جهاد به معنای تلاش سخت و سخت کوشی است.

ص: 98

---

1- ر.ک. الأملی -لطوسی-، ص 521. این حدیث شریف از زبان امام صادق (علیه السلام) هم نقل شده است.

2- العنکبوت/69

- 3- دنبال حق باشد ولو با قبول خطرها. غمرات، جمع غمره و غمره در اصل، به معنای گرداب است و بعد به صورت استعاری، در سختی های شدید به کار می رود. مولا به فرزندش می فرماید، حق هر جا بود، به دنبال آن برو و لو با فرورفتن در گرداب سختی ها.
- 4- دین فهمی، یکی از راهکارهای مولا است که به فرزندش توصیه می کند. می خواهد که زلال دین را از سرچشمه بنوشد و چشمش را به دهان این و آن ندوزد.
- 5- مسلماً رویارویی با سختی، هزینه دارد و مولا در این زمینه صبر و شکیبایی را توصیه می کند. آن هم عادت کردن بر صبر و شکیبایی.
- 6- این مسأله اهمیت دارد که گاهی انسان بر چیزی سرمایه گذاری می کند اما از عواقب آن مطمئن نیست. مولا در این زمینه، توکل بر خداوند را پیشنهاد می کند که مطمئن ترین راه در زندگی انسان است. انسان وقتی کاری را آغاز می کند، با توکل بر قدرت لایتناهی حضرت حق، آن را به سرانجام خواهد رساند. اگر به آن هدف نرسد، طبق مضمون این وصیت نامه، به منفعت برتری خواهد رسید.
- 7- در کنار توکل چیز دیگری وجود دارد که نمی توان از آن چشم پوشی کرد و آن دعا و ارتباط با پدیدآورنده هستی است. آن هم دعای خالصانه. چنین دعایی اکسیری شگفت انگیز است. زیرا از نظر مولا همه چیز در دست قدرت الهی قرار دارد. او می تواند بی حساب ببخشد و می تواند انسان را از همه چیز محروم نماید.

8- آخرین سخن مولا در این باب، پرهیز از علمی است که هیچ سودی در سرنوشت انسان ندارد. تشخیص این که چه علمی سودمند نیستند، احتیاج به تأمل بیشتر دارد اما از قدیم الایام علمی مانند جادو و پیش‌گویی‌های بدون دانش لازم را از مصادیق آن می‌دانستند.

لازم به ذکر است که پیش از آخرین راهکار، مولا به فرزندش توصیه می‌کند که این وصیت‌نامه را با دقت مطالعه نماید و نکته‌های آن را دریابد و سرسری از آن نگذرد:

فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُّ بُنْيٍ - وَ لُزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ. وَ أَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقٍ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ!

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قُوَّةَ بِالْيَقِينِ وَ نَوَازَهُ بِالْحِكْمَةِ وَ دَلِّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ فَرِّزَهُ بِالْفَنَاءِ وَ بَصِّرْهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا وَ حَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ اعْرِضْ عَلَيْهِ أَحْبَارَ الْمَاضِيَيْنِ وَ ذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَ آيُنْ حَلُّوا وَ نَزَلُوا! فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَةِ وَ حَلُّوا دِيَارَ الْغُرْبَةِ وَ كَانَتْكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ.

فَأَصْدِ لِيحِ مَثْوَاكَ وَ لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ وَ دَعْ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَ الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ. وَ أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ صَدَّ لَأَلْتَهُ فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ.

وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَ أَنْكَرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ وَ بَايُنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ وَ جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. وَ

خُضِ الْعَمْرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ وَ تَقَقَّهُ فِي الدِّينِ وَ عَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ! وَ الْجِيءُ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ فَإِنَّكَ تُلْحِقُهَا إِلَى كَهْفٍ حَرِيْزٍ وَ مَانِعٍ عَزِيْزٍ. وَ أَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَ الْحَرْمَانَ وَ أَكْثَرَ الْإِسْتِحَارَةِ وَ تَقَهُمُ وَ صِيَّتِي وَ لَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ. وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ.

من تو را آی پسر! به تقوای الهی و فرمان بری فرمان او، آبادی قلبت را به یاد او و چنگ زدن به ریسمان او سفارش می کنم و کدام وسیله ای محکم تر از وسیله بین تو و بین خداوند است، اگر به آن وسیله چنگ بزنی؟!

قلبت را با پند و نصیحت زنده نما و آن را با بی رغبتی از دنیا بمیران. با یقین نیرومندش نما و با حکمت نورانی اش. با یاد مرگ رامش نما و با نابودی از او اعتراف بگیر. با ناگواری های دنیا بینایش نما و از یورش روزگار، بدی دگرگونی شب و روزها بر حذرش نما. بر او اخبار گذشتگان را عرضه نما و به او آنچه را که بر سر پیشینیان آمده است، یاد آوری نما. در دیار و نشانه های آنان گردش نما. پس در آنچه که آنان انجام داده اند و از جایی که کوچ کردند و در جایی که منتقل شدند و فرود آمدند، بیندیش. آن گاه، در می یابی که آن ها از دوستان جدا شدند و به دیار غربت مسکن گزیدند و نزدیک است که تو هم یکی از آنان بگردی.

پس جایگاه خودت را اصلاح کن، آخرت خودت را به دنیا مفروش و سخن از چیزی که نمی دانی مگو و آنچه که بر تو لازم نیست، بر زبان نیاور. از

راهی که از گمراهی آن می ترسی خودداری کن. زیرا توقف در حیرت گمراه کننده، بهتر است از سواری بر مرکب های چموش هراس.

امر به معروف نما تا از اهل معروف باشی و با دست و زبانت نهی از منکر نما و با تمام تلاش از اهل منکر دوری نما. در راه خداوند آن گونه که شایسته او است، سخت کوشی نما و از تلاش در راه خداوند از هیچ ملامت ملامت گری نترس. برای حق در گرداب سختی ها فرو رو، هر جا که باشد. دین فهمی ات را بالا ببر و خودت را بر سختی عادت بده و بهترین عادت شکیبایی در حق است. خودت را در همه کارهایت در پناه معبودت قرار بده. در این صورت، به پناهگاه محکم و مانع استوار پناه برده ای. با اخلاص از پروردگارت بخواه. زیرا در دست او بخشش و محرومیت است و بسیار از او خیرت را بخواه. وصیت مرا بفهم و از آن روی گردان مباش. زیرا بهترین گفتار آن است که سودمند باشد. این را بدان! دانشی که سودی ندارد، بی فایده است و علم بی فایده سزاوار آموختن نیست.

عنوان عاطفی دوم

در عنوان عاطفی دوم، مولا سه مطلب را در میان می گذارد:

✓ شرایط سنی مولا (علیه السلام)

✓ شرایط سنی امام حسن (علیه السلام)

✓ اشاره به یک موضوع تربیتی مهم

نسبت به خودش، مولا زمانی را مشخص می کند که سنی از ایشان گذشته است و این فرصت را غنیمت می شمارد که پیش از اتفاقات دیگر و سرایت

ص: 102



ضعف عقلی مانند سرایت ضعف جسمی، وصیت نامه اش را بنویسد. حدس خواننده این است که سن مولا (علیه السلام) در این زمان حدود شصت سال باشد.

نسبت به جوانش، گویا در اوج جوانی به سر می برده. لحظه هایی که انواع ناشناخته ها به سراغ انسان می آید و در همین لحظه ها است که امکان دارد، دست به کاری بزند که جبرانش هزینه بسیار لازم داشته باشد. عبارتی که مولا دارد، این است که: "یا این که تو پیش از وصیت در یورش های هوای نفس و فتنه های دنیا قرار گیری. پس مانند شتر سرکش گردی."

موضوع تربیتی مهمی را که مولا- به آن اشاره می کند، این است که قلب جوان مانند زمین حاصل خیزی است که آمادگی رویش هر نوع بذرا دارد. این نکته ای است که وقتی خواننده چشمش به این پیام بیفتد، ممکن است افسوس گذشته را بخورد که اگر در شرایط خاصی سنی جوانش به این پیام گوش می داد، امروزه شاهد فلاکت فرزندش نمی بود. البته متأسفانه زمان ما به گونه ای است که این کار از دست پدر تنها بر نمی آید. زیرا وقتی کودکی پا به سن جوانی می گذارد، با هزاران دهان گشوده روبه رو می شود. باید حکومت های غیر وابسته و جوامع واقعا مذهبی، پدر را یاری نمایند.

به هر حال، مولا- پیش از این که جوانش، دچار دام های شیاطین بشود، تجربه هایش را در اختیار فرزندش می گذارد تجربه هایی که به آسانی به دست نیامده است. و در صفحات بعدی با این تجربه های ناب، آشنا خواهیم شد:

أَيُّ بُنَيِّ إِيَّيْ لَمَّا رَأَيْتَنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنَّاً وَرَأَيْتَنِي أزدَادُ وَهَناً بَادَرْتُ بَوْصِيَّيَّ إِلَيْكَ وَ أوردْتُ خِصَالاً مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعَجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَّ إِلَيْكَ بِمَا فِي

نَفْسِي أَوْ أَنْ أَنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي أَوْ يَسَّ بِقِنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا فَتَكُونُ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ. وَإِنَّمَا قَلْبُ  
الْحَدِيثِ كَالأَرْضِ الْحَالِيَةِ مَا أُلْفِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ. فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَسُوءَ قَلْبُكَ وَ يَسْتَعِغَلَ لُبُّكَ لِتَسْتَقْبَلَ بِحَدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ  
كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَ تَجَرِبَتَهُ فَتَكُونُ قَدْ كُفَيْتَ مَثُونَةَ الطَّلَبِ وَ عَوْفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجَرِبَةِ فَآتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا  
رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.

پسرم! من وقتی دیدم سنی از من گذشته و رو به ضعف می روم، اقدام به وصیت نمودم و خصوصیات را ذکر نمودم، پیش از این که مرگم فرا  
رسد و نتوانم آنچه که در دل دارم، با تو در میان بگذارم. یا در دیدگاه من نقصانی پدید آید، آن گونه که در جسمم پدید آمده است و یا این  
که پیش از وصیت من، تو در تاخت و تاز هوای نفس و فتنه های دنیا قرار گیری. پس مانند شتر سرکش گردی. قلب جوان مانند زمین آماده  
بذر است، هر چه در آن بپاشی سبز و پذیرا می گردد. پس، پیش از این که جامه قساوت بپوشی و عقلت مشغول گردد، در تربیت تو اقدام  
نمودم. تا با تمام جدیت به استقبال کارهایی بروی که اهل دانش و تجربه، در پی آن بوده اند و تجربه آن را نموده اند و تو را از رنج بیشتر و  
تجربه مجدد، بی نیاز ساخته اند. پس آنچه از تجربیات آن ها نصیب ما شده نصیب تو نیز گردید و چه بسا پاره ای از رموز تجربیاتی که بر  
ما مخفی مانده، بر تو روشن گردد.

عنوان عاطفی سوم

در عنوان عاطفی سوم، سه مطلب برجسته است:

ص: 104

✓ نگاهی به گذشته

✓ بهره برداری از گذشته

✓ اولیت تجربیات گذشته

مولا دقت نظری را که در زندگی اش داشته، با فرزندش در میان می گذارد و آن نقش تاریخ است که باید اندرز بزرگ برای انسان ها به حساب آید. ممکن است در روز واقعه، حق و باطل مشخص نباشد اما گذشت زمان ثابت می کند که چه کسانی حق بودند و چه کسانی برای باطل جان شان را هدر دادند. پس تاریخ واعظ راست گفتاری است که هیچ وقتی حقیقت را پنهان نمی کند. مولا آن چنان در گذشته با دقت نظر می کرده که خودش را جزء گذاشتگان می شمرد.

این دقت نظر در گذشته، برای این نیست که انسان در گذشته زندگی کند. بلکه به خاطر این است که در زندگی روز مره از آن بهره برداری گردد. در آینه عبرت نمای تاریخ ببیند که بسیاری با پروژه های ناتمام از دنیا رفتند. پس مولا از سیری در گذشته، درس هایی گرفته و می خواهد آن را در اختیار فرزندش بگذارد، تا با توجه به آن تجربیات ناب، زندگی اش را بنا نماید.

آنچه که از متن بر می آید، مولا ابتدا نظر دیگری داشته و می خواسته تنها در رابطه با قرآن و شریعت با فرزندش مطالبی را در میان بگذارد. مخصوصاً قرآن که هم تفسیر دارد و هم تأویل. زیرا امکان دارد، کسانی با زحمت زیاد در مرزهای تفسیر برسند اما تأویل قرآن، مقوله دیگری است. با این حال، مولا این مهم را به وقت دیگری موکول می کند و فعلاً تجربه های شخصی و

مشاهدات خودش را با فرزندش در میان می گذارد و یک بار دیگر از فرزندش تعهد می گیرد که به این وصیت ها دقت نظر بیشتری داشته باشد:

أَيُّ بُنَيِّ إِيَّايَ وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرُتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَدَقَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَنَفَعَهُ مِنْ صَدْرِهِ فَاسْتَحْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ وَتَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ وَصَدَقْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ وَاجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ الدَّهْرِ ذُو نِيَّةٍ سَدِّ لِيْمَةٍ وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ وَأَنْ أَبْتَ دُنُوكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ لَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ. ثُمَّ أَشْهَدُكَ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِ لَا أَمْنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ وَرَجَوْتُ أَنْ يُوقِّفَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ وَأَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ.

پسرم! من اگرچه به درازای عمر گذشتگان پیش از خودم عمر نکرده ام اما در کارهای آنان اندیشیدم و در اخبار آنان تفکر نمودم و در آثار آنان گردش نمودم. آن گونه که یکی از آنان گشتم. بلکه به خاطر آنچه که از آنان به من رسید، گویا با اولین و آخرین آنان زندگی کرده ام. بخش روشن و تاریک و سود و ضرر زندگی آنان را دریافتم و از هر چیز، گزیده آن را برای تو اختصاص دادم و قسمت زیبای آن را برای تو برگزیدم و ناشناخته آن را از تو

دور کردم و صلاح بر آن دیدم که مانند پدرمهربان، آنچه را که بر خود مهم می دانم، برای تو مهم بدانم و در تربیت تو بکوشم. تو در آغاز زندگی هستی و روزگار به توری آورده است. نیت سالم و روح زلال داری. می خواستم با آموزش کتاب خداوند عز و جل و تأویل آن و شریعت اسلام و احکام و حلال و حرام آن آغاز نمایم و جز آن به چیز دیگر در رابطه با تو نپردازم اما از آن ترسیدم که مبادا رای و هوایی که مردم را دچار اختلاف کرد، بر تو نیز امر را مشتبه نماید، پس جا انداختن این مطلب، با آن که میل نداشتم تو را بر آن آگاه نمایم محبوب تر است بر من از تسلیم شدن تو بر کاری که خطر نابودی را در پی دارد. امیدوارم که خداوند تو را به خاطر درست کاری ات، در این راه توفیق دهد و به هدفت راهنمایی نماید! بنابراین، عمل به این وصیتم را از تو تعهد می گیرم.

سَبَبٌ: السَّبَبُ: الْحَبْلُ. وَ السَّبَبُ أَيْضاً: كُلُّ شَيْءٍ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى غَيْرِهِ (الصَّحاح)

أَوْثَقٌ: أَوْثَقَ زَيْدٌ الْعَقْدَ بِتَوَقُّعِ ثَلَاثَةِ شَهْوَدٍ: أَحْكَمَهُ. أَوْثَقَهُ أَوْثَقَ السَّجَانَ السَّجِينَ: شَدَّهُ بِالوِثَاقِ (معجم الأفعال المتداولة)

ذَلَّلَهُ: رام کن (واژه های نهج البلاغه) قَرَّزَهُ: أطلب منه اقرار بالفناء (صبحی صالح)

بَصَّرَهُ: اجعله بصيراً (صبحی صالح)

صَوَّلَهُ: الصَّوْلَةُ: الْحَمْلَةُ وَ الْوَثْبَةُ (النهاية في غريب الحديث و الأثر)

فُحَّشَ: الْفُحْشُ: كَفْتَارٌ وَ يَا كَرْدَارِي بَد (فرهنگ ابجدی)

تَقَلَّبَ: دگرگون شدن (فرهنگ معین)

مَثْوًا: محل الإقامة (منهاج براءة خویی)

بَإَيِّنٍ: باعد و جانب (صبحی صالح)

خُضٌّ: غوطه ور شو (واژه های نهج البلاغه)

الْغَمَرَاتِ: غَمَرَاتِ المَوْتِ: شدائدهُ (الصباح). / وَالْغَمْرَةُ: معظم الماء الساترة لمقرها، و جعل مثلا للجهاالة التي تَغْمُرُ صاحبها... و قيل للشدائد: غَمَرَاتٌ. قال تعالى: فِي غَمَرَاتِ المَوْتِ (مفردات ألفاظ القرآن)

كَهْفٍ: الملبأ (صبحی صالح)

حَرِيْرٌ: حافظ (صبحی صالح). / الْحِرْزُ: الموضع الحصين. يقال: هذا حِرْزٌ حَرِيْرٌ (الصباح)

الِاسْتِحَارَةَ: جستجوی خیر نمودن (واژه های نهج البلاغه). / إِجَالَةَ الرَّأْيِ فِي الْأَمْرِ قَبْلَ فِعْلِهِ لِاخْتِيَارِ أَفْضَلِ وَجُوهِهِ (صبحی صالح)

صَفْحًا: جانبًا: روی گرداندن و اعراض نمودن (فرهنگ نهج البلاغه)

لا يَحِقُّ: سزاوار نمی باشد (فرهنگ نهج البلاغه)

وَهُنَا: الضعف (صبحی صالح)

أَفْضَيْ إِلَيْكَ: ألقى إليك (صبحی صالح). / به او گفته شد، بازگو شد (فرهنگ نهج البلاغه)

بَادَرْتُ: المسارعة والمسابقة (بنياد نهج البلاغه)

الصَّعْبِ النَّفُّورِ: شتر ناآرام و رمنده (واژه های نهج البلاغه)

الْحَدَّثِ: جوان و نوجوان (واژه های نهج البلاغه)

بِحَدِّ رَأْيِكَ: رای ثابت و استوار (ترجمه صبحی صالح)

كَفَّاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ: أغناك عن طلبه (صبحى صالح)

اسْتَبَانَ: ظهر (صبحى صالح)

نَخِيلُهُ: المختار المضطفي (صبحى صالح). / نَخِيلُهُ: الدقيق الذى غريل و أخذ دخيله (منهاج البراعة الخويى)

تَوَخَّيْتُ: تحریت: بهترین را انتخاب كردم (فرهنگ نهج البلاغه)

أَجْمَعْتُ عَلَيْهِ: عزمت (صبحى صالح) مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ: بالفتح من اقتبل الغلام فهو مقتبل وهو من الشواذ، و القياس مقتبل بكسر الباء لأنه اسم فاعل و مقتبل الإنسان أول عمره (صبحى صالح)

صَافِيَةٌ: الخالص (منهاج البراعة الخويى)

لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ: لا أتعدى بك (صبحى صالح)

إِحْكَامٌ: الإحكام: الإقنان (الإفصاح)

أَشْفَقْتُ: خشيت و خفت (صبحى صالح)

التَّبَسُّ: غمض: مشبه شد (فرهنگ نهج البلاغه)

عَنَانِي: عَنَاهُ الأَمْرُ: آن كار برايش اهميت داشت (فرهنگ ابجدى). / قوله (عليه السلام) حيث عناني من أمرك أي أهمني (ابن ابى الحديد). / عَنِي زِيدُ بأمر المسلمين: اهْتَمَّ (معجم الأفعال المتداولة). / عَنِي بِحاجته: به نیازش توجه كرد (ترجمه مفردات الفاظ قرآن)

## پیام رسانی زیر عنوان چهار "واعلم"

در "واعلم" اول، مولا دو مطلب را در میان می گذارد:

✓ محبوب ترین چیز از وصیت

✓ آزادی در عقیده

محبوب ترین جای وصیت مولا به فرزندش، سه چیز است: 1- تقوای الهی 2- انجام واجبات 3- پیروی از صالحان و شایستگان گذشته.

پیش از این هم مولا- از تقوای الهی سخن گفته بود. یک بار دیگر، این نکته را یاد آوری می کند. زیرا وقتی تقوا بود، اعمال نیک انسان محفوظ می ماند و هنگامی که این سنگر مستحکم را از دست بدهیم، حفظ اعمال نیک، طاقت فرسا خواهد شد و لذا هم در قرآن و هم در نهج البلاغه، جایگاه وسیعی برای تقوا می بینیم.

بعد از تقوا، عمل به مقرراتی است که خداوند تبارک و تعالی، آن ها را به خاطر تکامل انسان بر انسان واجب نموده است. ممکن بود، خداوند چیزی را واجب نکند و کسانی را که پا از دایره انسانیت شان درازتر نموده، عقاب نماید اما لطف بی نهایت او باعث گردید که یک سری احکام را بر انسان ها واجب نماید، تا انسان به رشد و کمال برسد و جوهر ذاتی او تکامل پیدا کند.

ص: 110



سومین سفارش، اقتدا به شایستگان گذشته است؛ این که بینیم ابراهیم (علیه السلام)، چه کار کرد که نامش جاودانه ماند و همین طور پیامبران و شایستگان دیگر.

بعضی وقت ها انسان خود شایستگی هایی دارد که می خواهد آن ها را شکوفا نماید. مولا این را می پذیرد اما با دو شرط:

1- شکوفایی این استعدادها باید نتیجه فهم و دانش پژوهی باشد. نه فرورفتن در شبهه ها و انگیزه های دشمنی.

2- کمک، رغبت و توفیق الهی در آن نقش مؤثری داشته باشد.

بعد از تمامی این مراحل، دست به اقدام بزند و الا- خطر زندگی در ظلمات وجود دارد: **وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَ الْإِفْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا وَ الْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يَكْلَفُوا فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَالِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبَكَ ذَلِكَ بِتَمَهُمْ وَ تَعَلُّمٍ لَا يَتَوَرَّطُ الشُّبُهَاتِ وَ عَلَقِ الْخُصُومَاتِ. وَ ابْدَأْ قَبْلَ نَظْرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِالْهَيْكَلِ وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ وَ تَرِكْ كُلَّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبُهَةٍ أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى صِلَالَةٍ. فَإِنْ أَيَقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ وَ تَمَّ رَأْيَكَ فَاجْتَمِعْ وَ كَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ وَ إِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَ فَرَاغَ نَظْرِكَ وَ فَكَّرِكَ فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِثْمًا تَخِيطُ الْعُسُوءَ وَ**

ص: 111

تَوَرَّطَ الظُّلْمَاءَ. وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ حَبَطَ أَوْ حَلَطَ وَ الْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ. فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي.

پسرم! این را بدان، آنچه را که تو از وصیتم می‌گیری، محبوب‌ترین چیز به من، تقوای الهی است و محصور ماندن در آنچه که آن را خداوند بر تو واجب کرده و فراگرفتن آنچه که بر آن پیشینیان از پدران و شایستگان خاندانت، گذشته‌اند. زیرا آنان نگاهی به خودشان را از نظر دور نداشتند، آن گونه که تو به خود بنگری و اندیشیدند، انسان که تو بیندیشی. این تامل آنان را به جایی رساند که آنچه را شناختند، گرفتند و از آنچه که مکلف نبودند، خودداری کردند. پس اگر نفس تو از پذیرفتن پیشینیان ابا می‌کند و نمی‌خواهد از دانش آنان بهره‌گیرد، باید جستجوی خودت از روی فهم و دانش باشد، نه فرو رفتن در شبهه‌ها و دلبستگی‌های دشمنی. پیش از اندیشیدن در آن از معبود خودت کمک بخواه و به توفیق او دل بند و از هر شائبه‌ای که تو را در شبهه بیندازد و به گمراهی تسلیم نماید، دوری نما. پس اگر یقین پیدا کردی که قلب تو طراوت یافت و فروتن شد و رأی تو کامل و متمرکز گردید و اراده‌ات یکی شد، به آنچه که من به تو تفسیر می‌کنم، بنگر و اگر آنچه را دوست داری، متمرکز نبود و احساس آسودگی اندیشه نکردی، بدان که کور کورانه راه می‌روی و در تاریکی ناپدید می‌شوی. در حالی که پژوهشگر دینی کسی نیست که بی‌راهه رود و یا امر بر او مشبه گردد و البته در چنین حالتی خودداری بهتر است. پس، وصیت مرا به خوبی درک نما و بفهم، پسرم!

"واعلم" دوم

ص: 112

در زیر عنوان "واعلم" دوم، شاهد دو مطلب هستیم:

✓ کسی به ما معرفی می شود که قدرت فوق تصور دارد.

✓ ما در دامنه جهل قرار داریم.

از نظر مولا، مؤثر حقیقی در عالم فقط خداوند علی اعلی است؛ او کسی است که می میراند. کسی است که زنده می کند. کسی است که نابود می کند. کسی است که دوباره به صورت اصلی بر می گرداند. کسی است که گرفتار می کند. کسی است که از گرفتاری، رهایی می بخشد. کسی که دنیا را برای دنیا نیافریده است.

همه این سفارش ها پشتوانه قرآنی دارد.

در مورد اول این آیه کریمه را تلاوت می کنیم:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. (1)

در مورد دوم، این آیه کریمه را قرائت می کنیم:

أَيَّحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (3) بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (4) (2)

در مورد سوم، این بخش از یک آیه کریمه را تلاوت می کنیم:

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى. (3)

ص: 113

---

1- . الملک/2

2- . القيامة

3- . النساء/77

منتها باور این مطلب که همه چیز در دست قدرت او است، کار ساده ای نمی باشد. زیرا علت مرگ را، امراض مختلف می دانیم و برای هر چیزی بهانه ای می سازیم. اگر چنین نمی بود، امروزه بخش بزرگی از آدم ها، سنگ بنای جاهلیت دوم را نمی گذاشتند.

مولای علت این بهانه جویی ها را جهل می داند. زیرا انسان جاهل به دنیا آمده است و اگر در پی رفع این بیماری نگردد، جاهل از دنیا خواهد رفت.

علم بشر محدود است و در مرور زمان به یافته هایی می رسد. پیش از ما ستاره شناسان فکر می کردند که همه عالم آن چیزی است که با چشم غیر مسلح دیده می شود. زمین را مرکز عالم تصور می کردند و فکر می کردند، ستاره ها و سیاره ها به دور زمین می گردند اما امروزه جایی رسیده اند که با گذشته تفاوت زیادی دارد. متن زیر، سخنان کسی است که در رابطه با کهکشان ها صحبت می کرد. او با نشان دادن تصویری می گفت: "این کهکشان راه شیری. همان طور که در نور مادون قرمز می بینید، تمام این نقاط ستاره هستند. چندتا ستاره؟ چه تعداد دنیای دیگه؟ چند روش مختلف برای زندگی و حیات؟ ما در کجای این تصویریم؟ آیا بازوی بیرونی را می بینید؟ آن جا! جایی که آن جا زندگی می کنیم. در فاصله ای در حدود سی هزار سال نوری از مرکز کهکشان راه شیری.

خط بعدی، آدرس کیهانی ما است... این کهکشان بزرگ مار پیچی، آندرومیدا است... از این جا حتی نمی توانیم کهکشان مان را پیدا کنیم. کهکشان ما فقط یکی از هزاران کهکشان در ابر خوشه سنبله است. در این مقیاس، همه

اجرامی که می بینیم، از جمله کوچک ترین نقاط، کهکشان هستند. هر کهکشانی میلیاردها ستاره را در دل خودش جای داده و بی شمار دنیای دیگر. با همه این احوال، کل ابر خورشه سنبله هم فقط بخش کوچکی از عالم ما را تشکیل می دهد... (1)

جهان قابل مشاهده: معنی این جمله چیه؟ حتی برای مایی که سوار بر سفینه خیال مان هستیم، حدی برای دوردست ها در فضا زمان وجود دارد. این حد، افق عالمه. در فراسوی این افق، بخش هایی از جهان وجود داره که آن قدر از ما دورند که در تاریخ سیزده و هشت دهم میلیارد ساله جهان، زمان کافی برای رسیدن نور آن ها وجود نداشته!

بسیاری از ما مرددیم که همه جهان ها، ستاره ها، کهکشان ها و همه آن چیزهایی که قادر به دیدن شان هستیم، فقط حباب کوچکی از اقیانوس بی انتهایی از عالم های دیگر باشد؛ یک چند کیهانی. جهانی بر جهان دیگر. دنیاهای بی پایان!... ما شاید موجود کوچکی باشیم که روی یک ذره غبار زندگی می کنیم که در عظمت بی پایان غوطه وره!.."

اگر ما باشیم و این متن، دانش بشر با دیروز قابل مقایسه نیست و بشر با همین علوم طبیعی هم، به جاهایی رسیده است اما مولا علی (علیه السلام)، سخنی فراتر از این مقوله دارد. به ما کسی را معرفی می کند که نه تنها کهکشان ها و اجرام

ص: 115

---

1- . لازم به ذکر است که دانشمندان معتقدند: کهکشان راه شیری، دارای دویست میلیارد ستاره است و بیش از این مقدار، کهکشان وجود دارد.

آسمانی دنیا را آفریده است(1) که شش آسمان دیگر نیز پدید آورده و همه آنان را به نحو احسن، مدیریت می کند؛ کسی که تنها عرض بهشت او به اندازه آسمان ها و زمین می باشد؛(2) کسی که دانش بشر به هر پایه ای برسد، از عهده آن بر نمی آید و آن پدید آوردن مرگ و زندگی است. او می خواهد، ما با چنین کسی ارتباط پیدا نماییم؛ او می خواهد از طریق فرزند بزرگوارش، ما را به جایگاهی برساند که مؤثر حقیقی را بشناسیم و آن چنان که خودش اعتقاد دارد، باور نماییم.(3)

بعد از خداواری کامل می فرماید: 1- پیش کسی که تو را با این اندام مناسب خلق کرده است و روزی می دهد، دست نیاز بگشا. 2- تنها او را مورد پرستش قرار بده. 3- شوق دیدار او را در دل پیوران. 4- تنها از او بترس:

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّنَا مَالِكُ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ وَأَنَّ الْمُؤْنِي هُوَ الْمُعِيدُ وَأَنَّ الْمُؤْتَلِي هُوَ الْمُعَافِي وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِسَيِّدٍ تَقَرَّرَ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ التَّعْمَاءِ وَالْإِثْلَاءِ وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ فَإِنَّكَ أَوْلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَتَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمِ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّكَ وَلِيَكُنْ لَهُ تَعْبُدُكَ وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ:

ص: 116

- 1- . إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (الصفات/6)
- 2- . وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (آل عمران/133)
- 3- . اعتقاد خودش این گونه است: لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَرْدَدْتُ يَقِينًا. ر.ک. غرور الحکم، ص 119

و این را بدان که مالک مرگ همان مالک زندگی است و این که پدیدآورنده، همان مرگ آفرین است و این که نابود کننده، همان بازیاب است و این که مبتلا کننده همان بخشنده است و این که دنیا استقرار نمی یابد، مگر بر آنچه خداوند از نعمت ها، گرفتاری ها و جزاء و پاداش در روز رستاخیز قرار داده و یا آنچه که بخواهد، از چیزهایی که تو نمی دانی. پس اگر درک چیزی از این امور بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خودت حمل نما. زیرا تو اول که به دنیا آمدی، جاهل بودی و بعد به دانایی رسیدی و چه بسیار چیزهایی هستند که نمی دانی و دیدگاهت در آن متحیر می ماند و بینایی ات در آن گم می شود و بعد آنرا می بینی. پس به کسی که تو را آفرید، روزی ات داد و با اعتدالت نمود، دست تو مسل برافراز و باید بندگی ات برای او باشد و شوق دیدار او را داشته باشی و از او بهرایی!

"واعلم" سوم

در زیرعنوان "واعلم" سوم، مولا دو چیز را یادآوری می کند:

✓ درستی اخبار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

✓ تأکید بیشتر بر وصیت نامه

وقتی نهج البلاغه را مرور می نمایی، زیبایی های این اثر جاودانه یک طرف و صدق و صمیمیت مولا نسبت به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، یک طرف. آن جا که می فرماید:

كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ!

تا آن جا که می فرماید:

ص: 117

در این جا هم مولا دینش را ادا می کند و به فرزندش سفارش می نماید که هیچ کس مانند رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از خداوند تبارک و تعالی خبر نداده. پس باید پیش گامی و رهبری او را بپذیرد.

نکته دوم این که مولا- در این وصیت نامه چیزی کم نگذاشته. پس باید مخاطب، این میراث گران بها را ارج بگذارد و دقت نظر مولا را دست کم نگیرد:

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنْ أَحَدًا لَمْ يُنَبِّئِ عَنِ اللَّهِ سِوَ بَحَانِهِ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَارْضَ بِهِ رَائِدًا وَإِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا فَإِنِّي لَمْ أَلِكْ نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ وَ-إِنْ اجْتَهَدْتَ- مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ.

پسرم! بدان که هیچ کسی مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از خداوند تبارک و تعالی خبر نداده است. پس به پیش گامی او راضی باش و به رهبری او رها شده و رستگار و من از نصیحت به تو چیزی کم نگذاشتم و تو هرچه قدر دقت و تلاش نمایی، به اندازه دید من نسبت به خودت نمی رسی.

"واعلم" چهارم

در زیر عنوان "واعلم" چهارم، دو مطلب تذکر داده می شود:

✓ توحید محض

✓ حق شناسی

در توحید محض یک مطلب عاقلانه مطرح می شود و آن این که اگر خداوند تبارک و تعالی، شریکی می داشت، باید آثار قدرت او را می دیدیم.



پس، در جهان یک اراده حکم فرما است، حضرت حق جلّ جلاله، یگانه است و شریکی بر او قابل تصور نمی باشد.

در این جا مولا از ترکیب هایی استفاده می کند که به نظر نگارنده، به اندازه تخیل همه انسان ها سخن گفته است. زیرا اگر می فرمود: خداوند پیش از همه چیزها بود و بعد از همه چیزها خواهد بود، تقریباً مطلب را می رساند اما می فرماید:

أَوَّلُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِأَلَا أَوْلَيَّةٍ وَ آخِرٌ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِأَلَا نَهَائِيَّةٍ!

این جا است که می گوئیم: مولا به اندازه تخیل همه انسان ها حرف زده است و جمله بالا را این طور معنا می کنیم: خداوند علی اعلی، اول هر چیز است، بی این که آغازی برای او تصور شود و آخر همه چیز است، بی این که پایانی برای او تصور شود! حقیقتاً چنین عبارتی، نهج البلاغه را بسیار متمایز کرده است و باعث می گردد که ابن ابی الحدید سنی عمری را در پای نهج البلاغه بریزد و جرج جرداق مسیحی اعتراف نماید که 200 بار نهج البلاغه را مرور نموده است. (1) تا آن جا که امروز ما از توضیحات محمد عبده و صبحی صالح بی نیاز نباشیم و از این لحاظ، حساب سنیان پای بند سنت را جدا نماییم.

نکته مهم دیگری را که مولا در این بخش از وصیت نامه اش تذکر می دهد، این است که ما نمی توانیم بر کسی که جهانی با این گستردگی را آفریده است، احاطه علمی پیدا کنیم. زیرا فرکانس های حواس پنج گانه ما محدود است و عقل ما نیز بی نهایت را درک نمی تواند.

ص: 119

---

1- . مقدمه ترجمه نهج البلاغه، ص 9، محمد دشتی.

بعد از جا انداختن این نکته ها، مولا- به کوچکی انسان، عجز انسان و احتیاج انسان اشاره می نماید که تنها راه برطرف کردن آن ها این است که در پیشگاه حضرت حق، سر اطاعت فرود آوریم و از کیفر و خشم او بترسیم:

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ. أَوَّلُ قَبْلِ الْأَسَدِ بِلَا أَوْلِيَّةٍ وَ آخِرُ بَعْدِ الْأَسَدِ بِلَا نَهَائَةٍ عَظِيمَةٍ عَنْ أَنْ تَتَّبِعَ رُبُوبِيَّتَهُ بِإِحَاطَةٍ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ. فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ وَ قَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ وَ كَثْرَةِ عَجْزِهِ وَ عَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ وَ الْخَشْيَةِ مِنْ عِقَابَتِهِ وَ الشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ. فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ وَ لَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ.

پسرم! بدان که اگر برای پروردگارت شریکی می بود، فرستادگانش به سمت تو می آمدند و نشانه های قدرت و سلطنتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی اما او معبود یگانه است، چنان که خودش را این گونه توصیف نموده است. هیچ کس در قدرتش با او نزاع ندارد و هیچ گاه از بین نمی رود و همواره بوده است. اول هر چیزی است، بی این که آغازی برای او تصور شود و آخر همه چیز است، بی این که پایانی برای او تصور شود! بزرگ تر از آن است که ربوبیت او با دل و دیده احاطه گردد! وقتی این نکته را دریافتی، آن گونه رفتار نما که سزاوار مانند تو است که آن را انجام دهد؛ در بی مقداری منزلتت، کمی توانایی اش، زیادی عجزش، بزرگی نیازمندی به پروردگارش و ترس از کیفر و

نگرانی از خشمش! زیرا او تنها تورا به زیبایی و نیکوکاری امر کرده است و تنها تورا از زشتی و قباحت نهی نموده است!

بَتَوْرُطٍ: در هلاکت افتادن (فرهنگ دهخدا). / ورطه: جای خطرناک، گرداب، منجلاب (فرهنگ معین)

شَائِيَةٌ: ما يشوب الفكر من شك و حيرة (صبحی صالح)

أَوْلَجْتِكَ: أدخلتك (صبحی صالح)

تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ: خَبَطَ البعيرُ الأرضَ بيده خَبْطًا: ضربها. و منه قيل: خَبَطَ عَشْوَاءٌ، و هي الناقة التي في بَصَرِهَا ضِعْفٌ، تَخْبِطُ إذا مشَتْ، لا تَتَوَقَّى شيئاً (الصباح). / العَشْوَاءُ من النوق: التي لا تبصر ما أمامها، و ذلك لأنها ترفع رأسها فلا تتعاهد موضع أخفافها (تهذيب اللغة)

تَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءُ: در ورطه تاریکی ها گرفتار خواهی شد (فرهنگ نهج البلاغه)

الإِمْسَاكُ: حبس النفس عنه (صبحی صالح). / خودداری (فرهنگ نهج البلاغه)

أَمَثَلُ: أفضل (صبحی صالح)

شَفَقَتِكَ: خوفك (صبحی صالح) زَائِدًا: من ترسله في طلب الكلاء ليتعرف موقعه، و الرسول قد عرف عن الله و أخبرنا فهو رائد سعادتنا (صبحی صالح)

لَمْ أَلِكْ نَصِيحَةً: لم أقصر في نصيحتك (صبحی صالح)

خَطَرِهِ: قدره (صبحی صالح)

## پیام رسانی زیر عنوان دو "یا بنی"

در پیام رسانی زیر عنوان های عاطفی "یا بنی"، دو مطلب یاد آوری می گردد:

✓ مطلبی در رابطه با زهد و دنیازدگی

✓ روابط اجتماعی صادقانه

در رابطه با مطلب اول، مولا بعد از یادآوری ناپایداری دنیا، دو مثل می آورد. مثل آن هایی که شیفته دنیا نشدند و آن ها که غرق در دنیا گشتند.

آن ها که بعد از چندین تجربه به ناپایداری پی بردند و بعد قید دنیا را زدند، وقتی از این دنیا می روند، مانند مسافرانی هستند که بعد از تحمل سختی های فراوان و دیدن خشک سالی ها و قحطی ها به جایی سرسبز و خرم اقامت می کنند و در آن جا از امنیت کامل برخوردارند. دیری نمی گذرد که اینان رنج گذشته را فراموش می کنند و از امنیت و آسایش برخوردار می گردند اما شیفتگان دنیا، با رفتن از دنیا، مانند آن هایی هستند که از سرزمین سرسبز و

ص: 122

حاصل خیز، به سرزمین بی آب و علف سکونت کنند و روزبه روز با خشک سالی جدید، روبه رو شوند.

در رابطه با روابط اجتماعی سالم، مولا نکته هایی را تذکر می دهد که اگر رعایت گردد، بسیاری از مشکلات انسان ها حل می شود و آن این که بهترین معیار در برخورد با دیگران، خود انسان است. به این صورت که: 1- هر چیزی را که برای خودش می پسندد، برای دیگری پسندد و هر چیزی را که برای خودش نمی خواهد، برای دیگری روادار نباشد. 2- ظلم نکند، چنان که دوست ندارد، مظلوم واقع شود. 3- به دیگران نیکویی نماید، چنان که دوست دارد، دیگران به او نیکویی نمایند. 4- چیزی را که برای دیگران قبیح می شمارد، برای خودش قبیح بشمارد. 5- برای مردم آن را رضایت بدهد که برای خودش رضایت دارد. 6- آنچه که نمی داند، نگوید. 7- چیزی را نگوید که دوست دارد به او گفته نشود.

با دیدن این هفت نکته، فاصله مان را با مولا علی (علیه السلام) به خوبی در می یابیم. اگر از تمام این وصیت نامه فقط همین هفت نکته رعایت می کردیم، وضع ما به گونه دیگر بود:

يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعَدُّ لِأَهْلِهَا فِيهَا وَصَدَّرْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَتَحَذَرَ عَلَيْهَا. إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا بِهَمِّ مَنْزِلٍ جَدِيدٍ فَأَمُّوا مَنْزِلًا خَصِيصًا وَجَنَابًا مَرِيعًا فَأَحْتَمَلُوا وَعَثَاءَ الطَّرِيقِ وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ وَخُسُونَةَ السَّفَرِ وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ لِيَأْتُوا سَعَةً دَارِهِمْ وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ فَلَيْسَ يَجِدُونَ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلْمًا وَلَا

يَرُونَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرَمًا. وَلَا شَيْءَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ. وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ حَصِيبٍ فَنَبَأَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيدٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْطَعَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ.

يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ فَاحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَاكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ وَاسْتَبِجْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَبِجُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قُلْتَ مَا تَعْلَمُ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

پسرم! من تو را از دنیا، تحولات، ناپایداری و دست به دست شدن آن با خبرت نمودم و از آخرت و آنچه که به اهلش در آن وعده داده شده، آگاهی نمودم و برای تو مثال هایی آوردم تا به وسیله آن ها عبرت بگیری و از آن ها پیروی نمایی. مثل آن ها که دنیا را آزمودند، مانند گروه مسافرانی هستند که سرمنزل بی آب و علف را ترک نمودند و قصد سرزمین سرسبز و ناحیه پر آب و علف را نمودند. پس مشقت راه، دوری دوستان، ناملايمات سفر و ناگواری های خوردنی ها را تحمل نمودند. تا به سرپناه وسیع و منزل امن شان برسند. آنان احساس ناراحتی نمی کنند و خودشان را وامدار هزینه ای نمی بینند و چیزی محبوب تر به آن ها از آنچه که آنان را به سر منزل مقصود و جایگاه اصلی شان نزدیک می کند، نیست. مثل آنان که فریفته دنیا شدند، مانند گروهی هستند که در جایگاه سرسبز و پر آب و علف زندگی می کنند. پس بر خلاف

میل شان در جایگاه خشک و بی آب و علف رانده شدند. پس چیزی ناپسندتر بر آن ها و ناراحت کننده تر در نزد آن ها از جدایی جایی که در آن جا بودند، به جایی که ناگهان در آن جا می رسند و مرجع شان می گردد، نیست.

پسرم! خودت را معیار بین خود و دیگری قرار بده: پس آنچه را برای خودت دوست داری، برای دیگری دوست بدار و آنچه را بر خود نمی پسندی، بر دیگری روا مدار و ستم مکن، چنان که دوست نداری بر تو ستم شود و نیکویی نما، چنان که دوست داری بر تو نیکویی گردد و آنچه را که بر خود زشت می شماری، بر دیگری زشت بشمار و برای مردم آن را رضایت بده که برای خودت رضایت می دهی و آنچه را که نمی دانی، نگو و چیزی مگو که دوست نداری به تو گفته شود!

تَحَذُّوْ عَلَیْهَا: اقتدا به (منهاج البراعة). / حَذَّوْنَا حَذَّوْ اَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي جَمِيعِ اَعْمَالِنَا: سلکنا مسلکهم (معجم الأفعال المتداولة)

خَبَرَ الدُّنْيَا: عرفها کما هی بامتحان أحوالها (صبحی صالح)

سَفَرٌ: مسافرون (منهاج البراعة)

نَبَأَ بِهِمْ: لم یوافق المقام فيه لوخامته (صبحی صالح). / و نبا المنزل بأهله أى لم یوافقهم المقام فيه لوخامته (بنیاد نهج البلاغه)

جَدِيْبٌ: المقحط لا خیر فيه (صبحی صالح)

فَأَمَّوْا: قصدوا (صبحی صالح)

خَصِيْبٌ: دارای فراوانی (واژه نهج البلاغه)

جَنَابًا: الناحیه (صبحی صالح)

مَرِيَعًا: جای حاصل خیز و پر برکت (فرهنگ ابجدی)

وَعَثَاءٌ: مشقته (صبحی صالح)

جُسُوبَةٌ: خشن، ناگوار (فرهنگ نهج البلاغه)

مَعْرَمًا: جریمه و تاوان (واژه ها نهج البلاغه)

أَفْطَعَ: از حد در گذشته ترین (فاطمی)

يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ: انتهى إليه بغته (صبحی صالح)

ص: 126



## پیام رسانی زیر عنوان پنج "واعلم" دیگر

در "واعلم" اول، چهار نکته تذکر داده می شود:

✓ پرهیز از خودپسندی

✓ تلاش برای روزی

✓ خزانه دار دیگری نبودن

✓ سپاسگزاری

پرهیز از خودپسندی: مولا به فرزندش توصیه می کند که دچار خودبینی، خودپسندی و تکبر نشود. این ها معانی، "اعجاب" است. پس "اعجاب" واژه ای است که ممکن است بر همه این برگردان ها مطابقت کند. دلیلی که مولا ارائه می دهد، این است که اعجاب، عقل را از کار می اندازد. وقتی کسی دچار این مرض گردد، جز خودش را نمی بیند و به عقل هم زمینه نمی دهد که قضاوت درستی داشته باشد.

نکته دوم این که حتی الامکان از دست رنج خودش استفاده نماید و در کسب روزی، محتاج این و آن نباشد اما تلاشش به اندازه کفاف باشد؛ یعنی آنقدر زحمت بکشد که نیازهای مادی و معنوی اش را برطرف نماید. بیش از آن، انسان خزانه دار دیگری می شود و به طور ناخواسته، از مال دیگری، پاسبانی می کند و مولا از این کار فرزندش را منع می کند.

ص: 127

وقتی این مرحله را پشت سر گذاشت، راهش را پیدا کرده است و باید به پاس این موهبت ها، در پیشگاه الهی فروتن ترین کسان باشد.

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ وَلَا تَكُنْ حَازِنًا لِغَيْرِكَ وَإِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ:

این را بدان که خودپسندی، در برابر درستی است و دشمن خرد انسان ها. با تمام توان تلاش نما و ذخیره کننده غیر خودت مباش و هنگامی که به راه میانه خودت راهنمایی شدی، پس برای پروردگارت از هر فروتنی، فروتن تر باش!

"واعلم" دوم

در "واعلم" دوم، مولا زندگی را به صورت تصویری بیان می کند. در این تصویر، انسان مانند مسافری است که راه دور و درازی پرنج و مشقتی را طی می کند، تا به مقصد برسد. پس در این سفر طولانی، انسان به دو چیز احتیاج دارد:

✓ هزینه سفر

✓ بار سبک

محتاج هزینه هستیم، به خاطر این که راه طولانی است. از لازمه راه طولانی، حداقل هزینه است. بدترین شرایط وقتی است که در سفر باشی اما چیزی همراه تو نباشد. ما در سفر یک ساله چقدر خودمان را به آب و آتش می زنیم که مبادا محتاج گردیم سفری که مولا از آن سخن می گوید، استثنایی

ص: 128

هر مسافری در مانده خودش خواهد بود و هزینه سفر هم فقط از همین جا امکان پذیر است.

مطلب دیگر این که مسافری در سفر خوشبخت است که بار سبک داشته باشد و پر رنج ترین سفر، سفری است که مسافر بارهای سنگینی را حمل نماید. مولا می فرماید که در این سفر طولانی، هرچه سبک تر باشد، مسافر راحت تر است اما این سوال پیش می آید که بار سبک، امکانات کمتری دارد. مولا راه حل آن را همسفر خوب می داند که اصلاً باری ندارد و او می تواند، بخشی بزرگی از بارش را به او امانت بدهد. تا هم او در راه طولانی، بدون وسیله نباشد و هم در وقت نیاز از آن امکانات استفاده نماید.

چنان که به عرض رسید، مولا مطلب را به تمثیل بیان نموده است و ما مقداری حاشیه زدیم. منظور از سفر، پا گذاشتن در جهان های دیگر است که از برزخ آغاز می شود به قیامت پایان می پذیرد. جهان برزخ شاید میلیون ها سال طول بکشد و مشهور است که یک روز قیامت به پنجاه هزار سال می رسد. مسافرت در این راه طولانی، هزینه های بسیار لازم دارد. منظور از هزینه سفر، انواع صدقات واجب و مستحب است و منظور از تقسیم بار این است که در همین دنیا به بی نوایان، رسیدگی نماییم، تا در روز نیاز به ما برگردانده شود:

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَسَافَةٌ شَدِيدَةٌ وَ أَنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِزْتِيَادِ وَ قَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خَفَّةِ الظَّهِرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ

ص: 129

---

1- . حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (99) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمُ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (100) [المؤمنون]

ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونُ ثِقْلٌ ذَلِكَ وَبِأَلَا عَلَيْنِكَ وَإِذَا وَجَدْتُمُنْ أَهْلَ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُؤَافِيكَ بِهِ عَدَا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَعْتِنَّمْهُ وَحَمْلُهُ إِيَّاهُ وَ أَكْثِرْ مِنْ تَرْوِيدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ. وَ اغْتِنِمْ مِنْ اسْتِمْرَصِكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.

این را بدان که پیش روی تو راهی دارای مسافت طولانی، با رنج زیاد است و در آن از طلب نیکی، ره توشه کافی و بار سبک، بی نیاز نیستی! پس بیش از وسع خودت بار بر مدار. زیرا سنگینی آن برایت طاقت فرسا خواهد بود و هرگاه از بی نوایان، کسی را یابیدی که ره توشه ات را تا رستاخیز بر می دارد و فردا، هنگامی که به آن محتاج می گردی، تمام و کمال به تو باز می گرداند، آن را غنیمت بشمار و بر دوش وی بگذار و اگر قدرتش را داری بیشترش بده، شاید روزی در جستجوی چنین کسی باشی و او را نیایی و باز غنیمت بشمار کسی را که در بی نیازی ات از تو وام می طلبد، تا در روز در ماندگی ات به تو بازگرداند.

"واعلم" سوم

در "واعلم" سوم، دو نکته تذکر داده می شود:

✓ موقعیت فعلی

✓ فرصت طلایی

در رابطه با مطلب اول، بازهم سخن پیشین به نحوی تکرار می شود که به خوبی درک نماییم که در چه موقعیتی قرار داریم. این موقعیت را بازهم به صورت تمثیل بیان می کند و آن این که ما مسافرانی هستیم که پای پیاده از

گردنه های وحشتناک عبور می کنند؛ گردنه هایی که پیچ و خم های فراوانی دارد. پس احتیاج به راهنما داریم و فرصت یافتن راهنما، همین حالا است که توان پرداختن هزینه او را داریم. باید این فرصت را غنیمت بشماریم و الا نه عذری پذیرفته می شود و نه امکان بازگشت به دنیا است:

وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَثُودًا الْمُخْفِ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ وَالْمُبْطِئِ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِلَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ فَازْتَدِ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَوَطْئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

این را بدان که پیش رویت گردنه ترسناک و صعب العبوری وجود دارد که در آن حال سبک بار بهتر از سنگین بار است و حال کند رو، بدتر از تند رو است و این که به ناگزیر فرودگاه تو در آن جا است؛ در بهشت و یا در جهنم. پس پیش گامی برای خودت، پیش از نزول بفرست و منزل را پیش از سکونت آماده نما. زیرا بعد از مرگ، هیچ عذری پذیرفته نیست و بازگشتی به دنیا دور از تصور است!

"واعلم" چهارم

در "واعلم" چهارم، چیزهایی گفته می شود که بسیار سرنوشت ساز است:

✓ قدرت لایزال الهی

✓ تشویق به دعا و ارتباط با خالق هستی

✓ چه دعاهایی را مد نظر قرار دهیم؟

✓ برخی از ویژگی های خالق هستی

ص: 131

مولا ابتدا اشاره به ثروت بی حساب حضرت حق می کند و آن این که گنجینه های آسمان های و زمین در دست قدرت خداوند است. پس با بخشش های زیاد، از این گنجینه ها چیزی کم نمی شود. جالب این جا است که دانش امروز بشر نیز، این نکته را تأیید می کند. مستندی را می دیدیم که مدعی بود، در برخی اقمار زحل، باران الماس می بارد و در برخی سیارات بیرون از منظومه شمسی، باران یاقوت می بارد. (1)

اگر باران الماس وجود داشته باشد، احتمال باران طلا را کسی رد نمی تواند. پس مهم این است که گذشته از اعتقاد ما بر بی نیازی او، در همین جهان مادی نیز ثروت بی نهایت او را شاهد هستیم. از این ها اگر بگذریم، امروزه یک تکه شهاب سنگ، میلیون ها دلار ارزش دارد. پس ثروت او بی حساب است. این سخن در جایی است که چشم ما محصور در مادیات باشد. اگر یک مقدار فراتر پرواز نماییم و او را مالک چیزهایی بدانیم که از دست بشر ساخته نیست، مطلب هیجان انگیزتر می شود. مثلاً او توانایی دارد، عمر کسی را که در بیست سالگی تمام می شود، به صد و بیست سال افزایش بدهد.

وقتی این طور شد، مولا به فرزندش توصیه می کند که این فرصت زیبا را از دست ندهد. زیرا کسی که گنجینه آسمان ها و زمین در دست قدرت او است، به

ص: 132

---

1- . این مستند را بخش فارسی بی بی سی در بهار سال 1399 بخش کرد. البته آنان در صدد شگفت انگیزی نبودن و علت حرارت بیش از حد را بیان می کردند.

ما اجازه داده است که در پیشگاه او دست دعا بلند نماییم و خود او تضمین اجابت نموده است. پس از او بخواهیم، تا از این ثروت بی کرانش به ما عطا بفرماید. از او طلب رحمت نماید، تا به ما رحم نماید. لازم نیست که بین او و خودمان واسطه ای قرار بدهیم. بی واسطه باید حاجات مان را در میان بگذاریم. لازم نیست دنبال دعا‌های دیگر بدویم، با همین زبان الکن از او بخواهیم و به طور قطع پاسخ خواهد داد.

در این جا است که برخی ویژگی های حضرت حق بیان می شود: 1- او بسیار مهربان است. اگر خطایی از ما سرزده باشد، با توبه گذشت می نماید. 2- عجله ای بر انتقام گرفتن ندارد و لغزش ها اگر از حد نگذرد، رسوا نمی کند. 3- شرایط بازگشت را دور از دسترس قرار نمی دهد. 4- در بریدن جریمه چانه نمی زند و انسان را از رحمتش دور نمی کند. 5- بازگشت از گناه را حسنه قرار داده که پاداش ده برابر دارد اما گناه را یکی حساب می کند.

این که چه هنگام دعا نماییم، بستگی به حالات ما دارد اما از نظر مولا علی (علیه السلام) وقتی باب توبه باز گردید، انسان که صدا بزند، او می شنود، نجوا کند، او می داند، در این جا حاجاتش را بر او عرضه نماید و سفره دلش را پهن کند، غم هایش را با او در میان بگذارد و رفع گرفتاری هایش را از او بخواهد و این فرصت را از دست ندهد و این خواستنی ها را تنزل ندهد. از او چیزهایی بخواهد که از دست دیگران بر نمی آید. مانند افزایش عمر مفید، تندرستی و رزق فراوان.

مصلحت برتر این است که خداوند مهربان، با رحمت و اسعه اش، کلید دعا را در کف انسان گذاشته است. هر وقت که بخواهد، زیر باران رحمت الهی قرار می گیرد اما این طور نیست که همیشه همان چیزی را که ما دعا می کنیم، به آن می رسیم. بلکه گاهی مصلحت سنجی هایی می شود که به نفع ما تمام می شود. آن ها را می توان این چنین دسته بندی نمود:

✓ گاهی اجابت به تأخیر می افتد.

✓ گاهی معاوضه ای صورت می گیرد.

✓ گاهی صلاح در عدم قبول دعا است.

آنچه که از قرآن کریم و روایات به دست می آید، دعا خودش یک عبادت مستقل است. اگر انسان به این مرحله از زندگی برسد، به عبادت برتری دست رسی پیدا کرده است. خداوند در قرآن مجید می فرماید:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (1)

پس دعا فی نفسه عبادت مستقلی به حساب می آید. دعا باعث می گردد که در مرور زمان روح انسان به کمال برسد اما در اجابت دعا، مصلحت هایی نهفته است:

گاهی انسان چیزی را از خداوند منان می خواهد. اجابت این دعا به تأخیر می افتد. تا دعا کننده به پاداش بزرگ تر برسد.

ص: 134



گاهی انسان چیزی را می طلبد، آن چیز به انسان داده نمی شود اما چیزی بهتر از او به دعا کننده داده می شود.

گاهی مصلحت ایجاب می کند که آن دعا اصلاً به اجابت نرسد، زیرا اگر آن دعا قبول شود، خطر از دست دادن دین وجود دارد. چیزی که به طور روزمره با آن روبه رو هستیم.

من دوستی داشتم که در روزنامه ای کار می کرد. وقتی این روزنامه بسته می شد، آن شب را دست اندر کاران، برای صفحه آرای روزنامه نمی خوابیدند، یکی از کسان که اهل دروغ نیست، به من می گفت: حتا در همان شب ها، نماز شب این کس ترک نمی شد.

یک وقتی همین کس به خانه خود آمد. برای مصاحبه. لحظه اذان مغرب بود، بی تعارف اول نمازش را خواند و بعد، به مطالب دیگر پرداخت اما بعد از 11 سپتامبر، یکی از رادیوهای بیگانه او را جذب نمود. الآن تقریباً هر شب می بینم. امیدوارم که زودتر متوجه شود که چه عاقبتی در کمینش نشسته است.

مولا می فرماید، وقتی انسان به عبادت دعا برسد، گاهی مصلحت نیست که دعایش مورد قبول قرار گیرد. زیرا، قبولی چنین دعایی، برابر با از دست دادن دین است و لذا توصیه می کند که لازم نیست همه دعاها برای به دست آوردن دنیا باشد. باید چیزهایی را بخواهد که او را با فرجام نیک روبه رو نماید. زیرا نه مال دنیا برای انسان پایدار است و نه خود انسان برای مال:

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَ لِيُعْطِيكَ وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ

ص: 135

بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْبُجُّكَ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْحِجْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَمْنَعَكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنِّقْمَةِ وَ لَمْ يُعَيِّرْكَ بِالْإِنَابَةِ وَ لَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى وَ لَمْ يُسَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَ لَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ بَلْ جَعَلَ نَزْوَعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً وَ حَسَبَ حَسَنَتِكَ عَشْرًا وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَ بَابَ الْإِسْتِعْتَابِ فَإِذَا نَادَيْتُهُ سَمِعَ نِدَاكَ وَ إِذَا نَاجَيْتُهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ فَأَفْضَحَ يَتَّ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ وَ أَبْتَثَّتْ ذَاتَ نَفْسِكَ وَ شَدَّ كَوْتِ إِلَيْهِ هُمُومَكَ وَ اسْتَكْشَفَتْهُ كُرُوبَكَ وَ اسْتَعْنَتْهُ عَلَى أُمُورِكَ وَ سَأَلَتْهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ وَ صِدْحَةِ الْأَبْدَانِ وَ سَعَةِ الْأَرْزَاقِ ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أُذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالِدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ وَ اسْتَمْطَرْتَ شَائِبَ رَحْمَتِهِ فَلَا يُعْنِطُنَّكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ. وَ رُبَّمَا أُخْرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ وَ أَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ. وَ رُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاةَ وَ أُوتِيْتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا أَوْ صَدْرَفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَكَ دِينُكَ لَوْ أُوتِيْتَهُ فَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ وَ يُنْفَى عَنْكَ وَبِأَلِهِ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَ لَا تَبْقَى لَهُ:

این را بدان! آن کسی که در قلمرو قدرتش گنجینه های آسمان ها و زمین قرار دارد، به تو اجازه دعا داده و اجابت آن را ضمانت نموده است. به تو امر فرموده که از او بخواهی، تا به تو ببخشد، از او طلب رحمت نمایی، تا به تو رحم نماید، بین تو و خودش کسی را نگذاشته که جلو دعایت را بگیرد و ترا مجبور به کسی نکرده که شفاعت تو را پیش او بنماید. اگر بی ادبی کردی، در

توبه را به رویت نسبت، به عذابت شتاب نکرد، پشیمان شدی سرزنشت ننمود، در جایی که سزاوار رسوایی بودی، رسوایت نکرد، شرایط بازگشت را دور از دسترس قرار نداد، در بریدن جریمه با تو سخت گیری نکرد و تو را از رحمتش ناامید ننمود. بلکه بازگشت تو را از گناه نیکو شمرد، بدی ات را یکی حساب کرد، خوبی ات را ده برابر و در توبه و عذرخواهی را به روی تو باز نمود. وقتی او را بخوانی، می شنود و وقتی با او مناجات نمایی، نجوایت را می داند. پس حاجتت را بر او عرضه نما، حالات درونی اترابر او آشکارکن، غم هایت را با او در میان بگذار، رفع گرفتاری هایت را از او بخواه، از او بر انجام کارهایت کمک بطلب و از گنجینه های رحمت او چیزهایی را بطلب که کسی جز او توانایی چنین پرداختی را ندارد؛ مانند عمر طولانی، تندرستی و گشایش روزی. پس به خاطر این که اذن دعا داد، کلید گنجینه هایش را در دستانت تو می گذارد. هر زمان که بخواهی، می توانی درهای نعمتش را با دعا کردن بگشایی و باران رحمتش را به ریزش واداری. پس درنگ در اجابت او، تو را ناامید نکند. زیرا بخشیدن، به اندازه نیت است. گاهی اجابت از دعای تو به تأخیر می افتد، تا آن بزرگ تر از پاداش دعا کننده باشد و فراوان تر از انعام آرزومند. گاهی چیزی را می طلبی، آن چیز به تو داده نمی شود اما دیر یا زود، بهتر از آن به تو داده می شود و یا از تو دریغ می گردد، زیرا خیرت در همان است. چه بسا چیزی را که طلبیدی، اگر آن را به تو بدهد، در آن نابودی دینت باشد. پس باید سوال تو در چیزی تعلق گیرد که زیبایی اش بر تو بماند و

بدفرجامی اش از تو دور گردد. زیرا نه مال برای تو پایدار می ماند و نه تو برای مال!

"واعلم" پنجم

در "واعلم" پنجم، مولا در رابطه با انگیزه خلقت انسان صحبت می کند. این که انسان برای زندگی جاودانه خلق شده و محل این زندگی هم در جهان دیگری است. پا گذاشتن ما در دنیا، به خاطر گذراندن یک دوره امتحان است. پس باید از فرصت دنیا بیشترین استفاده را نمود و ره توشه آخرت را از همین جا تهیه نمود. مولا از دنیا دو تعبیر زیبایی دارد:

✓ مَنَزَلٌ قُلْعَةٌ

✓ دَارٌ بُلْغَةٌ

قلعه، به خانه موقتی گفته می شود که مالکیت آن در دست ما نیست و نمی دانیم که چه زمانی ما را از آن بیرون می کنند. البته در نهج البلاغه، به توضیح صبحی صالح، لفظ "مَنْزِل" را نمی بینیم. این عبارت در نهج البلاغه، به ترجمه و توضیح فیض الاسلام وجود دارد.

بلغه، به جایی گفته که هزینه های سفر از آن جا برداشته می شود.

بنابراین ما در منطقه شکار مرگیم که دیر یا زود به ما حمله خواهد کرد و مرگ در هیچ زمانی بی شکار بر نگشته است. پس بهتر این که به فکر ساختن خانه جاودانه خودمان باشیم و از فرصت دنیا بیشترین بهره برداری را بنماییم و کاری نکنیم که مرگ به ما هجوم آورد و ما در بدترین حالت به سر ببریم:

ص: 138

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ إِنْ مَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ وَ أَنْتَ فِي قُلْعَةٍ وَ دَارِ بُلْعَةٍ وَ طَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ وَ أَنْتَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ وَ لَا يَقُوتُهُ طَالِبُهُ وَ لَا بُدَّ أَنَّهُ مَدْرُكُهُ فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يَدْرِكَكَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيَحُولَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

پسرم! بدان که تو برای آخرت آفریده شدی، نه برای دنیا، برای نابودی آفریده شدی، نه برای جاودانگی، برای مرگ آفریده شدی، نه برای زندگی و این که تو در سرای موقت و خانه برداشتن هزینه هستی و در راهی به سمت جهان دیگر. تو آواره دشمن مرگی که فرارکننده آن از او نجات نیافته است و طلب کننده اش به خطا نرفته است و به ناگزیر او را پیدا خواهد کرد. پس از او بترس که تو در گناهی باشی و با خودت گفته ای که از آن توبه می کنی و مرگ بین تو و این توبه مانع شود! پس تو خودت را از پرتگاه هلاکت افکندی!

الإعجاب: استحسان ما يصدر عن النفس مطلقا (صبحی صالح)

آفة: آسیب، بلا (فرهنگ معین)

الألباب: العقول (فاطمی)

كذح: أشد السعي (صبحی صالح)

خازناً: ذخیره کننده (فاطمی)

لقصدك: الطريق المستقيم (اعلام سرخسی)

الإزتياد: الطلب (شرح ابن میثم). / الطلب وحسن إتيانه من وجهه (صبحی صالح)

قَدْرُ بَلَاغِكَ: به مقدار کفایت (فرهنگ نهج البلاغه)

طَاقَتِكَ: مایتسع له قدر تک (شرح ابن میثم)

وَبِأَلَا: الهلاک (شرح ابن میثم). / وبال: سختی، عذاب، سوء عاقبت (فرهنگ عمید)

عَقَبَةٌ: گردنه (فاطمی)

كُنُودًا: صعبة المرتقى (صبحی صالح)

الْمُثْقِل: من أثقل ظهره بالأوزار (صبحی صالح)

فَازَتْ دَ: ابعت رائدا من طيبات الأعمال توقفتك الثقة به على جودة المنزل (صبحی صالح) مُسَّ تَعْتَبُ: مصدر ميمي از "استعتب": خوشنود کردن، رضایت خواستن (فرهنگ نهج البلاغه)

يُلْجِئُكَ: ألجأه إليه، مهموز: أي اضطره (شمس العلوم)

بِالْإِنَابَةِ: الرجوع إلى الله (صبحی صالح)

نُزُوعًا: رجوعك (صبحی صالح). / دست برداشتن (واژه های نهج البلاغه)

الْمَتَابِ: برگشت نمودن (واژه های نهج البلاغه)

الِاسْتِعْتَابِ: طلب العتبي وهي الرجوع إلى الرضا (شرح ابن میثم)

نَجْوًا: المكالمة سرا (صبحی صالح)

أَفْضَيْتَ: ألقيت (صبحی صالح)

أَبْتَنَّهُ: كاشفته: عيان ساختی، آشکار کردی (فرهنگ نهج البلاغه)

ذَاتَ نَفْسِكَ: حالتها: حالات درونی ات را (فرهنگ نهج البلاغه)

اسْتَكْشَفْتُهُ كُرُوبًا: رفع اندوه هایت را از او طلب کردی (فرهنگ نهج البلاغه)

شَائِبٌ: قطرات نرم باران (واژه های نهج البلاغه). / الشَّائِبُ: جمع شُوْبُوبٍ، و هو الدفعة من المطر وغيره (مجمع البحرين)

فَلَا يُقْنِطَنَّكَ: نباید ترا ناامید کند (فرهنگ نهج البلاغه)

قُلْعَةٌ: منزل ترک کردنی (واژه های نهج البلاغه). / يقال منزل قلعة أي لا يملك لنازله، أو لا يدري متى ينتقل عنه (صباحي صالح). / يقول هذا منزل قلعة بضم القاف و سکون اللام أي ليس بمستوطن و يقال هذا مجلس قلعة إذا كان صاحبه يحتاج إلى أن يقوم مرة بعد مرة و يقال أيضا هم على قلعة أي على رحلة و القلعة أيضا هو المال العارية (ابن ابی الحديد)

بُلْعَةٌ: خانه ای که از آن توشه رساننده برداشت (واژه های نهج البلاغه). / الكفاية و ما يتبلغ به من العيش (صباحي صالح)

طَرِيدٌ: مَطْرُودٌ، مُبْعَدٌ، مَنْفِيٌّ، مُشَرَّدٌ، هَارِبٌ، فَارٌّ (المكنز العربي المعاصر)

## پیام رسانی دیگر با عبارت عاطفی "یا بنی"

وقتی پای مرگ و مردن به میان آمد، مولا با عبارت عاطفی یا بنی، سه نکته مهم را یادآوری می کند:

✓ مرگ اندیشی

✓ بی اعتباری دنیا

✓ اهل دنیا

از نظر مولا، مرگ اندیشی لگامی است که نفس سرکش را تحت کنترل می آورد و انسان را در حد انسانیت نگه می دارد. نکته ای که دقیقا در مقابل اهل دنیا قرار دارد. آن ها سعی می کنند که آثار مرگ را از هرجا بردارند. حتی، قبرستان های شان را به تفریح گاه های پر از گناه تغییر شکل می دهند اما مولا به پسرش سفارش می کند که بسیار به فکر مرگ باشد. مبادا مرگ به سراغ او بیاید و او هیچ آمادگی نداشته باشد.

به فرزندش سفارش می کند که هجوم آوردن اهل دنیا به سوی دنیا، انسان را فریب ندهد. زیرا اولاد خداوند از بی اعتباری دنیا خبر داده و فرموده است:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. (1)

ص: 142



و در ثانی خود دنیا از بی وفایی خودش به زبان حال خبر می دهد. من کسی را می شناختم که سرپوش شیشه نوشابه را با دو انگشتش دولا می کرد، بعد از مدتی دیدم که معتاد قهاری شده. اگر بر همان منوان پیشرفته باشد، حالا وقتی قاشق را بر می دارد، به احتمال زیاد، دستش می لرزد. این سخن دنیا است که به هیچ کسی وفا نکرده است.

اهل دنیا از نظر مولا گاهی تشبیه می شوند به سگان درنده ای که زوزه می کشند و در پی پاره پاره همدیگرند. قوی ترها، ضعیف ترها را می خورند و بزرگ ترها به کوچک ترها رحم نمی نمایند. گاهی تشبیه می شوند به چهارپایان بسته و رها شده که خردشان را زیر پا گذاشته اند و راه ناروشنی را در پیش گرفته اند. گاهی تشبیه می شوند به چهارپایان آفت زده بارداری که از شنزاری عبور می کنند و تا زانو در شن فرو می روند. گاهی تشبیه می شود به گله بی شبانی که رها شده اند و کسی به فکر آنان نیست. از هر طرف که بروند و دچار هر درنده ای که بشوند، کسی مسئولیت آنان را قبول نمی کند.

اگر خوب دقت کنیم، وضع امروز دنیا زدگان نزدیک ترین حالت به این توصیفات مولا است. یک عده دچار بلعیدن و پاره کردنند، یک عده دست شان به جایی نمی رسند. یک عده مانند خران در گلند و یک عده رها شده در خود که هر روز با وضع فلاکت بارتتری روبه رو هستند و در لجنزار گناه بیشتری می لولند. تا به آن جا رسیده اند که عمل قوم لوط را برای خودش شان قانونی نمودند و درندگان بالاتر، اسم آن را دگرباشان گذاشتند! اما یک چیز مسلم

است و آن این که از نظر مولا روزی این بار به منزل می رسد و این ابر ظلمت بر طرف خواهد شد:

يَا بُنَيَّ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ ذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَ تَقْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ حَتَّى يَأْتِيكَ وَ قَدْ أَخَذْتَ مِنْهُ حِذْرَكَ وَ شَدَّدْتَ لَهُ أَرْزَكَ وَ لَا يَأْتِيكَ بَعْتَةٌ فَيَبْهَرُكَ. وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا وَ تَكَالِبِهِمْ عَلَيْهَا فَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَ نَعَتْ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا وَ تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سِبَاعٌ صَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ يَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيلَهَا وَ يَفْهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا. نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا وَ رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا. سُرُوحٌ عَاهَةٌ بِوَادٍ وَعَثٌ لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يُقِيمُهَا وَ لَا مُسِيْمٌ يُسِيْمُهَا. سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا وَ غَرِقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَ اتَّخَذُوا رَبًّا فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعِبُوا بِهَا وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا. رُوِيَ أَيْسَرُ مِنَ الظَّلَامِ كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتْ الْأَطْعَانُ يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ!

پسرم! بسیار به فکر مردن باش و یاد جایی که با آن رو به رو می شوی و بعد از مرگ به آن جا می روی! آن گونه باش که وقتی مرگ به سراغت بیاید، تو جانب احتیاط را نسبت به او رعایت کرده باشی و کمر همت را بسته باشی و ناگهان پیش تو نیاید که تو را شکست بدهد. هرگز تو را اعتماد اهل دنیا به دنیا و جهیدن آنان به سمت آن، فریب ندهد! خداوند از بازیچه دنیا به تو خبر داده و دنیا خود از فناپذیری خودش سخن گفته و پرده از زشتی هایش برداشته است. اهل دنیا سگان پارس کننده هستند و جانورانی درنده! برخی در برابر برخی زوزه می کشند، نیرومندان شان ضعیفان را می خورند و بزرگان شان، بر

کوچکان ستم روا می دارند! بخشی چهارپایان بسته اند و برخی رها شده، بندها گسسته اند و در راه نامعلومی روانند! چهارپایان آفت زده در شنزار سرعت کُش! نه چوپانی دارند که به آن‌ها بها دهد و نه چراننده‌ای که آن‌ها را به چرا برد! دنیا آن‌ها را به کوره راه کشاند و چشمانشان را از چراغ هدایت بیوشاند! پس در حیرت آن‌گم شدند، در خوشی‌های آن غرق گشتند و آن‌را پروردگارشان پنداشتند! دنیا آن‌ها را به بازی گرفت و آن‌ها با دنیا به بازی نشستند و پشت پرده آن‌را به باد فراموشی سپردند! اندکی مهلت بده! تاریکی بر طرف خواهد شد. نزدیک است که کجاوه‌ها وارد گردند. هرکه سرعت بگیرد، به کاروان ملحق خواهد شد.

حَذْرُكَ: الاحتراز و الاحتراس (صبحی صالح)

أَرْكَ: الظهر و القوّة (منهاج البراعة)

فَيَهْرَكَ: كمنع غلب، أي يغلبك على أمرك (صبحی صالح). / أي يجعلك مبهوراً مغلوباً لا تقدر على التدارك (منهاج البراعة)

إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا: تکیه کردن و اعتماد نمودن (واژه‌های نهج البلاغه)

تَكَالِبِهِمْ: التواثب (صبحی صالح). / به هم پریدن و حمله کردن (واژه‌های نهج البلاغه)

نَعَتْ: أخبر بموته و الدنيا تخبر بحالها عن فنائها (صبحی صالح)

مَسَاوِيهَا: المعایب (منهاج البراعة)

عَاوِيَةٌ: صدا کننده (واژه‌های نهج البلاغه). / يعوي و ينبح (صبحی صالح)

صَّارِيَةٌ: مولعة بالافتراس (صبحی صالح)

يَهْرُ: زوزه می کشد (فرهنگ نهج البلاغه). / هریر الكلب، و هو صوته دون حاجة من قلة صبره على البرد (صبحی صالح)

نَعْمٌ مُعَقَّلَةٌ: چهارپایان پابسته (واژه های نهج البلاغه)

مُهْمَلَةٌ: آزاد و رها شده (واژه های نهج البلاغه)

سُرُوحٌ: جمع "سرح"، چهار پایانی که برای چرا در بیابان رها می شوند (فرهنگ نهج البلاغه)

عَاهَةٌ: و أعاهة الزرع، و أعاهة القوم إذا أصاب زرعهم خاصة عاهة و آفة من اليرقان ونحوه فأفسده (كتاب العين). / فِي الْحَدِيثِ: بَطَّهْرِ الْكُوفَةِ قَبْرٌ لَا يَلُودُ بِهِ ذُو عَاهَةٍ إِلَّا شَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى: أي آفة من الوجع (مجمع البحرين) وَعُثٌّ: و الوعث: الأرض السهلة الكثيرة الرمل تَشُقُّ عَلَى الْمَاشِي (جمهرة اللغة)

مُسِيمٌ يُسِيمُهَا: من أسام الدابة يسيمها سرحها إلى المرعى (صبحی صالح). / کسی که حیوانات را برای چرا می برد (فرهنگ نهج البلاغه)

فَتَاهُوا: گم شدند (فاطمی)

الْأَطْعَانُ: جمع طعينة و هي اليهودج تركب فيه المرأة، عبر به عن المسافرين في طريق الدنيا إلى الآخرة (صبحی صالح). / الْأَطْعَانُ: كجاوه ها (فاطمی)

در این دو "واعلم"، مولا چند نکته را بیان می کند:

✓ مسافرت دایمی

✓ نرسیدن انسان به همه آرزوهایش

مولا- شب و روز را به روندگانی تشبیه می کند که بی وقفه طی منزل می کنند و انسان بر چنین روندگانی سوار است. پس دیر یا زود، اثر گذشت زمان بر او ظاهر می شود و هر قدر زمان بیشتری بر انسان بگذرد، فرسوده تر خواهد شد. بنابراین انسان، مسافری است که اگر نشسته هم باشد، در حال حرکت است.

نکته دوم این که هیچ کسی در این دنیا به تمام آرزوهایش نمی رسد. پس مولا به فرزندش، پنج راهنمایی دارد: 1- خودش را برای به دست آوردن مال دنیا زیاد به آب و آتش نزند. 2- در کسبش زیبایی وجود داشته باشد؛ یعنی اگر بر آن حقوقی تعلق گرفته باشد، آن حقوق را ادا نماید و به این مطلب معتقد باشد که هر کس به رزق خودش می رسد. 3- در رابطه با جمع مال کرامت خودش را حفظ نماید. 4- حرص زیاد، انسان را به بردگی می کشاند و مولا می فرماید: برده کسی مباش. زیرا که خداوند انسان را آزاد آفریده. 5-

خوبی ای که جز به بدی به دست نیاید و توانگری ای که جز به دشواری به دست نیاید، ارزشی ندارد:

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا وَ يَقَطُعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا.

وَاعْلَمْ يَمِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ وَأَنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ. فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ وَأَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ وَ لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ وَلَا كُلُّ مُجْمَلٍ بِمَحْرُومٍ. وَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَيْتَةٍ وَإِنْ سَافَتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا. وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. وَمَا خَيْرٌ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ وَيُسَرُّ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ! پسرم! بدان! کسی که سواری اش شب و روز باشد، این سواری او را سیر می دهد، هر چند که ایستاده باشد و طی مسافت می کند، هر چند که پابرجا و آرام به نظر بیاید.

بدان که تو حتما به آرزوهایت نمی رسی، از مرگت گذر نمی توانی و در راه کسانی پیش از خودت هستی. پس در به دست آوردن مال دنیا ملایم باش و در دست آوردن نیکو عمل نما. زیرا چه بسا خواستنی که منجر به نابودی مال می شود و هر حریصی روزی مند نیست و هر حلال خوری محروم نیست. خودت را با دوری از پستی ها گرامی بدار، هر چند که تو را به تمایلات برساند. زیرا در مقابل خردشدن شخصیت خود عوضی به دست نمی آوری. بنده دیگری نباش. در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است! خوبی ای که جز به

بدی به دست نیاید و توانگری ای که جز به دشواری به دست نیاید، ارزشی ندارد.

مَطِيئَةٌ: ما يقطع به المسافة باختلاف الليل و النهار يوحب طي مدة العمر (منهاج البراعة). / مَطِيئَةٌ: المطية ما يركب و يمتطي من الدواب و نحوها (صبحی صالح)

وَادِعًا: الساكن المستريح (صبحی صالح)

لَنْ تَعْدُو: تجاوز نمی کنی (واژه های نهج البلاغه)

فَخَفِّضْ: ارفق: ملایم و نرم باش، مداراکن (فرهنگ نهج البلاغه)

مُجْمِلٌ: من يحسن صنيعه (اعلام سرخسی)

حَرْبٌ: سلب المال (صبحی صالح)

دَنِيَّةٌ: الشيء الحقير المبتذل (صبحی صالح)

سَاقَتُكَ: سوق دهد تو را، بکشد تو را (واژه های نهج البلاغه)

الرَّغَائِبُ: جمع رغبة، و هي ما يرغب في اقتنائه من مال و غيره (صبحی صالح)

## تحدیر و توصیه اول

در تحدیر و توصیه اول، مقداری به مطالب گذشته پرداخته می شود اما دیری نمی گذرد که با سفارش های متنوعی روبه رو می شویم. سفارش هایی که برخی آن چنان رازآلودند که خواننده خودش را بیرون از دایره گفت وگو احساس می نماید. این سفارش ها را، صبحی صالح، تحت عنوان "وصایا شتی"، بررسی کرده است. وظیفه ما در این جا، مشخص کردن توصیه های مولا است و بازکردن پیام ها را به وقت دیگر موکل می کنیم.

البته من در این بخش، برخی بخش های بعدی و مشورت با زنان، یک مقدار تردید دارم که آیا نامه مولا به همین صورت بوده و یا مرحوم سید رضی، مثل سایر جاهای نهج البلاغه، تمایل به کوتاه کردن داشته. زیرا تا این جای نامه بسیار طبیعی پیش آمدیم اما یکباره با مطالبی روبه رو می شویم که کمتر انتظارش را داشتیم. در بخش مشورت با زنان، توضیح بیشتری خواهیم داد.

ص: 150



بر اساس نامه فعلی، مولا اول حرص و آز را به اشتر چموشی تشبیه می کند که اگر عنان گسسته شود، به زودی سوارش را سرنگون می نماید. بعد از این تحذیر، بیست و پنج نکته را به فرزندش یادآوری می کند: 1- در صورت امکان از حاصل دست رنج خودش استفاده نماید و کاری نکند که واسطه رزق او کسی دیگر قرار گیرد. اگر تکیه بر خود نماید، به سهم خودش می رسد و کم خداوند بهتر از زیاد دیگران است. 2- جبران اشتباهی که با سکوت صورت می گیرد، آسان تر از جبران اشتباه زبانی است. 3- چیزی را که در ظرفی می گذاری، محفوظ ماندنش بستگی دارد بر این که سرپوش آن را محکم ببندد. 4- حفظ چیزی که در دست او قرار دارد، بهتر از آن است که به دیگری چشم بدوزد. 5- تلخی ناامیدی بهتر است از روی انداختن پیش مردم. 6- کار با عفت و پاکدامنی، بهتر است از بی نیازی با فسق و فجور. 7- انسان با حفظ اسرارش محفوظ تر می ماند. 8- گاهی تلاش در چیزی است که بر ضرر انسان تمام می شود. 9- کسی که پرحرفی کند، سر از هذیان بر می دارد. 10- کسی که تفکر نماید، به بینایی می رسد. 11- باید در صف اهل خیر قرار بگیرد و از اهل شر دوری نماید. 12- بدترین طعام ها، لقمه های حرام است و بدترین ستم ها، ستم بر بی نوایان. 13- وقتی مدارا درستی باشد، درستی مدارا است. 14- گاهی دارو درد است و درد، دوا. 15- گاهی سخن کسی که اهل اندرز نیست، پند و موعظه به حساب می آید و واعظی که در پی او هستی، راه کج نشان می دهد. 16- هرگز بر آرزو تکیه نکند زیرا که آرزوهای دور و دراز، سرمایه احمق ها است. 17- خرد محافظ تجربه است و بهترین تجربه آن است

که او را اندرز بدهد. 18- پیش از این که دچار غم و غصه بشود از فرصت استفاده نماید. 19- هرچوینده ای به مقصد نمی رسد و هر مسافر باز نمی گردد. 20- از نشانه های تباهی، از بین بردن ره توشه و خراب کردن راه بازگشت است. 21- هر کاری پایانی دارد و آنچه که مقدر او است، به آن می رسد. 22- تجارت گران خودش شان را به مخاطره می اندازند و بسا اندکی که از بسیار پر نموتر است. 23- خیری در کمک کننده پست و دوست بدگمان نیست. 24- روزگار را زمانی که سواری دهد، آسان گیرد و خودش را به خاطر چیزهای بیشتر به خطر نیندازد. 25- از مرکب لجاجت بترسد، آن گاه که چموشی نماید!

چنان که به عرض رسید، غیر از مورد اول، اکثر سفارش ها رازآلود و تلگرافی است و خواننده خودش را بیرون از دایره گفت وگو احساس می نماید. جمله ها، بسیار زیبا، پر مغز و تفکر برانگیز هستند اما شباهت زیاد به کلمات قصار مولا دارد. آدم احساس می کند، چیزهایی در این بین بوده و به ما نرسیده اند:

وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ وَإِنْ اسْتَتَعْتَ إِلَّا يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَاَفْعَلْ فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسَمِكَ وَ آخِذٌ سَهْمَكَ وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ.

وَ تَلَا فَيْكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِذْرَاكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ وَ حِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ وَ حِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِكَ. وَ مَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ وَ الْحَرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ وَ الْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ وَ رَبُّ سَاعٍ فِيمَا يَصُرُّهُ! مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ

وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ. فَارِنِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَبَارِنِ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنِ عَنْهُمْ. بَسِ الطَّعَامَ الْحَرَامَ وَظَلْمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ! إِذَا كَانَ الرَّفِيقُ خُرْفًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا. رَبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً وَالدَّاءُ دَوَاءً. وَرَبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ وَعَشَّ الْمُسْتَنْصَحُ. وَإِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَصَانِعُ التَّوَكُّي وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَخَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غَصَّةً. لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يُتُوبُ. وَ مِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ وَ مَفْسَدَةُ الْمَعَادِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ. التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ وَرَبُّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ! لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ. سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ فَعُودُهُ وَ لَا تُخَاطِرِ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرٍ مِنْهُ وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بِكَ مَطِيئَةَ اللَّجَاجِ.

و بترس از این که اشتراطمع، عنان گسسته شود. پس تو را در آبشخور هلاکت سرنگون نماید! اگر می توانی بین تو و خداوند، صاحب نعمتی قرار نگیرد، چنان کن. زیرا توبه چیزی که برایت مقدر شده است، می رسی، سهم خودت را بر می داری و اندکی از جانب خداوند سبجان، بزرگ تر و گرامی تر از بندگان می باشد، هر چند که همه نعمت ها از آن او است!

جبران چیزی را که با سکوت ضایع کرده ای، آسان تر است از تدارک آنچه که با گفتارت از کف داده ای. نگهداری محتوای ظرف، با بستن محکم سرپوش آن است. حفظ آنچه که در دست داری، محبوب تر است به من از خواستن چیزی که در دست دیگری است. تلخی ناامیدی، بهتر است از روی انداختن پیش مردم. پیشه وری با عفت، بهتر است از بی نیازی با فسق و فجور. انسان با پنهان نگهداشتن اسرارش، محفوظ تر است. بسا تلاشی که بر ضرر تلاش کننده

تمام می شود. کسی که پرحرفی کند، به پرت و پلا می رسد. کسی که تفکر نماید، بینایی پیدا می کند. با اهل خیر نزدیک شو، تا از آن ها به حساب آیی و از اهل شر دوری کن، تا در قطار آنان قرار نگیری. بدترین طعام، حرام است و ستم بر ناتوان قبیح ترین ستم ها است. جایی که مدارا درشتی است، درشتی مدارا است. گاهی دوا درد است و درد، دارو. بسا کسی که اندرز دهنده نیست، پند و اندرز داده و نصیحت کنند، خیانت کرده است. هرگز بر بنای آرزو تکیه نکن. زیرا این سرمایه اختصاص به احمق ها دارد. خرد، نگهداری تجربه ها است و بهترین تجربه چیزی است که تو را اندرز دهد. پیش از این که دچار غصه گردی، از فرصت استفاده نما. هر جوینده ای به مقصد نمی رسد و هر مسافری باز نمی گردد. از علایم تباهی، از بین بردن ره توشه و خراب کردن راه بازگشت است. هر کاری پایانی دارد. به زودی آنچه مقدر تو است، به تو می رسد. هر تجارت گری خودش را به مخاطره می اندازد و بسا اندکی که از بسیار پر نموتر است. خیری در کمک کننده پست و دوست بدگمان نیست. روزگار را زمانی که سواری دهد، آسان گیر و خودت را به خاطر چیز بیشتر، به خطر نینداز و بترس از مرکب لجاجت، آن گاه که چموشی نماید!

تَوْحِفٌ: تسرع (صبحی صالح)

مَطَايَا: جمع مطية، و هي ما يركب ويمتطي من الدواب ونحوها (صبحی صالح)

مَنَاهِلٌ: ما ترده الإبل ونحوها للشرب (صبحی صالح). / آبشخورها (فرهنگ نهج البلاغه)

الْهَلَكَةُ: الهلا الموت (صبحی صالح)

تَلَاْفِيكَ مَا فَرَطَ: التدارك لاصلاح ما فسد أو كاد (صبحی صالح). / جبران کردن، اصلاح آنچه كه فاسد شده یا نزدیک به فاسد شدن است (فرهنگ نهج البلاغه). / تلافی: دریافتن، جبران کردن (فرهنگ معین)

فَرَطَ: فَرَطَ فِي الْأَمْرِ يُفْرُطُ فَرُطًا، أَي قَصَّرَ فِيهِ وَضَيَّعَهُ حَتَّى فَاتَ. وَكَذَلِكَ التَّفْرِيطُ (الصحاح)

الْوِكَاءُ: رباطها (صبحی صالح). / بندی كه بر دهانه مشك می بندند (فرهنگ نهج البلاغه)

الْحِرْفَةُ: الاكتساب بالتعب (منهاج البراعة)

أَهْجَرَ: وَالْهَجْرُ: هَذَايَانِ (كتاب العين)

خُرُقًا: ضد الرفق (منهاج البراعة). / الخرق: الجهل و الحُمق. و- ضد الرفق و- ألا يحسن الإنسان العمل (الإفصاح). / الخرق: خُرُوق: سوراخ، فرورفتگی، زمین (فرهنگ ابجدی)

عَشَّ: عَشَّ: غَلَّ، خَانَ، مَوَّهَ، دَاهَنَ، صَدَّاعَ (المكنز العربي المعاصر). / عَشَّ: او را گول زد، برخلاف باطن خود سخن گفت و نامناسب را سودمند معرفی کرد (فرهنگ ابجدی) المُسْتَنْصَحُ: المطلوب منه النصيحة (صبحی صالح)

بَضَائِعُ: كَالَاها و سرمایه ها (واژه های نهج البلاغه)

النُّوَكِيُّ: احمق ها (واژه های). / جمع أنوك، و هو كالأحمق وزنا و معنى (صبحی صالح)

يُتُوبُ: آب: من سفره يُتُوبُ أَوْبًا وَ مَبَابًا: رَجَعَ (المصباح المنير)

طَنِين: متهم مظنون (فرهنگ نهج البلاغه)

تَجَمَّح: سرکشی (واژه های نهج البلاغه)

ص: 156

در امر مستقیم، بیشترین مطالب مولا در رابطه با دوستی است. اگرچه توصیه های دیگری هم دارد.

این مسئله مشخص است که در دنیا دوستان واقعی بسیار کم اند اما اگر کسی دوست واقعی پیدا کرد، به هیچ قیمتی آن را از دست ندهد. پس توصیه های مولا به فرزندش از این قرار است:

1- دوست واقعی را به هیچ قیمتی از دست ندهد. اگر دوست قطع رابطه کند، او نباید قطع رابطه نماید. اگر دوست با او به خشونت رفتار نماید، او باید مدارا کند. اگر دوست بخل ورزد، او دست بخشش بگشاید. اگر دوست از تو دوری کند، او تقرب بجوید. اگر دوست سخت بگیرد، او مسامحه نماید. اگر دوست تقصیر داشت، از او بگذر و خلاصه این که با دوست واقعی، چنان رفتار نماید که بردگان با موالی شان. زیرا دوست واقعی ناپیدا است و باید انسان ناپیداها را از دست ندهد.

2- با نا اهلان معامله دوست واقعی نکند.

3- هرگز دشمن دوست خودش را، دوست انتخاب نکند. زیرا سرانجام این دوستی با دشمنی دوست می انجامد.

4- به دوست حقیقی خودش، نصیحت خالصانه نما، خوشش بیاید یا نیاید.

5- خشم را فرو ببرد. زیرا لقمه شیرین تر از آن دیده نشده.

7- با خشونت طلب مدارا نماید. زیرا مدارا ممکن است او را در رفتارش به تردید بیندازد.

8- با دشمنش با فضل و کرم برخورد نماید. زیرا شیرین ترین یکی از دو پیروزی است؛ پیروزی انتقام یا گذشت.

9- اگر با برادر مؤمنش قطع رابطه کرد، راهی برای بازگشت بگذارد و تیر خلاص را نزند.

10- کسی که به او گمان نیک می برد، گمانش را به حقیقت پیوندد. 11- حق برادر مؤمنش را با اعتماد به آنچه که بین او و آن کس وجود دارد، ضایع نکند. زیرا کسی که او حقش را ضایع می کند، از مرز برادری بیرون نموده است.

12- با اهل و عیالش چنان رفتار نماید که بدترین خلق نسبت به او نباشند.

13- با کسی که به او علاقه ای ندارد، طرح دوستی نیفکند.

14- نباید برادر دینی او در قطع رابطه با او دلیلی قوی تری داشته باشد.

15- ستم کسی را که بر او ستم روا می دارد، بزرگ بشمارد. زیرا ستمگر بر زیان خودش و سود او، دست و پا می زند:

احْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَدْرِهِ عَلَى الصَّلَاةِ وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللَّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبُذْلِ وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى



الَّذِينَ وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ حَتَّى كَانَتْ لَهُ عِبْدٌ وَكَانَتْ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ. وَإِيَّاكَ أَنْ تَصْعَ دَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّخِذَنَّ  
 عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَدًا مِمَّا كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً وَتَجَرَّعِ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا  
 أَلَذَّ مَعَبَةً. وَلِنْ لِمَنْ غَالَطَكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظُّفْرَيْنِ وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ  
 نَفْسِكَ بِعِيَّةٍ يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا. وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ  
 بَأَخٍ مَنْ أَصَدَّكَ حَقَّهُ. وَلَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ وَلَا تَزْغِبَنَّ فِيمَنْ زَهَدَ عَنْكَ وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صَلَاتِهِ وَ  
 لَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّهُ يَسْعى فِي مَضْرَبَتِهِ وَنَفْعِكَ وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ  
 تَسُوَّهُ.

خودت را نسبت به برادر مؤمن خودت چنان بار بیاور که وقتی از تو ببرد، با او بپوندی، وقتی با تو به خشونت رفتار نماید، با او مدارا نمایی،  
 وقتی بخل ورزد، بر او ببخشی، وقتی از تو دوری کند، با او نزدیک شوی، وقتی او سخت می گیرد، تو آسان بگیری و وقتی تقصیر داشت  
 باشد، از او بگذری. آن گونه که تو بنده او هستی و او ولی نعمت تو. هرگز این سفارش ها را جا بجا مکن و با نااهلان چنین معامله ای  
 ننما؛ هرگز دشمن دوست خودت را، دوست مشمار، زیرا با دوست خودت دشمنی می کنی. به دوست خودت اندرز خالصانه بده، نیکو  
 باشد یا زشت. خشم را فروبر. زیرا من جرعه ای شیرین تر و لذیذتر از

او ندیدم. با کسی که با تو به خشونت رفتار می نماید، مدارا کن. زیرا مدارا ممکن است او را وادار به ملایمت نماید. با دشمنت با فضل و کرم روبه رو شو. زیرا این شیرین ترین یکی از دو پیروزی است. اگر با برادر مؤمنت قطع رابطه نمودی، راهی برای دوستی باقی بگذار که اگر روزی پشیمان شود، بتواند برگردد. هرکس بر تو گمان نیک برد، گمانش را به حقیقت بپیوند. حق برادر مؤمنت را با اعتماد به آنچه که بین تو و آن کس وجود دارد، ضایع مکن. زیرا کسی که تو حقیقت را ضایع می کنی، از مرز برادری بیرون نموده ای. و نباید اهل توبدترین خلق نسبت به تو باشد. با کسی که به تو علاقه ای ندارد، طرح دوستی میفکن. نباید برادر دینی تو در قطع رابطه با تو دلیلی قوی تر از تو در پیوند دوستی داشته باشد. نباید انگیزه بدی کردنش قوی از تو در نیکویی باشد. ستم کسی را که بر تو ستم روا می دارد، بزرگ مشمار. زیرا او بر زیان خودش و سود تو، دست و پا می زند و سزای آن که تو را شاد می کند، این نیست که با او بدی نمایی.

صَرْمَه: قطیعتہ (صبحی صالح). / قطع رابطه اش، "الصرم": بریدن، قطع کردن (فرهنگ نهج البلاغه)

صُدُودِه: الهجر (صبحی صالح). / الصُدُود: دوری کردن (فرهنگ نهج البلاغه)

جُمُودِه: بخله (صبحی صالح)

اِمْحَصُّ: خالص کن (واژه های نهج البلاغه)

الْعَيْظُ: الغضب الشديد (صبحی صالح)

مَعْبَةٌ: العاقبة (صبحی صالح)

ص: 160

غَالَطَكَ: عاملك بغلظة و خشونة (صباحى صالح)

تَجَرَّعَ: كَلَّ شَيْءٍ يَبْلَعُهُ الْحَلْقُ فَهُوَ اجْتِرَاعٌ، حَتَّى الْعَيْظُ يَتَجَرَّعُ. فَإِذَا جَرَعَ بِمَرَّةٍ قِيلَ: اجْتَرَعَ، وَإِذَا تَابَعَ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ قِيلَ: تَجَرَّعَ (المحيط في اللغة). / در اين جا "تَجَرَّعَ"، فعل امر است (فاطمى)

اتَّكَلًا: اعتمادا (فاطمى)

ص: 161

در پیام رسانی توسط آخرین "واعلم"، مولا سی توصیه به فرزندش دارد: 1- رزق انسان دو گونه است: رزقی که انسان در پی آن است و رزقی که او در پی انسان است و بالاخره به انسان می رسد. 2- نازیباترین چیز، فروتنی در هنگام نیازمندی و درشتی در وقت بی نیازی است. 3- بهره انسان از دنیا همان است که با آن، جایگاه ابدیش را اصلاح نماید. 4- بر آنچه که از دست می دهی، بی تابی نکن. زیرا مانند بی تابی کردن بر چیزی است که به تو نرسیده. پس، بی تابی بر هر دو سودی ندارد. 5- وقایع نیامده را با تجربه گذشته استدلال نماید. زیرا حوادث مانند همنند. 6- از کسانی نباشد که پند و اندرز سودشان نمی دهد. مگر با اذیت فراوان. زیرا فرق بین عاقل و غیر عاقل همین است. 7- با سپر صبر جلو باران غم ها را بگیرد. 8- اگر میانه روی را رها نماید، بر خود ستم نموده است. 9- دوست خوب مانند خویشاوند است. 10- دوست کسی است که در نهانی دوستی اش را اثبات نماید. 11- هوا و هوس، همدست نابینایی است. 12- گاهی دور، نزدیک تر از خویشاوند است و خویشاوند، دورتر از دور. 13- غریب کسی است که دوستی ندارد. 14- کسی که از حق تجاوز کند، راهش تنگ و باریک می شود. 15- کسی که بر ارزش

خودش اکتفا کند، منزلتش پایدار می ماند. 16- استوارترین دستاویزی که به او چنگ زند، دستاویزی است بین او و خداوند تبارک و تعالی. 17- کسی که به کسی اهمیت نمی دهد، دشمن او است. 18- وقتی حرص ورزیدن منجر به هلاکت شود، نومییدی رسیدن به مقصود است. 19- این طور نیست که هر قباحتی آشکار گردد و هر فرصتی قابل دسترس باشد. 20- بسا بینا بی راهه می رود و نابینا به مقصد می رسد. 22- بدی را به تأخیر بیندازد. زیرا هر وقت بخواهد، آن را می تواند انجام بدهد. 23- قطع رابطه با نادان ها، مساوی با پیوستن به عاقلان است. 24- کسی که ایمن از گردش روزگار باشد، به او خیانت می شود. 25- کسی که روزگار فانی را بزرگ بشمارد، او را ذلیل خواهد نمود. 26- هر تیراندازی بههدف نمی زند. 27- وقتی سلطان تغییر کند، زمانه هم تغییر می کند. 28- پیش از این که در راه فرار بگیری، در جستجوی همراه باشد. 29- پیش از این که خانه ای در اختیار بگیری، اطلاع از همسایه خوب و بد داشته باشد. 30- مبادا کلامی بی ارزش خنده دار بگویند، هر چند که از دیگری نقل قول نماید:

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَ الْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى! إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْدَلِحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَازِعاً عَلَى مَا تَقَلَّتْ مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ. إِنَّهُ تَدِلُّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشَدُّ بَاءً وَ لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالِغَتْ فِي إِيْلَامِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْآدَابِ وَ الْبَهَائِمَ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ. اَطْرَحَ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بَعْزَائِمِ الصَّبْرِ وَ حُسْنِ

الْيَقِينِ. مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارًا وَالصَّاحِبُ مُنَاسِبًا وَالصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ. وَالْهَوَى شَرِيكُ الْعَمَى وَرُبَّ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ وَفَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ. مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ صَاقَ مَذْهَبُهُ وَمَنْ افْتَصَّرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ. وَأَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ. وَمَنْ لَمْ يُبَالِكْ فَهُوَ عَدُوُّكَ. قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكَ إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكًا. لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ وَلَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ وَرُبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ وَأَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ. أَخْرَجَ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ وَقَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ. مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ. لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ. إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ. سَلِّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ. إِيَّاكَ أَنْ تَذْكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ.

پسرم! بدان که رزق و روزی دو گونه است؛ روزی ای که تو در دنبال او هستی و روزی ای که او به دنبال تو است. اگر تو به سمت او نروی، او به سوی تو می آید. چه نازیبا است فروتنی در هنگام نیازمندی و درشتی در وقت بی نیازی. بهره تو از دنیا همان است که با آن جایگاه جاودانه ات را اصلاح نمایی و اگر بر آنچه که از دست می دهی، بی تابی می نمایی، پس بر آنچه که به تو نرسیده، بی تابی نما. وقایع نیامده را با تجربه های گذشته ات استدلال نما. زیرا حوادث مانند همند. از کسانی نباش که پند و اندرز نفع شان نمی دهد، مگر با اذیت فراوان. زیرا خردمند با حسن معاشرت اندرز می گیرد و چهارپایان با کتک کاری. با شکیبایی استوار و نیک باوری، جلو یورش غم ها را بگیر. هرکس میانه روی را رها نمود، ستم کرده است. دوست مانند خویشاوند است. دوست

کسی است که در نهان دوستی اش را به اثبات رساند. هوا و هوس، همدست کوری است. بسا دوری، نزدیک تر از خویشاوند است و خویشاوند، دورتر از دور و غریب کسی است که دوستی ندارد. کسی که از حق تجاوز کند، راهش باریک می شود و کسی که بر ارزش خودش اکتفا کند، قدر و منزلتش بر او پایدار می ماند. استوارترین دستاویزی که به او چنگ زنی، دستاویزی است بین تو و خداوند سبحان. کسی که به تو اهمیت نمی دهد، دشمن تو است. وقتی حرص ورزیدن منجر به هلاکت شود، نومییدی رسیدن به مقصود است. این طور نیست که هر قباحتی آشکار گردد و هر فرصتی قابل دسترس باشد و بسا بینایی راه می رود و نایبنا به مقصد می رسد. بدی را به تأخیر بینداز. زیرا هر وقت بخواهی، آن را می توانی انجام بدهی. قطع رابطه با نادان، مساوی با پیوستن به عاقلان است. کسی که ایمن از گردش روزگار باشد، به او خیانت می شود و کسی که روزگار فانی را بزرگ بشمارد، او را ذلیل خواهد نمود. هر تیراندازی به هدف نمی زند. وقتی سلطان تغییر کند، زمانه هم تغییر می کند. پیش از این که در راه قرارگیری، در جستجوی همراه باش و پیش از این که خانه ای در اختیار گیری، از همسایه سوال نما. مبدا کلامی بی ارزش خنده دار بگویی، هر چند که از دیگری نقل قول نمایی.

الْجَفَاءُ: وَالْجَفَاءُ: خِلَافُ الْبِرِّ وَ تَقِيضُ الصَّلَاةِ (تاج العروس). / الْجَفَاءُ: تنفر و روی گردانی، دوری (فرهنگ ابجدی)

مَثْوَاكُ: منزل، خانه، اقامتگاه (فرهنگ نهج البلاغه). / من: ثوا یتوی: أقام یقیم.

والمراء هنا منزلتك من الكرامة (صحی صالح)

تَقَلَّتْ: خلاصی یابد، از دست بدهد (ابن میثم). / مَا تَقَلَّتْ مِنْ يَدَيْكَ: آنچه از دست است (فرهنگ نهج البلاغه)

إِيْلَامِهِ: درد رساندن، ناراحت کرد (واژه های نهج البلاغه)

بِعَزَائِمِ: ما جزمیت به و لزمته: صبری که مصمم بوده و پای بند آن باشی (ابن میثم)

القصد: الاعتدال (صبحی صالح) مُنَاسِبٌ: أي يراعى فيه ما يراعى في قرابة النسب (صبحی صالح). / الصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ: دوست مانند خویشاوند است، یعنی با او باید مثل خویشاوند رفتار کرد (فرهنگ نهج البلاغه)

جار: از راه صواب منحرف شد (فرهنگ نهج البلاغه)

هوى: شهوة غير منضبطة و لا مملوكة بسلطان الشرع و الأدب (صبحی صالح)

عَوْرَةٌ: (در اینجا) اسم است از اعور الصیدا إذا امکنک من نفسه: شکار خود را بر ملا کرد و در دسترس تو قرار گرفت. و از اعور الفارس: اذا بدأ منه موضع خلل الضرب جای نیزه زدن برای اسب سوار آشکار شد (ابن میثم)



## آخرین تخذیر و توصیه

در آخرین تحذیر و توصیه، چهار مطلب بیان می شود:

✓ مشورت با زنان

✓ ضرورت حجاب

✓ تقسیم کار

✓ قدرشناسی خویشاوندان

پیش از ورود، به این نکته توجه داشته باشیم که مرحوم سید رضی، ستایشگرانی دارد و منتقدانی. ستایش گران، آن هایی هستند که می گویند: اگر سید نمی بود، غربت مولا علی (علیه السلام)، طولانی تر می شد. سید باعث گردید که توجه اهل ذوق به نهج البلاغه، جلب شود و آدم های با ذوق اهل زبان از آن کتاب احساس بی نیازی نتوانند. لذا، پیش از این که شیعیان این کتاب را به دنیا معرفی نمایند، دیگران، برای آن شرح هایی نوشتند و در رابطه با واژه های اصیل آن، توضیحاتی دادند. حتی مسیحیان اهل زبان هم، بارها و بارها این کتاب را مرور نمودند.

ص: 167

شاید مرحوم سید رضی، در جمع آوری نهج البلاغه، دو نکته را در نظرش داشته: 1- از بین انبوه سخنانی که منسوب به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می شد، آن هایی را برگزیند که بوی عصمت بدهند. 2- نشان دادن فصاحت و بلاغت بی نظیری که باید اهل ذوق از آن اطلاع پیدا کنند. پس اگر احساس می کرد، گذشت زمان باعث گردیده، بخشی از سخنان کارشناسی شود، عجلالتا آن بخش را دامن نمی زد. نمونه بارز آن را در خطبه شانزدهم نهج البلاغه می بینیم. این خطبه آن چنان زیبا است که دلت می خواهد آن را بارها بخوانی اما خطبه کامل نیست. پیش از این که ابن ابی الحدید، به این نکته اشاره نماید، (1) هر ذوق سلیمی آن را درک می کند.

این جا است که منتقدان سید رضی می گویند: سید کار بزرگ و شایسته ای انجام داد اما چند کاستی در کار ایشان دیده می شود: 1- سند روایات را نیاورده است. (2)

2- سخنان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) فراوان تر از نهج البلاغه است و کار ایشان باعث گردید که بسیاری از سخنان مولا (علیه السلام)، مراجعه کننده آن چنانی نداشته باشد. 3- همین سخنانی که آورده، کامل نیستند.

حال که مطلب روشن شد، این سوال پیش می آید که آیا این افتخار شیعه، در این نامه هم از اختیارات خودش استفاده کرده است یا نه؟

ص: 168

- 
- 1- . در رابطه با آن خطبه، ابن ابی الحدید چنین می گوید: و هذه الخطبة من جلائل خطبه (علیه السلام) و من مشهوراتها. قد رواها الناس كلهم و فيها زیادات حذفها الرضی إما اختصارا أو خوفا من إیحاش السامعین و قد ذکرها شیخنا أبو عثمان الجاحظ فی کتاب البیان و التبیین علی وجهها و رواها عن أبي عبیدة معمر بن المثنی . ر.ک. شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 276
  - 2- . در هر سه شکل بیانی چون: خطبه ها، نامه ها و حکمت ها.

ما این مطلب را به خاطر این دامن می‌زنیم که در نامه پیش رو این عبارت را داریم:

إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ!

و در کتاب بحار الانوار، مشورت با زنان به صورت جداگانه وجود دارد اما با این عبارت:

إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ جَرَّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلِ. (1)

اگر این احتمال برجسته گردد که نامه نسخه‌هایی داشته و سید از اختیارات خودش استفاده نموده، جواب یاوه‌گویی که زیر عنوان‌های عوام‌فریبانه پنهان شده‌اند، راحت‌تر است و الا- باید تأمل بیشتری نمود و به اجتهاد شیعه تمسک نمود. زیرا از نظر ما، گفتار و رفتار معصوم، هر دو حجت است. مولا- این جا چنین فرموده ولی خودش گاهی با صدیقه طاهره (سلام الله علیها) مشورت می‌کرده. این جا در ظاهر مطلق زنان موجودات قابل اعتمادی نیستند اما وقتی به زینب کبرا و فاطمه معصومه (علیهما السلام) می‌رسیم، معصومانی آنان را ستوده‌اند. پس معلوم می‌شود، نظر مولا (علیه السلام) همه زنان نیست و از لحاظ ادبی "ال" در "النساء"، برای استغراق یا جنس نمی‌باشد. بلکه "ال" عهد خارجی است. این را از ویژگی‌هایی که برای آنان بر شمرده، می‌فهمیم که اگر این ویژگی‌ها را بعضی از مردان هم دارا باشند، نباید طرف مشورت قرار بگیرند.

مولا به فرزندش می‌فرماید که با زنان مشورت نکنند. زیرا: 1- آنان اراده قوی ندارند. 2- کاری که بالاتر از توان آنان است، بر دوش آنان مگذار. زیرا

ص: 169

آنان مانند گل شکننده اند. 3- در اکرام آنان زیاده روی مکن؛ یعنی چاپلوسی را به حدی نرسان که نتوانی جمعش کنی. 4- آنان را به طمع مینداز که سفارش دیگری را نمایند.

چنان که می بینید، اگر مردانی با چنین اوصافی باشند، همین معامله را باید با آنان نمود.

موضوع بعدی ضرورت حجاب است که خداوند تبارک و تعالی با کسی تعارف ندارد و آن را واجب نموده است. زیرا به جز حدود مشخص شده، همه اعضای زن زینت است و خالق هستی نمی خواهد، این زینت ها مفت و مجانی در اختیار هرزه گان منفور قرار گیرد. اگر کسی می خواهد به آن ها برسد، باید هزینه کند و پای یک سری تعهداتی را امضا نماید.

البته، در این جا هم زنان دو دسته می شوند. یک دسته از زنان صالحه اند. چنان که در سوره نساء می خوانیم:

فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ. (1)

این دسته از زنان خودشان به دنبال تکلیف شرعی شان هستند. چنین زنانی در صدر اسلام حتی در جبهه های نبرد حضور داشتند. وقتی سلمان یا ابذر وارد خانه مولا علی (علیه السلام) می شدند و خود مولا حضور داشت، صدیقه طاهره (سلام الله علیها) خودش را پشت پرده پنهان نمی کرد. زیرا ایمان آنان به اثبات رسیده بود.

دسته ای از زنان هستند که نمی دانند، در اطراف شان چه حرامیانی در کمین نشسته اند. در رابطه با چنین زنانی، مولا چنین توصیه هایی دارد: 1- آنان را از

ص: 170

دید نامحرمات دور نگهدار. 2- در رابطه با حجاب آنان سفت گیری نما. 3- اگر آنان را از بیرون رفتن باز می داری، کسانی را که به آن ها اطمینان نداری، وارد خانه ات مکن. 4- اگر می توانی چنین زنانی غیر از تو را شناسند، همان کار را بکن. 5- از غیرت بی جا نسبت به آنان بپرهیز. زیرا آنان را به بیمار دلی گرفتار خواهد کرد.

واقعیت های بیرون هم سخنان مولا را تأیید می کند. برخی چنانند که اگر فرصتی به آنان دست بدهد، از هیچ آبروریزی ای نمی گذرند. من کسی را می شناسم که معمولا با چادر عربی راه می رفت و ادعایش این بود که ثابت خواهد نمود که با همین پوشش کار فرهنگی می کند. یازده سپتامبر زمینه ای را فراهم نمود که در یکی از رادیوهای بیگانه پذیرفته گردد. اولین کارش، این بود که از شوهرش طلاق بگیرد و حالا بسیار رسواتر از دیگران ظاهر می شود. پس سخن مولا حول محور این زنان است که به نفع خودشان خواهد بود، در سنگر حجاب قرار بگیرند.

متأسفانه رسانه های شیاطین، آن چنان همه چیز را عادی نموده اند که در غفلت کرانه ناپیدایی به سر می بریم.

تقسیم کار، از نظر تربیتی آن قدر اهمیت دارد که مولا اشاره کوتاهی به آن نموده است.

آخرین سفارش، مربوط به خویشاوندان است که مولا آنان را به بالی برای پرواز و دستی برای حمله تشبیه کرده است:

وَإِيَّاكَ وَ مُشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَعَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ. وَ أَكْثَفَ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أُنْفَى عَلَيْهِنَّ وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ. وَ لَا تَمْلِكِ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَاءَةٍ. وَ لَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَ لَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرِهَا. وَ إِيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ الْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ. وَ اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ. فَإِنَّهُ أَحْرَى أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خَدَمَتِكَ. وَ أَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَ أَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

از مشورت با زنان بپرهیز. زیرا نظر آنان به نقص و اراده آنان به سستی تمایل دارد. چشم آنان را با حجاب خودت از دیدن نامحرمان، بازدار. زیرا سخت گیری حجاب، آنان را محفوظ تر نگه می دارد و بیرون رفتن آنان از وارد کردن تو کسی را بر آن ها که مورد اطمینان نبوده، بدتر نیست و اگر بتوانی، کسی غیر از تو را نشناسند، همان کار را بکن و کاری که بالاتر از توانایی زن است، بر او واگذار مکن. زیرا زن، گل شکننده است، نه قهرمان میدان. در اکرام آن ها زیاده روی نکن و آنان را به طمع مینداز که سفارش دیگری را بنماید. از غیرت بی جا بپرهیز. زیرا غیرت بی جا، سالم را به بیمار دلی و بی گناه را به دودلی وا می دارد. برای هر فرد از خدمت کارانت وظیفه خاصی را معین نما. زیرا این سزاوارتر است بر این که کار را بر عهده همدیگر نیندازند. خویشاوندانت را گرامی بدار. زیرا آنان بالی است که به وسیله آن پرواز

می کنی، اصلی است که به آن بر می گردی و دستی است که به وسیله آن حمله می کنی.

## دعا

اَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ دِيْنَكَ وَ دُنْيَاكَ وَ اَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَ الْآجِلَةِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ السَّلَام.

دین و دنیایت را به خداوند می سپارم و از او بهترین سرنوشت را در آینده نزدیک و دور و در دنیا و آخرت، می خواهم! والسلام.

أَفْنِ: النقص (صبحی صالح). / الأفن: کاستی، نقص (فرهنگ نهج البلاغه)

وَهْن: الضعف (صبحی صالح)

فَهْرَمَانَةٌ: کارفرما، کسی که کارها بحکم او انجام میشود (فرهنگ نهج البلاغه)

لا تعد: لا تجاوز (صبحی صالح)

التَّغَايُرُ: إظهار الغيرة على المرأة بسوء الظن في حالها من غير موجب (صبحی صالح)

يَتَوَاكَلُوا: بیکدیگر محول کنند و بیاندازند (واژه های نهج البلاغه)

أَحْرَى: أَفْضَل، أَجْدَر، خَلِيق (المکنز العربي المعاصر)

تَصُولُ: صَالَ الرَّجُلُ يَصِيلُ - بمعنی يَصُولُ -: أَي وَتَبَّ (المحيط في اللغة)

اَسْتَوْدِعُ: اِسْتَوْع: به امانت سپرد... ودع: رها کرد، ترک کرد، به امانت سپرد (المعجم البسيط)





اشاره

و من کتاب له (علیه السلام) کتبه للأشتر النخعی -رحمه الله- لما ولاه علی مصر و أعمالها حین اضطرب أمر أميرها محمد بن أبي بکر، و هو أطول عهد کتبه و أجمعه للمحاسن.

پیش از قرائت

آنچه که در تاریخ می خوانیم، پس از کشته شدن عثمان، مردم به سمت مولا علی (علیه السلام) هجوم آوردند و از او می خواستند که امر خلافت را به عهده بگیرند. مولا در خطبه ششقیه، آن لحظه تاریخی را این گونه توصیف می کند: "پس از مرگ او، چیزی بیمناکم نکرد، جز این که مردم چونان ریزش یال کفتار از هر طرف به سوی من سرازیر گشتند؛ آن گونه که نزدیک بود حسنین، زیر دست و پا شوند و دو طرف ردایم پاره گردد، این انبوه سیل آسا، مانند گله گوسفند گرد مرا گرفتند!"

ص: 175

از آن جا که وظیفه امام معصوم در وقت رجوع مردم، پاسخ مثبت است، امام خلافت را قبول می کند و اولین قدم، عزل والیان فاسدی بود که سال ها خون مردم را در شیشه کرده بودند. از شام، حکم عزل معاویه را صادر نمود و از مصر، حکم عزل والی مصر را. به جای او قیس بن سعد انصاری را نصب نمود. قیس انسان شریفی بود اما با مبادله چند نامه با معاویه در معرض اتهام مردم قرار گرفت. با این که مولا می دانست که او انسان پاکی است اما به خاطر رفع سوء تفاهم، محمد بن ابی بکر را به عنوان والی مصر، به آن جا اعزام نمود.

معاویه با محمد نیز تبادل نامه نمود اما با واکنش تند او مواجه شد. پس روش توطئه را عوض کرد و عده ای را به خون خواهی عثمان تحریک می نمود و مصری را که می خواست طعم عدالت را بچشد، به آشوب کشاند. وقتی خبر آشوب مز دوران معاویه به مولا علی (علیه السلام) رسید و حس نمود که محمد ممکن است از پس این کار برنیاید، مالک اشتر را که فرمانده مخلص دلیری بود، به عنوان والی مصر منصوب نمود و عهدنامه ای که در صدد خوانش آن هستیم، مربوط به این زمان می شود.

اگرچه مالک پیش از رسیدن به مصر، توسط جاسوسان معاویه مسموم شد و به شهادت رسید و محمد نیز توسط عمرو عاص به شهادت رسید. عمرو عاص سر محمد را برید و تنش را به آتش سوزاند اما مالک، با عهدنامه مولا جاودانه ماند و محمد، تا همیشه تاریخ مرثیه می شود:

"إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ سُورِهِمْ بِهِ إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً وَ نَقَصْنَا حَبِيباً!"

به هر حال، فعلا عهدنامه را پیش روی مان قرار می دهیم. این عهدنامه منشور حکومت عدلی است که اگر معاویه ها نبودند، امروزه جهان اسلام با چنین آشفتگی روبه رو نمی شد و بسیاری از مسلمانان کوله بار آوارگی را بر دوش نمی کشیدند.

پس ما باید با حوصله تمام این برگ زرین را مطالعه نماییم. شاید روزی انسان ها به آن بلوغ برسند که مواد قانون اساسی شان با این عهدنامه مطابق باشد.

ص: 177

آنچه که از آغاز عهدنامه بر می آید، مولا به خاطر پنج مهم مالک را به استناداری مصر منصوب می کند:

✓ جمع آوری مالیات

✓ جهاد با دشمن

✓ اصلاح مردم

✓ آبادی شهرها

✓ تحقق دو سفارش

بارها به عرض رسیده است که اسلام حقیقی، مالیاتی جز خراج، جزیه، سهم، خمس، زکات و سایر صدقات ندارد. با پرداخت این ها انسان مؤمن هم حقوقی را که خداوند به گردن او گذاشته است، ادا می کند و هم سهمی در سازندگی کشور و فقرزدایی عمومی دارد. جالب این که در مواقع غیر ضروری، کسانی که شرایط پرداخت این حقوق را دارند، به اجبار نمی رسند و سعی می شود که این وظایف حالت وجدانی پیدا کند و یک مسلمان با طیب نفس، چنین حقوقی را بپردازد. چنان که در زمان غیبت بسیاری از مؤمنین را می بینیم که با ایفای این مسئولیت، یعنی پرداخت سهم و خمس و... مرزهای معنوی اسلام را پاس می دارند. اگر وجوهات اینان نبود، امروزه مرزهای اسلام حقیقی، مشخص نبود.

آن روز هم مالک وظیفه داشت که مردم را به این شایستگی برساند که خودشان آستین همت بالا زنند و الا دیگرانی اگر پا به میدان گذارند، خوشنودی آن ها برای شان اهمیتی ندارد. زیرا به ضرب شلاق هم شده، نیازهای شان را برطرف می کنند.

دومین هدف، جهاد با دشمنان و کسانی که اسلام را به روزی رسانده که بی هیچ توجیه عاقلانه، چهارصد میلیارد دلار هزینه سلاح های بادکرده می کنند. چهارصد میلیارد دلار پول کمی نیست با آن می شود، دست بسیاری از نیازمندان جهان را گرفت. با آن می شود کاری کرد که فقیر مسلمان در دنیا وجود نداشته باشد اما چه باید کرد که دشمنان انسانیت، این جاده را برای هم مسلکان شان صاف کرده است. سومین هدف، اصلاح جامعه مصر است؛ مصری که فرعون ها بر آن حکومت کرده اند و شاید یک بار صدای پاهای چون یوسف (علیه السلام) را شنیده باشد. با طلوع اسلام، بسیاری از مردم به هویت انسانی شان نزدیک می شدند اما همه مصریان نمی توانستند، بدون سرکوب زندگی کنند. پس وظیفه مالک این بود که آنان را با حقوق و مزایای انسانی شان آشنا نماید.

چهارمین هدف، آبادی شهرها است. تا حالا، حاکمان قصرهای خودشان را آباد می کردند و جیب های خودشان را پر اما مالک باید، شهرهای ویران را بسازد و کاری کند که دست مردم به جیب شان برسد.

پنجمین هدف، تحقق دو سفارش است. این دو عبارتند از: 1- رعایت تقوا و توکل. 2- پر و بال ندادن به کشش های نفسانی.

مولا به مالک سفارش می کند که تقوای الهی را پیشه نماید، مطیع امر مولا باشد، حدود کتاب الهی را بشناسد، به خداوند تبارک و تعالی توکل کند و یقین داشته باشد که اگر دین خداوند را یاری نماید، خداوند نیز او را یاری خواهد نمود.

البته یاری کردن به این معنا نیست که فرد مورد نظر به حطام دنیا برسد. یاری کردن به این معنا است که تا همیشه تاریخ، نام و یادش از خاطره ها حذف نشود و در جهان دیگر، زندگی اش رشک برانگیز باشد. اگر خوب دقت نماییم، دلیل این که مالک عزیز مانده، نیت اجرای همین فرامین است.

این ها پیام های مستقیم بود. پیام های غیرمستقیم این است که تا حاکم اسلامی، لباس تقوا دربر نکند، چهار هدف بالا تحقق پیدا نمی کند. یعنی مالیات اسلامی با رضایت پرداخت نمی گردد، جهاد با دشمنان واقعی صورت نمی گیرد، مردم اصلاح نمی شوند و کشور به آبادی شایسته زندگی انسان نمی رسد.

در رابطه با جلوگیری کشش های نفسانی، اول باید بدانیم، منظور از "نفس" چیست؟ در ثانی، آیا مطلق "نفس"، انسان را به بدی دستور می دهد؟

تا آن جا که من دیده ام، "نفس" در قرآن کریم به سه معنا به کار رفته است: برای تأکید، به معنای شخص و به معنای روح.

از معنای سوم، بعضی برداشت نموده اند که "نفس"، همان "روح" است. تفاوت در نام گذاری می باشد. پس "روح"، تا وقتی به بدنی تعلق نگیرد، اسمش "روح" است و هنگامی که به بدنی تعلق گرفت، از آن به "نفس" تعبیر می شود. بر این مبنا، چون نفس یک جوهر الهی، پاک و منزّه است، وقتی با

بدن خاکی و پر از ویروس محدودیت، تماس برقرار می کند، احتیاج به مراقبت شدیدی دارد. عین یک انسان سالم که وارد یک محیط کاملاً غیر بهداشتی می شود.

از این رو، نفس انسان دارای چهار مرحله می باشد: نفس اماره،

نفس لوّامه، نفس ملهّمه و نفس مطمئنّه.

این نفس اگر مراقبت بشود، سرزنش گر توانایی خواهد بود. کافی است که از انسان کوچک ترین نقطه ضعفی ببیند، آن وقت خواب را بر او حرام می کند. تا آن اشتباه را جبران نکند، آرامش را از زندگی اش بر می دارد. اگر مقدار درجه مراقبت بالاتر رود، این نفس مانند ابتدای خلقت، الهام های الهی را دریافت می کند. پس کاری برخلاف فطرتش انجام نمی دهد که مورد سرزنش قرار بگیرد. اگر باز درجه مراقبت را بالاتر ببرد، به اطمینان می رسد و آن وقت است که در دنیا و آخرت، سعادت مند زندگی خواهد نمود.

اما اگر هیچ مراقبتی صورت نگیرد، این جوهر ویروس ندیده، در اولین قدم بیمار می شود و راه علاج را در همین ماده محدود، جستجو می کند. پس چون محدودیت ماده را ندارد، سیری ناپذیر به نظر می آید. هرچیز را که دواش بپندارد، در حد اسراف می رساند. اگر به پول و سرمایه رجوع نماید، می خواهد تمام دنیا مال او باشد. اگر به از بین بردن رقیبان رجوع نماید، می خواهد خون هرکدام را قطره قطره مزه کند. بهترین لذت حجاج این بود که انسانی خون آلود در حال مرگ در برابر چشمش دست و پا زند. وقتی از پل تیبیت، -قاتل

140 هزار انسان بی گناه "هیروشیما" و "ناکازاکی" - پرسیده شد که آیا از این جنایت هولناک اظهار پشیمانی می کند؟ گفت: "نه به جهنم!"  
مولا علی (علیه السلام) در این عهدنامه، به مالک اشتر، هشدار می دهد که مواظب نفس خودش باشد تا آلوده نگردد. زیرا اگر از نفسی مراقبت صورت نگیرد، در حد اماره بودن باقی می ماند. مراقبت نفس برای همه لازم است، مخصوصا حاکمان جامعه اسلامی:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی \*\*\* بر آورند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد \*\*\* ز نند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

آری، این نفس از انسان، "قابل" می سازد که برادر بی جرمش را بکشد، برادران یوسف را وادار می کند که یوسف را در چاه بیندازند، به سامری دستور می دهد که مردم را به گوساله پرستی دعوت کند و بسیاری را در ظلمات جهل مرکب ننگه می دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْجَرِيُّ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلَّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَجِهَادَ عَدُوِّهَا وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا.

أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِيْتَارِ طَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ النَّبِيِّ لَا يَسَّ عُدَّ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَلَا يَشْتَقِي إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا وَأَنْ يَنْصُرَ



اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.

وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ يَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ:

به نام خداوند بخشنده مهربان! این چیزی است که به آن بنده خداوند، علی، امیر مؤمنان به مالک بن اشتر در زمان خودش به او فرمان داده است؛ آن گاه که او را والی مصر گرداند. به خاطر جمع آوری مالیات آن سرزمین، جهاد با دشمنان آن سرزمین، اصلاح اهل آن سرزمین و ساختن شهرهای آن سرزمین.

او را امر کرده است به تقوای الهی، برگزیدن طاعت او و پیروی از آنچه که به آن در کتاب خودش از واجبات و مستحبات امر فرموده. واجبات و مستحباتی که خوشبخت نمی شود کسی مگر به پیروی آن ها و بدبخت نمی شود، مگر با انکار و ضایع کردن آن ها و این که خداوند را با دل و دست و زبان خودش یاری کند. زیرا خداوند -جل اسمه-، یاری کسی را که او را یاری می کند، ضمانت کرده است و همین طور عزت مندی کسی را که او را عزیز بشمارد.

و امر کرده است او را که مقاومت نفسش را در کشش های زیاد بشکند و جلو سرکشی های او را بگیرد. زیرا نفس به بدی فرمان می دهد، مگر کسی را که خداوند رحم نماید.

عَهْدِيهِ: بسیاری از "عهد" همان پیمان را دریافت نموده اند و ترجمه شان را هم بر همان مبنا گذاشته اند. به نظر می آید، "عهد" این جا به معنای زمان باشد (فاطمی). / و كان ذلك على عهدِ فلانٍ، أي زمانه (الطراز الأول)

جَبَايَةَ: جمع نمودن (واژه های نهج البلاغه)

خَرَّاج: مالیات (فرهنگ معین)

يَزَعَهَا: يكفها (صبحی صالح)

الْجَمَمَاتِ: سرکشی ها (واژه های نهج البلاغه)

ص: 184

در این بخش مولا علی (علیه السلام) چهار نکته را به مالک یادآوری می کند:

✓ ناپایداری حکومت ها و قضاوت مردم

✓ راهکارها

✓ پرهیز از سرکشی و پیامد های آن

✓ پرهیز از تکبر و علاج آن

ناپایداری حکومت ها و قضاوت مردم

از نظر مولا علی (علیه السلام)، حکومت ها بسیار ناپایدارند. به طوری که امروز کسی را می بینی بر اریکه قدرت تکیه زده است و فردا کسی دیگر را. انگار، رسیدن به صندلی قدرت و نشستن روی آن به خاطر پرکردن یک برگ آزمون است و بس و باید آزمون دهنده، جایش را به سریع ترین وجه ممکن، به دیگری بدهد. تا او نیز برگه امتحانش را پر نماید.

این که از کجا بفهمیم که پیش از اعلام نتیجه امتحان، فردی خوب امتحان داده است یا بد؟ از نظر مولا علی (علیه السلام) زبان عموم مردم، مشخص می کند. اگر مردم از کارکردی راضی بودند، معلوم می شود که امتحان دهنده، انسان موفقی بوده است و الا باید پیامد رفوزگی را تحمل نماید. مولا به مالک یادآوری می نماید که او را به جایی می فرستد که مردم آن دیار حاکمان عدل و ظلم را دیده اند و در کار مالک همان قضاوتی را خواهند نمود که در کار دیگران نموده اند و همان چیزی را خواهند گفت که در کارکرد دیگران گفته اند. پس مولا قضاوت خوب مردم را معیار شایستگی آن حاکم می داند:

ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُولٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلِ وَجَوْرِ وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَيُقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ:

پس بدان ای مالک! من تو را به کشوری می فرستم که دولت های عادل و ستمگری پیش از تو در آن جا حکومت کرده اند و این که مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خودت و در تو آن را می گویند که تو در رابطه با آنان و همانا بر شایستگیاناستدلال می شود به آنچه که خداوند برای آن ها، بر زبان بندگان جاری نموده است.

راهکارها

این سوال پیش می آید که چه باید کرد، تا مردم از حاکمی راضی باشند؟ مولا پنج راهکار نشان می دهد که اگر موبه مو اجرا شود، فرد مذکور بهترین امتحان را داده است. این ها عبارتند از: 1- عمل صالح 2- جلوگیری از کشش های نفسانی 3- مردم دوستی 4- دامن نزدن به تبعیض 5- اغماض و گذشت

در رابطه با عمل صالح و کارهای شایسته، توضیحی داده نشده است اما مطلب واضح است. زیرا کار شایسته، دو بعد دارد: بعد معنوی و بعد مادی. در بعد معنوی باید حاکم اسلامی پای بند اصولی باشد که برای حفظ آن جان فشانی های فراوانی شده است. در بعد مادی باید، صادقانه نیازهای مادی و معنوی مردمش را برطرف نماید. مردم احتیاج به آموزش و پرورش، احتیاج

ص: 186

آب و هوای سالم، تفریح سالم، مواد غذایی سالم، اقتصاد سالم و... دارند. یک حاکم با لیاقت باید، بسیاری از وقتش را صرف رفاه مردمش بنماید.

در رابطه با جلوگیری از کشش های نفسانی، در آغاز نامه مقداری آشنا شدیم و این جا مولا، یک معیار می گذارد و آن رعایت انصاف در چیزهای دوست داشتنی و غیر آن است.

انصاف، در فارسی، به میانه روی، راستی و عدل و داد، برگردان شده است. پس یک حاکم عادل هیچ وقت تمامیت خواه نیست و هیچ وقت کسی را بیش از جرمش مجازات نمی کند.

مردم دوستی، یکی دیگر از راهکارهایی است که موفقیت حاکم را تعیین می کند. باید توجه داشته باشیم، مردم این جا، کسانی هستند که در یک کشور زندگی می کنند. ممکن است، مردم یک کشور، به ادیان مختلفی تعلق داشته باشند و قومیت های متعددی را تشکیل بدهند، حاکم اسلامی حق ندارد که آن ها را به مسلمان و غیر مسلمان، شیعه و سنی و اقوام گوناگون تقسیم نماید. حاکم اسلامی، باید همه را با یک چشم بنگرد و به مالک تذکر می دهد که نسبت به مردم، "سبعا ضاریا" نباشد که آن ها را تکه تکه نماید. "سبع"، به معنای درنده است و "ضاری" نیز به معنی درنده آمده است. از این تاکید، مبالغه را می فهمیم و نفرت از حاکمی که چون درنده وحشی به جان مردم افتاده است.

از تکه تکه کردن و خوردن، دو برداشت می شود: 1- حاکمی که مردمش را دوست ندارد، دست دزدی به بیت المال آن ها دراز می کند و از هرجای این

ثروت عمومی، تکه ای را برای خودش بر می دارد. 2- مردم را به شاخه های متعددی تقسیم می کند. چنان که فرعون همین کار را نمود. تا بدین وسیله برخی را توسط برخی دیگر، سرکوب نماید و چند روزی بر عمر حکومت خودش بیفزاید.

مولا استفاده کردن از چنین ابزاری را غیر انسانی می داند و به مالک یاد آوری می کند که حاکم اسلامی باید عینک تبعیض را از چشمش بردارد. زیرا، مردم، یا مسلمان و برادر دینی او هستند و یا همانند او انسانند و دارای حق و حقوقی. پس به هیچ عنوان حق نفرت پراکنی ندارد.

اغماض و گذشت، چهارمین راهکار در موفقیت یک حاکم اسلامی است. مولا مردم را از این لحاظ که انسانند، عاری از لغزش، خطا و کج روی نمی داند. زیرا انسان، دو دشمن سرسختی دارد که به کمتر از نابودی او راضی نمی شوند. این دو، نفس اماره و شیطان است. پس یک حاکم با کفایت، باید معضلات را با حکمت حل نماید. بستن، کشتن و زندانی کردن، آخرین راه حل نیست. در بسیاری جاها اغماض و گذشت زیرکانه، ممکن است مجرم را با عذاب وجدان روبه رو نماید و از او فردی مفید برای جامعه بسازد. چنان که امروزه به طور غالب، کمپ های ترک اعتیاد را کسانی اداره می کنند که روزی خودشان معتاد قهاری بودند. بنابراین علی (علیه السلام) در رابطه با اصلاح جامعه، عفو و گذشت را برجسته می کند و از مالک می خواهد که خودش را به جای مجرم قرار بدهد. اگر خودش دارای پرونده ای باشد، چه انتظاری دارد؟ پس همان رفتار را نسبت به مردم داشته باشند:

فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الدَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَامْلِكْ هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ وَاسْتَعِزْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِدْقَانِ إِمَّا أَحْسَنُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلُ وَيُؤْتِي عَلَيْهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا فَاَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكُ وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَابْتَلَاكَ بِهِمْ:

باید دوست داشتنی ترین اندوخته ها به تو اندوخته عمل صالح باشد. پس مالک هوای نفست باش و از چیزی که برای تو حلال نیست، خودداری نما. خودداری نفس، میانه روی آن است در آنچه که دوست دارد و یا زشت می شمارد و قلبت را به مهربانی با رعیت، دوستی برای آنان و لطف به آن ها بپوشان و نسبت به آنان درنده حریص مباش. زیرا مردم دو دسته اند: یا برادر دینی تو هستند و یا شبیه تو در آفرینش. از آن ها آگانه یا نا آگانه، لغزش هایی سر می زند و علت هایی عارض آنان می شود. پس از عفو و گذشت خودت، بهره مندشان بنما. آن چنان که دوست داری و خشنود می گردی که خداوند از عفو و گذشت خودش بهره مند نماید. زیرا تو بالاتر از آن هایی و ولی امر مسلمین بالاتر از تو است و خداوند برتر از کسی است که تو را والی مصر قرار داد و از تو کفایت امر آن ها را خواسته و تو را به آن ها آزمایش کرده است.

پرهیز از سرکشی

ص: 189

قدرت و حاکمیت، این خاصیت را دارد که گاهی انسان گذشته خودش را فراموش نماید و به بیماری هایی چون طغیان و تکبر دچار شود. طغیان و سرکشی، به دو صورت ظاهر می شود:

1- کسی برتر از خودش را نشانسد و هر ستمی را مرتکب شود. از نظر مولا، این رفتار، رویارویی با خداوند است. زیرا خداوند بندگانش را و انمی گذارد و مدافع حقوق آنان خواهد بود و لذا به مالک تذکر می دهد که در برابر خداوند صف آرایی نکند. زیرا نه قدرت تحمل کیفر او را دارد و نه بی نیاز از عفو و رحمت او است. پس، نباید بر گذشته پشیمان بشود و از مجازاتی خوشحالی کند و در فرو نشانندن خشمی که راه چاره دارد، شتاب نماید و الا در برابر حق ایستاده است.

2- طغیان را در همان چهارچوب حکومتی، به بهانه این که حاکم گماشته است، پس باید او امر او بی چون چرا اجرا شود. از دیدگاه مولا، چنین تصویری، سه پیامد دارد: 1- فساد قلبی 2- تضعیف دین 3- رو به زوال بودن. ما پیش از این در رابطه با قلب صحبت کرده ایم و گفتیم که قلب، در آیات و روایت، چیزی فراتر از مغز است. با آن می شود انسان سرنوشت خودش را تغییر دهد. با توجه به آن گفتار، شاید منظور از فساد قلب این باشد که خداوند تبارک و تعالی، قلب را برای تدبیر، تقه و دوراندیشی آفریده است و اگر کسی از این موهبت الهی استفاده نکند، عملاً آن را بی اثر نموده است. پس حاکمی اگر در کارهای حکومتی دوراندیش نبود و تدبیر درست نداشت، به درد جامعه اسلامی نمی خورد.



شاید منظور از تضعیف دین این باشد که در حکومت دینی، مردم به حاکمان نمی نگرند و هر عملکردی را به پای دین حساب می کنند. پس اگر حاکمی سرکشی هایی نماید، مردم کم کم از دین فاصله می گیرند.

منظور از "تقرب من الغیر"، شاید این باشد که اگر کسی، بسیار قالبی عمل کند، مردم از او بر می گردند و زمینه حکومت دیگران فراهم می شود:

وَلَا تَنْصِبْ بَيْنَ نَفْسِكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدُ لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَلَا غِنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ وَلَا تَتَدَمَّنْ عَلَى عَفْوٍ وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مُنْذُوحَةً وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعُ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ.

با خداوند اعلام جنگ مده. زیرا نه قدرت تحمل کیفر او را داری و نه بی نیاز از عفو و رحمت او هستی. بر گذشته پشیمان مشو و بر کیفری خوشحال مباش و به خشمی که راه چاره دارد، شتاب مکن و نگو که مرا امیر نموده، فرمان می دهم، پس باید اطاعت شود. این روش، قلب را فاسد می کند، دین را تضعیف و زمینه را برای دیگری فراهم می نماید.

پرهیز از تکبر

بیماری دوم، تکبر است که به سراغ حاکمان می آید و مالک از این قاعده مستثنی نیست. مولا به مالک یاد آوری می کند که علاج این مرض، تفکر در عظمت حضرت حق است. از فضای سخن دریافت می شود که اولاً در وجود و ضعف خودش تأمل کند نماید:

ص: 191

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ! (1) مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرُ أَوْلَاهُ نُطْفَةً وَ آخِرُهُ جِيفَةً، لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ! (2)

درثانی، این حکومت چند روزه، در برابر حکومت کسی قرار می گیرد که آسمان ها و زمین با یک اشاره او پدید آمده است.

شاید به عرض رسیده باشد، وقتی از آسمان ها حرف می زنیم، معنایش این است که این فضایی که بیش از دویست میلیارد کهکشان را در بر گرفته و تاکنون با پیشرفته ترین تلسکوپ ها، مساحت 96 میلیارد سال نوری آن کشف شده است، مربوط به آسمان دنیا می شود. آسمان های دیگر، چه وسعتی دارند و چند صد میلیارد سال نوری از ما دورند؟ فقط خود آن علام الغیوب می داند!

این است که مولا، به مالک توصیه می کند، اگر باد غرور در دماغش پیچید، نگاهی به سمت بالا نماید. نگاه این گونه، جلو تکبر را می گیرد، تندروی را مهار می کند و عقل را سر جایش قرار می دهد:

وَ إِذَا أَحَدَّثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانْظُرْ إِلَى عَظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطْأَمِنُ إِلَيْكَ مِنْ طَمَاحِكَ وَ يَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَ يَبْقِي إِ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ. إِيَّاكَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُدَلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهَيِّنُ كُلَّ مُخْتَالٍ.

ص: 192

1- . الطارق/5

2- . نهج البلاغة، با توضیح صالح، ص 555

وقتی به سلطنت خودت احساس غرور و تکبر نمودی، به عظمت سلطنت الهی نظر نما که برتر از تو است و توانایی او بر تو چنان است که تو بر خود نداری. پس این نگاه، جلو بلندپروازی ات را می گیرد، تندروی ات را مهار می کند و عقلت را سرجایش می نشاند. از برابری با خداوند در بزرگی او و شباهت رساندن به او در قدرت و عظمت، بر حذر باش! زیرا خداوند هر ستمگری را ذلیل می کند و هر متکبری را بی عزت!

يُسْتَدَلُّ: پی برده می شود (واژه های نهج البلاغه)

شُحُّ بِنَفْسِكَ: اَبخل بنفسك عن الوقوع في غير الحل (بنیاد نهج البلاغه)

أَشَدَّ عِزًّا: شعار کن، عادت ده (واژه های نهج البلاغه) ضَارِبًا: المعتاد للصيد، الجری ء علیه (منهاج البراعة). / ضارياً: شدید، درنده (المعجم البسيط)

اسْتَكْفَاكَ: طلب منك كفاية أمرك و القيام بتدبير مصالحهم (صبحی صالح). / خداوند از تو کفایت در زمامداری و تدبیر مصالح مردم را خواسته است (فرهنگ نهج البلاغه)

لَا يَدَّ لَكَ بِنِقْمَتِهِ: برای تو دستی نیست که قادر به دفع کیفر او باشد، مقصود اینست که طاقت کیفر او را نداری (ترجمه صبحی صالح)

لَا تَبْجَحَنَّ: شاد مباش (ت. صبحی صالح)

بَادِرَةٌ: کار یا سخن عجولانه ای که به هنگام خشم و غضب از انسان سر می زند (ت. صبحی صالح)

مَنْدُوحَةٌ: وسعت، گشادگی، در این جا به معنای راه چاره است (ت. صبحی صالح)

مُوَمَّرٌ: مسلط، فرمانروا (فرهنگ نهج البلاغه)

إِدْغَالٌ: ادخال الفساد (صبحی صالح). / داخل کردن چیزی در چیزی که موجب فساد و تباهی آن گردد (فرهنگ نهج البلاغه)

مَنْهَكَةٌ: باعث ضعف و ناتوانی (واژه های نهج البلاغه)

أُبْهَةٌ: العظمة (صبحی صالح)

مَخِيلَةٌ: الكبر (منهاج البراعة)

يُطَامِنُ: يخفض منه (صبحی صالح). / پایین می آورد، فرو می نشاند (فرهنگ نهج البلاغه)

طِمَاحٌ: سرکشی و بلند پروازی (واژه های نهج البلاغه)

عُرْبُكٌ: الحدة، تندی (فرهنگ نهج البلاغه)

مُسَامَاةٌ: هم سمت شدن برابری نمودن (واژه های نهج البلاغه). / المباراة في السمو، أي العلو (صبحی صالح)

جَبْرُوتٌ: الكبر العظيم (بنیاد نهج البلاغه). / جبروت: قدرت و عظمت (فرهنگ معین)

مُخْتَالٌ: متكبر (تهذیب اللغة)

بعد از قرائت انگیزه انتخاب، یادآوری ها و پرهیز از سرکشی و تکبر، مولا- رهنمونی هایی دارد که برای هر حاکمی ضروری است، مخصوصا کسانی که به نام دین بر مردم حکومت می کنند. این رهنمونی ها را می توان در هشت عنوان جمع بندی نمود:

1. موضع والی در تعارض منافع خاصان و عامه مردم

2. برخورد والی با سخن چینان

3. ویژگی های مشاوران و معاونان والی

4. خوشبینی به ملت، سنت های شایسته و ارتباط با دانشمندان

5. آشنایی با اقشار هشتگانه جامعه

6. سفارش های شخصی و عمومی دیگر

7. پنج اعلام خطر

8. معیارهای حکومتی و دعاهای مستجاب

این هشت عنوان، موضوعات محوری ادامه عهدنامه را شکل می دهند. بسیاری از این ها زیرشاخه هایی دارند که به توفیق حضرت حق با هم مرور می نمایم.

ص: 196

وقتی کسی بر اریکه قدرت تکیه زند، چند گروه از او توقعات ویژه دارند:

✓ اهل و عیال

✓ دوستان صمیمی

✓ مردم عادی

حد اقل اهل در عربی، به جز موارد استثنایی، خانواده است که شامل همسر، فرزندان و خویشاوندان نزدیک مانند، پدر، مادر، برادر و خواهر می شود. پس اینان هرکدام از حاکم جدید، توقعاتی دارند: یکی ماشین می خواهد، یکی خانه می خواهد و یکی دوست دارد که طلاپوش گردد. در اسلام، عثمان اولین کسی بود که مفهوم اهل را به قبیله تبدیل نمود. وقتی به قدرت رسید، علاوه بر این که خانواده خودش را سروسامان داد، خویشاوندانش را نیز به نوایی رساند. مرحوم قمی، از کسی به نام واقدی نقل می کند که: "ابوموسی اشعری، مال عظیمی از بصره به سوی عثمان فرستاد. عثمان تمام آن مال را میان اهل و اولاد خودش به کاسه قسمت کرد... نقل شده که سیصد دینار به حکم بن عاص و صد هزار درهم، به سعد بن عاص بخشید." (1)

ص: 197

---

1- . تتمه الممتی، در تاریخ خلفا، ص 13. ایشان ادامه می دهد که حکایت عطایای او به مروان بن حکم داماد او معروف است.

بعد از اهل و عیال، خاصان، یعنی دوستان نزدیک از والی انتظاراتی دارند. این دوستان گونه های گوناگونی هستند و هرکدام امتیاز طلبند و توقعات خودشان را دارند.

از قلم های ابتدایی مردم نیز، امنیت، رفاه، شغل، آموزش و پرورش سالم است.

حال، والی جدید، با چنین توقعات و تصادم منافع، چه کار باید بکند؟ مولا علی (علیه السلام) در این فراز معیاری را می گذارد که اگر آنمعیار، رعایت شود، تمام مشکلات برطرف می شود و آن رعایت عدل و انصاف است. منتها شعاع انصاف را نیز گسترده تر می بیند:

✓ انصاف با خداوند

✓ انصاف با مردم

✓ انصاف با خاصان و اهل و عیال

انصاف با خداوند، شاید این باشد که وقتی کسی به قدرتی دست یابد، اوامر، نواهی، حلال و حرام الهی را از یاد نبرد.

انصاف با اهل و عیال این است که به اندازه رفاه مردم، به آنان رسیدگی شود.

انصاف با مردم این است که توقعات مشروع آنان را برآورده کند.

اگر چنین رفتار عادلانه نداشت و تمام امکانات را سرازیر اهل و عیال و خاصان نمود و مردم عادی، روز به روز فقیرتر گردید، ظلم نموده و ظالم در

ص: 198



برابر خداوند قرار می گیرد. خداوند، ناله های مظلومین را می شنود و درکمین ظالمان است.

در تعارض منافع خاصان و مردم، باید منافع عامه مردم، مقدم شود. زیرا عامه مردمند که حکومت را سرپا نگه می دارند و در برابر دشمنان از نظام و کشور دفاع می کنند. اگر آنان دست از حمایت بردارند، سقوط حکومت قطعی است. پس باید به آنان رسیدگی شود و حقوق آنان پایمال نگردد. گذشته از این، مولا هشت صفت برای خاصان ذکر می کند که نشان گر نقطه ضعف آنان است. این ها عبارتند از: 1- خاصان بی این که کاری بکنند، بار سنگینی بردوش والی می گذارد. 2- در وقت گرفتاری، دست از یاری بر می دارند. 3- بی انصافند. 4- هیچ وقت تحمل اجرای عدالت را ندارند. 5- پرتوقع اند. 6- ناسپاسند. 7- اگر چیزی را از والی خواستار باشد، و بنا بر مصلحتی به او داده نشود، عذر پذیر نیستند. 8- در پیش آمدهای سخت، شکیبایی ندارند. با توجه به این نقطه ضعف ها، باید همواره مردم در اولویت قرارگیرند:

أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ تَقْمِيمِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَّدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمُهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنْ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ وَلَيْسَ أَحَدٌ

مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَثْوَنَةً فِي الرَّحَاءِ وَأَقْلَبَ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَأَكْرَهَ لِلْإِنصَافِ وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ وَأَقْلَبَ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَأَبْطَأَ عَذْرًا  
عِنْدَ الْمُنْعِ وَأَصْدَعَ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ  
صِغُوكَ لَهُمْ وَمِثْلِكَ مَعَهُمْ:

در رابطه با خداوند، مردم، خویشاوندان نزدیک و کسانی از رعیت که با آنان تمایل داری، جانب انصاف را رعایت نما. اگر انصاف را رعایت نکنی، ستم نموده ای و کسی که به بندگان خداوند ستم نماید، خداوند به جای مردم، با او دشمن است و کسی که با خداوند دشمنی نماید، حجت او باطل است و محارب خداوند است، تا این که دست بردارد و یا توبه نماید و هیچ چیز به تغییر نعمت خداوند و تعجیل عذاب او مؤثرتر از برپایی ستم نیست. زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود و او در کمین ستمگران است و باید محبوب ترین کارها پیش تو در حق، میانه روی باشد، در عدل عمومیت داشته باشد و در رضای رعیت، فراگیر باشد. زیرا خشم عمومی رضایت مندی خاصان را از بین می برد و اگر خاصان خشمگین گردند، با رضایت عمومی پوشیده می شود و از رعیت، کسی سنگین بارتر بر والی از لحاظ هزینه در زمان آسایش، کم یاری کننده تر در گرفتاری، دورتر از انصاف در اجرای عدالت، پراصرارتر در خواسته ها، ناسپاس تر در بخشش، دیرپوزش پذیرتر در عدم بخشش و کم شکیبایتر در پیش آمدهای روزگار از خواص نیست. همانا ستون دین و جامعه مسلمین و ساز و برگ علیه دشمن، عموم ملت است. پس باید آنان را از نظر دورنداری و با آنان هم راستا باشی.

مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى: لك إليه ميل خاص (بنياد نهج البلاغه)

أَدْحَضَ: أبطل (صبحی صالح)

يَنْزَعُ: دست بردارد (ترجمه صبحی صالح)

الْمُضْطَّهِدِينَ: مظلوم و پایمال شده (واژه های نهج البلاغه). / ضَّهَدَ فلان فلانا و اضَّطَّهَدَهُ، إذا قهره و أذله. و هو مُضْطَّهَدٌ: مقهور و ذلیل (کتاب العین) نِقَمَتِهِ: النَّقْمَةُ و النَّقْمَةُ: المكافأة بالعقوبة (لسان العرب)

سُنْطٌ: السُّنْطُ و السُّنْطُ: الغضب الشديد المقتضي للعقوبة (مفردات ألفاظ القرآن)

يُجْحِفُ: يذهب برضاهم (صبحی صالح). / يُجْحِفُ: می برد، اجحف السَّيْلَ به: سیل اورا برد (فرهنگ نهج البلاغه)

مُؤَدَّةٌ: هزینہ (فرهنگ عمید). / هی مَفْعَلَةٌ من الأَيْنِ، و هو التَّعَبُ و الشَّدَّةُ و مَفْعَلَةٌ من الأَوْنِ، و هو الخُرْجُ و العِدْلُ، لَأَنَّهَا تَقِلُّ عَلَى الْإِنْسَانِ (الصَّحاح)

الْإِلْحَافِ: الإلحاح و الشدة في السؤال (صبحی صالح)

مُلِمَّاتٍ: حوادث نازل شونده (واژه های نهج البلاغه)

جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ: اجتماع و یگانگی مسلمانان، جَمَاعُ الشَّيْءِ: جمع چیزی (فرهنگ نهج البلاغه)

صِغْوُكُ: الميل (صبحی صالح)

در این فراز، مولا به نکته ای اشاره می کند که بسیار اهمیت دارد و آن این که در رابطه با کشف جرم و جرایم، اصل بر عدم جرم است. پس اگر از کسی در ظاهر، جرمی سرنزد، هیچ کس حق بازداشت او را ندارد و حق ندارد که در حریم شخصی او وارد شود. زیرا اسلام بر فطرت انسان ها اهمیت شایانی قائل است.

با توجه به این مطلب، یکی از سفارش های مولا به مالک این است که وظیفه او برداشتن جرایمی است که در جامعه ظاهر شده است و مردم با آن گرفتاری ها دست و پنجه نرم می کنند. نه این که پرده اسرار پنهانی مردم را بردارد. زیرا هیچ جامعه ای بی عیب نیست. پس نه تنها وظیفه حاکم اسلامی، پرده دری است که باید بنا را بر اغماض و چشم پوشی بگذارد و تا وقتی کسی ضرر مادی و یا معنوی به جامعه نزند، از نظر اسلام، بی گناه است و کسی حق تعرض به او را ندارد.

ممکن است، در این میان کسانی پیدا شوند که به خاطر نزدیک شدن به دستگاه حکومتی، در پی عیوب و افشای رازهای مردم برآیند، مولا اسم چنین کسان را "ساعی" می گذارد که مرادف سخن چین فارسی است و به مالک

سفارش می کند که چنین کسانی باید، دورترین مردم از او باشند. مولا اینان را فریب کارانی در لباس دوست می بیند:

وَ لِيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ أَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوباً الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَإِنَّمَّا عَلَيْكَ تَطْهِيرٌ مَا ظَهَرَ لَكَ وَ اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسَّ تَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حَفْدٍ وَ افْطَعْ عَنْكَ سَدَّ بَبِّ كُلِّ وَتْرٍ وَ تَعَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَصِحُّ لَكَ وَ لَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَ إِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.

باید دورترین رعیت از تو و منفورترین آن ها پیش تو، دنبال کننده ترین آن ها به عیوب مردم باشد. زیرا مردم عیوبی دارند که والیسزوارتر در پرده پوشی آن ها است. پس مبادا از آنچه که از تو پوشیده است، پرده برداری. وظیفه تو پاک کردن چیزهایی هستند که برای تو ظاهر گردیده و خداوند بر آنچه که از تو پوشیده است، داوری می کند. پس تا می توانی، زشتی را بپوشان. تا خداوند آنچه را که دوست داری بر رعیت پوشیده باشد، پنهان نگهدارد. از مردم گره کینه را بازکن و رشته تمام دشمنی را قطع نما و از هر چیزی که برای تو روشن نیست، چشم پوشی نما و بر راستگویی سخن چین عجله نکن. زیرا سخن چین فریب کار است، هرچند که نصیحت گر به نظر می آید.

أَشْنَأَهُمْ: أَبْغَضَهُمْ (صبحی صالح). / دشمن ترین و منفورترین آن ها (فرهنگ نهج البلاغه)

أَطْلِقْ: بازکن، بگشا (فرهنگ نهج البلاغه)

حِقْدٌ: الحِقْدُ: إمساكُ العداوةِ في القلبِ و التَّربُّصُ بِفُرْصَتِهَا (تهذيب اللغة)

وَتَرٍ: العداوة (صبحى صالح). / الوتر: عداوت، دشمنی (فرهنگ نهج البلاغه)

تَغَابَ: فعل امر از تغایى تغافل کن، خود را به غفلت بزن (فرهنگ نهج البلاغه)

يَضِحُّ: وَضَحَ الأمرُ يَضِحُّ وَضُوحاً وَاتَّضَحَ، أى بَانَ (الصحيح). / ضَحَنَ أمرٌ بِتَثْقِيلِ النونِ مِنْ وَضَحَ يَضِحُّ وَضُوحاً وَاتَّضَحَ وَابْدُونٌ (تهذيب اللغة). / لَا يَضِحُّ: روشن نمی شود (فرهنگ نهج البلاغه)

السَّاعِي: سخن چین، نام (فرهنگ نهج البلاغه)

عَاشٌ: الغشُّ: نقيضُ النَّصْحِ وَهُوَ مأخوذٌ مِنَ العَشَّشِ المَسْدَرِ الكِدْرِ. وَغَشَّه يَغُشُّه غِشًّا: لم يَمَحْضُهُ النَّصِيحَةُ (لسان اللسان). / الغشُّ: خيانت، بدآموزی، هر چیز قلابی، آن که چهره اش گرفته باشد، سیاهی دل، کینه (فرهنگ ابجدی)

پیش از این که وارد مطلب اصلی بشویم، این نکته قابل تذکر است که والیان زمان مالک اشتر، مثل امروز نبوده که از طرف حکومت مرکزی با کادر کامل فرستاده شود و والی هیچ گونه دخل و تصرفی در جابه جایی افراد نداشته باشد. در آن روزگار قلمرو حکومت اسلامی آن قدر وسیع بوده که والی نقش رئیس یک دولت را بازی می کرده. عین ایالت های خود مختار امروزی که حکومت مرکزی، تنها نقش نظارتی دارد و سیاست های کلی را دنبال می کنند. پس والی آن زمان، برابر با رئیس جمهور یک دولت مستقل بوده است؛ حق داشته که مشاوران، معاونان و اعضای دولتی را خودش انتخاب بکند و مهره ها را طبق سلیقه خودش بچیند. با توجه به این مطلب، می گوئیم که وقتی کسی بر اریکه قدرت تکیه زند، تا آن جا که امکان دارد، حلقه اول را از اقارب و خویشاوندان خودش پر می کند ولو دارای صفات رذیله باشند اما در نظام علی پسند، شایستگان باید به جاهای مناسب گمارده شوند و مولا به مالک توصیه می کند که مشاوران او دارای صفاتی چون بخل، ترس و حرص نباشند.

زیرا بخیل او را از بخشندگی و جوانمردی دور می کند و همواره او را از فقر و تنگدستی می ترساند. بخشندگی این جا علاوه بر معنی اصلی خودش، جاهایی را شامل می شود که والی در تعارض بین منافع شخصی و رفاه جامعه، از خود بگذرد.

مشاور ترسو باعث می گردد که از والی یک انسان ناتوان و بی عرضه بسازد. این مطلب واضح است که طرح های بنیادی و پروژه های زیربنایی سال ها طول می کشد تا مردم نتیجه آن را ببینند. پس حاکم اسلامی باید آن جرئت و شهامت را داشته باشد که پیامد آن را تحمل نماید اما اگر مشاور او آدم ترسو باشد، جلو چنین شجاعت ها را می گیرد و مردم را از آسایش محروم می نماید.

مشاور حریص از والی انسانی می سازد که همه چیز را برای خودش بخواهد. چنین کسی فرجام خوبی ندارد و بالاخره روزی ملت بیدار خواهند شد. مولا یک معیار از این صفات رذیله می دهد و آن این که بخل، بزدلی و آز، صفاتی هستند که انسان حسن ظن به خداوند علی اعلی نداشته باشد. درست است که انسان در زندگی راه احتیاط در پیش گیرد اما این به آن معنا نیست که تکیه گاه فکری خودش را ویران نماید. اگر انسان به خداوند تبارک ایمان داشته باشد و او را مالک آسمان ها و زمین بداند، بخل، ترس و حرص معنا ندارد. بخل و حرص برای نگرانی از فردا است و فردا در حکمروایی حضرت حق، هیچ تاثیری ندارد. پس بخل و حرص جایگاهی نخواهد داشت. ترس هم در صورتی لازم است که هیچ پشتیبانی وجود نداشته باشد. وقتی کسی باشد که اگر یک لحظه اکسیژن را محدود نماید، نفس طغیان گر بالا نمی آید، پس طاغوت ها هم مانند دیگرانند.



تاحالاً- در رابطه با ویژگی های مشاوران صحبت می کردیم. معاونان هم ویژگی هایی دارند. پیش از شمردن ویژگی ها، مولا به مالک سفارش می کند که این معاونان از نظام های فاسد گذشته نباشند. زیرا آن ها، دست در دست ظالمان داده اند و حقوق ملت را ضایع نموده اند. اگر در دستگاه او راه پیدا کنند، همین روش سابق را تکرار می کنند. پس باید او کسانی را بیابد که از لحاظ تخصص مانند آنان باشند اما ظالمی را بر ظلمش و گناه کاری را بر گناهش یاری نکرده باشند. چنین کسانی دارای چهار ویژگی هستند: 1- هزینه کمتر دارند. 2- همکاری بهتر می نمایند. 3- از عاطفه بهتری برخوردارند. 4- وابستگی شان به دیگران کمتر است.

توصیه مولا این است که اینان را در جلسات خصوصی خودش راه بدهد اما از بین اینان، کسانی را انتخاب نماید که: 1- صراحت در گفتن حق داشته باشند. 2- حاکم را در معصیت الهی یاری ندهند. 3- اهل ورع و راستگویی باشد. 4- اهل تملق و چاپلوسی نباشند:

وَلَا تَدْخُلَنَّ فِي مَسُورَتِكَ بَخِيلاً يَعْذِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَاناً يُضَدِّعُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصاً يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ عَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ.

إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيراً وَمَنْ شَرِكُهُمْ فِي الْأَثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ وَإِخْوَانُ الظُّلْمَةِ وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَادِهِمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنِ ظَالِماً عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا آثِماً عَلَى إِثْمِهِ أُولَئِكَ أَخَفُّ عَلَيْكَ

مَثُورَةً وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً وَأُحْنَى عَلَيْكَ عَطْفًا وَأَقَلَّ لِعَيْرِكَ الْفَأْتَنِيذَ أَوْلِيكَ خَاصَّةً لِحَلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ أَثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمَرِّ الْحَقِّ لَكَ وَأَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَانِهِ وَأَقْعَا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ وَالصَّقَّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَيَّ إِلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأِطْرَاءِ تُحْدِثُ الرَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ:

بخیل را در مشورت خودت وارد نکن. زیرا تو را از بخشندگی دور می کند و وعده تنگدستی به تو می دهد. ترسو را وارد مشورت خودت نکن. زیرا تو را از انجام کارها ناتوان می کند. حریص را وارد مشورت خودت نکن. زیرا بدی حرص را با ستم، در چشم تو زینت می دهد. پس، بخل، بزدلی و آز، طبیعت های گوناگونی هستند که بد گمانی به خداوند، آن ها را گرد می آورد.

بدترین وزیران تو کسانی هستند که پیش از تو معاونان اشرار بودند و کسانی که با آنان در گناه مشارکت داشتند، همراز تو نمی شوند. زیرا آنان یاران گناه کارانند و برادران ستم کاران و تو باید یابنده بهترین جانشینان باشی که در نظر و آگاهی مانند آنان باشد اما گناه مانند آنان را مرتکب نشده باشند؛ کسانی باشند که ظالمی را بر ظلمش و گناه کاری را بر گناهش یاری نکرده باشند. هزینه معاونانی از این دست بر تو سبک تر، همکاری شان بهتر، مهربانی شان بیشتر و دوستی شان با دیگران کمتر است. آنان را در خلوت و مجالس عمومی، همراز خودت قرار بده. سپس، باید برگزیده ترین آنان پیش تو گویاترین آن ها به تلخی حق باشند و در کارهایی که خداوند برای دوستانش نمی پسندد، تو را یاری نمایند. چه باب میل تو باشد و یا نباشد. به پارسایان و راستگویان

بپیوند. آنان را چنان بار بیاور که مبالغه در تعریف تو نداشته باشند و در باطل خوشحالت نکنند. زیرا مدح زیاد موجب خودپسندی می شود و تو را به تکبر و سرکشی نزدیک می کند.

الفَصْلُ: احسان، بخشش (فرهنگ نهج البلاغه)

عَرَائِزُ: طبایع (فرهنگ نهج البلاغه)

بِطَانَةٍ: بالكسر خاصته، و هو من بطانة الثوب خلاف ظهارته (صبحی صالح). / بِطَانَةٌ: خواص، نزدیکان، در اصل به لباس زیرین که در تماس نزدیک با بدن است گفته میشود (فرهنگ نهج البلاغه)

الاثْمَةُ: جمع اثم گناهکاران (فرهنگ نهج البلاغه) تَفَاذُ: ورجل ذو تَفَاذٍ: بصیر بالأمور و لَاحٍ فيها (جمهرة اللغة)

أَصَارُ: جمع إصر بالكسر و هو الذنب و الإثم (صبحی صالح). / الْأَصَارُ: جمع أصر: گناهان (فرهنگ نهج البلاغه). / وَالْإِصْرُ: الذَّنْبُ و الثَّقَلُ، و جمعه أصارٌ (لسان اللسان)

أَوْزَارُ: جمع وزر و هو الذنب و الإثم أيضا (صبحی صالح). / الْأَوْزَارُ: جمع وزر: گناهان (فرهنگ نهج البلاغه)

أَحْنَى: علاقه مندتر (واژه های نهج البلاغه). / أَحْنَى: أشفق (اعلام سرخسی)

إِلْفًا: انس و محبت (واژه های نهج البلاغه)

حَفَلَاتِكَ: جمع حفله: مجلس (واژه های نهج البلاغه)

النَّصَبُ: سختی و رنج، تعب (فرهنگ نهج البلاغه)

رُضُّهُمْ: عادت بده (واژه های نهج البلاغه). / ثم رضهم على ألا يطروك أي عودهم ألا يمدحوك في وجهك (ابن ابى الحديد)

يُطْرُوكُ: تو را زياد از حد تعريف نكند (واژه های نهج البلاغه)

يَبْجَحُوكُ: أي يفرحوك (صبحی صالح). / لَا يَبْجَحُوكُ: خوشحالت نكند (فرهنگ نهج البلاغه)

الإطراء: المدح البالغ (بنیاد نهج البلاغه)

الرَّهْوُ: العجب (صبحی صالح). / غرور و تكبر (واژه های نهج البلاغه)

تُدْنِي: تقرب (صبحی صالح)

العِزَّةُ: و العزة هنا الكبر (صبحی صالح)

ص: 210

یکی از تفاوت های حکومت اسلامی از دیدگاه مولا علی (علیه السلام) با سایر حکومت ها این است که سایر حکومت ها، برخی از باندهایی را که از نظر آنان خلاف کارند، شناسایی می کنند و از بین نمی برند. وقتی منافع شان در برابرهم قرار گیرد، از بین بردن آنان کار ساده ای است. زیرا از تمام مخفی کاری های اطلاع دارند. غارهای "تورا بورا"،<sup>(1)</sup>

دژهای مستحکمی بودند که شوروی ها نفوذناپذیر می پنداشتند اما وقتی آمریکایی ها تصمیم به نابودی گرفتند، بمب های هدایت شونده می فرستادند و در جای مناسب، منفجر می کردند.

مولا علی (علیه السلام) این رفتار منافقانه را نمی پسندد و از اول به مالک توصیه می کند که نباید نیکوکار و بدکار پیش او یکسان باشد. زیرا رفتار این گونه، باعث بی رغبتی اهل احسان در احسان می شود و بدان با همان بدی عادت می کنند. پس از همان ابتدا باید، نیکوکاران تشویق گردند و خلاف کاران به سزای اعمال شان برسند اما این رفتار به آن معنا نیست که حاکم اسلامی به ملت خوشبین نباشد بلکه از نظر مولا- حاکم اسلامی باید نسبت به ملت خودش خوشبین باشد و خوشبینی به آن معنا نیست که با زبان نظاهر نماید. خوشبینی در احسانی تحقق پیدا می کند که: 1- باری از دوش ملت بردارد و هزینه های

ص: 211

---

1- . تورا بورا کوهستانی سرد و صعب العبور، در شرق افغانستان است. در دل این کوهستان غارهای متعددی وجود دارند که دژهای مستحکمی علیه شوروی ها به حساب می آمدند.

کمر شکن بر آن ها تحمیل نکند. 2- بر خلاف میل ملت، دست به اقداماتی نزنند و ملت را به کارهایی وادار نکنند که دوست ندارند.

نگاه این گونه، خوشبینی ملت را در پی دارد. وقتی ملتی از حکومتی راضی باشند، عمر آن حکومت طولانی خواهد شد و حاکم آن دچار دردسر نمی شود.

سنت شایسته این جا، شاید رعایت معیارهایی باشد که بعد از ظهور اسلام، در دل مسلمانان نهادینه شده بود. مثلاً وقتی خطبا خطبه می خواندند، از حمد و ستایش آغاز می کردند و بعد مطالب شان را پیرامون موضوعاتی که طرح می کردند، ادامه می دادند اما زیاد این ایبه، وقتی از طرف معاویه به عنوان حاکم بصره منصوب شد، خطبه ای را ایراد نمود که به خطبه "البراء" معروف است. زیرا خطبه را بدون حمد و ستایش آغاز کرده بود و عبد الله بن زبیر، نماز جمعه را پیش از خطبه ها اقامه می نمود و در خطبه اش صلوات بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حذف کرد. معروف است که خلیفه دوم، مخترع نماز طراویح می باشد و طواف نساء را حذف نمود. پس اینان بر خلاف سنت ها عمل نمودند و در بعض جاها سنتی را اختراع نمودند. مولا مالک را از چنین کارهایی منع می کند.

مولا به مالک سفارش می کند که با دانشمندان و حکما، ارتباط زیادی داشته باشد. دلیل آن را ثبات و اصلاح کشور و مایه استواری مردم ذکر می کند. به نظر می رسد، منظور از دانشمندان، طبقه خاصی نباشند. کسانی مورد نظر است که در زمینه های مختلف تخصص داشتند و در آن زمینه ها کسب دانش نمودند. بنابراین دولت اسلامی باید، در هر زمینه ای از بهترین متخصصان و دانش آموختگان استفاد نماید. تا کشور را در اوج شکوفایی مادی و معنوی

برسانند و این چیزی است که متاسفانه، تا کنون تحقق نیافته است. بعضی از کشورها از لحاظ مادی قدم هایی برداشته اند اما به همان نسبت، در حق انسانیت ظلم نموده اند. همین الآن که مشغول این سطور هستیم، پاپ فرانسیس، رهبر کاتولیک های جهان، به طور غیر مستقیم همجنس گرایی را رد نمی کند و می گوید: "آن ها هم فرزندان خدا هستند و حق دارند که در یک خانواده باشند. هیچ کس نباید آن ها را کنار بگذارد یا زندگی را برایشان سخت کند." (1)

از این جا فهمیده می شود که طرفداران ادیان منسوخه، در فروریزی ارزش های انسانی سهیم هستند:

و لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَ  
الْزِمَ كَلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ يَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ وَتَخْفِيْفِهِ الْمُتَوَاتِرَاتِ عَلَيْهِمْ وَتَرَكَ  
اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيْلًا وَ  
إِنْ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ.

و لَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَ لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةَ تَضَرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي  
تِلْكَ السَّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.

ص: 213

وَ أَكْثَرَ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةَ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِإِلَادِكَ وَ إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ:

و نباید نیکوکار و بدکار پیش تو یکسان باشد. زیرا این کار، باعث بی رغبتی اهل احسان در احسان می شود و عادت اهل بدی بر بدی. با هر یک چنان رفتار نما که درخور آن ها است. این را بدان! بهترین چیزی که خوش گمانی والی به رعیت را نشان می دهد، احسان به آن ها، کم کردن هزینه ها و عدم اجبار آنان به کارهایی هستند که دوست ندارند. پس باید کار کنی که خوشبینی رعیت را به خودت جلب نمایی. زیرا خوشبینی رنج طولانی را ریشه کن می کند و سزاوارترین کسانی که باید به آن ها خوشبین باشی، آن هایی هستند که پیش تو امتحان نیکویی داده اند و سزاوارترین کسانی که به آن ها بدبین باشی، کسانی هستند که امتحان بدی شان را پیش تو داده اند.

و بر سنت پسندیده ای که به آن بزرگان این امت عمل کرده اند و باعث اجتماع آنان گردیده و رعیت را با آن به صلاح رسانده، نقص وارد مکن و رسم و رسومی که به رسم عمومی لطمه می زند، احداث نکن. زیرا پاداش برای کسی است که آن آداب و رسوم را به یادگار گذاشت و گناه بر تو و به آنچه که از آن ها کم کردی.

در چیزی که موجب ثبات و اصلاح کشور می شود و مایه استواری مردم می گردد، با دانشمندان بسیار گفت و گو نما و با حکیمان بسیار بحث و استدلال کن.

تَرْهِيْدًا: بی میل نمودن (واژه های نهج البلاغه)



تَدْرِيباً: التعويد (بنياد نهج البلاغه). / مجرب نمودن و عادت دادن (واژه های نهج البلاغه)

قَبْلَهُمْ: نزد آنها (فرهنگ نهج البلاغه)

نَصَباً: النَّصَب: الإعياء و التَّعب (كتاب العين) صَدُّورٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ: از روی ترجمه های متعدد، می توان حدس زد که این جمله کنایه از اشراف و بزرگان باشد (فاطمی)

مُدَارَسَةٌ: دَارَسْتُ فلانا مُدَارَسَةً و دِرَاسًا: قارآته و ذاکرته (الإفصاح)

مُنَاقَشَةٌ: المحادثة و البحث (منهاج البراعة)

ص: 215

مولا در این بخش به مالک یادآوری می کند که جامعه از طبقات و اقشار مختلفی تشکیل شده اند که باید آن ها را بشناسد و حق و حقوق آن ها را رعایت نماید. این ها عبارتند از:

✓ سپاهیان

✓ نویسندگان

✓ قضات

✓ مأموران

✓ اهل جزیه و خراج

✓ تجار

✓ اهل حرفه و صنایع

✓ طبقه محروم جامعه

در عربی امروز، برای "جند"، "عسکر"، "جیش" و "کتیبه"، مصداق های خارجی تعیین شده است اما ظاهراً در گذشته چنین نبوده و این واژه ها به جای هم به کار می رفته. چنان که نویسنده المکنز العربی، وقتی "جند" را توضیح می دهد، این گونه می نویسد: "جُند: جَیْش، عَسْکَر، حَمِیس، کَوَکِبَة، کُرْدُوس، کَتِیبَة."

بنابراین، وقتی مولا از واژه "جنود" استفاده می کند، منظور همه نظامیانی هستند که در حفظ و ثبات کشوری دخالت دارند. امروزه اصطلاح ارتش یا سپاه شاید برگردان مناسبی باشد و ما در این جا از اصطلاح سپاهیان استفاده می کنیم.

منظور از نویسندگان، معنایی که ما امروزه به کار می بریم، نیست. کاتبان یا "کتاب" به کسانی به کار می رفته که در ادارات دولتی، سروکارشان با قلم و کاغذ بوده. امروزه لفظ "ادارای"، شاید برگردان مناسبی باشد.

"عمّال" این عهدنامه را اگر به مأموران دولتی برگردانیم، بی مناسبت نیست. "خراج" به منافع زمین های خاصی گفته می شود که در ادامه این عهدنامه با آن آشنا خواهیم شد و "جزیه" مالیاتی بوده که غیر مسلمانان، به جای مالیت اسلامی به دولت پرداخت می کردند.

مولا از طبقات محروم جامعه، به عنوان "طبقه سفلی" یاد می کند. این طبقه به کسانی گفته می شد که یا توانایی کار را ندارند و یا بعد از زحمت و تلاش در فقر و تنگدستی، به سر می برند. از نظر اسلام، بخشی از مالیات اسلامی به این ها تعلق دارد اما توزیع آن به دست دولت اسلامی صورت می گیرد. دولت اسلامی مالیات را در جاهای مورد نیاز مصرف می کند و با آن نیازمندان را نیز زیر پوشش قرار می دهد. البته تاریخ، اجرای دقیق این قانون را در زمان شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حکومت نزدیک به پنج سال امیر المؤمنین (علیه السلام) ثبت نموده است.

مولا وقتی جامعه را به دسته هایی تقسیم می کند، این نکته را نیز یادآور می شود که اقشار جامعه نسبت به همدیگر وابستگی هایی هم دارند. از سپاهیان به عنوان دژ ملت، زیور دولت، عزت دین و امنیت آفرینان یاد می کند. به گونه ای که اگر سپاهیان نباشند، ملتی استوار نمی ماند. پس به این سپاهیان، باید رسیدگی شود و راه رسیدگی این است که نسبت به خراج دهندگان و جزیه دهندگان، شرایطی فراهم شود که از زمین بهترین برداشت را نمایند و از مواشی بهترین بهره برداری را. تا محصول تلاش اینان به حد نصاب برسد و مالیات اسلامی را بپردازند. این دو گروه هم به کسانی احتیاج دارند که مشکلات و درگیری های شان را حل و فصل عادلانه کنند و آن ها به کسانی احتیاج دارند که جزیه و خراج را جمع آوری نموده و ثبت و ضبط نمایند. پس نقش قاضیان، ماموران و نویسندگان برجسته می شود. علاوه بر این ها باید کسانی باشند که دست آورد مردم را از جایی به جایی منقل کنند، وسایل رفاهی عرضه کنند و بازار مسلمین را رونق دهند و وسیله های حمل و نقل ارزان تری ارائه دهند. پس نقش تاجران و اهل حرفه و صنایع برجسته می شود. این است که همه طبقات باید، دست در دست هم بدهند و دنیا و آخرت شان را آباد نمایند.

در این میان حاکم اسلامی واسطه قدرتمندی است که از تعامل اقشار جامعه، با رسیدگی به سپاهیان، یک ارتش منظم و متعهد به وجود آورد، به نیروی تولید کننده جامعه تسهیلاتی ایجاد نماید، زمینه سفرهای آسان تجار را فراهم کند، اعمال قاضیان، ماموران و کاتبان را زیر نظر بگیرد و به طبقات محروم جامعه رسیدگی کند. از نظر مولا، این کار وقتی شدنی است که حاکم جامعه، خودش را ملزم به اجرای حق نماید و در اجرای حق صبر و شکیبایی داشته باشد و از خداوند تبارک و تعالی یاری بجوید: **وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَالرِّفْقِ وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الدِّمَّةِ وَمُسَدِّمَةِ النَّاسِ وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةِ وَكُلُّ قَدْ سَمَى اللَّهُ لَهُ سَهْمُهُ وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا.**

**فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَزَيْنُ الْوُلَاةِ وَعِزُّ الدِّينِ وَسُدُّ بُلِّ الْأَمْنِ وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصَلِّحُهُمْ وَيَكُونُ مِنْ وِرَاءِ حَاجَتِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لَهُذَيْنِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكَتَّابِ لِمَا يُحْكُمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ وَيَقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفُقِ بِأَيْدِيهِمْ**

مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصَدِّ لِحُكْمِهِ وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةٍ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ.

بدان که رعیت، به دسته های گوناگونی تقسیم می شوند که جز به همدیگر اصلاح نمی شود و از همدیگر بی نیاز نمی گردند. پس برخی سپاه الهی هستند، برخی نویسندگان عمومی و خصوصی هستند، برخی قاضیان دادگستری هستند، برخی ماموران با انصاف و مدارا، برخی اهل ذمه هستند و برخی مسلمان و از همین ها برخی تجارند، برخی اهل صنعت و پیشه اند و از همین ها طبقه پایین جامعه هستند که نیازمند و فقیرند. خداوند سهم همه را مشخص نموده است و مقدار واجب آن را در قرآن و سنت پیامبرش بیان نموده است. این عهدی است که پیش ما محفوظ مانده است.

پس، سپاه، -به اذن خداوند- حصار رعیت اند، زینت و الیاند، مایه سربلندی دینند و راه های امنیت اند. رعیت جز به وسیله آن ها استوار نمی مانند. سپاهیان پایدار نمی مانند، مگر به وسیله خراجی که خداوند برای آن ها معین کرده است؛ خراجی که به وسیله آن نیرو می گیرند تا با دشمنان شان جهاد نمایند، و بر آن برای اصلاح و بر طرف شدن حاجات شان، تکیه دارند. این دو صنف هم پایدار نمی مانند، مگر به وسیله صنف سوم که قاضیان، ماموران و نویسندگان باشند که به وسیله آنان، قراردادها استحکام پیدا می کند و معاملات سودمند صورت می گیرد و آنان، در کارهای عمومی و خصوصی مورد

اعتمادند. استواری همه این اصناف، بستگی دارد به تجار و پیشه‌وران و صاحبان صنایع که منافع شان را گرد آورند و وسایل رفاهی عرضه کنند و بازار مسلمین را رونق دهند و چیزهایی را عرضه نمایند که از دست دیگران بر نیاید. طبقه پایین، نیازمندان و تهی‌دستانند که مستحق کمک و مساعدت هستند و نزد خداوند، برای همه گشایشی است و همه به اندازه اصلاح امورشان، بر والی حق دارند و والی از پس آنچه که خداوند بر او واجب کرده، بر نمی‌آید، مگر با یاری جستن از خداوند و این که خودش را ملزم به اجرای حق نماید و در اجرای حق شکیبایی نماید. بر او آسان باشد یا دشوار.

سَهْمُهُ: نصیبه من الحق (صبحی صالح)

مَرَافِقِهِمْ: المرافق: منافع (فرهنگ نهج البلاغه). / وسائل رفاهی و راحتی (واژه‌های نهج البلاغه)

المعاقِد: عقودی که در معاملات بین خریدار و فروشنده بسته میشود، هر عهد و پیمانی که رسیدگی به آن مربوط به قضات است (فرهنگ نهج البلاغه)

التَّرَفُّقُ: أي التکسب بأیدیهم (صبحی صالح). / التَّرَفُّقُ: کسب کردن (فرهنگ نهج البلاغه)

رَفْدُهُمْ: یاری و مساعدت (واژه‌های نهج البلاغه). / رَفْدُهُمْ: مساعدت‌هم و صلت‌هم (صبحی صالح)

## انتخاب فرمانده اصلی سپاه و سایر درجه داران

پیش از این خواندیم که مولا علی (علیه السلام) از سپاهیان به عنوان دژ ملت، زیور دولت، عزت دین و امنیت آفرینان یاد نمود. هر سپاهی را مولا ستایش نمی کند. سپاه، ارتش، لشکر و به تعبیر خود مولا "جنود"ی با ارزش هستند که ویژگی های بالا شامل آن ها بشود.

بعد از تعریف "جنود" علی پسند، مولا در رابطه با فرمانده اصلی سپاه و سایر درجه داران صحبت می کند. از نظر مولا، فرمانده اصلی سپاه باید دارای نه ویژگی باشد:

1- از لحاظ فکری به جایی رسیده باشد که کارهایش تنها در جهت رضای خداوند، رسول خداوند و امام واجب اطاعه او باشد.

2- "نقی الجیب" باشد. نقی، در فارسی به معنای پاک و پاکیزه است و جیب به دو معنا استعمال می شود: گریبان و کیسه ای که در لباس می دوزند؛ همین جیبی که ما در فارسی از آن استفاده می کنیم. مترجمین، "نقی الجیب" را به معنای "پاک دل" و یا "پاک دامن" برگردانده اند اما می توان آن را به معنای تحت اللفظی نیز ترجمه نمود و بگوییم که "نقی الجیب" کسی است که جیبش را از حرام پرنکنند.

3- از دیگران عاقل تر باشد. در عبارت، واژه "حلم" را می بینیم: "افضلهم حلما" اما چون ویژگی بعدی همین مفهوم را می رساند، نظر صبحی صالح این



است که "حلم" این جا به معنای عقل می باشد. شاید به این جهت که افصح الفصحاح، بی دلیل، چیزی را تکرار نمی کند.

4- بردبار باشد. یعنی اندک چیزی او را خشمگین نکند.

5- پوزش پذیر باشد. یعنی کسی را به اندک خطایی از سر راه بر ندارد.

6- بر ناتوانان مهربان باشد.

7- با زورمندان سازش نکند.

8- خشونت طلب نباشد.

9- ضعیف و ناتوان نباشد.

دو مطلب تامل برانگیز

در این جا با دو مطلبی رویه رو هستیم که احتیاج به توضیح دارد:

✓ مولا بیانی دارد که گویا ادامه سخن بالا را رها کرده است.

✓ چرا مولا به فرماندهان این قدر اهمیت قائل است؟

این که مولا ادامه مطلب را رها کرده باشد، برداشت ظاهری است و الا پیام غیر مستقیم در همان راستا قرار دارد. در ظاهر مولا، به مالک توصیه می کند که افراد مرتبط با او صاحبان حسب، صالح، با سابقه درخشان، اهل نجده، اهل سخاوت و سماحت و شجاعت باشند(1)

اما باطن مطلب و پیام غیر مستقیم این است که فرمانده اصلی و سایر درجه داران، باید از بین چنین افرادی گزینش گردد و به چنین افراد باید رسیدگی کامل شود.

ص: 223

---

1- . در رابطه با معنای حسب، نجده،، سخاوت و سماحت، در بخش واژه شناسی مراجعه بفرمایید.

دلیل ما پاراگراف بعدی است که به مالک توصیه می شود، سران سپاه پیش او کسانی باشند که به سپاه یاری رسانند. از امکاناتی که در اختیار آن ها قرار دارد، به رزمندگان بذل و بخشش کنند به گونه ای که هم آن ها و هم خانواده های آن ها که پشت جبهه هستند، احساس آسایش نمایند. تا عزم شان در جهاد با دشمن یکی گردد و مهربانی فرمانده به آن ها، موجب دل گرمی آنان بشود و بعد، یک قاعده کلی را مطرح می کند و آن این که بهترین چشم روشنی حاکم اسلامی، برپایی عدالت در کشور و اظهار محبت رعیت است. محبت ظاهر نمی شود، مگر به پاکی دل ملت و پاکی دل ملت وقتی ظاهر می شود که دور اولیای امرشان حلقه بزنند، بار دولت را بر دوش شان سنگین احساس نکنند و مدت حکومت شان را طولانی نپندارند. پس از این، به مالک سفارش می کند که فرصت شکوفایی آرزوهای سپاه را فراهم نماید و همواره از آنان به نیکی یاد کند و کارهای مهم آن ها را برشمارد و در برشمردن افتخارات تبعیض روا ندارد؛ به این معنا که شرف خانوادگی کسی باعث گردد، رنج کوچک او بزرگ شمرده شود و گم نامی کسی باعث گردد، رنج بزرگ او کوچک شمرده شود.

این که مولا چرا در گزینش سردار و سایر فرماندهان، این قدر اهمیت می دهد؟ به خاطر این است که وقتی فرمانده اصلی سپاه و سایر فرماندهان، دارای آن ویژگی ها باشند، سربازان و سایر افراد سپاه، در مرور زمان همان خوی و خصلت را پیدا خواهند کرد و ملت اسلام با داشتن چنین مدافعانی، سعادت مند خواهند بود.

این مطلب، نمونه های فراوان دارد: معاویه کارش را از فرماندهی آغاز کرد اما به جایی رسید که ملت اسلامی را به دو گروه عثمانی و علوی تقسیم نمود و خلیفه چهارم عثمانی ها بعد از عثمان، معاویه بود. احمد بن حنبل، امام چهارم آنان باعث گردید که اهل سنت، علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه چهارم بپذیرند.

در تاریخ معاصر، اکثر کودتاها به کمک برخی از فرماندهان صورت گرفته است. افغانستان را کودتا در آتش جنگ چهل ساله گرفتار کرد و کشور مصر را همین کسان زیر سلطه نگهداشت. من خود از طریق ماهواره، تظاهرات فراگیر مردم مصر را از اول حضور در میدان تحریر، تا استعفای حسنی مبارک، دنبال کردم. وقتی مردم یک صدا شعار می دادند: "الشعب، یرید، اسقاط نظام!"، احساس می کردی، طنین این صدا در تمام کوچه ها و خیابان ها می پیچد. این ملت با سربلندی پیروز شدند و محمد مرسی را انتخاب نمودند. اولین اقدام زمزمه قطع گازی بود که به قیمت بسیار ارزان به سمت اسرائیل سرازیر می شد. وقتی غربی ها فهمیدند که این بهار عرب از آن بهارها نیست، با راه اندازی یک کودتا، مرسی زندانی شد و عبدالفتاح سیسی - رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح مصر - به جای او نشست. این شخص هم حسنی مبارک و پسرانش را در مرور زمان تبرئه نمود و مرسی را بعد از چندین بار محاکمه، در صحن دادگاه، زجرکش کرد.

چرا ملتی با آن عظمت، زانو زدند؟ زیرا آمریکا، روی ارتش مصر سرمایه گذاری کرده است. در همان زمان گفته می شد که سالی یک میلیارد

دلار هزینه ارتش مصر می کند، پس باید این هزینه های سرسام آور، در جایی پیامد مثبت داشته باشد.

آری دقیقاً به همین دلایل، مولا علی (علیه السلام) در گزینش فرماندهان به شدت حساس است و اگر فرصتی برای او فراهم می شد، به جهانیان ثابت می کرد که سپاه اسلام مدافع کشور و ملت اند، نه محافظ منافع قدرت های بزرگ:

قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَ حَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمَامِكَ وَ أَنْفَاهُمْ جَبِيحاً وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ يَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُدْرِ وَ يِرَأُفُ بِالضُّعْفَاءِ وَ يَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَ مِمَّنْ لَا يُبِيرُهُ الْعُنْفُ وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ. ثُمَّ الصَّقِ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَ الْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ لَصَالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدَةِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَ شَدَّ عَبَّ مِنَ الْعُرْفِ ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا وَ لَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ وَ لَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَ إِنْ قَلَّ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَ لَا تَدْعُ تَفَقَّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى جَسَدِ يَمِهَا فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ لِلْجَسَدِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهُ.

وَ لِيَكُنْ أَثَرُ رُؤُوسِ جُدِّكَ عِنْدَكَ مِنْ وَاسِطِهِمْ فِي مَعُونَتِهِ وَ أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسَّ عُهُمْ وَ يَسَّعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ وَ إِنْ أَفْضَلَ قَرَّةَ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورَ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ وَ إِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ وَ لَا نَصْحٌ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطَتِهِمْ عَلَى وِلَاةِ الْأُمُورِ وَ قَلَّةِ اسْتِثْقَالِ

دُولِهِمْ وَ تَرَكَ اسَّ يَبْطَاءِ انْقِطَاعِ مَدَنِيَّتِهِمْ فَافْسَحَ فِي آمَالِهِمْ وَ وَاصِلَ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذُؤُ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ السُّجَاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّكِيلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى وَ لَا تَصَدِّ مَنْ بَلَاءِ امْرِيٍّ إِلَى غَيْرِهِ وَ لَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ وَ لَا يَدْعُونَكَ شَرَفُ امْرِيٍّ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا وَ لَا ضَعْفُ امْرِيٍّ إِلَى أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا.

وَ اذْذُرْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا يُضِلُّعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ وَ يَشْتَبِهْ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِقَوْمِ أَحَبِّ إِزْشَادَهُمْ " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ " فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرَّقَةِ.

پس از سپاهیان خودت کسی را سرپرست قرار بده که پیش تو خیرخواه تر برای خداوند، رسول خداوند و امام تو باشد و پاک دل تر و عاقل تر بدانی؛ از آن هایی که دیر خشمگین می شوند، با عذرخواهی احساس آرامش می کنند، بر ناتوانان مهربانند و با زورمندان سازش نمی کنند و کسانی که خشونت آن ها را به جوشش نمی آورد و ناتوانی، زمین گیرشان نمی نماید.

پس به جوانمردان، اشخاص ریشه دار، خاندان صالح و دارای سابقه درخشان، ببینند. سپس، به آن ها که اهل بلند نظری، شجاعت، سخاوت و اهل بذل و بخشش اند. زیرا آن ها مجموعه ای از کرم و شاخه های خوبی اند. پس به کار آنان چنان رسیدگی نما که پدر و مادر از فرزندان شان و چیزی که سبب

نیرومندی آنان بشود، در نظرت بزرگ جلوه نکند و نیز لطفی را که نسبت به آن ها متعهد شده ای، اندک مشمار. هرچند کم باشد. زیرا نیکویی، آنان را وادار به خیرخواهی تو می کند و موجب خوش گمانی آنان به تو خواهد شد. رسیدگی به کارهای کوچک شان را به خاطر کارهای بزرگ وا مگذار. زیرا از کارهای کوچک تو نفع می برند و از کارهای بزرگ بی نیاز نیستند.

باید برترین فرماندهان سپاه پیش تو کسی باشد که به سپاه یاری رساند و از امکانات مالی در اختیار خود به آن ها بذل و بخشش نماید به گونه ای که هم آن ها و هم کسان آن ها که پشت جبهه هستند، احساس آسایش نمایند. تا عزم شان در جهاد با دشمن یکی گردد. زیرا مهربانی تو به آن ها، قلب آنان را به تو مهربان می کند. بهترین چشم روشنی حاکمان برپایی عدالت در کشور و اظهار محبت رعیت است و محبت ظاهر نمی شود، مگر به پاکی دل های شان و خیرخواهی آنان میسر نیست، مگر این که دور اولیای امرشان حلقه زنند و بار دولت را بر دوش شان سنگین احساس نکنند و مدت حکومت شان را طولانی نپندارند. پس فرصت شکوفایی آرزوهای آنان را فراهم نما و همواره از آنان به نیکی یادکن و کارهای مهم شان را برشمار. زیرا یادآوری کارهای خوب آنان، دلیران را به جنبش وادار می دارد و ترسوها را تشویق می کند، اگر خداوند بخواهد.

پس برای هرکس از آنان رنجی را که کشیده است، شناسایی کن و رنج کسی را به دیگری نسبت مده و ارزش خدمت کسی را کمتر به حساب نیاور و

شرف کسی باعث نشود که رنج کوچک او را بزرگ بشماری و گم نامی کسی باعث نشود که رنج بزرگ او را کوچک بشماری.

و کارهای مشکل و سنگین و متشابه را به خداوند و رسول او برگردان. خداوند به قومی که ارشاد آنان را دوست دارد، فرموده است: "آی کسانی که ایمان آورده اید! خداوند، رسول خداوند و صاحبان امرتان را اطاعت کنید. اگر در چیزی نزاع داشتید، آن را به خداوند و رسول او برگردانید." پس رد و رجوع کردن به خداوند، گرفتن محکومات کتاب او است و رد و رجوع کردن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، گرفتن سنت جامع وحدت بخش او است.

وَل: سر پرست قرار بده، فرمانده انتخاب نما (فاطمی)

أَنْفَاهُمْ جَيْبًا: پاکدل ترین آن ها (فرهنگ نهج البلاغه). / جيب القميص ويقال: نقي الجيب أي طاهر الصدر و القلب (صبحی صالح)

الْحِلْم: در اینجا به معنای عقل است (فرهنگ نهج البلاغه)

يَنْبُو: يتجافي عنهم و يبعد (صبحی صالح). / يَنْبُو: دور میشود، "ینبو علی الاقویاء" با زورمندان همراهی و سازش نمی کند (فرهنگ نهج البلاغه)

الْمُرُوءَاتِ: و الْمُرُوءَةُ: کمال المرء، كما أن الرجولية كمال الرجل (مفردات ألفاظ القرآن). / الْمُرُوءَةُ: مروّت و جوانمردی، مردانگی (فرهنگ ابجدی)

الْأَحْسَابِ: الْحَسَب: الشرف الثابت في الآباء (کتاب العین). / حسب: شرف، بزرگی، مفاخر اجدادی (فرهنگ عمید)

التَّجَدَّة: الرفعه (منهاج البراعة)

السَّمَاخَةُ: البذل (منهاج البراعة)

جَمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ: مجموعه كرم (فرهنگ نهج البلاغه)

شُعَبٌ: جمع شعبة (صبحی صالح)

الْعُرْفُ: معروف و نیکی (ترجمه صبحی صالح)

يَتَفَقَّمَنَّ: فقم الأمر عظم، تفاقم الأمر عظم (منهاج البراعة). / لَا يَتَفَقَّمَنَّ: بزرگ جلوه نکند (فرهنگ نهج البلاغه)

أَثَرٌ: أي أفضل و أعلى منزلة (صبحی صالح)

وَأَسَاهُهُمْ: ساعدهم بمعونته لهم (صبحی صالح). / وَأَسَاهُهُمْ: به آنها کمک و مساعدت کرد (فرهنگ نهج البلاغه)

جِدَّتِهِ: الغنى: دارایی (ترجمه صبحی صالح)

خُلُوفٍ: باقی مانده (واژه های نهج البلاغه). / جمع خلف بفتح و سکون و هو من یبقى فی الحي من النساء و العجزة بعد سفر الرجال

(صبحی صالح). / خُلُوفٍ: جمع خلف، بازماندگان مسافر، زن و فرزندی که از مسافر باقی می ماند (فرهنگ نهج البلاغه)

عَطْفًا: الشفقة (اعلام سرخسی) بِحَيْطَتِهِمْ: بكسر الحاء من مصادر "حاطه" بمعنى حفظه و صانه (صبحی صالح). / حَيْطَةٌ: حفظ و

نگهداری کردن (فرهنگ نهج البلاغه)

اسْتَبْتِطَاءً: و أبطأ ضدَّ أسرع و منه الخبر من بطأ به عمله لم ينفعه نسبه، أي من آخره عمله السيئ ء و تقریظه فی العمل الصالح لم ينفعه في

الآخرة شرف النسب (منهاج البراعة)



تُحَرِّضُ: يحث المتأخر القاعد (صبحی صالح). / تُحَرِّضُ: ترغیب میکند، برمی انگیزد (فرهنگ نهج البلاغه)

النَّكِلُ: الجبان الضعیف (الصباح). / النَّكِلُ: خودداری کننده (فرهنگ نهج البلاغه)

ضَعَّةٌ: الوضیع: الضعة: ضد الرفعة (الإفصاح)

يُضَدُّ لِعُكَّ: ما يؤودك و يثقلك و يكاد يميلك من الأمور الجسم (صبحی صالح). / مَا يُضَدُّ لِعُكَّ: آنچه بر تو سنگین و مشکل میشود (فرهنگ نهج البلاغه)

الْخُطُوبُ: احتمالاً- جمع "خَطْب" باشد که به معنای شأن یا امر می آید. در قرآن کریم می خوانیم: "قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ" (فاطمی)

ص: 231

## ویژگی های قاضی در حکومت علی پسند

یکی از گروه هایی که در جامعه، نقش مؤثری دارند، قاضیانند. قاضیان یک جامعه، اگر سالم باشند، فساد و جرم و جنایت کمتر خواهد بود. اگر این طایفه فاسد گردند، دامنه فساد نیز وسیع تر می شود و ملتی در گرداب تباهی می افتند. شاید به این علت، مولا علی (علیه السلام) بعد از اهمیت دادن به سپاه کشور، سخن از قاضیان به میان می آورد و در دوزمینه، نسبت به قاضیان سفارش هایی دارد. این دو عبارتند از:

✓ ویژگی های قاضیان حکومت علی پسند

✓ اقدامات بعد از انتخاب

از نظر مولا، قاضی کشور اسلامی باید، دارای سیزده ویژگی باشد: 1- پشت کار داشته باشد. 2- لجوج نباشد. 3- لغزش کمتری داشته باشد. 4- وقتی حق را بداند، مشکل برگشتن نداشته باشد. 5- خودش را با طمع بالا نیاورد. 6- اکتفا به فهم ابتدایی نکند. 7- در شبهه ها توقف نماید. 8- در یافتن دلیل بیشتر از دیگران تلاش کند. 9- با مراجعه مکرر شاکی احساس انزجار نکند. 10- در کشف امور، شکیبایتر از دیگران باشد. 11- هنگام روشن شدن

ص: 232

حکم، قاطع تر عمل کند. 12- مدح و ستایش او را از راه به در نکند. 13- فریب نخورد.

منظور از پشت کار شاید این باشد که وقتی کسی مسئولیت قضاوت را به عهده بگیرد، تازه می فهمد که جامعه از چه لایه هایی برخوردار است و حجم کارها به کجا می رسد. وقتی پشت کار نبود، عطای چنین کاری به لقایش بخشیده می شود اما اگر فردی قوی و با اراده ای باشد، میدان را ترک نمی کند و به عنوان یک انسان مسؤل سنگر را حفظ می کند.

منظور از لجاجت، شاید این باشد که امکان دارد کارهایی از شاکیان سرزند که موجب خشم قاضی شود و اگر قاضی هرکدام را به آن رفتار تلافی نماید، پرونده سازی نموده است.

هیچ انسانی بدون لغزش نیست اما قاضی باید سعی نماید که لغزش ها را به حد اقل برساند. اشتباه هم چیزی نیست که انسان ها منزله از آن باشد اما قاضی متعهد کسی است که به اشتباه خودش اعتراف نموده آن را جبران نماید.

قاضی مسلمان وقتی به اریکه قضاوت تکیه زند، دندان طمع را باید بکند و الا سر از انبوه فساد بیرون خواهد آورد.

در اسلام، قاضی واقعی، یعنی مجتهد. وقتی این طور شد، باید به فهم ابتدایی اکتفا نکند و دنبال ادله بیشتری بگردد. بر همین اساس در شبهه ها توقف نماید و ادله اش از دیگران بیشتر باشد. این امکان هم وجود دارد که منظور از دلیل،

مدرکی که ما امروزه به کار می‌بریم، باشد. پس قاضی باید، با مدارک قوی، قضاوت نماید.

مراکز قضاوت، شلوغ‌ترین جاها است و شاکیان به طور مکرر به آن جا مراجعه می‌کنند. پس قاضی خوب کسی است که مراجعه مکرر او را منزجر نمی‌کند و همواره در پی کشف حقایق است.

با این اوصاف، مولا به مالک، چهار سفارش دارد: 1- کارهای قاضی را زیر نظر بگیرد. 2- بعد از دریافت ویژگی‌های بالا، باید تمام نیازمندی‌هایش برطرف گردد و محتاج مردم نگردد. 3- در دستگاه حکومتی از منزلت خاصی برخوردار باشد. به گونه‌ای که خاصان دیگر نتوانند بر او اعمال نفوذ نمایند. 4- دستورات بالا را با دقت زیاد به کار ببرد. زیر به فرمایش خود آقا: "این دین در دست اشرار و فاسدان، اسیر بود و در آن با هوای نفس عمل می‌شد و با ابزار دین، دنیا را می‌طلبیدند."

شاید علاوه بر بیداد دست نشانندگان عثمان، رفتار قاضیان، مردم مصر را بر آن داشت که عده‌ای به مدینه بیایند و خلیفه سوم را محاصره نمایند و به کمتر از کنار رفتن راضی نشوند:

ثُمَّ اخْتَرَ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَحْصِرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَنِي بِأَذْنِي فَهَيْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى

تَكشِفِ الْأُمُورَ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّصَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأَوْلِيكَ قَلِيلٌ.

ثُمَّ أَكْثَرَ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ وَافْسَاحَ لَهُ فِي الْبَدَلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ وَأَعْطَاهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا.

سپس، بین مردم بهترین رعیت خود را برای قضاوت انتخاب کن. از آن ها که کارها او را به ستوه نمی آورد، شاکیان، به لجاجت وادارش نمی کند، همواره در لغزش به سرنبرد، وقتی حق را بدانند، مشکل برگشتن نداشته باشد، خودش را با طمع بالا نیاورد، اکتفا به فهم ابتدایی نکند، شبهه ها متوقفش نمایند، در یافتن دلیل و مدرک بیشتر از دیگران تلاش کند، با مراجعه مکرر شاکیان احساس انزجار نکند، در کشف امور، شکیباتر از دیگران باشد و هنگام روشن شدن حکم، قاطع تر عمل کند؛ از آن هایی که مدح و ثنای زیاد، به انحرافش نمی کشاند، چرب زبانی تحریکش نمی کند. چنین کسانی، اندکند.

پس، قضاوت او را زیر نظر بگیر، به اندازه کافی به او ببخش، تا نیازمندیش برطرف گردد و احتیاجش به مردم کم شود. پیش خودت منزلتی برای او قایل شو. به گونه ای که خاصان دیگر بر او قدرت نفوذ نداشته باشند. تا به این وسیله پیش تو از نیرنگ دیگران در امان باشد. دستورات بالا را با دقت زیاد به کار ببر. زیرا این دین در دست اشرار و فاسدان، اسیر بود. در آن با هوای نفس عمل می شد و با ابزار دین، دنیا را می طلبیدند.

تُمَحِّكُهُ: او را به لجابت و انمی دارد (فرهنگ نهج البلاغه). / خشمگین نمی کند، بد خلقی نمی کند (واژه های نهج البلاغه)

يَتِمَادِي: مستمر و یسترسل (صبحی صالح). / لَا يَتِمَادِي: ادامه نمی دهد (فرهنگ نهج البلاغه)

الرَّزَّةُ: لغزش و خطا (صبحی صالح)

لَا يَحْصِرُ: از گفتن -حق- عاجز نمی شود، در نمی ماند (فرهنگ نهج البلاغه)

الْفِيءُ: الرجوع (صبحی صالح). / الْفِيءُ: بازگشتن (فرهنگ نهج البلاغه)

بِأَدْنَى فَهْمٍ: درک و فهم ابتدایی (فرهنگ نهج البلاغه)

تَبَرُّمًا: الملل و الزجر (صبحی صالح). / التَّبَرُّمُ: ملول و دلتنگ شدن (فرهنگ نهج البلاغه) تَبَرُّمًا: انزجار نشان دادن (واژه های نهج البلاغه)

أَصْرَمَهُمْ: أقطعهم للخصومة و أمضاهم (صبحی صالح). / اصْرَمُهُمْ: قاطعترین آنها (فرهنگ نهج البلاغه) لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءً: لا يستخفه زيادة الثناء عليه (صبحی صالح). / لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءً: مدح و ثنا او را از حق و صواب منحرف نمی کند، او را به تکبر و خودپسندی و انمی دارد (فرهنگ نهج البلاغه)

إِغْرَاءً: تشويق تحريك کردن (واژه های نهج البلاغه)

لِتَعَاهُدَ: بررسی کردن، پرس و جو نمودن (فرهنگ نهج البلاغه)

أَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدَلِ: أي أوسع له في العطاء بما يكفيه (صبحی صالح). / أَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدَلِ: به اندازه کافی به او ببخش (فرهنگ نهج البلاغه)

اسْتَعْمَلَهُمْ اخْتِياراً: با آزمایش و امتحان، آنها را بکار بگمار (فرهنگ نهج البلاغه)

اغتيال: يقال: قتلَه غيلةً، وهو أن يخدعه فيذهب به إلى موضعٍ، فإذا صار إليه قتلَه (الصحاح). / امروزه عرب ها به "ترور"، "اغتيال" می گویند  
(فاطمی)

ص: 237

## گزینش کارمندان حکومت علی پسند

یکی از نکاتی که حکومت علی پسند را با سایر حکومت ها متمایز می گرداند، شیوه انتخاب و نظارت بر کارمندان دولت اسلامی است. این کارمندان در چهار بعد بررسی می شوند:

✓ نحوه انتخاب

✓ رسیدگی

✓ نظارت

✓ کیفر و مجازات

مولا به مالک سفارش می کند که در انتخاب کارمندان دولت، سه نکته را در نظر بگیرد:

1- آنان را با امتحان و آزمون انتخاب نماید.

2- میلی شخصی و استبداد رای در انتخاب دخالت نداشته باشد.

3- از خانواده های خوشنام باشند.

ص: 238



در نظام حکومتی علی پسند، هرکسی در جاهای حساس، گمارده نمی شود. بلکه اول در دوره هایی آزمایش می گردد. اگر خوب امتحان نداد، جایش را انسان لایق تری می گیرد.

میلی شخص حاکم اسلامی در گزینش افراد نقشی ندارد. زیرا در این صورت، باب پارتی بازی باز می گردد و در حق عموم مردم، مخصوصاً، انسان های متخصص و با لیاقت ظلم می شود. حکومت علی پسند، با ظلم، میانه ای ندارد. اگر میلی شخصی حاکم در این گزینش اثری ندارد، پس استبداد رای او، به طریق اولی مردود است. مولا، میل شخصی و استبداد رای را شاخه هایی از جور و خیانت می بیند. جور، در فارسی به ظلم و ستم، برگردانده شده و خیانت به نادرستی و دغل بازی.

وقتی میل شخصی و استبداد رای مردود گردید، مولا چند معیار را خودش مشخص می کند و بقیه را به عهده حاکم اسلامی می گذارد. این معیارها عبارتند از: 1- کارمند دولت، باید تجربه و تخصص داشته باشد. 2- از حیا و عفت دور نباشد. 3- از خاندان صالح و پیش گام در اسلام باشد.

منظور از پیش گامی در اسلام، آن کسانی هستند که اسلام، در وجود آن ها ریشه دوانیده باشد. زیرا مشخصاتی را که مولا ذکر می کند، اشاره به همین مطلب دارد. آن جا که می فرماید: "آن ها از لحاظ اخلاق گرامی تر، آبرودارتر، کم طمع تر و عاقبت اندیش ترند."

این سوال پیش می آید که چرا مولا این قدر در انتخاب کارمندان اهمیت می دهد؟ جواب این است که در نمای بیرون شاید شوکت یک کشور در ارتش

منظم و قاضیان با مسؤولیت، تصویر شود اما سروکار عمده مردم با کارمندان است. اگر این بخش از دولت فاسد گردد، این فساد، فراگیر می شود و به راحتی حکومتی از پای می اندازد. زیرا بیشترین تبادل رشوت و حق کشی در همین طبقه صورت می گیرد. پس مولا- به جای حساسی انگشت گذاشته است.

بعد از گزینش دقیق کارمندان، توصیه این است که این کسان باید از حقوق کافی برخوردار باشند، تا نیازی به گرفتن رشوه نداشته باشند و دچار خیانت نگردند. زیرا برخی در اثر نیاز شدید، خودشان را مجبور در گرفتن رشوه می بینند. پس با توجه به بنیه حکومت اسلامی، حتی الامکان به چنین افرادی رسیدگی شود.

بعد از رسیدگی کامل، حاکم اسلامی کارمندان دولت را به حال خودشان رها نمی کند. بلکه با گماردن افراد صادق و با وفا، اعمال آنان را زیر نظر می گیرد و آنان نیز از نظارت حاکم اسلامی بی اطلاع نیستند و سعی می کنند که مواظب رفتار خودشان می باشند. پیامد این تعامل، رضایت مردم و محبوبیت حاکم اسلامی خواهد بود.

اگر با همه این سخت گیری ها، کسانی دست خیانت بکشایند و گزارش گماشتگان راستگو، آن را تایید نماید، باید به اشد مجازات گرفتار شوند. مولا این تعبیرات را نسبت به آن ها دارد: "چنین کسی را کیفر بدنی بده، به کردار عملش بگیر. پس، به ذلتش بکشان، داغ خیانت بر او بزن و طوق بدگمانی بر گردنش آویزان نما!"

ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَغْمِلْهُمْ اخْتِياراً وَ لَا تُؤَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَ أَثَرَةً فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شَعْبِ الْجَوْرِ وَ الْحِيَاةِ وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحِيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبَيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ الْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصْحَحُ أَعْرَاضاً وَ أَقْلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِسْدِرَاقاً وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْراً ثُمَّ اسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْوَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَ غِنَى لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ وَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ.

ثُمَّ تَقَدَّرْ أَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَ الرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ وَ تَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ اكَتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِداً فَبَسَّطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ وَ أَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَ وَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَدْتَهُ عَارَ الثُّهْمَةِ:

پس در امور کارمندان خودت بنگر. با آزمایش و امتحان آن ها را بگمار و به تمایل شخصی و از روی خودمحوری ولایت مده. زیرا تمایل شخصی و استبداد، از شاخه های ظلم و خیانت است و از آن ها اهل تجربه، اهل حیا، از خاندان صالح و پیش گام در اسلام را انتخاب نما. زیرا پیش گامان، از لحاظ اخلاقی گرامی تر، آبرودارتر، کم طمع تر و عاقبت اندیش ترند. سپس، بر آن ها حقوق کافی سرازیر کن. زیرا با حقوق کافی، قدرت اصلاح بیشتر خودشان را دارند، از گرفتن رشوه زبردستان بی نیاز می گردند و اتمام حجتی است که اگر مخالفت امر تو را کنند و یا دچار خیانت شوند.

پس کارکرد آنان را زیر نظر بگیر و راست گویان و فاداری را مراقب آنان قرار بده. زیرا نظارت پنهانی تو بر کارهای آنان سبب می شود که تشویق به امانت داری بگردند و مهربانی رعیت را در پی داشته باشد. همکاران نزدیک خودت را نیز زیر نظر بگیر. اگر یکی از آنان دست خیانت بگشاید و گزارش مراقبان چنین باشد، این شهادت کافی است. او را کیفر بدنی بده، به کردار عملش بگیر. پس، به ذلتش بکشان، داغ خیانت بر او بزن و طوق بدگمانی بر گردنش آویزان نما!

فَأَسَدٌ تَعْمَلُهُمْ اخْتِبَارًا؛ وَلَهُمُ الْأَعْمَالُ بِالْإِمْتِحَانِ (صبحی صالح). / اسْتَعْمَلَهُمْ اخْتِبَارًا؛ با آزمایش و امتحان، آنها را به کار بگمار (فرهنگ نهج البلاغه)

مُحَابَاةً؛ اخْتِصَاصًا وَمِيْلًا مِنْكَ لِمَعَاوَنَتِهِ (صبحی صالح). / مُحَابَاةً؛ چیزی را به جهت تمایلات شخصی به کسی اختصاص دادن، بنا حق از کسی طرفداری کردن (فرهنگ نهج البلاغه) اثره؛ از روی استبداد و بدون مشورت کاری کردن (فرهنگ نهج البلاغه)

جَمَاعٌ؛ يَجْمَعَانُ فُرُوعَ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ (صبحی صالح). / فَأَتَتْهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ؛ زیرا این دو - پیروی از تمایلات شخصی و استبداد - مجموعه ای از شاخه های جور و خیانت است (فرهنگ نهج البلاغه)

تَوَخَّ: اطلب و تحرّ اهل التجربة (صبحی صالح). / تَوَخَّ: بخواه، طلب کن، "تَوَخَّ الامر": فقط در جستجوی آن کار باش (فرهنگ نهج البلاغه)

الْقَدَمُ: پیش قدم، پیشگام (فرهنگ نهج البلاغه)

أَسْبَغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ: أكمله و أوسع له فيه (صبحی صالح). / اسْبِغْ: کامل کن، وسعت بده (فرهنگ نهج البلاغه)

تَلَمَّوْا: نقصوا في أدائها أو خانوا (صبحی صالح). / تَلَمَّوْا اِمَانَتَكَ: در امانت تو خیانت کردند، رخنه و خلل ایجاد کردند (فرهنگ نهج البلاغه)

الْعُيُونُ: الرقباء (صبحی صالح). / الْعُيُونُ: چشمها، مقصود در اینجا مراقبانی هستند که ناظر اعمال دیگران هستند (فرهنگ نهج البلاغه)

حَدَّوْهُ: أي سوق لهم و حث (صبحی صالح). / حَدَّوْهُ: ترغیب و تشویق کردن، برانگیختن و به حرکت واداشتن (فرهنگ نهج البلاغه)

وَسَمَّئَهُ: با نشان کردی، نشاندار نمودی (واژه های نهج البلاغه)

پیش از ورود به اصل مطلب به این نکته توجه داشته باشیم که یکی از دانشنامه‌ها، در باره خراج این چنین می‌نویسد: "خراج در لغت به معنی درآمد، سود، پاداش، عطیه و محصول زمین، به کار رفته است اما در اصطلاح به مالیاتی گفته می‌شود که از زمین‌های الحاقی گرفته می‌شد. زمین‌های الحاقی چند قسم بودند: 1- زمین‌هایی که اهالی آن‌ها با رغبت اسلام آوردند و ملکیت آن‌ها در دست مالکان شان باقی ماند. 2- زمین‌هایی که با پیروزی در جنگ، به دست مسلمانان افتاد و به ملکیت آنان درآمد. 3- زمین‌هایی که ساکنان آن‌ها بدون جنگ، حاضر به صلح شدند و طبق معاهده، زمین به ملکیت مسلمانان درآمد و می‌بایست به دولت، در ازای استفاده از زمین‌ها خراج می‌دادند. 4- زمین‌هایی که اهالی آن، بدون جنگ زمین را رها کردند، یا به دولت اسلامی سپردند و یا اهالی آن منقرض شدند. این نوع زمین‌ها در تملک حاکم اسلامی درمی‌آید. زمین‌های نوع اول را اراضی "طلوع"، نوع دوم را اراضی "مفتوح عنوه"، نوع سوم را اراضی "صلح" و نوع چهارم را "فیء" و "انفال" می‌نامند.

دولت اسلامی در ازای در اختیار نهادن زمین های مفتوح عنوه و صلحی و فیء به افراد، از آن ها خراج می گرفت. (1)

بعد از توجه به این مطلب، تا حالا در باره سپاهیان، فرماندهان، قاضیان و کارمندان، صحبت کردیم. یکی از اقشار جامعه، خراج دهندگانند. چنان که از مطلب بالا- دریافت نمودیم، خراج مالیاتی بوده که به زمین های ذکر شده تعلق می گرفته و بخش عمده دارایی دولت و بیت المال، از این طریق تامین می شده. مولا در رابطه با خراج دهندگان، چهار نکته را یاد آوری می کند:

✓ ارزش خراج دهندگان

✓ شنیدن عرض حال خراج دهندگان

✓ پیامد خوش برخوردی با خراج دهندگان

✓ عبرت اندوزی از حاکمان ستمگر

خراج دهندگان از نظر مولا آن قدر اهمیت دارند که بهبودی آنان مساوی با بهبود دیگران است و مردم را نان خور آنان قلمداد می کند. از آن جایی که این نوع مالیات با زمین ارتباط دارد، توصیه این است که توجه حاکم اسلامی بیشتر به زمین باشد، تا خراج دهندگان. اگر بدون آبادی زمین از مردم مالیات بگیرد، کشور را خراب، مردم را نابود و پایه های حکومتش را متزلزل می کند.

اگر مالیات دهندگان از سنگینی مالیات و یا آفات زمین مانند قطع سهمیه آب، کم رطوبتی، فاسد شدن بذر در آب گرفتگی و خشک سالی، به دولت شکایت برند، باید حرف آنان شنیده شود و با تخفیف مالیاتی روبه رو گردند.

ص: 245

مولا به مالک یادآوری می کند که از این گذشت، نگران نباشد. زیرا این گذشت، سه پیامد فرخنده دارد: 1- مردم با دل گرمی تلاش بیشتری خواهند کرد و این باعث رشد و آبادانی کشور می شود. 2- حاکم اسلامی دعای مردم را پشت سر دارد و از گسترش عدل و داد لذت می برد. 3- در مواجهه با مشکلات به مردم تکیه می کند و مردم نیز با رضایت خاطر، بار بیشتری بر دوش بر می دارند.

اگر حاکمی در وضع نامطلوب زمین و فقر مردم، مشغول پرکردن جیب خودش باشد، علاوه بر این که پستی بانی مردمی را از دست می دهد، دارای دو صفت است: 1- امیدوار به ادامه حکومتش نیست. 2- چشم عبرت بین ندارد.

زیرا اگر امیدوار به ادامه حکومتش می بود، دست چپاول نمی گشود و اگر چشم عبرت بین می داشت، از رفتار ستمگران تاریخ عبرت می گرفت.

تاریخ مالا مال از سقوط حکومت هایی است که چون گرگان وحشی به جان جامعه افتادند اما پس از مدتی آه مظلومین آنان را زمین گیر نمود. اگر بعضی جان سالم به در برده باشند، از آنان با لعنت و نفرین یاد می شود.

من از گذشته نمی گویم. اواخر عمر داوود بود که در مناطق مرکزی، چیزی شبیه همین مالیات به نام "خس پری" اجباری شد. مردم در اوج فقر به سر می بردند اما باید "خس پری" را می پرداختند. همینکار را کردند اما با هزاران نفرین بر جان داوود و حکومت او. طولی نکشید که نفرین مردم اثر کرد و داوود با همه اعضای خانواده اش تیرباران گردید. آری هیچ بیدادی بی پاسخ نمی ماند و چه زیبا است این سخن رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود:



"الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم!" (1)

وَتَقَدَّرَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصَلِّحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَدِّ لَاحِهِ وَصَدِّ لَاحِهِمْ صَلاَحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ وَلَا صَلاَحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ وَلَيْكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَدْرُكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَحْرَبَ الْبِلَادَ وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ وَلَمْ يَسْتَعْمِ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا.

فَإِنَّ شَيْءَ كَوْنِ تَقْلًا أَوْ عِلَّةً أَوْ انْقِطَاعَ شَيْءٍ رَبٍّ أَوْ بَالَةٍ أَوْ إِحَالَةٍ أَرْضٍ اعْتَمَرَهَا عَرَقٌ أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّتْ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلِحَ بِهِ أَمْرُهُمْ وَ لَا يَتَّقَلْنَ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّتْ بِهِ الْمُؤَدَّةُ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَ تَزْيِينِ وَ لَآيَتِكَ مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ وَ تَبَجُّحِكَ بِاسْتِيفَانَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ وَ الثَّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَ رِفْقِكَ بِهِمْ فَرَبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ احْتِمَالُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ.

وَ إِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَاذِ أَهْلِهَا وَ إِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ قَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ.

و مالیات را به گونه ای واری می نماید که صلاح مالیات دهندگان باشد. زیرا بهبود مالیات و مالیات دهندگان باعث بهبود دیگران می شود و زندگی دیگران سامان نمی یابد، مگر به مالیات دهندگان. زیرا مردم نان خور مالیات دهندگانند و باید نگاهت در آبادی زمین بیشتر از جمع آوری مالیات باشد. زیرا مالیات به

ص: 247

دست نمی آید مگر به آبادانی زمین و هرکس مالیات را بدون آبادانی بگیرد، کشور را خراب کرده است و بندگان را نابود و به جز اندک زمانی حکومت نمی تواند.

پس اگر مردم از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا قطع سهمیه آب، یا کم رطوبتی زمین، یا فاسد شدن بذر در آب گرفتگی و یا خشک سالیسکایت کردند، به اندازه ای که مشکل شان برطرف شود، در گرفتن مالیات تخفیف بده و تخفیف دادن در مالیات و کم کردن هزینه آن ها، بر توگران تمام نشود. زیرا چنین کاری اندوخته ای است که آنان در ساختن کشور و زینت دادن ولایت، به تو بر می گردانند. علاوه بر این که تورضایت آنان را به دست آوردی و خوشحالی که عدالت را در بین آن ها گسترش دادی. از این گذشته، با افزایش توانایی، فراهم نمودن آسایش و اعتماد آنان، به آنچه که در بین آنان رایج نمودی و به خاطر برپایی عدالت در بین آن ها و مدارای شان، به نیروی آنان تکیه دادی. زیرا ممکن است حوادثی پیش آید که اگر کارها را به آنان محول نمایی با طیب خاطر انجام دهند. زیرا آبادانی قدرت تحمل را بالا می برد.

خرابی زمین به خاطر فقر کشاورزان است و فقر مردم به خاطر والیانی است که در پی جمع آوری مالند و به ادامه حکومت شان اطمینان ندارند و از تاریخ گذشتگان عبرت نگرفته اند.

تَقَدُّ: دلجویی (فرهنگ عمید)

عِيَالٌ: اهل خانه (فرهنگ عمید)

اسْتِجْلَابٌ: جلب و جمع نمودن (واژه های نهج البلاغه)

تَقْلًا: سنگینی، مقصود سنگینی خراج و مالیات است (فرهنگ نهج البلاغه)

عِلَّةٌ: بیماری، آفت، مقصود آفتهای زراعی است که موجب زیان در محصولات میشود (فرهنگ نهج البلاغه)

انْقِطَاعٌ شِدْرٌ: قطع سهمیه آب (فرهنگ نهج البلاغه). / أو انقطاع شرب: بأن ينقص الماء في النهر أو تتعلق أرض الشرب عنه لفقد الحفر (ابن ابی الحدید)

بَالَةٌ: یعنی المطر (ابن ابی الحدید). / أي ما يبيل الأرض من ندى و مطر فيما تسقى بالمطر (صبحی صالح). / بَالَةٌ: آنچه زمین را خیس می کند مانند شبنم و باران (فرهنگ نهج البلاغه)

إِحَالَةٌ: تغییر و دگرگونی زمین که موجب نابودی و فساد بذرها شود (فرهنگ نهج البلاغه)

اغْتَمَرَهَا عَرَقٌ: آب آن - زمین - را فرا گرفت، یعنی در اثر آب گرفتگی زمین، بذرها فاسد و نابود شدند (فرهنگ نهج البلاغه) اَجْحَفَ: أي أتلفها و ذهب بمادة الغذاء من الأرض فلم ينبت (صبحی صالح). / اَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ: بی آبی آن را زمین از بین برد (فرهنگ نهج البلاغه)

ذَخَرَتْ: اندوختی، ذخیره کردی (فرهنگ نهج البلاغه)

تَبَجَّحَكَ: السرور بما یری من حسن عمله في العدل (صبحی صالح). / تَبَجَّحَكَ: شادمانیت (فرهنگ نهج البلاغه)

بِاسْتِنْفَاضَةِ الْعَدْلِ: انتشاره (صبحی صالح)

إِجْمَامًا: الترفیه و الراحة (صبحی صالح). / الاجمَام: رفاه و آسایش دادن (فرهنگ نهج البلاغه)

مُعْتَمِدًا فَضَّلَ قُوَّتَهُمْ: -با ایجاد آسایش، و عدل، و عطوفت به مردم- به نیروی آنها تکیه کرده ای (فرهنگ نهج البلاغه)

إِعْوَاذِ: الفقر و الحاجة (صبحی صالح)

لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ: بخاطر حرص و طمع زمامداران بجمع آوری مال، "اشرفت نفسه على الشئ" : نسبت به چیزی حریص و آزمند شد (فرهنگ نهج البلاغه)

ص: 250

پیش از این به عرض رسید که منظور از کاتبان، نویسندگان معمولی نیستند. کسانی مورد نظرند که از لحاظ نوشتن قراردادها و عهدنامه ها، محرم راز حاکم اسلامی بودند. امروزه به لحاظ پیچیدگی های جامعه و گسترش شعبه ها، شاید وزارت خانه ای مسؤلیت چنین کارها را به دوش داشته باشد اما تا پیدا شدن معادل دقیق، منشیان اداره های هرم قدرت، برگردان پیش نهادی است. در انتخاب کاتبان دو چیز اهمیت دارد:

✓ ویژگی های کاتبان

✓ معیار انتخاب

کاتب حکومت اسلامی باید، دارای پنج ویژگی باشد: 1- پای بند اصول اخلاقی باشد. 2- ظرفیت داشته باشد. 3- سهل انگار و یا فراموشکار نباشد. 4- قدرت تشخیص نفع و ضرر را داشته باشد. 5- جایگاه خودش را بشناسد.

منظور از رعایت اصول اخلاقی، شاید این باشد که این گروه با افراد مختلفی سروکار دارند. اگر پای بند اصول اخلاقی نباشند، از جاهایی سر برخواهند آورد که نمونه های آن را به طور روزمره در روزنامه ها می خوانیم.

منظور از ظرفیت این است که خودش را گم نکند. کارش به آن جا نرسد که در حضور جمع به حاکم اسلامی، گستاخی نماید.

منظور از سهل انگاری و یا فراموش کاری این است که در انجام وظایف کوتاهی نکند. باید به موقع نامه های ارسالی را، بفرستد و نامه های رسیده را، تحویل بگیرد.

منظور از قدرت تشخیص این است که بداند، کدام قراردادی بر نفع حکومت است و کدام قراردادی پر ضرر است. اگر قراردادی نفع داشت، به سرعت انجام دهد و اگر ضرر داشت، جلو آن را بگیرد و یا موانعی ایجاد نماید.

منظور از دانستن جایگاه این است که چنین کسی به رازهای سرنوشت ساز دولتی دست رسی دارد و از تصمیم های سیاسی و اطلاعاتی آگاه است. اگر مانند انسان های عادی جلو زبانش را نگیرد و هر چیزی را بازگو نمایند، راه نفوذ دشمن را باز می کند. بنابراین، حاکم اسلامی باید در انتخاب کاتبان دقت لازم را بنماید و هر کسی را متصدی چنین پستی نکند.

در این جا سه معیار برای انتخاب بیان می شود و پس از رعایت معیارها، پیش نهاد دیگر این است که هر اداره ای، از بین کاتبان، سردفتری دارای دو ویژگی داشته باشد.

معیارهای گزینشی در همه کاتبان، عبارتند از: 1- فرد مورد نظر از روی خوش باوری انتخاب نگردد. زیرا ممکن است، کسی با منافقت و ظاهر سازی توجه حاکم اسلامی را جلب نماید و بعد از انتخاب، کار خودش را بکند. 2- در حکومت های صالح گذشته امتحان داده باشد. 3- امانتدار باشد.

ویژگی های سردفتر عبارت از این که: 1- بزرگی کارها، زمین گیرش نکند. 2- زیادی کارها پریشان نسازد.

ثُمَّ انظُرْ فِي حَالِ كُتَابِكَ قَوْلَ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرُهُمْ وَ اخْصَصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تَدْخُلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَ اسْتِرَازِكَ بِأَجْمَعِهِمْ لَوْجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكِرَامَةُ فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَصْرَةِ مَالٍ وَ لَا تَقْصُرْ بِهِ الْغَفْلَةَ عَنْ إِبْرَادِ مَكَاتِبَاتِ عَمَّا لَكَ عَلَيْكَ وَ إِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَ يُعْطِي مِنْكَ وَ لَا يُضْعِفُ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ وَ لَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ.

ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارَكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَ اسْتِنَامَتِكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصْنُوعِهِمْ وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ وَ لَكِنْ اخْتَبَرَهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثْرًا وَ أَعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَ جَهْلًا فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَ لَا يَتَشَدَّدُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا وَ مَهْمَا كَانَ فِي كُتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَايَبَتْ عَنْهُ أَلْزِمْتَهُ.

سپس در رابطه با منشیان و کاتبان توجه داشته باش. کارهایت را به بهترین آن ها واگذار نما و همه نامه های محرمانه و اسرار را از بین افراد صالح به کسی اختصاص بده که پای بند اصول اخلاقی باشد؛ از آن ها که اکرام تو او را به سرکشی و ندارد و جرات مخالفت در جمع را با تو نداشته باشد.

غفلت باعث نشود که مکاتبات کارگزاران را به تو نرساند و یا در جواب هایی که برای تو می گیرد و یا به آن ها تحویل می دهد، سهل انگاری نکند. در تنظیم هیچ قراردادی که بر نفع تو است، سستی نورزد و در فسخ قراردادهایی که بر ضرر تو است کوتاهی نورزد. در کارها به جایگاه و منزلت خودش جاهل نباشد. زیرا کسی که جاهل به جایگاه خودش باشد، به شناخت جایگاه دیگران جاهل تر است.

نباید گزینش تو بر اساس اطمینان و خوش گمانی باشد. زیرا افراد زیرک با ظاهر سازی، به راحتی خوش گمانی والیان را جلب می کند. در حالی که پشت این ظاهر سازی نه خیرخواهی وجود دارد و نه امانت داری اما آنان را از طریق خدماتی که به والیان صالح پشین انجام داده، بیازمای. پس به آن ها که کار شایسته تر در بین مردم داشته و به امانتداری شناخته تر بوده اعتماد نما. زیرا این کار دلیل بر خیرخواهی تو برای خداوند و برای کسی است که ولایت او را به عهده داری. برای کارهای اصولی ات، سرپرستی انتخاب کن که کارهای بزرگ بر او چیره نشود و کثرت کارها در مانده اش نکند و اگر در کاتبان تو نقصی بود که تویی خبر باشی، خطر آن دامن تو را خواهد گرفت.

كُتَابِكَ: جمع کاتب من يتولِّي ديوان المكاتبات (منهاج البراعة)

مَكَائِدِكَ: جمع مکیده تدبیر سري تجاه العدو (منهاج البراعة)

لَا تُبْطِرُهُ: أي لا تطغيه (صبحی صالح). / لَا تُبْطِرُهُ: او را به سرکشی و انمی دارد (فرهنگ نهج البلاغه)

مَلَاءَ: جمعیت چشم پر کن (فرهنگ نهج البلاغه)



لَا تَقْصُرْ بِهِ الْغَفْلَةُ: غفلت او را به کوتاهی - در انجام وظائفش - و انمی دارد (فرهنگ نهج البلاغه)

عَقْدًا اَعْتَقَدَهُ لَكَ: قرار دادی را که برای تو منعقد کرد (فرهنگ نهج البلاغه)

لَا يَعْجِزُ عَنْ اِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ: از الغاء یا اصلاح قرار داد زیان آور عاجز نباشد (فرهنگ نهج البلاغه)

فِرَاسَتِكَ: بالكسر قوة الظن و حسن النظر في الأمور (صبحی صالح). / الفِرَاسَةُ: نیروی گمان و حدس، از صورت به سیرت پی بردن (فرهنگ نهج البلاغه) / اسد تِنَامَتِكَ: وثوق و اطمینان (واژه ها نهج البلاغه). / اسد تِنَامَتِكَ: السكون و الثقة (صبحی صالح). / الاسد تِنَامَةٌ: آرامیدن، قرار گرفتن، در اینجا مقصود اعتماد داشتن است (فرهنگ نهج البلاغه)

بِتَصْنُعِهِمْ: با تصنع و ظاهر سازیشان (فرهنگ نهج البلاغه)

فَتَغَائِبَتِ: أي تغافلت (صبحی صالح). / تَغَائِبَتِ: غفلت کردی (فرهنگ نهج البلاغه)

پیش از ورود، به دو نکته توجه داشته باشیم: 1- آنچه که از متن بر می آید، تاجران این جا، کسانی هستند که با خرید و فروش، زندگی می کنند. پس دایره شمول آن مقداری وسیع تر است. 2- از صاحبان صنایع هم اسم برده شده اما مطلبی پیرامون آن ها بیان نشده. شاید به این دلیل که رشد صنعت در آن زمان بسیار کم بوده است.

بعد از این تصفیه حساب، در رابطه با تاجران و بازرگانان از سه لحاظ بحث می شود:

✓ نیاز جامعه به بازرگانان

✓ رسیدگی در امور بازرگانان

✓ نظارت بر کارهای آنان

نیاز جامعه به بازرگانان چنان است که اگر این قشر از جامعه نباشند، بازار مسلمین رونق نمی یابد. همین ها هستند که بازار مسلمین را زنده نگه داشته اند و وسیله های آسایش مردم را فراهم می کنند. همین ها هستند که به خاطر رفاه مردم، به دوردست ها سفر می کنند. جاهایی می روند که کمتر کسی حاضر است، در شرایط عادی به آن جا سفر نماید.

پس باید به آن ها رسیدگی شود و دولت اسلامی، موانع و مشکلات را از سر راه آنان بردارد. تا بتوانند با دست باز به مردم خدمت نمایند.

نوع رسیدگی

ص: 256

را مولا ذکر نکرده اما از اطلاق سخن، عموم فهمیده می شود؛ یعنی هر نوع مشکلات مشروع آنان باید برطرف گردد.

بعد از تعریف و تمجید و نیاز جامعه به این دسته از مردم، مولا آنان را به حال خودشان رها نمی کند و بعد از تقسیم بندی برخی از آن ها به چهار دسته، به مالک سفارش می کند که کارهای آنان را زیر نظر بگیرد و در صورت رعایت نکردن قوانین باید مجازات شوند.

آن چهار دسته عبارتند از: سخت گیران در معامله، بخیلان، احتکارکنندگان و قیمت گزاران به دل خواه.

شاید یاد آوری سه صفت مذموم بالا، تذکرات اخلاقی باشد اما احتکار، در اسلام حرام است. مولا زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را یاد آوری می کند که از این کار منع می نمود و حاکم اسلامی حق دارد که در شرایط ویژه، اموال احتکار شده را کشف نماید و به قیمت مناسب به بازار عرضه کند. اگر تاجری بعد از ممنوعیت و اخطار، دست به احتکار بزند، باید عادلانه مجازات گردد.

ثُمَّ اسَّ تَوْصٍ بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ وَ أُوصِيَ بِهِمْ خَيْرًا الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ وَ الْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ وَ أَسْبَابُ الْمَرَافِقِ وَ جُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَ الْمَطَارِحِ فِي بَرِّكَ وَ بَحْرِكَ وَ سَهْلِكَ وَ جَبَلِكَ وَ حَيْثُ لَا يَلْتَمِسُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا وَ لَا يَجْتَرِءُونَ عَلَيْهَا فَإِنَّهُمْ سِيْلٌ لَا تُخَافُ بَانِقَتَهُ وَ صَلُحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ وَ تَفَقَّدُ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَ فِي حَوَاشِي بِلَادِكَ.

وَ اعْلَمَ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا وَ شُحًّا قَبِيحًا وَ احْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَ تَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ وَ ذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ وَ عَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ فَامْنَعْ

ص: 257

مِنَ الْإِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَنَعَ مِنْهُ وَ لِيَكُنَّ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمَحًا بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَ أَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُشْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَكَلَّمْ بِهِ وَ عَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

سپس، وصیتم را در باره تجار و صاحبان صنایع در نظر داشته باش و به آنان بهترین سفارش نما. چه آن هایی که داخل شهرند، چه آن هایی که در شهرها تجارت می کنند و چه آن هایی که به نیروی بدنی شان تکیه دارند. آن ها منابع منفعت، وسیله های آسایش و آورندگان وسایل رفاه از دوردست ها هستند؛ در بیابان ها و دریاها، دشت ها و کوه ها و جاهایی که مردم در آن جاها گرد نمی آیند و جرات رفتن به آن مکان ها را ندارند. بازرگانان افرادی صلح طلبند. حادثه آفرینی ترس انگیزی ندارد. اهل مصالحه هستند و از فتنه دورند. کارهای آنان را مورد توجه قرار بده. چه آن هایی که نزدیکند و یا آن هایی که در اطرف کشورند.

با این حال، این را بدان که در بین بسیاری از آنان، سخت گیری زیاد در معامله، بخل ناپسند، احتکار در منافع و قیمت گذاری به دلخواه، وجود دارد. این رفتار، بر ضرر عامه مردم است و عیب والیان. پس از احتکار جلوگیری کن. زیرا رسول خداوند (صلى الله عليه وآله وسلم) از آن منع کرده است. باید خرید و فروش به آسانی صورت گیرد؛ با معیار عدالت و نرخ هایی که ستم به فروشنده و خریدار نشود. پس اگر کسی بعد از ممانعت تو، مرتکب احتکار شد، مجازاتش نما و مجازات باید عادلانه باشد.

اسْتَوْصِ: استوص بالجار خيراً: أوص نفسك بذلك و منه قول النبي ص استوصوا بالنساء خيراً (ابن ابی الحدید)

الْمُضْطَرِّبُ بِمَالِهِ: المتردد به بين البلدان (صبحی صالح). / الْمُضْطَرِّبُ بِمَالِهِ: کسی که بصورت سیار تجارت میکند، پيله ور (فرهنگ نهج البلاغه)

الْمُتَرَفِّقُ بِيَدَيْهِ: المكتسب (صبحی صالح). / الْمُتَرَفِّقُ بِيَدَيْهِ: کارگر، کسی که به نیروی بدنش اتکاء دارد و از آن ارتزاق می کند (فرهنگ نهج البلاغه)

الْمَرَافِقُ: ما ينتفع به من الأدوات والآنية (صبحی صالح). / الْمَرَافِقُ: منافع، آنچه از آن نفع می برند و بهره می گیرند (فرهنگ نهج البلاغه)

الْمَطَارِحُ: الأماكن البعيدة (صبحی صالح). / الْمَطَارِحُ: سرزمینهای دور (فرهنگ نهج البلاغه)

لَا يَلْتَمُّ: أي لا يمكن التئام الناس واجتماعهم في مواضع تلك المرافق من تلك الأمكنة (صبحی صالح). / لَا يَلْتَمُّ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا: مردم در آنجا گرد نمی آیند، یعنی برای مردم امکان گرد آمدن در آن اماکن وجود ندارد (فرهنگ نهج البلاغه)

انَّهُمْ سَلَمٌ: أنها صلح جو هستند (فرهنگ نهج البلاغه)

بَائِقَتُهُ: الداهية (صبحی صالح). / الْبَائِقَةُ: حادثه ناگوار، مصیبت (فرهنگ نهج البلاغه)

عَائِلَتُهُ: الشر و الحقد (اعلام سرخسی)

الضِّيقُ: کسی که در معامله سختگیر است (فرهنگ نهج البلاغه). / الضِّيقُ: عسر المعاملة (صبحی صالح)

شُحًا: البخل (صبحی صالح)

الاحتكار: انبار کردن یا نگاه داشتن کالای مورد نیاز مردم بقصد گران فروختن آن (فرهنگ نهج البلاغه)

سَمَحًا: آسان و عادلانه (واژه های نهج البلاغه)

المُبْتَاع: در اینجا به معنای مشتری است (فرهنگ نهج البلاغه)

قَارَفَ: نزدیک شد (فرهنگ نهج البلاغه)

الْحُكْرَةَ: احتکار (فرهنگ نهج البلاغه)

فَنكَلُ بِهِ: او را مجازات کن (فرهنگ نهج البلاغه)

فِي غَيْرِ اسْرَافٍ: بدون تجاوز از حد (فرهنگ نهج البلاغه)

ص: 260

در رابطه با اقشار محروم و فرودست جامعه از هفت لحاظ بحث می شود:

✓ مصادیق

✓ دسته ها

✓ منابع دستگیری

✓ فقر زدایی عمومی

✓ متصدیان امر

✓ زمان بندی حاکم اسلامی

✓ بردباری

مولا اقشار محروم و فرودست جامعه را به شش گروه تقسیم می کند. این ها عبارتند از: مساکین، محتاجین، بؤسی، زمنی، یتیمان و سال خوردگان.

در فارسی فرق زیادی بین "مسکین"، "محتاج" و "بئیس" دیده نمی شود اما در عربی "مسکین" و فقیر اگر در جمله ای جمع شوند، هرکدام معنای خاصی دارد. اگر به تنهایی به کار رود، منظور از "مسکین"، همان فقیر است.

بر اساس برداشت متنی، وضع "محتاج" از فقیر بهتر است اما چرخ زندگی اش خوب نمی چرخد و به بعضی وسایل اولیه نیازمند می باشد.

وضع "بئیس" که جمع آن "بؤسی"، باشد، از فقیر هم بدتر است. بینوایان و یکتور هوگو، در عربی به این واژه برگردانده شده است: البؤساء.

"زمینی"، به کسی گفته می شود که در اثر بیماری، کاری از دستش ساخته نیست. "زمین گیر" فارسی، برگردان قابل فهم آن است.

این طبقات شش گانه به دو گروه تقسیم می شوند: 1- قانع 2- معتر

قانع به کسانی گفته می شود که خودشان را در معرض دید قرار می دهند اما روی گدایی ندارند. معتر، به کسانی گفته می شوند که مشکلات را تحمل نمی توانند و روی گدایی پیدا می کنند. این دو واژه ریشه قرآنی دارد: وَأَطِيعُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَ. (1)

منبع حقوق چهار دسته اول، در دو جا است: در بیت المال مسلمین و در بخشی از محصولات غنایم هر شهر اما ظاهراً دو دسته بعدی با صلاحدید حاکم اسلامی تأمین می شوند.

پس در اسلام، انسان های فرودست جامعه، به حال خودشان رها نشده اند و این طور نیست که هر روز، فقیر، فقیرتر بشود و ثروتمندان، ثروتمندتر و دیوار طبقاتی بین این ها سر به آسمان بساید. این مطلب آن چنان اهمیت دارد که مولا به مالک را یادآوری می کند: 1- نسبت به طبقات محروم جامعه، برخورد متکبرانه نداشته باشد. 2- گذشته از فرودستان موجود و آن ها که خودشان را به مرکز مساعده می رسانند، حاکم اسلامی وظیفه دارد که طبقات محروم را شناسایی نموده به آن ها رسیدگی کند. تا از این طریق، هر از گاهی فقر زدایی صورت گیرد.

ص: 262



گاهی در حکومت های معمول نیز، شعارهایی شنیده می شود و خیریه هایی پا به میدان می گذارند اما پس از مدتی، توزیع کنندگان نفع بیشتری می برند، تا صاحبان حقوق. مولا متوجه این فساد پنهان است و لذا به مالک توصیه می کند که توزیع کنندگان حقوق باید، سه ویژگی داشته باشند: 1- افراد مورد اطمینان باشند. 2- اهل خشیت باشند. 3- اهل فروتنی باشند.

مورد اطمینان باشند. زیرا برخی در پی فرصتند. همین که سایه حاکم را بالای سرشان احساس نکنند، جیب شان را پر نموده، راهی کشور دیگری می شوند. اهل خشیت باشد. به خاطر این که لازم نیست، کسانی او را زیر نظر بگیرند. بلکه یاد خداوند لرزه بر جان او می افکند. اهل فروتنی باشند. به خاطر این که مبادا در برابر قشر فرودست جامعه احساس غرور نمایند.

بعد از همه این سفارشات و اجرای عدالت و پای بند به حق و اعتماد به خداوند تبارک و تعالی، از دیدگاه مولا علی (علیه السلام)، حاکم اسلامی باید، دو کار دیگر را نیز انجام دهد:

✓ نشست عمومی داشته باشد.

✓ با نماینده اقشار محروم برخورد طبیعی نماید. منظور از نشست عمومی این است که حاکم اسلامی باید، بخشی از وقت خودش را اختصاص به رسیدگی به امور اقشار محروم قراربدهد. به گونه ای که ارتشیان، محافظان و پلیس مزاحم آن ها در دیدار مستقیم افراد جامعه با حاکم اسلامی نشوند.

برخورد حاکم جامعه با نماینده این اصناف، به گونه ای باشد که آن نماینده تحت تاثیر قرار نگیرد و به لکنت زبان نیفتد. زیرا ناپاک ترین حکومت از آن کسانی است که افراد جامعه با حاکم نتوانند ملاقات رودررو داشته باشند و اگر خودشان را به هرم قدرت برسانند، نتوانند مطالب شان را درست ادا کنند.

این نکته مسلم است که گاهی شرایطی پیش می آید که دست دولت خالی است. در این صورت، رفتار خشونت آمیز مراجعه کنندگان باید تحمل شود و با عذرخواهی و پوزش، اطلاع رسانی گردد.

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالرِّمَى.

فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ فَانِعًا وَمُعْتَرًا وَاحْفَظِ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَقِسْمًا مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْأَسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى وَكُلُّ قَدِ اسْتُرْعِيَتْ حَقُّهُ وَلَا يَسَّ عَلَنَتِكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَصَدِّ بَيْعِكَ التَّافَهُ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهْمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَلَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَتَقَدُّ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرَّجَالُ.

فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ تَقَاتِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَّاضِعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ اْعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَكُلُّ فَاعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ

تَقِيلُ وَالْحَقُّ كُلُّهُ تَقِيلٌ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَوَقَعُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

وَاجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قَسَمًا مَا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَيْءٌ خَصَّكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى يَكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: "لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ." ثُمَّ احْتَمَلَ الْحُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ وَنَحَعْنَهُمُ الصَّيْقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَأَعْطَى مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئًا وَامْنَعِ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْدَارٍ.

سپس از خدا بترس! از خدا بترس! در رابطه با طبقه فرودست و محروم؛ آن نیازمندان، محتاجان، بینوایان و زمین گیرانی که راه های چاره به روی شان بسته است.

در این طبقه نیازمندانی هستند که روی گدایی دارند و نیازمندانی هستند که روی گدایی ندارند و برای خداوند پاسدار حقی باش که تورا حافظ آن در بین آنان قرار داده. بخشی از بیت المالت و بخشی از غلات غنایم هر شهر را برای طبقات پایین قرار بده. زیرا برای دورترین آنان سهمی مانند نزدیک ترین آن ها است و حق همه را رعایت نما و سرمستی ریاست تورا از رسیدگی آنان باز ندارد. زیرا کارهای زیاد و مهم عذری برای ترک مسئولیت های کوچک نمی شود. پس از اهمیت دادن به کارهای آن ها دریغ مکن و از آنان با تکبر،

روی بر مگردان و از کارهای کسانی که به تو دسترسی ندارند و به چشم تحقیر به آن ها نگاه می شود و مردم آن ها را کوچک می شمارند، سرکشی نما.

پس برای این گروه، افراد مورد اطمینان را که خداترس و فروتنند قرار بده. تا مشکلات آنان را به تو گزارش بدهند. در بین آن ها چنان عمل کن که در پیشگاه خداوند عذری داشته باشی. زیرا از بین رعیت آنان نیازمندتر به عدالت از دیگرانند. پس در ادای حق هریک چنان باش که در پیشگاه خداوند عذری داشته باشی. از یتیمان و کهن سالانی که چاره ای ندارند و خودشان را در معرض سوال قرار نمی دهند، دلجویی نما. این بر والیان سنگین تمام می شود و همه حق سنگین است اما خداوند آن را بر کسانی سبک کرده است که به عاقبت کار می اندیشند. پس، خودشان را به شکیبایی وا می دارند و به وعده خداوند که به آنان داده است، اطمینان دارند.

و بخشی از وقت خود را برای نیازمندان قرار بده تا شخصا خودت به احوال آنان رسیدگی نمایی و با آنان در مجلس عمومی بنشین. پس به خاطر خداوندی که تو را آفریده است، فروتنی نما. لشکریان، محافظان و پلیس خودت را از آنان دور کن. تا سخنگوی آنان بدون لکنت زبان با تو صحبت کند. زیرا من بارها از رسول خداوند (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: "پاک و آراسته نیست امتی که زبردستان نتوانند بدون لکنت زبان حق شان را از زبردستان بگیرند." پس درشت گویی و عجز سخن گفتن آنان را تحمل نما و نسبت به آنان از بی حوصلگی و تکبر، دوری کن. خداوند با این کار سایه رحمتش را بر

تو می گستراند و ثواب طاعتش را به تو می دهد و آنچه می بخشی با گوارایی و بی منت، ببخش و آنچه را که باز می داری، با مهربانی و پوزش خواهی باشد.

الْبُؤْسَى: شدة الفقر (صبحی صالح). / و بُؤْسَى و بَيْسَى: اشتدَّت حاجتُه (القاموس المحيط)

الزَّمْنَى: زمین گیرها (واژه نامه نهج البلاغه). / الزَّمْنَى: جمع "زمین"، عاجز، بیمار، کسی که قوایش تحلیل رفته (فرهنگ نهج البلاغه). / و الزَّمَانَةُ: العاهة. و زَمِنَ، فهو زَمِنٌ، أى: مُبتلىً، و زَمِين. و الجمع زَمْنَى (کتاب الماء)

قَانِعًا: القانع: سائل، نیازمندی که دست سؤال دراز میکند (فرهنگ نهج البلاغه). / سائلی که هرچه بدهی قناعت می کند (واژه های نهج البلاغه)

مُعْتَرًا: المتعرض للعطاء بلا سؤال (صبحی صالح). / الْمُعْتَرَّ: نیازمندی که روی گدایی ندارد (فرهنگ نهج البلاغه)

اسْتَحْفَظَكَ: طلب نگهداری کرد (فرهنگ نهج البلاغه)

غَلَاتٍ: محصولات و ثمرات (فرهنگ نهج البلاغه)

صَوَافِي: جمع صافية و هي أرض الغنيمة (صبحی صالح). / صَوَافِي: جمع "صافية"، زمین هایی که جزء غنائم هستند (فرهنگ نهج البلاغه)

بَطْرًا: طغیان بالنعمة (صبحی صالح)

التَّافِهَ: حقیر، کوچک و ناچیز (فرهنگ نهج البلاغه)

فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ: از اهمیت دادن به کار آنها دریغ مکن (فرهنگ نهج البلاغه)

لَا تُصَعِّرْ حَدَّكَ: از روی کبر و خود پسندی روی بر مگردان (فرهنگ نهج البلاغه)

تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ: او را بچشم تحقیر می نگرند (فرهنگ نهج البلاغه)

فَفَرَّغْ لِأَوْلِيكَ تِقَاتِكَ: برای -تحقیق و شناخت- آنها افراد مورد اطمینانت را قرار ده (فرهنگ نهج البلاغه)

ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ: پیران، سالخوردهگان (فرهنگ نهج البلاغه)

تُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ: سربازانت را از تعرض به آنها باز دار (فرهنگ نهج البلاغه) الاحراس: جمع "حرس"، محافظان، حراست کنندگان (فرهنگ نهج البلاغه)

الشُّرَطُ: جمع "شرطة"، ضابط، پلیس (فرهنگ نهج البلاغه)

مُتَتَعِّعٍ: بدون لکنت زبان، یعنی بدون ترس و خوف (فرهنگ نهج البلاغه)

فِي غَيْرِ مُوْطِنٍ: نه در يك جا بلکه در موارد بسیار (فرهنگ نهج البلاغه)

لَنْ تُقَدَّسَ: هرگز پاک نمی شود، "تقدیس": تطهیر و پاک کردن (فرهنگ نهج البلاغه)

الْخُرْقُ: بد خلقی و بد رفتاری (واژه ها نهج البلاغه). / شدت و خشونت، ضد رفق (فرهنگ نهج البلاغه)

الْعِي: ناتوانی در گفتار (فرهنگ نهج البلاغه)

نَحٍ: فعل امر من نَحِي يَنْحِي، أي ابعده عنهم (صبحی صالح). / دور کن (فرهنگ نهج البلاغه)

الضُّيْقُ: تنگی، مقصود در اینجا بی حوصلگی و بد خوئی است (فرهنگ نهج البلاغه)

الأنف: از چیزی ننگ و عار داشتن، استکبار، خود بزرگ بینی (فرهنگ نهج البلاغه)

أَكْنَفَ: اطراف (صبحی صالح). / الكَنَفَ: جانب، سایه، بال پرنده، ناحیه؛ "كَنَفُ الْإِنْسَانِ": دامن یا فضای بازوان و سینه انسان؛ "أَنْتَ فِي كَنَفِ اللَّهِ": تو در سایه لطف و رحمت خدائی (فرهنگ ابجدی)

هَيِّنًا: گوارا، یعنی آنچه را می بخشی بدون منت ببخش (فرهنگ نهج البلاغه)

ص: 269

## سفارش های شخصی و عمومی دیگر

بعد از گفت وگو پیرامون اقشار هشتگانه جامعه، با چند سفارش خصوصی و عمومی دیگر روبه رو می شویم. این ها عبارتند از:

✓ ضرورت ارتباط مستقیم

✓ عبادت خصوصی و جمعی

✓ غیبت حاکم از انظار عمومی

✓ نحوه برخورد با خاصان و نزدیکان

✓ تقدم صلح بر جنگ و پایداری بر تعهد

در سفارش اول، دو یاد آوری است: 1- در دو جا حضور فیزیکی حاکم اسلامی ضروری است که در متن می خوانیم. 2- به مالک دستور داده می شود که کار هر روز را باید همان روز تمام کند. این سخن، سند بزرگی است بر عدم کاغذ بازی های مرسوم و بر خلاف همه حکومت های تجربه شده. در حکومت های مرسوم، سعی بر این است که با به راه انداختن بوروکراسی، زمینه شغل کاذب فراهم بشود. تا نیروی های خودی نوعی سرگرمی داشته باشند اما حکومت عدل علی (علیه السلام) با این روش غیر انسانی مخالف است و حاکم اسلامی

ص: 270



حق ندارد که با وقت مردم بازی کند و کاری را که در وقت معینی تمام می کند، به فردا موکول نماید.

سفارش دوم در رابطه با عبادات خصوصی و جمعی است. حاکم اسلامی باید در عبادات خصوصی دو چیز را رعایت نماید: 1- بهترین زمان را برای چنین عبادت ها در نظر بگیرد. بهترین زمان تعیین نمی شود اما به طور غیر مستقیم، می فهمیم که دو هنگام، بسیار مناسب است: عبادتی که با نیت صالحه انجام گیرد و زمانی که مردم در آسایش به سر می برند. زیرا وقتی مردم در گرداب گرفتار باشند و حاکم اسلامی، به جای گره گشایی از کار مردم به عبادت بنشیند، این عبادت ارزشی ندارد. 2- این عبادت باید کامل و بی عیب و نقص باشد. عبارت "كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ" مفهوم وسیعی دارد. شاید یکی از زیر مجموعه های آن این باشد که چنین عبادتی از ریا و نیرنگ بازیدور باشد. زیرا کسانی بودند که با استفاده از این روش، سال ها بر مردم حکومت کردند. در عبادت جمعی اما باید رعایت حال ضعیف ترین کس بشود. پس حاکم اسلامی وقتی با مردم نماز بخواند، توجه به انظار عمومی او را از جاده اخلاص بیرون ننماید. در این زمینه مولا خاطره یمن را به مالک تعریف می کند.

سفارش سوم این است که حاکم اسلامی باید در بین مردم باشد. زیرا پنهان بودن از دید مردم، سه پیامد ناسالم دارد: بی خبری، کتمان حقایق و رفتار بی دلیل.

وقتی حاکم اسلامی در بین جامعه باشد و هر از گاهی نشست عمومی داشته باشد، بر اوضاع کشور مسلط است اما اگر از مردم دور بود، کم کم فاصله ایجاد می شود و در نهایت، حساب کار از دستش در می رود.

درست است که گماشتگان، او را بی اطلاع نمی گذارند اما ممکن است آن خبر دست اول نباشد و با حفظ دیدگاهی به او تحویل داده شود. زیرا ممکن است، حوادث بزرگ را کوچک نشان دهند و حوادث کوچک را بزرگ. کار خوب را بد نشان دهند و کار بد را خوب. حق را باطل نشان دهند و باطل را حق. این است که سیاست بازان دربار، اوضاع را کنترل می نمایند و این چیزی است که در تاریخ زیاد اتفاق افتاده است. گاهی شخصی که در راس جامعه قرار دارد، آدم خوبی است اما اطرافیان، آلوده به فساد و فلاکتند.

مولا پنهان شدن از انظار عمومی را رفتار بی دلیل می بیند. زیرا اگر حاکم اسلامی اهل کار و بذل و بخشش باشد، پس چرا خودش را پنهان کند؟ اگر بخل و خست، دستش را بسته است، مردم به سراغش نمی روند و حضورش باری بر دوش او نمی گذارد. با این حال، بسیاری از نیازمندی های مردم، هزینه ای ندارد. این نیازها یا شکایت از ظلم ظالم است و یا درخواست عدالت، در معامله.

ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا إِبَابَةٌ عَمَّا لَكَ بِمَا يَعْيا عَنْهُ كُتَابُكَ وَ مِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ وَ أَمْضٍ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلُهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ.

وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَدَّ لِمَحْتِ فِيهَا النَّيَّةُ وَسَدَّ لِمَحْتِ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ وَلِيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَةً فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ وَوَفَّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ بِالْغَا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ وَإِذَا قُئِمْتَ فِي صَدَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُتَفَرِّغًا وَلَا مُصَدِّعًا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أُصَلِّي بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَصْنَعِهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا.

وَأَمَّا بَعْدُ فَلَا تُطَوَّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شِدَّةٌ مِنَ الضَّيْقِ وَقَلَّةٌ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ وَالِاحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضَعُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَقْبُحُ الْحَسَنُ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَيُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِيَمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصَّدَقِ مِنَ الْكَذِبِ وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ فَفِيمَ احْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ أَوْ فِعْلِ كَرِيمٍ تُسَدِّدُهُ أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنِ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَدْلِكَ مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَثُونَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةٍ مَظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ انْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

سپس، کارهایی هستند که خودت در آن‌ها دخالت داشته باشی. یکی از آن‌ها پاسخ کارگزارانی است که منشیان از پاسخ عاجزند و دیگری برآوردن نیاز مردم در روزی است که بر تو عرضه می‌دارند و یارانت در رفع نیاز آن

ناتوانند. کار هر روز را در همان روز انجام بده. زیرا هر روز کار خودش را می خواهد.

بهترین زمان ها و کامل ترین بخش ها را بین خود و خداوند قرار بده. هرچند که همه زمان ها مال خداوند است، وقتی نیت شایسته باشد و رعیت در آن احساس آسایش نمایند. باید در اقامه واجباتی که ویژه خداوند است، اخلاص داشته باشی و در هنگام هایی باشد که مخصوص آن هنگام ها است. پس در بخشی از شب و روز وجود خودت را برای عبادت با خداوند اختصاص بده و آنچه که تو را به خداوند نزدیک می کند، کامل و بی عیب و نقص انجام بده، هرچند که خوشایند بدنت نباشد. هنگامی که در نماز برای مردم ایستادی، نه آن چنان طولانی بخوان که تنها بمانی و نه آن چنان کوتاه که نماز را ضایع نمایی. زیرا در بین مردم کسانی هستند که بیماری و یا حاجتی دارند. من از رسول خداوند (صلی الله علیه و آله و سلم)، هنگامی که به یمن می رفتم، پرسیدم: "چگونه با آنان نماز بخوانم؟" فرمود: "برای آنان مانند نماز ناتوان ترین آنان بخوان و نسبت به مؤمنین مهربان باش."

بعد از این ها، خودت را به طور طولانی از رعیت پنهان مکن. زیرا پنهانی والیان از رعیت، بخشی از بی حوصلگی و بی اطلاعی به کارها است و پنهان شدن از جامعه، حاکمان را از دانستن آنچه که پنهان کرده اند، باز می دارد. پس بزرگ پیش آنان کوچک دیده می شود و کوچک پیش آنان بزرگ، کار خوب را بد می بینند و کار بد را خوب و حق و باطل پیش آنان مشتبه می شود. والی هم مانند دیگران انسانی است. کارهایی را که مردم از او پنهان می دارند،

نمی دانند و حق نیز نشانه ای ندارد که به وسیله آن راست از دروغ تشخیص داده شود. وضع تو از دو حال بیرون نیست: یا کسی هستی که در راه حق با بذل و بخشش تلاش می کند، پس چرا از حق واجبی که می بخشی و یا کار خوبی که انجام می دهی، پنهانی؟ یا کسی هستی که به مرض بخل مبتلایی، در این صورت وقتی مردم مأیوس از تو باشد، به سراغ تو نمی آیند. با این حال، بسیاری از نیازمندی های مردم، هزینه ای ندارد. این نیازها یا شکایت از ظلم و ستم است و یا درخواست عدالت، در معامله.

ص: 275

## نحوه برخورد با خاصان و شفاف سازی

در این بخش با دو مطلب روبه رو هستیم:

✓ نحوه برخورد با خاصان و اهل راز

✓ شفاف سازی

وقتی کسی به قدرت برسد، معمولاً دوستان و خویشاوندان زیادی پیدا می کند و آنان با استفاده از این نام، به امکانات زیادی دست می یابند اما در پیچه رانت خواری های از این قبیل، در حکومت عدل علی (علیه السلام) برای همیشه بسته است. مولا نه تنها دوستان دور و نزدیک بعد از رسیدن به قدرت را به رسمیت می شناسد که دوستان نزدیک صاحب قدرت و همرازان حقیقی را به حساب نمی آورد و بی هیچ ملاحظه ای، به مالک سفارش می فرماید که ریشه درآمدهای ناعادلانه نزدیکان و خواصی که بی هیچ زحمتی صاحب ثروت کلان می شود، باید ریشه کن شود. پدیده رانت خواری از راه های مختلف شکل می گیرد اما در آن زمان "قطیعه" و مالکیت های برخی از زمین های با موقعیت های ویژه، یکی از راه های درآمد باد آورده بود و مولا به مالک سفارش می کند که جلو این پارتی بازی ها را بگیرد.

برخی از مترجمین، "قطیعه" را به "تیول" برگردانده اند و "تیول" به زمین ها و ملکی گفته می شده که قدرت حاکمه در اختیار کسی قرار می داده و آن کس از طریق مالیات آن زمین، برای خودش درآمدی فراهم می نموده.

ص: 276

منظور از زمین های ویژه، آن زمین هایی بوده که موقعیت خاصی داشته. صاحب آن زمین می توانسته به سهمیه آب دیگران دست درازی کند و یا به کار دسته جمعی دیگران ضرر برساند. پس آنان مجبور بودند که برای صاحب آن زمین امتیازاتی قائل گردند.

این ها نمونه هایی از رانت خواری آن روز بود که به عنوان نمونه یاد شده اما آنچه که پیش مولا اهمیت دارد، اجرای عدالت است و به حاکم اسلامی گوش زد می فرماید که در برقراری عدل، تفاوتی بین نزدیک و دور نباشد: "برای والیان خواص و نزدیکانی است که خودخواه، غارت گر و بی انصاف در معامله اند. پس ماده اصلی آنان را با قطع وسایل آن ریشه کن نما و برای هیچ یک از اطرافیان قطع زمینی واگذار مکن و از تو طمع نکنند که قرارداد زمینی را به نفع آنان ببندی، تا به مردم دیگر ضرر رسانند..."

این مطلب واضح است که حاکمان هم بی دشمن نیستند. ممکن است حاکمی، تمام اصول عدالت را رعایت نماید اما دشمنانی دارد که از لحاظ تبلیغاتی بسیار نیرومندند. اتفاقات کوچک را آن چنان بزرگ می کنند که تمام خوبی های دستگاه حاکمه را به چالش می کشد. اگر چنین اتفاقی بیفتد، راه حل سکوت نیست. زیرا سکوت، اوضاع را پیچیده تر می کند. راه حل این است که با قدرت و اقتدار، شفاف سازی نماید. شفاف سازی، سبب می شود که حاکم اسلامی ساخته تر شود و مردم بر حق و عدالت استوار بمانند.

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي حَاصَّةً وَ بَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَ تَطَاوُلٌ وَ قَلَّةٌ اِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِمُ مَادَّةَ اَوْلِيكَ بِقَطْعِ اَسْبَابِ تِلْكَ الْاَحْوَالِ وَ لَا تُقْطِعَنَّ لِاحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ

حَامَّتِكَ فَطِيعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ يَحْمِلُونَ مَثُوبَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنَأً  
ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

وَالزِّمَّ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَادِقاً مُحْتَسِباً وَأَقِيعاً ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَتَّقِلُ  
عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَعَبَةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ.

وَإِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُدْرِكَ وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَرِفْقاً بِرَعِيَّتِكَ وَإِعْذاراً تَبْلُغُ  
بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ.

سپس، برای والیان خواص و نزدیکانی است که خودخواه، غارت گر و بی انصاف در معامله اند. پس ماده اصلی آنان را با قطع وسایل آن ریشه کن نما و برای هیچ یک از اطرافیان قطع زمین و واگذار مکن و از تو طمع نکنند که قرارداد زمینی را به نفع آنان ببندی، تا به مردم دیگر ضرر رسانند؛ ضرر در سهمیه آب یا کار مشترکی که هزینه را بر دیگران تحمیل نماید. تا گوارایی آن برای آن ها باشد و ننگ و عارش در دنیا و آخرت بر تو.

حق را به کسانی که خواهان آن است، اجرا نما. نزدیک باشد یا دور و در این زمینه شکبیا باش. هرچند که اجرای حق در باره نزدیکان و خواص تو باشد و عاقبت آن را بطلب، هرچند که تحملش بر تو سنگین باشد. زیرا عاقبت آن پسندیده است.



اگر رعیت به تو گمان ستم کاری برند، با عذرخواهی برای آنان روشنگری نما و با این شفاف سازی، بدگمانی آنان را برطرف کن. زیرا عذرخواهی تمرین برای تو و مدارا برای رعیت است؛ عذرخواهی تو را به مقصود می رساند و آنان را بر حق استوار می نماید.

ص: 279

## تقدم صلح بر جنگ و پایداری بر تعهد

بعد از نحوه برخورد با خصمان و اهل راز، به جایی می‌رسیم که یکی از زیبایی‌های مکتب اسلام را به نمایش می‌گذارد و آن این است که در اسلام حق تقدم بر صلح و آرامش است، نه بر جنگ و خون‌ریزی و حاکم اسلامی بعد از بستن پیمان صلح، وظایفی دارد که باید به آن‌ها عمل نماید. پس در این بخش با این نکات روبه‌رو می‌شویم:

✓ شرایط صلح با دشمن

✓ پیش‌گیری‌های بعد از صلح

✓ وظایف حاکم اسلام بعد از بستن پیمان صلح

شرایط صلح چیز دور از دسترسی نیست. کافی است که از طرف دشمن، پیشنهاد صلح بشود و از طرف مسلمانان خشنودی خداوند تبارک و تعالی را در پی داشته باشد و این مطلب واضح است که حضرت حق، طرفدار جنگ و خونریزی نبوده و نخواهد بود. تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که تمام جنگ‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاعی بوده است. اگر بعد از پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله و سلم)، کسانی دست به کشورگشایی زده باشند، خون‌های ریخته شده به گردن آن‌ها است و باید پاسخ‌گو باشند و الا اسلام دینی نیست که وقتی به طور صحیح به کسی عرض شود، نفرت انگیز باشد. مسلمانان اندونزی، مالزی و بسیاری از جاهای دیگر، شاهد روشن بر گفته ما است.

ص: 280

اما این که پیشنهاد باید از طرف دشمن صورت گیرد، به خاطر این است که تا دشمن در نقطه ضعف قرار نگیرد، صلحی در کار نیست. وقتی قوای دشمن به تحلیل برود و امکان پیروزی وجود نداشته باشد، چنین پیشنهادهایی را می دهند و جالب این که مولا از چنین پیشنهادی استقبال می کند و به مالک سفارش می فرماید که اگر این دو شرط آماده بود، از چنین موقعیتی نگذرد. زیرا در صلح امکان استراحت برای سربازان فراهم می شود، نگرانی های حاکم اسلامی کم می شود و امنیت و آرامش به کشور بازمی گردد.

این ها که گفته آمد، در باره اصل صلح و آشتی بود. بعد از صلح اما وظیفه حاکم اسلامی نسبت به شخص خود و دشمن فرق می کند. آنچه که مربوط به دشمن می شود، حاکم اسلامی باید بی خیالی را کنار بگذارد و همواره مراقب اوضاع باشد. زیرا معمولاً دشمنان به پیمان شان پای بند نیستند و همواره در پی فرصت می باشند. و این را حضرت حق نیز یادآوری نموده است. آن جا که می فرماید:

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ. (1)

آنچه که مربوط به حاکم اسلامی می شود، بعد از بستن پیمان صلح، باید پای بند مقرراتی باشد و از هیچ یک آن ها سرپیچی نکند. این مقررات از این قرار است:

ص: 281

1- اگر حاکم اسلامی با دشمن پیمانی ببندد، باید وفای به عهد و پیمان را حفظ نماید و هرگاه این پیمان از طرف مسلمانان در خطر بیفتد، با تمام وجود باید از آن دفاع نماید. زیرا به قول خود مولا: "از واجبات الهی چیزی بزرگ تر از وفای به عهد نیست که مردم دنیا با همه اختلافاتی که دارند، در آن متفق هستند."

2- حاکم اسلامی بعد از بستن پیمان صلح، حق ندارد که مرتکب خیانت عهد شکنی و حيله بشود. زیرا این کار مساوی با گستاخی به خداوند عزّ و جلّ می باشد. او که امان خودش را مایه آسایش بندگانش قرار داده است.

3- حاکم اسلامی نباید پیمانی ببندد که راه هایی را برای خودش باز بگذارد، تا بعداً از آن استفاده نماید و یا در پیمان نامه، عبارت های دو پهلو به کار ببرد و توجیه منویات خودش را در آن پنهان بکند.

4- حاکم اسلامی وقتی در تنگنا بیفتد، حق ندارد به طور یک جانبه، قرارداد را باطل اعلام نماید. باید تنگناها و مشکلات را تحمل کند. زیرا: "شکیبایی بر تنگنایی که امید گشایش آن می رود و عاقبت نیکو دارد، بهتر است از خیانت و پیمان شکنی."

وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِبُحُودِكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ وَ لَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهَمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ.

وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَأَزَعِ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَانِهِمْ وَتَشَدُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُسْدِرُ كُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ.

فَلَا تَعْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَلَا تَحْسِنَنَّ بِعَهْدِكَ وَلَا تَحْتَلَنَّ عَدُوَّكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَحَرِيماً يَسَّ كُنُونُ إِلَى مَنَعَتِهِ وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَى جَوَارِهِ فَلَا إِدْغَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ وَلَا تَعْقِدْ عَقْداً تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوْتُّةِ.

وَ لَا يَدْعُوَنَّكَ ضَيْقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرٍ تَرَجُّوا انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ غَدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلِبَةٌ لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ.

صلحی را که دشمن پیشنهاد می کند و رضای خداوند در آن باشد، رد مکن. زیرا در صلح آسایش سربازان، رهایی از نگرانی ها و امنیت کشور است اما بعد از صلح باید چهار چشمی مواظب دشمن باشی! زیرا دشمن گاهی نزدیک می شود، تا غافل گیر نماید. پس دور اندیش باش و در این مورد به خوش گمانی تردید نما.

اگر بین خود و دشمن پیمانی ببندی یا جامه ذمه و امان را بر او بپوشانی، وفای به عهد را حفظ کن و امانی که دادی، به خوبی رعایت نما و خودت را

سپهر پیمانی که داده ای بگردان. زیرا از واجبات الهی چیزی بزرگ تر از وفای به عهد نیست که مردم دنیا با همه اختلافاتی که دارند، در آن متفق هستند. تا آن جا که مشرکین نیز پیش از مسلمانان به پیمانی که می بستند، پای بند بودند. زیرا عواقب خیانت را می دانستند.

پس به پیمانان خیانت مکن و عهدت را نشکن و به دشمن حيله مزن. زیرا به خداوند گستاخی نمی کند، مگر نادان بدبخت! این در حالی است که خداوند با رحمت و اسعه، عهد و امان خودش را مایه آسایش بین بندگان قرار داده و حریمی نهاده بر آن ها که در حصار مستحکم او آرامش یابند و به او پناه می برند. پس در این عهد و پیمان، فساد، خیانت و نیرنگ نباید باشد. پیمانی مبنی که در آن راه هایی را بازگذاری و بعد از محکم کاری و دقت، بر چیزی که دو پهلو باشد، اعتماد نمایی.

سختی کاری که در آن تعهد الهی را رعایت می کنی، تو را وادار نکند که به ناحق، اقدام به فسخ پیمان کنی. زیرا شکیبایی بر تنگنایی که امید گشایش آن می رود و عاقبت نیکو دارد، بهتر است از خیانت و پیمان شکنی ای که از پیامد آن می ترسی و مورد بازخواست خداوند قرارگیری و در دنیا و آخرت پذیرفته نگردی.

يَعِيَا: يعجز (صبيحي صالح)

تَحْرَجُ: به حرج می افتد (واژه های نهج البلاغه). / تَحْرَجُ: تنگ میشود، یعنی اموری که دست یارانت حوصله پرداختن به آن را ندارند و برای راحتی یا

جلب سود یا اظهار قدرت خود، آن را به تعویق می اندازند (فرهنگ نهج البلاغه)

أَجْزَلُ: أعظم (صبحی صالح). / اجزَل: بزرگترین (فرهنگ نهج البلاغه)

غَيْرُ مَثْلُومٍ: غیر مخدوش بشیء من التقصير و لا مخروق بالرياء (صبحی صالح). / غَيْرُ مَثْلُومٍ: غیر مخدوش، بدون خدشه، مثلوم: شکاف دار، ترك خورده (فرهنگ نهج البلاغه)

فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرِّأً وَلَا مُضَدِّيَعًا: نماز را نه چندان طولانی کن که موجب فرار مردم گردد و نه چنان مختصر که ارکان آن ضایع شود، بلکه همیشه حد اعتدال را مراعات کن (فرهنگ نهج البلاغه)

تَوَارَى: پنهان شد (واژه های نهج البلاغه)

سِمَاتٌ: جمع سمة بكسر ففتح و هي العلامة (صبحی صالح). / سِمَاتٌ: جمع سمة، علامات، نشانه ها (فرهنگ نهج البلاغه)

سَخَتْ: جادت (منهاج البراعة)

تُسَدِّيهِ: الإعطاء (منهاج البراعة)

ايسُوا: مأیوس شدند (فرهنگ نهج البلاغه)

بِطَانَةٌ: دخلاؤه و أهل سرّه ممن يسكن إليهم و يثق بمودّتهم (منهاج البراعة).

/ بطانه: محرم راز (فرهنگ معین)

اسْتِثْنَاءٌ: ترجیح دادن و مقدم نمودن (واژه های نهج البلاغه). / الاستِثْنَاءُ: بخود اختصاص دادن، انحصار طلبی (فرهنگ نهج البلاغه)

تَطَاوُلٌ: به مردم تكبر نمودن (واژه های نهج البلاغه)

فَأَحْسِمُ: اقطع مادة شرورهم عن الناس بقطع أسباب تعديهم (صبحى صالح). / أَحْسِمُ: قطع كن (فرهنگ نهج البلاغه) لَا تُقْطِعَنَّ: الأقطع: المنحة من الأرض (شرح محمد عبده). / لَا تُقْطِعَنَّ: هرگز زمینی را به رسم تیول نبخش (فرهنگ نهج البلاغه)

الْقَطِيعَةُ: زمین بخشیده شده، تیول (فرهنگ نهج البلاغه)

حَامَّتِكَ: الحامة: الخاصة و القرابة (شرح محمد عبده). / حَامَّتِكَ: خواص و خویشاوندان (واژه های نهج البلاغه)

اعْتَقَادٍ: الاعتقاد: الامتلاك (شرح محمد عبده). / اعْتَقَادٍ: مالک شدن (فرهنگ نهج البلاغه)

عُقْدَةٌ: زمین زراعی (فرهنگ نهج البلاغه). / العقدة بالضم: الضیعة (صبحى صالح)

شَرِبٍ: سهمیه آب (فرهنگ نهج البلاغه). / هو النصيب فى الماء (صبحى صالح)

مَهْنًا: منفعتة الهنيئة (شرح محمد عبده). / گوارا، آنچه بدون زحمت بدست آید (فرهنگ نهج البلاغه)

مَعَبَّةٌ: العاقبة (صبحى صالح)

حَيْفًا: ظلما (صبحى صالح). / ظلم و ستم (فرهنگ نهج البلاغه)

فَأَصَّحِرْ: آشکار کن (فرهنگ نهج البلاغه). / فَأَصَّحِرْ لَهُمْ: أبرز لهم (شرح محمد عبده). / الاصحار: الظهور و أصله البروز فى الصحراء (صبحى صالح)

اعْدِلْ عَنكَ: نَحَاه عنك (صبحى صالح). / کنار بزن، برطرف کن (فرهنگ نهج البلاغه)



رِيَاضَةٌ: تعويدا لنفسك على العدل (شرح محمد عبده). / تمرين و عادت دادن (فرهنگ نهج البلاغه)

إِعْذَارًا: تقديم العذر أو ابدائه (شرح محمد عبده). / اِعْذَارًا: پوزش خواستن (فرهنگ نهج البلاغه)

دَعَةٌ: محرّكة الراحة (شرح محمد عبده). / دعة: آسایش (فرهنگ نهج البلاغه)

قَارَبَ: تقرب (بنیاد نهج البلاغه)

لِيَتَغَفَّلَ: تا غافلگیر کند (فرهنگ نهج البلاغه). / قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ: أي تقرب منك بالصلح ليلقي عليك عنه غفلة فيغدرك فيها (شرح محمد عبده)

ذِمَّةٌ: العهد (شرح محمد عبده). / اصل معنای "ذمة" عبارت از وجدان است که انسان را به رعایت و اداء حقوق دیگران وامی دارد، سپس در معنای عهد و پیمان بکار رفته است (فرهنگ نهج البلاغه) فَحَطُّ: امر من حاطه يحوطه بمعنى حفظه و صانه (صبحی صالح). / فعل امر حاط يحوط، حفظ کن، نگهدار (فرهنگ نهج البلاغه)

جُبَّتْ: بالضم الوقاية، أي حافظ على ما أعطيت من العهد بروحك (شرح محمد عبده). / سپر، یعنی با جانت از تعهدات و پیمانهای خود محافظت کن (فرهنگ نهج البلاغه)

اسْتَوْبَلُوا: أي وجدوها و بييلة، مهلكة (صبحی صالح). / اسْتَوْبَلُوا: عواقب پیمان شکنی را - سخت و ناگوار یافتند (فرهنگ نهج البلاغه)

الْعَدْرُ: بی وفایی کردن، خیانت ورزیدن (فرهنگ معین)

تَخَيَّسَنَ: خاس بعهدہ: خان و نقضہ (شرح محمد عبده). / لَا تَخَيَّسَنَ: هرگز خیانت مکن (فرهنگ نهج البلاغه)

تَخْتَلَنَ: الخداع و المكر (منهاج البراعة). / لَا تَخْتَلَنَ: هرگز خدعه مکن، فریب مده (فرهنگ نهج البلاغه)

أَفْضَاةً: هنا بمعنی افشاء (صبحی صالح). / آن را افشاء کرد (فرهنگ نهج البلاغه)

حَرِيماً: آنچه حرام شده و تماس با آن جایز نیست (فرهنگ نهج البلاغه)

مَنْعَتَهُ: نیرو، قوت (فرهنگ نهج البلاغه)

يَسْتَفِيضُونَ: پناه می برند (فرهنگ نهج البلاغه). / أَي يَفْزَعُونَ إِلَيْهِ بِسُرْعَةٍ (صبحی صالح)

إِدْغَالَ: الافساد (صبحی صالح)

مُدَّالْسَةً: الخيانة (صبحی صالح)

الْعِلَلُ: جمع "علّة"، بیماریها، یعنی پیمان و قرار دادی که بخاطر ابهام و عدم صراحتش قابل انصراف از معنای ظاهریش باشد (فرهنگ نهج البلاغه)

لَحْنِ قَوْلٍ: ما يقبل التوجيه كالتورية و التعريض (صبحی صالح). / سخنی که قابل توجیه و تأویل است (فرهنگ نهج البلاغه)

انْفِرَاجُهُ: گشایش (فرهنگ معین)

طَلْبَةٌ: مطالبه، درخواست حق (فرهنگ نهج البلاغه)

در اعلام خطرها نکته هایی یادآوری می شود که تفاوت حکومت علی پسند و سایر حکومت های بشری را نشان می دهد.

در اولین اعلام خطر، پیامد قتل عمدی و غیر عمدی تذکر داده می شود. مولا از واژه "ایاک" استفاده می کند. از "ایاک" در عربی "تحدیر" قصد می شود و "تحدیر" یعنی ترساندن و عاقبت کار را یادآوری کردن. وقتی کسی عاقبت خوفناک دیگری را یادآوری کند، از این واژه استفاده می نماید. مولا- نیز مالک را از ریختن خون ناحق می ترساند و پیامدهای وحشتناک آن را می شمرد. ریختن خون ناحق این پیامدها را دارد: 1- عذاب الهی 2- زوال نعمت 3- مرگ زود رس 4- سوال اول خداوند در روز قیامت 5- تضعیف دستگاه حاکمه 6- سقوط حکومت.

مولا با برشمردن این پیامدها، به مالک توصیه می کند که حاکمیت خودش را با خونریزی تقویت نکند. اگر چنین کند، قتل عمد قصاص دارد و قاتل در پیشگاه خداوند و امام واجب اطاعه خودش عذری ندارد.

پیامدهای دیگر محتاج توضیح نیست اما نمونه بارز مرگ زود رس را در رابطه با یزید پسر معاویه می توان تصور نمود که پس از شهادت سید الشهدا

(علیه السلام)، تنها دو سال زنده ماند، تا واقعه "حرّه" را رقم بزند و کعبه را به منجنق ببندد و با خاطر جمع به جهنم برود.

این هشدارها در رابطه با قتل عمد بود. اگر حاکمی دچار، قتل غیر عمد بشود، باید دیه آن را به اولیای مقتول بپردازد و از غرور و تکبر، دوری نماید. فرقی نمی کند که وسیله قتل تازیانه باشد، شمشیر باشد و یا مشت.

در اعلام خطر دوم، حاکم اسلامی باید از دو صفت به شدت پرهیزد. این دو عبارتند از: 1- خودپسندی 2- لذت بردن از مداحی های چاپلوسان. زیرا این خصوصیت ها فرصت را برای قدرت نمایی شیطان آماده می کند.

در اعلام خطر سوم، حاکم اسلامی باید از سه خصلت به شدت پرهیزد. این سه عبارتند از: 1- منت گذاری 2- بزرگ نمایی 3- وعده خلافی.

منت گذاری، اثر کارهای خوب را خنثی می کند، بزرگ نمایی، سبب کمزنگ شدن حقیقت می شود و خلف وعده پیش خداوند و مردم، نفرت انگیز است. چنان که حضرت حق همین مطلب را گوش زد نموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (2) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (3) (1)

در اعلام خطر چهارم، حاکم اسلامی باید از چهار خصلت به شدت پرهیزد. این چهار خصلت، عبارتند از: 1- عجله کردن 2- بی حالی 3- لجاجت 4- کوتاهی.

ص: 290

عجله یعنی شتاب در تحقق کاری که می شود آن را به طور احسن انجام داد. بی حالی، یعنی این که همه شرایط موجود است اما حاکم اسلامی از آن فرصت استفاده نمی کند. لجاجت یعنی اصرار بر چیزی که تمام شواهد بر خلاف او است. کوتاهی یعنی این که انسان در کاری تلاش کافی نکند. همه این صفت ها مذموم است و راه موفقیت انسان را مسدود می کند. پس بهتر این که به قول مولا: "هر چیزی سر جایش قرار گیرد و هر کاری در زمان خودش انجام داده شود."

در اعلام خطر پنجم، حاکم اسلامی باید از چهار صفت مذموم به شدت پرهیزد. این چهار خصلت، عبارتند از: 1- امتیازطلبی 2- غفلت 3- غرور بی جا 4- تندروی ها.

امتیاز طلبی در جایی است که مردم در چیزی سهم مساوی دارند اما حاکم اسلامی سهم بیشتری می طلبد. غفلت در جایی است که همه می دانند ظلمی بنیان جامعه را ویران می کند اما حاکم اسلامی، چنان تنیده در خود است که مطلبی با آن روشنی را درک نمی تواند. غرور بی جا در جایی است که حاکم اسلام با مقداری معذرت خواهی می تواند جلوفتنه را بگیرد اما غرورش اجازه نمی دهد که دست به چنین کاریزند. تندروی ها را می توان در سه زمینه تصور نمود: دست بزن، استفاده از نیش زبان و عجله در مجازات.

البته رعایت این دستورات از نظر مولا امکان پذیر نیست، مگر برای کسی که خودش را مسافر احساس نماید، این زندگی را لحظه ای بداند که برگه امتحانش را پر می کند و بالاخره در پیشگاه عدل الهی قرار می گیرد و الا تمام

برای این است که به امتیازهای ناعادلانه برسند، با سرکشیدن جام های آن چنانی، وجدان انسانی شان را سرکوب نمایند و دست و زبان شان حد و مرزی نشناسد.

إِيَّاكَ وَ الدِّمَاءَ وَ سَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَ لَا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ وَ لَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَ انْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ اللَّهُ سَدِّحَانُهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُقَوِّينَّ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَ يُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَ يَنْقُلُهُ وَ لَا عُدْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوْدَ الْبَدَنِ وَ إِنْ ابْتُلِيَتْ بِحَطِّهَا وَ أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَفِئَكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ فَإِنَّ فِي الْوَكْرَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةٌ فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَحْوُهُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ.

وَ إِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَ الثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثِقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ.

وَ إِيَّاكَ وَ الْمَنَّ عَلَى رِعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ أَوْ التَّرْيُودَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَ التَّرْيُودَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَ الْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: "كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ."

وَ إِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوْ التَّسْقُطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ أَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ فَضَعَّ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَ أَوْقَعَ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.

ص: 292

وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَةٌ وَالتَّعَابِي عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ فَإِنَّهُ مَاخُودٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنَكَّشُفُ عَنْكَ أُعْطِيَةُ الْأُمُورِ وَيُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ أَمْلِكُ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ وَسُورَةَ حَدِّكَ وَسَطْوَةَ يَدِكَ وَغَرْبَ لِسَانِكَ وَاحْتِرْسَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ.

از خون و خون ریزی به ناحق، به شدت اجتناب نما. زیرا چیزی دعوت کننده تر به عذاب، بزرگ تر به لحاظ پیامد، سزاوارتر به زوال نعمت و مرگ زودرس، از ریختن خون به ناحق نیست و خداوند سبحان در روز قیامت از داوری خونریزی بین بندگان آغاز می کند. پس حکومت خودت را با خون ریزی حرام تقویت مکن. زیرا خونریزی موجب ضعف و سستی آن می شود. بلکه خونریزی حکومت را ساقط می کند و آن را به دیگران منتقل می نماید و تو در قتل عمد، نه در پیشگاه خداوند عذری داری و نه در پیش من. زیرا در قتل عمد قصاص است. اگر گرفتار اشتباهی بشوی و تازیانه یا شمشیر یا دستت تندروی نماید، -زیرا مشقت و بالاتر از آن، گاهی موجب مرگ می شود- پس غرور قدرت باعث نگردد که حق بازماندگان مقتول را ادا نکنی.

از خودپسندی و اعتماد به چیزی که تو را خودپسند بار می آورد و شیفتگی به ستایش زیاد، به شدت پرهیز. زیرا آن ها از مطمئن ترین فرصت های شیطانی است. تا نیکی نیکان را از بین ببرد.

از منت گذاشتن کارهای نیکویت، یا بزرگ نمایی کارهایت و یا وعده دادن و خلف وعده نمودن، بر رعیت، به شدت پرهیز. زیرا منت، نیکویی را باطل می کند، بزرگ نمایی روشنایی حق را از بین می برد و وعده خلافی پیش خداوند و مردم، نفرت انگیز است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: "بسیار نفرت انگیز است پیش خداوند که چیزی را بگویند و انجام ندهند!"

از عجله کردن در کارها، قبل از زمانش یا از سستی در کارها وقتی که زمینه ای فراهم می شود، یا از لجاجت در چیزی که برایت روشن نیست و یا از کوتاهی آن، وقتی برایت روشن است، به شدت پرهیز! پس هرچیز را سر جایش قرار بده و هر کار را در زمان خودش انجام بده.

از امتیاز طلبی در چیزی که مردم در آن مساویند و غفلت از کارهایی که برای همه واضح است، به شدت پرهیز! زیرا آنچه برداشته ای، برای دیگری برداشته خواهد شد و به زودی پرده از کارهای تو کنار می رود و ستم دیده تو را به پای میز محاکمه خواهد برد. غرور بی جا، تند روی، دست بزن، و نیش زبانت را در اختیار داشته باش. از همه این ها با شتاب نکردن و دست تعدی نگشودن، خویشتن داری کن. تا خشم فرو نشیند و بر خود مسلط شوی. و این کار به دست تو انجام نمی گیرد، مگر این که با یاد برگشت به سمت پرودگار، غم هایت زیاد شود.

بَغَيْرِ حِلِّهَا: به ناحق (فاطمی)

لِنِقْمَةٍ: عقوبت و عذاب (فرهنگ معین). / اَنْتَقَمَ اللّٰهُ مِنْهُ، اَى عَاقَبَهُ. و الاسم منه النِّقْمَةُ (الصَّحاح)



فَوَدَّ: القصاص (صبحی صالح)

أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ: عَجَلٌ بما لم تكن تريده أردت تأديبا فأعقب قتلا (صبحی صالح). / تازيانه ات - اشتباها - به افراط رفت (فرهنگ نهج البلاغه)

الْوَكْزَةُ: بفتح فسكون الضربة يجمع الكف بضم الجيم أي قبضته، وهي المعروفة باللكمة (صبحی صالح). / الوكزة: مشت زدن (فرهنگ نهج البلاغه)

لَا تَطْمَحَنَّ بِكَ: لا يرتفعنَّ بك كبرياء السلطان (شرح محمد عبده). / تورا بالا نبرد، یعنی موجب تكبر تو نشود (فرهنگ نهج البلاغه)

نَخْوَةٌ: تكبر و خود بینی (فرهنگ معین)

الإطراء: المبالغة في الثناء (صبحی صالح). / زیاده روی در مدح (فرهنگ نهج البلاغه)

يَمْحَقُ: المحق: النقصان و ذهاب البركة (لسان العرب). / يقال محقه محقا من باب نفعه نقصه و أذهب منه البركة، و قيل المحق ذهاب الشيء كله حتى لا يرى له أثر (منهاج البراعة)

التزئد: كالتقيد إظهار الزيادة في الأعمال عن الواقع منها في معرض الافتخار (صبحی صالح). / التزئد: کاری را بیشتر و زیادتر از واقع نشان دادن (فرهنگ نهج البلاغه)

المقت: البغض و السخط (صبحی صالح). / بغض و خشم (فرهنگ نهج البلاغه)

التسقط: مقصود در اینجا سستی و سهل انگاری است (فرهنگ نهج البلاغه)

اللجاجه: الاصرار على النزاع و تنكرت لم يعرف وجه الصواب فيه (صبحی صالح). / اصرار و لجاجت كردن (فرهنگ نهج البلاغه)

تَنَكَّرْتُ: مبهم شد، صواب از ناصواب شناخته نشد (فرهنگ نهج البلاغه)

الْوَهْنُ: الضعف (صبحی صالح)

الإِسْتِثْنَاءُ: تخصيص النفس بزيادة (صبحی صالح). / بخود اختصاص دادن، انحصار طلبی (فرهنگ نهج البلاغه)

أُسُوَّةٌ: متساوون (صبحی صالح)

التَّغَايِبُ: التغافل (صبحی صالح)

تُعْنَى بِهِ: عمّا وجبت عليك عنايتك به (اعلام سرخسی)

حَمِيَّةٌ أَنْفَاكٌ: نخوت و غرور تو (فرهنگ نهج البلاغه)

سُوْرَةٌ: الحدة (صبحی صالح). / حدث، تندى (فرهنگ نهج البلاغه)

حَدُّكَ: خشم و غضب تو، "الحدُّ من الانسان": دلیری و خشم انسان (فرهنگ نهج البلاغه)

السُّطُوَّةُ: البطش برفع اليد (مفردات أَلْفَاظ القرآن). / دلیری و حمله نمودن با بلند کردن دست - برای زدن - (ترجمه مفردات أَلْفَاظ القرآن)

عَرَبٌ لِسَانُكَ: بفتح فسكون الحدّ تشبيها له بحد السيف و نحوه (صبحی صالح). / تیزی، تندى (فرهنگ نهج البلاغه)

أَحْتَرَسُ: حَرَسَ الشَّيْءَ يَحْرُسُهُ وَ يَحْرُسُهُ حَرَسًا، حَفَظَهُ (المحکم و المحيط الأَـعْظَم). / أَحْتَرَسَ مِنْهُ: از او پرهیز و خویشتن داری کرد (فرهنگ ابجدی)

الْبَادِرَةُ: ما يبدو من اللسان عند الغضب من سباب و نحوه (صبحی صالح). / سخن ناصوابی که به هنگام غضب از انسان سر میزند (فرهنگ نهج البلاغه)

حَتَّى: احتمالا "حتى" در این جا به معنای الا است (فاطمی)

## معیارهای حکومتی و دعاهای مستجاب

در پایان این عهدنامه، با دو مطلب روبه رو هستیم:

✓ معیارهای حکومتی

✓ دعاهای قبول شده

مولا- شاید به خاطر این که این سند تاریخی- الهی ماندگار بماند، یک بار دیگر، به مالک نکاتی را یاد آور می شود. این بار زیر عنوان معیارهای حکومتی و داشتن یک نقشه راه. به این معنا که وقتی حکومتی تحت عنوان اسلام اداره می شود، باید معیارهایی را رعایت نماید. این طور نباشد که محتوای با عنوان در تقابل باشد. این معیارها عبارتند از الگوهای ششگانه: 1- روش حاکمان عادل گذشته 2- سنت برتر جا افتاده 3- گفتار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) 4- واجبات قرآن کریم 5- پیروی از اعمال امام واجب اطاعه 6- راهنمایی های عهدنامه.

ص: 297

آنچه که ما از این معیارها برداشت می‌کنیم، منظور از روش حاکمان عادل گذشته شاید کسانی باشند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در جاهای مختلف فرستادند و آن‌ها به طور شایسته از عهده کار برآمدند.

منظور از سنت یا راه و روش برتر شاید این باشد که برخی سنت‌گذاری‌های گذشتگان صالح از نظر دور نباشد.

منظور از آثار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، احادیث آن بزرگوار در زمینه‌های مختلف است. منتها احادیث صحیح، نه جعلیاتی که به آن جناب نسبت می‌دهند.

منظور از واجبات قرآن کریم، تطبیق آیات الاحکام این کتاب آسمانی است. منظور از پیروی از اعمال امام واجب‌الاطاعه در زمان مالک، کارکرد مولا علی (علیه السلام) در زمینه‌های گوناگون است.

منظور از عهدنامه، همین سند تاریخی - الهی می‌باشد که سرشار از راهنمایی متنوع می‌باشد.

مولا علی (علیه السلام) در پایان این عهدنامه چند درخواست از حضرت حق نموده که به طور شگفت‌انگیزی همه آن‌ها مورد اجابت قرار گرفته است. این درخواست‌ها عبارتند از: 1- توفیق کسب رضایت حضرت حق و عذر موجه در پیشگاه او 2- ستایش بندگان خداوند 3- آثار زیبا در شهرها 4- تصویر نعمت کامل 5- عزتمندی مضاعف 6- پایان زندگی سعادت‌مند و شهادت در راه حضرت حق.

این مطلب روشن است که تا خداوند تبارک و تعالی از کسی راضی نباشد، آن کس محبوبیت قلبی پیدا نمی کند. از این که محبت مولا علی (علیه السلام) در قلب ها جا دارد، معلوم می شود که خداوند تبارک و تعالی از مولا راضی است و در نتیجه از پیرو حقیقی او که مالک اشتر باشد. البته این که می گوئیم نام مولا قلب ها را جان تازه می بخشد، قلب های انسان های با فطرت سالم مراد است. نه قلب های منافقانی که زیر سایه اسلام به نوایی می رسند. زیرا خود آن بزرگوار فرمود:

لَوْ صَدَرْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيِّفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَا صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَائِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَذَلِكَ أَنَّهُ قَضَى فَاثْقَضَنِي عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَنَّهُ قَالَ: "يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ!" (1)

منظور از اثر زیبا، تاثیرات مثبت اعتقادی و فکری هستند که از این خاندان برجای مانده است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: "اگر ما نبودیم، خداوند تبارک و تعالی عبادت نمی شد." (2)

واقعیت مطلب هم چنین است. اگر علی (علیه السلام) و فرزندان او نمی بودند، معلوم نبود که از کجا سردر می آوردیم؟ کافی است که اطراف مان بنگریم که دیگران از خداوند چه چهره ای ساخته اند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را چگونه معرفی می کنند. این

ص: 299

- 
- 1- . نهج البلاغه با توضیح صبحی صالح، ص 477
  - 2- . إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا خُرَّانَةً فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ وَلَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ وَبِعِبَادَتِنَا عِبَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ. ر.ك. الكافي، ج 1، ص 193

آثار زیبای برج مانده او است که توحید با همه زیبایی اش به ما معرفی شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را آن چنان که خداوند می خواهد، می شناسیم.

از این لحاظ ولایت علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم او برای ما تمام نعمت است و خداوند تبارک و تعالی از این نعمت سوال خواهد کرد. چنان که مولا امام صادق (علیه السلام) این سخن را ضمن تفسیر "سوره تکاثر" به ابو حنیفه فرمود:

"سَأَلَ أَبُو حَنِيفَةَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (1)

عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ مَا النَّعِيمُ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ؟ قَالَ: الْقُوَّةُ مِنَ الطَّعَامِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ. فَقَالَ: لَيْنُ أَوْفَقَكَ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَكَ عَنْ كُلِّ أَكْلَةٍ أَكَلْتَهَا أَوْ شَرِبَةٍ شَرِبْتَهَا لِيُطَوَّلَنَّ وَقُوفُكَ بَيْنَ يَدَيْهِ. قَالَ: فَمَا النَّعِيمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ النَّعِيمُ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ وَبِنَا اتَّخَفُوا بَعْدَ أَنْ كَانُوا مُخْتَلِفِينَ وَبِنَا أَلَّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَجَعَلَهُمْ إِخْوَانًا بَعْدَ أَنْ كَانُوا أَعْدَاءً وَبِنَا هَدَاهُمُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ وَهُوَ النِّعْمَةُ الَّتِي لَا تَنْقَطِعُ وَاللَّهُ سَائِلُهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ وَهُوَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَعِزَّتُهُ. (2)

در رابطه با کرامت مضاعف و عزتمندی، باید گفت: عزتی بالاتر از این نیست که اگر همین الان کسی به شما خبر بدهد که رفتن به نجف اشرف احتیاج به ویزا ندارد، آن وقت خواهی دید که سیل جمعیت به آن سوی سرازیر خواهد شد و این دریای مواج، اختصاص به شیعیان هم نخواهد داشت.

پایان سعادت مند زندگی همان چیزی شد که مولا آرزو داشت و آن جام شهادتی بود که در بهترین زمان و مکان سرکشید و جالب تر این که هردوی این

ص: 300

1- از لحاظ قاعده باید "سَأَلَ أَبَا حَنِيفَةَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) - باشد اما در مصادر، به همین شکل نوشته است (فاطمی)

2- ر.ک. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج 10، ص 813

بزرگوار به دست شقی ترین کسان به فیض شهادت رسیدند؛ یکی در جهل مرکب غوطه ور بود و دیگری در لجنزار شیطننت. یکی دین را به انحراف می کشید و دیگری از دین استفاده ابزاری می کرد. یکی علی (علیه السلام) را کافر می دانست و دیگری هفتاد صدسال آزرگار، بسیاری را با بدعت ناسزاگویی گرفتار آتش جهنم نمود. این سخن زمنخسری در ربیع الابرار است که از زبان عامر بن عبد الله بن زبیر نقل می کند: "ألا إن الدنيا لم تبن شيئاً إلا هدمته الآخرة، وإن الآخرة لم تبن شيئاً فهدمته الدنيا، وإن بني أمية لعنوا علياً علي منابرهم سبعين سنة فما زاده الله إلا رفعة ونبلاً!" (1)

این در حالی است که ابن عباس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این حدیث را روایت می کند:

"مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّيَّ وَ مَنْ سَبَّيَّ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِمٌّ." (2)

ایا کسی که آن بدعت منفور را پایه گذاری کرد، هزار بار بدتر از ابن ملجم نیست!؟

وَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةِ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةِ فَاضِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنِ نَبِيِّنَا (صلی الله علیه و آله و سلم) أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا

ص: 301

1- . ر.ک. ربیع الابرار، ص 313. چاپ جدید، ج 2، ص 335

2- . بحار الأنوار، ج 40، ص 77. این حدیث شریف روات و منابع زیادی دارد ولی من ابن عباس را انتخاب نمودم که دیگران تقدیس می کنند.

عَمَلْنَا بِهَا وَتَجْتَهَدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَاسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسْرِعِ نَفْسِكَ إِلَيَّ هَوَاهَا.

وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَمْعِهِ رَحْمَتِهِ وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُؤَقِّنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ وَجَمِيلِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ وَتَمَامِ النُّعْمَةِ وَتَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَ السَّلَامُ.

آنچه که بر تو لازم است این که حکومت دادگر پیشین، رفتار با ارزش گذشتگان، آثار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و واجبات کتاب خداوند را به یاد بیاور. به هرچه از اعمال ما دیدی اقتدا نما و در پیروی عهدنامه ای که از تو تعهد گرفتم، تلاش کن. من با این عهدنامه حجتم را بر تو تمام نمودم. تا بهانه ای برای عنان گشادگی نفس تو نباشد.

من از خداوند تبارک و تعالی می خواهم که با رحمت و قدرت بی انتهایش، من و تو را به تمام خواسته هایی که خشنودی او را در پی دارد، موفق بدارد و این که بتوانیم در پیشگاه او و خلقتش عذر آشکارا قلمه نماییم؛ با خوشنامی در بین بندگان، یادمان زیبا در شهرها، نعمت کامل و عزتمندی! و این که پایان عمر من و تو را با سعادت و شهادت رقم زند! "ما به سوی او باز می گردیم!"

و درود پیوسته و فراوان بر رسول خداوند (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل مطهرش! والسلام.

تَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ: کرامت مضاعف (فرهنگ نهج البلاغه)



این متن ضمیمه، برشی از کتاب شریف "کلامکم نور" نوشته دانشمند ارجمند استاد سید حسین فاطمی مفسر قرآن و استاد نهج البلاغه است. ایشان در بخشی از مقدمه کتاب خود، این نوشتار فاخر را چنین معرفی می کند: "کتاب در دست شما، دارای حدود ششصد و هفتاد حدیث از منابع معتبر است و همانند "تفسیر روشنائی"، بر سه پایه استوار می باشد:

✓ ترجمه روان، ادبی و نزدیک به متن .

✓ واژه شناسی.

✓ توضیح برخی نکته های قابل تأمل .

با توجه به تجربه نگارنده در رابطه با شعر و تکنیک های زبانی، ترجمه این احادیث، نزدیک تر به متن، مفهومی تر و ادبی تر است؛ مخصوصا در جاهایی که متن از آرایه های زبانی استفاده کرده باشد.

هر حدیثی که دارای واژه‌های نسبتاً ناآشنا باشد، آن واژه‌ها ریشه‌یابی شده‌اند. بسیاری از واژه‌ها، برگردان فارسی دارند اما برخی از آن‌ها با زبان عربی بسیار ساده توضیح داده شده‌اند. آن‌هم به این دلیل که این کار سبب تقویت زبانی می‌شود. توجه داشته باشیم که مخاطب نویسنده، هم در این کتاب و هم در تفسیر روشنائی افرادی هستند که اندکی با زبان مبدأ، آشنایی داشته باشند و الا، توضیح واژه‌ها به فارسی هم دردی را دوا نمی‌کند."

در انتهای این نوشته برای نویسنده این نوشته ارجمند خیر دنیا و سعادت آخرت را آرزو داریم و برای خوانندگان، توفیق فهم و عمل صالح و خالص خواستاریم.

ص: 304

1. مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ. (1)

هرکس عبادت خالصانه اش را بالا بفرستد، خداوند بهترین مصلحت او را پایین می فرستد.

2. سَأَلْتُ أَبِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: "وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَمَاهُمْ." قَالَ هُمْ الْأَنْبِيَاءُ بَعْدِي عَلِيٌّ وَسَيِّدِي وَتَسْعَةُ مَنْ صُلِبَ الْحُسَيْنِ هُمْ رِجَالُ الْأَعْرَافِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونَهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَيُنْكِرُونَهُ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِهِمْ. (2)

از پدرم در رابطه با قول خداوند تبارک و تعالی سوال کردم که فرموده: "بر اعراف مردانی هستند که آن ها را از سیمای شان می شناسند." فرمود: "آن ها امامان بعد از من؛ علی، دو نواده ام و نه نفر از صلب حسین هستند؛ آن ها مردان اعرافند! داخل بهشت نمی شود، مگر کسی که آنان را بشناسد و آنان هم او را بشناسند. داخل جهنم نمی شود، مگر کسی که منکر آنان باشد و آنان هم او را انکار کنند. خداوند جز از راه شناخت آن ها شناخته نمی شود."

ص: 305

1- . بحار الأنوار، ج 67، ص 249

2- . همان منبع، ج 36، ص 351

3. يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَهْدَ إِلَيَّ وَ حَدَّثَنِي أَنَّي أَوْلَ أَهْلِي لِحُوقًا بِهِ وَلَا بُدَّ مِنْهُ، فَاصْبِرْ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ ارْضَ بِقَضَائِهِ. (1)

یا ابا الحسن! رسول خداوند به من وعده داده است و به من فرموده: من اولین کسی از اهلش هستم که به او ملحق خواهم شد و این وعده شدنی است. پس به امر خداوند شکیبا باش و به قضای او راضی!

4. يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَقَلَّ مَكْتَبِي بَيْنَهُمْ وَ مَا أَقْرَبَ مَغِيبِي مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ فَوَ اللَّهُ لَا أَسْكُتُ لَيْلًا وَ لَا نَهَارًا أَوْ الْحَقُّ بِأَيِّ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ لَهَا عَلِيُّ (عليه السلام) افْعَلِي يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ مَا بَدَأَ لَكَ ثُمَّ إِنَّهُ بَنَى لَهَا بَيْتًا فِي 1. الْبُقْعِ نَازِحًا عَنِ الْمَدِينَةِ يُسَمَّى بَيْتَ الْأَحْزَانِ وَ كَانَتْ إِذَا أَصْبَحَتْ قَدَمَتِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) أَمَامَهَا وَ خَرَجَتْ إِلَى الْبُقْعِ بَاكِئَةً. (2)

یا ابا الحسن! ماندن من در بین آن ها بسیار کم است و به زودی از دیدگان آن ها پنهان شده رخت بر می بستم! به خداوند سوگند! شب و روز ساکت نخواهم نشست، تا به پدر بزرگوام ملحق شوم! علی (علیه السلام) به او گفت: کاری را که مصلحت می بینی انجام بده. بعد برای او در بقیع، دور از مدینه، خانه ای بنا نمود که بیت الاحزان نامیده می شد و او هنگامی که صبح می کرد، حسن و حسین (علیهمما السلام) را جلو می انداخت و به بقیع می رفت، در حالی که چشمان مطهرش اشک آلود بود!

مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ: ظاهرا این عبارت یک نوع اصطلاح است که مرادف "من بینهم" می باشد (فاطمی)

ص: 306

1- . همان منبع، ج 43، ص 201

2- . بحار الأنوار، ج 43، ص 177

نازحاً: دور شده، کوچ کننده، کم آب شد. نزع: دور شد، کوچ کرد، کم آب شد (المعجم البسيط)

5. یا انس کیف طابت أنفسکم أن تحثوا علی وجه رسول التراب. (1)

انس! چگونه راضی شدید که بر صورت رسول خداوند خاک پاشید؟!

طابت نفسه بكذا: أي رضى به (شمس العلوم)

تحثوا: حثاً التراب: خاک را پاشید (فرهنگ ابجدی). / حثى التراب عليه يحثوه ويحثيه حثواً وحثياً: هاله ورماءه (تاج العروس)

6. دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَقَدْ افْتَرَشْتُ فِرَاشِي لِلنَّوْمِ، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ لَا تَنَامِي إِلَّا وَقَدْ عَمِلْتِ أَرْبَعَةَ: خَتَمْتِ الْقُرْآنَ، وَجَعَلْتِ الْأَنْبِيَاءَ شُهَدَاءَكَ، وَأَرْضَيْتِ الْمُؤْمِنِينَ عَن نَفْسِكَ، وَحَجَجْتِ وَاعْتَمَرْتِ، قَالَ هَذَا وَأَخَذَ فِي الصَّلَاةِ، فَصَبَرْتُ حَتَّى أَتَمَّ صَلَاتَهُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْتِ بِأَرْبَعَةٍ لَا أَقْدِرُ عَلَيْهَا فِي هَذَا الْحَالِ! فَتَبَسَّمَ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَقَالَ: إِذَا قَرَأْتِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّكَ خَتَمْتِ الْقُرْآنَ، وَإِذَا صَلَّيْتِ عَلَيَّ وَعَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي كُنَّا شُهَدَاءَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِذَا اسْتَغْفَرْتِ لِلْمُؤْمِنِينَ رَضُوا كُلُّهُمْ عَنكَ، وَإِذَا قُلْتِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَقَدْ حَجَجْتِ وَاعْتَمَرْتِ. (2)

رسول خداوند (صلى الله عليه وآله وسلم) بر من وارد شد، در حالی که من رختخواب را پهن کرده بودم. فرمود: فاطمه جان! به رختخواب مرو، مگر این که چهار کار را انجام

ص: 307

1- . عوالم علوم والمعارف، ج 11، ص 810، سوگنامه، ص 23

2- . عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ج 11، ص 857، این حدیث شریف در سایت آیت الله سیدان هم وجود دارد.

داده باشی: قرآنی ختم کرده باشی، انبیا را شفیع خودت قرار داده باشی، همه مؤمنین را از خودت خوشنود نموده باشی و حج و عمره ای به جا آورده باشی. این را فرمود و به نماز ایستاد. منتظر ماندم تا نمازش را تمام نماید. عرض کردم: یا رسول الله! به چهار چیزی امر فرمودید که در این حال برای انجام آن ها قادر نیستیم. تبسمی نمود و فرمود: وقتی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار بخوانی، گویا یک قرآن ختم نمودی، وقتی بر من و پیامبران پیش از من درود بفرستی، ما روز قیامت شفیعان تو خواهیم بود، وقتی بر مؤمنین استغفار نمایی، همه آن ها از تو خوشنود خواهند گشت و هنگامی بگویی: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، حج و عمره انجام دادی!

7. سَمِعْتُ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُؤَافِقُهَا رَجُلٌ مَسَّ لِمَ يَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أُعْطَاهُ إِيَّاهُ... فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ سَاعَةٍ هِيَ قَالَ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِذَا تَدَلَّى نِصْفَ عَيْنِ الشَّمْسِ لِلْغُرُوبِ. (1)

از پدرم شنیدم که می فرمود: در روز جمعه ساعتی است که اگر انسان مسلمان چیزی از خداوند بخواهد، خداوند عز و جل حاجتش را بر آورده می کند. عرض کردم یا رسول الله! آن کدام ساعت است؟ فرمود: هنگامی که نصف گرده خورشید برای غروب پایین آمده باشد.

تَدَلَّى: پایین آمدن، معلق یا آویزان شد (المعجم البسيط)

ص: 308

---

1- . همان منبع، ج 86، ص 269، با اندک تفاوتی این حدیث شریف در سایت آیت الله سیدان هم وجود دارد.

عَيْنِ الشَّمْسِ: و الْقُرْصُ عَيْنِ الشَّمْسِ، عَلَى التَّشْبِيهِ (المحکم). / "عين"، در عربی معانی زیاد دارد. در این جا "قرص خورشید"، معنای مناسبی است (فاطمی)

احادیث ولایی صدیقه طاهره

8. أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: عَلَيَّ خَيْرٌ مَنَ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ سِبْطَايَ وَ تَسْعَةَ مَنَ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةَ الْبِرِّ لَئِنِ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَ جَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيَيْنَ وَ لَئِنِ خَالَفْتُمُوهُمْ لَيَكُونَنَّ الْإِخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (1)

خداوند تبارک و تعالی را شاهد می گیرم! از پدرم شنیدم که می فرمود: علی بهترین کسی است که در بین شما جایگزین گذاشتم. او و دو نواده ام و نه نفر از صلب حسین امام و خلیفه بعد از من هستید؛ اما مان نیکو کاری که اگر آن ها را پیروی نمایید، راهنمایان هدایت گر هدایت شده خواهید یافت و اگر مخالفت آن ها را نمایید، تا قیامت در اختلاف به سر می برید.

9. لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكُعْبَةِ إِذْ تُتَوَّى وَلَا تَأْتِي. (2)

رسول خداوند (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مثل امام مانند کعبه -مکر مه- است. مردم به زیارت آن می روند، نه این که او به زیارت مردم بیاید.

ص: 309

---

1- . همان منبع، ج 36، ص 353

2- . همان منبع، ج 36، ص 353

10. أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَاتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِيِّهِ [نَبِيِّهِمْ] لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ وَ لَوْرَثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ وَ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَائِمُنَا التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مِنْ آخِرِهِ اللَّهُ وَ آخَرُوا مِنْ قَدَّمَهُ اللَّهُ. (1)

به خداوند سوگند! اگر حق را به اهلش واگذار می کردند و عترت پیامبرشان را پیروی می نمودند، در رابطه با حضرت حق، دو نفر اختلاف نمی کردند و خلافت الهی پشت در پشت در جایگاه خودش قرار داشت تا قائم ما که نهمین فرزند حسین است، قیام می کرد اما کسی را که خداوند پایین قرار داده بود، بالا بردند و کسی را که خداوند اول قرار داده بود، آخر نمودند!

11. هذا جبرئيل يخبرني أَنَّ السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ، حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ وَأَنَّ الشَّقِيَّ كُلَّ الشَّقِيَّ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ. (2)

پیامبر فرمود: این جبرئیل است که به من خبر می دهد: سعادتمند کامل کسی است که علی را در زندگی و پس از مرگش دوست بدارد و بدبخت کامل کسی است که بغض علی را در زندگی و پس از مرگش داشته باشد. الشقی: بدبخت، بیچاره، گستاخ (المعجم البسيط)

12. وَقَالَ رَجُلٌ لِامْرَأَتِهِ اذْهَبِي إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَاسْأَلِيهَا عَنِّي أَنِّي مِنْ شِيعَتِكُمْ أَمْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِكُمْ فَسَأَلَتْهُ فَقَالَتْ قَوْلِي لَهُ إِنَّ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمْرُنَاكَ وَ تَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَإِلَّا فَلَا:

ص: 310

1- . همان منبع، ج36، ص353، در کتاب: الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر، " و اتبعوا عترة نبيهم"، دارد.

2- . همان منبع، ج39، ص257



مردی به خانمش گفت: خدمت حضرت زهرا (سلام الله علیها) برو و از او بپرس آیا من از شیعیان شما هستم یا نه؟ پس آن خانم از حضرت زهرا (سلام الله علیها) این سوال را نمود و حضرت فرمود: به او بگو! اگر به آنچه ما می گوئیم، عمل نمایی و از آنچه نهی می کنیم، دست برداری، تو از شیعیان ما هستی و گرنه خیر.

13. فَرَجَعَتْ فَأَخْبَرَتْهُ فَقَالَ يَا وَيْلِي وَمَنْ يَنْفُكُ مِنَ الدُّنُوبِ وَالْخَطَايَا فَأَنَا إِذَا خَالِدٌ فِي النَّارِ فَإِنَّ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيَعَتِهِمْ فَهُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ فَرَجَعَتِ الْمَرْأَةُ فَقَالَتْ لِفَاطِمَةَ مَا قَالَ زَوْجُهَا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ قَوْلِي لَهُ لَيْسَ هَكَذَا شِيَعَتُنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكُلُّ مُحِبِّينَا وَمُؤَلِّي أَوْلِيَانِنَا وَمُعَادِي أَعْدَائِنَا وَالْمُسَدِّمِ بَقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ لَنَا لَيْسُوا مِنْ شِيَعَتِنَا إِذَا خَالَفُوا أَوْامِرَنَا وَنَوَاهِينَا فِي سَائِرِ الْمُؤَبَقَاتِ وَهُمْ مَعَ ذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ وَ لَكِنْ بَعْدَ مَا يُطَهَّرُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلَايَا وَالرَّزَايَا أَوْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ بِأَنْوَاعِ شِدَائِدِهَا أَوْ فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ بَعْدَ إِهْلَائِهَا إِلَى أَنْ نَسَّ تَتَّقِدَهُمْ بِحَبِّنَا مِنْهَا وَنَتَّقِلُهُمْ إِلَى حَضْرَتِنَا. (1)

زن، برگشت و به مردش ماجرا را نقل کرد. مرد گفت: وای بر من! چه کسی مرا از پیامد گناهان و خطاهایم نجات می دهد؟ پس من با این حساب برای همیشه در آتش جهنم به سر خواهم برد! زیرا اگر کسی از شیعیان آن ها نباشد، در آتش جهنم جاودانه اند! زن به خدمت حضرت زهرا (سلام الله علیها) برگشت و آنچه که شوهرش گفته بود را نقل نمود. صدیقه طاهره فرمود: به او بگو: این طور نیست. شیعیان ما از گزیدگان اهل بهشت هستند و تمام دوستان و هواداران ما، اولیای ما و دشمنان اعدای ما هستند و کسانی که از لحاظ قلب و

ص: 311

زبان، مسلمانند اما امر و نهی ما را در برخی اعمال خطر آفرین، مخالفت می کنند، با این وجود جایگاه آن ها در بهشت برین است ولیکن بعد از این که توسط بلاها و مصیبت ها و یا در صحرای محشر با انواع گرفتاری ها و یا با سوختن در طبقه بالای جهنم از گناهان شان پاک بگردند تا این که آن ها را با محبت مان نجات بدهیم و به حضور مان منتقل نماییم.

المُوبِقَاتِ: اعمالی که انسان را به هلاکت می رساند، معاصی و گناهان (المعجم البسيط)

عَرَصَاتٍ: عرصه: زمینی که بنا نشده است، صحن حیاط منزل (المعجم البسيط). / العَرَصَاتِ: جمع عَرَصَة، و هي كلّ موضع واسع لا بناء فيه (النهاية في غريب الحديث). / این هایی که عرض شد، معانی تحت اللفظی "عرصات" است. در اصطلاح حدیثی، منظور صحرای محشر است (فاطمی)

14. أَخْبَرَنِي أَبِي وَ هُوَ ذَا مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيَّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ جَبَّ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ. (1)

پدرم به من خبر داد و آن خبر این است: هرکس بر او یا بر من سه روز سلام بفرستد، خداوند بر او بهشت را واجب می کند.

15. قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) يَا فَاطِمَةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ الْحَقُّ بِي حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ. (2)

پدرم، رسول خداوند به من فرمود: فاطمه جان! هرکس به تو درود بفرستد، خداوند گناهان او را می پوشاند و او را در جوار من قرار می دهد. هر جای بهشت که باشم!

ص: 312

1- . همان منبع، ج 43، ص 185

2- . همان منبع، ج 97، ص 194

16. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ لِعَلِيِّ (عليه السلام) يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْحَلِيفَةُ بَعْدِي وَأَنْتَ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى فَابْنُكَ الْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُسَيْنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُ عَلِيٍّ بَنُ الْحَسَنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنُهُ عَلِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَهُمْ أُمَّةٌ الْحَقُّ وَالْأَسِنَّةُ الصِّدْقِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُمْ مَخْذُولٌ مَنْ خَدَلَهُمْ. (1)

رسول خداوند (صلى الله عليه وآله وسلم) به علی (عليه السلام) می فرمود: علی جان! تو امام و جانشین بعد از من هستی و تو بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن ها هستی. وقتی از دنیا بروی، فرزندان حسن [عليه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن ها است. وقتی حسن [عليه السلام] از دنیا رفت، حسین [عليه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن ها است. وقتی حسین [عليه السلام] از دنیا رفت، پسرش علی بن الحسین [عليه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن ها است. وقتی علی بن الحسین [عليه السلام] از دنیا رفت، پسرش محمد [عليه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن ها است. وقتی محمد [عليه السلام] از دنیا رفت، پسرش

ص: 313

جعفر [علیه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن‌ها است. وقتی جعفر [علیه السلام] از دنیا رفت، پسرش موسی [علیه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن‌ها است. وقتی موسی [علیه السلام] از دنیا رفت، پسرش علی [علیه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن‌ها است. وقتی علی [علیه السلام] از دنیا رفت، پسرش محمد [علیه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن‌ها است. وقتی محمد [علیه السلام] از دنیا رفت، پسرش علی [علیه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن‌ها است. وقتی علی [علیه السلام] از دنیا رفت، پسرش حسن [علیه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن‌ها است. وقتی حسن [علیه السلام] از دنیا رفت، پس مهدی منتظر [علیه السلام] بر مؤمنین سزاوارتر از خود آن‌ها است. خداوند توسط او شرق و غرب زمین را فتح می‌کند. آن‌ها امامان برحق و زبان صدق هستند. پیروز است کسی که آن‌ها را یاری کند. تنها مانده است، کسی که آن‌ها را تنها بگذارد.

17. وَاللَّهِ يَا بْنَ الْحَطَّابِ لَوْلَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَصِيبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، لَعَلِمْتَ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْأَجَابَةِ. (1)

به خداوند قسم! پسر خطاب! اگر کراهت از این که بلاها به بی‌گناهان اصابت کند نمی‌داشتی، می‌فهمیدی که خداوند را سوگند می‌دادم و او را اجابت کننده‌ام می‌یابیدم!

ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْأَجَابَةِ: در این جمله، الثفات از خطاب به غایب شده است؛ یعنی به جای این که بفرماید: ثُمَّ تَجِدُكَ... فرمود: ثُمَّ أَجِدُهُ. الثفات در زمان عربی زیبایی‌های خاصی دارد و مفهوم خاصی را القا می‌کند اما در فارسی متاسفانه خوب جا نیفتاده است (فاطمی)

ص: 314

18. فَقَالَتْ نَشَدْتُكُمَا بِاللَّهِ أَلَمْ تَسْمَعَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ رِضًا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي وَ مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي وَ مَنْ أَسَّ حَطَّ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَّ حَطَّنِي قَالَا نَعَمْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَتْ فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمَا أَسَّ حَطُّمَانِي وَ مَا أَرْضَيْتُمَانِي وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله وسلم) لَأَشْكُوَنَّكُمَا إِلَيْهِ. (1)

فرمود: شما دوتا را به خداوند قسم می‌دهم! آیا از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) نشنیده‌اید که می‌فرمود: رضای فاطمه رضای من است و غضب او غضب من است؟ هرکس دخترم فاطمه را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هرکس فاطمه را خوشنود کند، مرا خوشنود کرده است و هرکس فاطمه را خشمگین کند، مرا خشمگین نموده است؟ گفتند: آری این مطلب را از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیده‌ایم. فرمود: خداوند و فرشتگان او را شاهد می‌گیرم که شما دوتا مرا به خشم آوردید و خوشنودم نکردید! اگر پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) را ملاقات کنم، حتماً از شما دوتا به او شکایت خواهم کرد!

نَشَدْتُكُمَا: نشد: قسم داد، پرسش کرد، درخواست کرد (المعجم البسيط)

19. هَلْ سَمِعْتُمَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ فَاطِمَةُ بَصَّعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي قَالَا نَعَمْ فَرَفَعَتْ يَدَهَا إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَتْ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي فَأَنَا أَشْكُوهُمَا إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ لَا وَاللَّهِ لَا أَرْضَى عَنْكُمَا أَبَدًا حَتَّى أَلْقَى أَبِي رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ أُخْبِرَهُ بِمَا صَنَعْتُمَا فَيَكُونَ هُوَ الْحَاكِمَ فِيكُمَا قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ دَعَا

ص: 315

أَبُو بَكْرٍ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ وَ جَزَعٌ جَزَعًا شَدِيدًا فَقَالَ عُمَرُ تَجَزَعُ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ قَوْلِ امْرَأَةٍ؟ (1)

فرمود: آیا شما دو تا شنیده اید که رسول خداوند می فرمود: فاطمه پاره ای از وجود من است! هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده؟! گفتند: آری. پس دست هایش را به سمت آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! این دو مرا اذیت کردند! من از این دو به تو و فرستاده تو شکایت می کنم! هرگز از این دو راضی نخواهم شد تا هنگامی که پدرم رسول خداوند را ملاقات کنم و او را از آنچه انجام داده اید، خبر بدهم! پس او نسبت به شما دو تا قضاوت خواهد کرد! در آن هنگام صدای ابو بکر به ویل ثبور بلند شد و عمر گفت: از سخن یک زن جزع و فزع می کنی خلیفه رسول خدا!

بَضْعَةٌ: قطعه، پاره (المعجم البسيط)

الْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ: ویل: وای، دعایی است برای نازل شدن شر و بلا. ثبور: مرگ و هلاکت، غم و اندوه (المعجم البسيط)

ص: 316

حالا- می رسیم به یکی از خطبه های صدیقه طاهره (سلام الله علیها) اما پیش از رسیدن به خطبه، باید از سه مطلب بگذریم. این ها عبارتند از: 1- نگاه گذرا به خطبه بی بی (سلام الله علیها)، تحت عنوان "یک تصویر و چهار منظره". 2- دیدن بخشی از تصویرهای این خطبه. 3- دیدن آیاتی که در این خطبه استفاده شده اند. آیات را از این لحاظ جداگانه آوردیم که اولاً انس و تسلط بانو (سلام الله علیها) را بر قرآن کریم بنگریم. ثانیاً، بی بی مطهره (سلام الله علیها) به بخشی از این آیات اشاره نموده است و جا دارد که ما آیات را به صورت کامل ببینیم.

یک تصویر و چهار منظره

صفات پسندیده انسانی، گاهی به تنهایی تحسین برانگیز است و انسان را تحت تاثیر قرار می دهد. مثلاً علم خوشایند هرکس است و عالم در چشم هرکس بزرگ می آید. پیش از دست یابی به موبایل، برخی حتی برای یک تماس تلفنی، مسافت طولانی ای طی می کردند اما اکنون چنین نیست. هر وقت که خواسته باشند، با هر کس و در هر کشوری که بخواهند، تماس برقرار می نماید. آدم چقدر تحسین می کند کس یا کسانی را که به فکر رفاه بشریت

ص: 317

بودند و شب و روز تلاش کردند که به دانشی از این قبیل، دست یابند. (1) تازه این وسایل پاسخ به نیاز زود گذری است که به زودی، آدم باید تمام این ها را بگذارند و خودش را برای يك مسافرت به ظاهر بی برگشت آماده نماید. گاهی سطح انسان به جایی می رسد که وسایل مدرن و پیشرفته دنیا را اسباب بازی هایی بیش نمی بیند. پس می خواهد کاری کند که در بازی زندگی، بازنده نباشد. اگر واقعا جدی به سرنوشتش بیندیشد، ممکن است بخت یارش باشد و با کسی رو به رو شود که فلسفه زیستن را برای او تشریح نماید و از آن پس در عین برخورداری از امکانات مادی، قلم سرنوشتش را نیز به دست بگیرد. در تاریخ نمونه های فراوان از این گونه انسان ها داریم که با برداشتن "غشاوه" از چشم و پرده غفلت از گوش، الگوی دیگران قرار گرفتند. "بشر حافی" و کسانی دیگر، با دیدن عالمی، مسیر زندگی شان را تغییر دادند.

شجاعت هم همین حالت را دارد. گاهی يك انسان شجاع برای ملتی مدال افتخار تقدیم می کند. یادم نمی رود که در جنگ سی و يك روزه حزب الله و اسرائیل، با این که تلاش سفیر عربستان سعودی، هم راستا با سیاست های صهیونیست بود اما متعصب ترین تحلیل گر عرب از حسن نصرالله با احترام یاد می کرد و احساس می شد که او بر بلندای لبنان، پرچم به خاک افتاده آن ها را بر دوش گرفته است.

ص: 318

---

1- . احتیاج به توضیح نیست که دانشمندان و مخترعان واقعی با زحمت ها و درد سرهای فراوان، به يك مطلب علمی می رسند. به این که بعدا شرکت های آن چنانی سود این زحمات را به جیب می زنند، کاری نداریم.



ارزش هنر و تقدیر از هنرمند بر کسی پوشیده نیست. هنرمند حافظ ذوق، زبان و فرهنگ جامعه است. هر کسی از هر نژادی، این پیراهن زیبا را در بر کند، خوش نما است. يك رمضان در مدرسه ای در بندر انزلی، به عنوان مبلغ به سر می بردم. استاد آن مدرسه از این لحاظ احترام مضاعف داشت که می گفتند: ادبیات را پیش مدرس افغانی خوانده است. این در صورتی بود که اگر خود ایشان به صورت ناشناخته در آن جا می آمد، شاید با مشکلات عدیده ای روبه رو می شد.

غربت يك انسان هم سخت احساس بر انگیز است. مخصوصا کسی که شایستگی دارد اما روزگار این غبار را از چهره او نمی زداید. حتما شنیده اید که وقتی "شتران حامل بارهای طلا، از یک دروازه طوس وارد می شدند، تابوت فردوسی را از دروازه دیگر بیرون می بردند" (1)

این یعنی غربت و ناشناخته ماندن شاعر در زمان حیاتش که نتوانست به سلطان محمود بقبولاند که بزرگترین شاعر عصر خودش می باشد.

شاید باور نکنید که بیست سال آژگار کسی از آقا امام حسین (علیه السلام) يك سوال شرعی نپرسید. (2)

این در حالی است که پیش از این، در همین کتاب، از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، خواندیم که یکی از ویژگی های امام حسین (علیه السلام)، دریای علم است: "وَبَحْرُ عِلْمٍ"

ص: 319

---

1- ر.ک. دیباچه بر شاهنامه فردوسی، ص 110

2- این مطلب را محققى از زبان علامه طباطبایى نقل می کرد: تلویزیون جمهوری اسلامی ایران.

اگر تك تك صفات یاد شده، تاثیرگذار است، صحنه ای که در آن علم، شجاعت، هنر و غربت با هم تصویر شوند، هیجان انگیزتر خواهد بود. در رابطه با بانوی نمونه اسلام (سلام الله علیها)، شاهد این چهار تصویر در يك منظره هستیم. کافی است، خطبه او را ولو گذرا بخوانیم و پی ببریم که او در چه سطح علمی قرار دارد، چطور شجاعانه از دیدگاهش دفاع می کند، قله هنرش چقدر مرتفع است و چگونه غربت او انسان آزاده را به صحرای جنون می برد.

خطبه بانو دارای زیبایی های فراوان است اما عجالتا دریافتم را در هشت نکته خلاصه می کنم:

اولین نکته آغاز خطابه است که مبتکرانه و پر شکوه شروع می شود و توحید را به بهترین وجه، تلقین می نماید. آغاز هر خطبه، فصل الخطاب بین مؤمن واقعی و مؤمن زبانی است. اگر می خواهی بلندای معرفت کسی را محك بزنی، به آغاز خطابه اش بنگر که چگونه با تمام احساس، از خالق نفس هایش دم می زند و راه را برای تو انسان موحد، می گشاید و کبوتر خیالت را در اوج ها به پرواز در می آورد. مولا علی (علیه السلام) در این زمینه سرآمد جهان است. دعای عرفه آقا امام حسین (علیه السلام) را که ببینی، با چند سطر خواندن، نمی توانی آن را بر زمین بگذاری. حقیقتا اگر کسی بخواهد مغز توحیدی اش را وسعت بدهد، باید آغاز خطبه های دعوت کنندگان به اسلام را بخواند. من زمانی قصدم این بود که ابتدای خطبه برخی از معروفین را جمع آوری نمایم. به خاطر این که وقتی این آغازها را در کنار هم بگذاری، سندهایی می شوند که عمق معرفت ایراد کننده سخن در رابطه با خالق هستی را نشان می دهد. شاید این موضوع،

در اوایل تاریخ اسلام از اهمیت والایی برخوردار بوده که ما در تاریخ ادبیات عرب، خطبه مشهور به خطبه "البراء" داریم. زیاد بن ابیه آلوده به این بدعت است. (1) آری کسی که می داند با خالق هستی آشنایی ندارد، بهتر این که بدون حمد و ستایش، سخنش را آغاز نماید.

آغاز خطبه بی بی (سلام الله علیها) بوی نهج البلاغه را می دهد. اگر بدون نام در اختیار کسی قرار بگیرد، نمی تواند قضاوت نماید که این آغاز در نهج البلاغه وجود ندارد. پس از این جا فهمیده می شود که اوج دانش و معرفت بانو بیرون از تصور ما است:

"الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَ وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمُومٍ نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا وَ سَبُوحِ آلَاءِ أَسَدَاهَا وَ تَمَامِ مَنِّ أَوْلَاهَا جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدْدُهَا وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا وَ اسْتِحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِاجْزَالِهَا وَ ثَنَّى بِالتَّنْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا."

این دروازه ها، سرشار از معارف اسلامی و توحیدی است.

دومین نکته، اصل نبوت است. بانو (سلام الله علیها)، پدر را چنان معرفی می کند که امروزه زیرساخت فکری شیعه را تشکیل می دهد و آن عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، پیش از بعثت او است:

"وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسَلَهُ وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَنَهُ."

ص: 321

سومین نکته، مطرح کردن دو ثقل اسلام بعد از پیامبر است. به عترت بسیار گذرا و هنری اشاره می شود: "وَعَهْدُ قَدَمِهِ إِلَيْكُمْ." اما نسبت به قرآن ضمن معرفی مجدد این صحیفه آسمانی، به بخشی از فلسفه احکام می پردازد. از فلسفه ایمان، نماز، زکات، روزه، حج، عدل، جهاد، صلح، رحم، قصاص، وفای به نذر، رعایت میزان و عدالت در معاملات، نهی از شرب خمر، حد قذف، سرقت و پیامد شرك سخن می گوید. جالب این جا است که در این گفتار بعد از عدل، از نیاز جامعه انسانی به امامت معصوم و فلسفه آن دم زده می شود:

"فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ... وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ."

چهارمین نکته، معرفی خودش می باشد که از آفتاب مشهورتر است:

"أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ وَأَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَؤًا وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا..."

اما وفا و معرفت باعث می شود که با ذکر نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خودش را گم کند. اگر نام او به میان نمی آمد، معلوم نبود، چه اسرار ناگفته ای فاش می شد اما نام او عنان سخن را به سمت دیگر می کشد:

"لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ..."

با این سرآغاز، این بار از زاویه دیگر آن معلم بشریت را معرفی می کند و زندگی نکبت بار حاضرین را یاد آور می شود که چگونه در جهنم دنیا به سر می بردند: "شما در حالی به کلمه توحید در بین سپید رویان روزه دار زبان

گشودید که بر لب پرتگاه جهنم به سر می بردید! شربت چشندگان بودید، فرصت آزمندان بودید، آتش شتاب زدگان بودید و پیامال هرکس و ناکس! آب آمیخته سرگین سر می کشیدید و پوست دباغی نشده قوت زندگی تان را تشکیل می داد! ذلت زدگان مطرود بودید! هراسان از این که مردم گرداگردتان شما را به بردگی برابند!

پنجمین نکته پیگیری سه مطلبی است که به احتمال زیاد، بسیاری از شنوندگان او نمی خواستند، کار به آن جا بکشد اما توان گرفتن زبان شعله ور ممکن نبود. خطابه در اوج بود و باران واژه های با صلابت مغزهای توطئه را نمناک می کرد. نمی توانستند، تدبیری بیندیشند. این سه مطلب عبارت بودند از: رشادت های مولا در صحنه های جنگ، غصب خلافت و میراثی که از پیامبر به او می رسد.

در رابطه با اول، تعبیرش این است که اگر شمشیر علی (علیه السلام) نبود، اسلام به آن بالندگی نمی رسید. او بود که هر وقت ازدهای شرك دهان باز می کرد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به آن سمت می فرستاد. تازه همان طور که از رشادت های آن مرد میدان، سخن می گوید، عافیت طلبی و حتی فرار برخی از مستمعین را گوشزد می کند: "هر زمانی که آتش جنگ را پرشراره می کردند، خداوند آن را خاموش می فرمود و هر زمانی که شاخ شیطان قد می کشید و یا از در های شرك دهان می گشودند، برادرش را در حلقوم آن ها می افکند! برادری که عرق ریز راه خداوند، سخت کوش فهم امر خداوند، مقرب رسول خداوند، سرور اولیای خداوند، آماده دفاع، نصیحت گر، جدی و زحمت کش بود و در

راه تحقق دین الهی از هیچ ملامتگری هراس نداشت! پس او بر نمی گشت مگر این که اندام شان را لگد مال می کرد و با شمشیرش آتش خشم شان را فرو می نشان! شما در آن هنگام ها در آسایش به سر می بردید، در حالی که روحیه بی خیالی و خوشگذرانی همراه تان بود. منتظر رسیدن پیش آمدهای ناگوار برای ما بودید، اخبار را از دور پیگیری می کردید، در نبردهای تن به تن عقب نشینی می کردید و از میدان های جنگ می گریختید!" در رابطه با دوم که غصب خلافت باشد، زبان کنایی و استعاری است اما از هزاران تصریح گویاتر است: "هنگامی که خداوند، برای پیامبرش خانه انبیا و سرای برگزیدگانش را اختیار نمود، تیغ های نفاق در بین شما سر بر کشید، جامه دین کهنه شد، گمراهان بی تفاوت زبان گشودند، اوباش های بی نام و نشان پا به میدان گذاشتند، گردن کشان دشمن حق، ماغ زدند و چونان گاوهای وحشی در دشت حیرت تان دم جنباندند! شیطان در حالی که شما را به سمت خود می خواند، سرش را از مخفی گاهش بیرون آورد. شما را اجابت کننده دعوتش یابید و تماشاگر نیرنگش فهمید. آنگاه به جنب و جوش تان درآورد، احساس کرد که بسیار سبک مغزید و غضبناک تان نمود، فهمید که آتش خشم حقارت های گذشته در شما نهفته است. بدینسان شتر غیر خودتان را داغ نمودید و وارد آبخور دیگران گشتید!"

در رابطه با سوم که مسئله میراث باشد، مناعت طبع اقتضا دارد که حتی نام فدک را هم نبرد اما با استدلال های محکم، یکی از مسایل مهم حقوقی اسلام یعنی "ارث" را ثابت می کند. بی این که یادداشتی در دست داشته باشد، فی

البداهه، پنج آیه قرآنی را از جاهای مختلف این کتاب آسمانی تلاوت می نماید: "پسر ابی قحافه؟! آیا در کتاب خداوند، تو از پدرت ارث می بری و من از پدرم ارث نمی برم؟! چیزی شگفت آوردی! آیا از روی عمد، دست از کتاب خداوند بر می داری و آن را پشت سرتان پرتاب می کنید؟ در حالی که این کتاب با صدای رسا می گوید: "سلیمان از داوود ارث برد." و آن جا که حکایت خبر یحیی بن زکریا را می کند، می فرماید: "پس از جانب خودت، جانشینی برای من عطا بفرما! تا از من و آل یعقوب ارث برد" و فرمود: "خداوند به شما در باره فرزندان تان سفارش می کند، سهم پسر، دو برابر سهم دختر است." و فرمود: "اگر مالی بر جای گذاشتید، برای پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک به طور شایسته وصیت نمایید. این حقی است برگردن پرهیزکاران." و گمان کردید، جایگاهی برای من نیست، از پدرم ارث نمی برم و خویشاوندی بین ما وجود ندارد؟ آیا خداوند شما را به آیه ای اختصاص داده که من و پدرم را از آن خارج کرده است؟ یا می گوید: اهل دو ملت از هم ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم، اهل یک ملت نیستیم؟ یا شما به عموم و خصوص قرآن از پدر و پسر عم من داناترید؟ ناقه فدک را مهار شده و رحل بسته بردار! روز رستاخیز با تو ملاقات خواهد کرد! پس نیک داوری است، خداوند، نیکو سرور دادخواهی است محمد و نیکو دادگاهی است قیامت! در آن روز باطل اندیشان زیان خواهند دید، وقتی پشیمان شوید، سودی ندارد! "برای هر خبری هنگام وقوع است" و "به زودی خواهید فهمید، چه کسی با عذابی که رسوایش کند، روبه رو می شود و بر او عذاب جاودانه سکونت خواهد گزید!"

تلسط این گونه بانو، نسبت به کلام الله مجید و دیگر نکات مطرح شده در این خطبه، نشانگر این است که علم بی کرانه بانو سرچشمه در جای دیگر دارد و الا- محال است، کسی برای اولین بار در مجمع عمومی ای که سابقه سخنرانی در آن ندارد، چنین خطابه بی عیب و نقصی ارائه دهد. من که سال ها در رابطه با این کتاب الهی، می اندیشم، بر این باورم که حتی تواناترین خطیب نمی تواند، در يك نفس آیات متعددی را برای شاهد مثالش قرائت نماید. مسأله تراحم کلمات و یادداشت ها، يك باور علمی است. در این خطبه اما علاوه بر این توانایی، از ابتدا تا انتهای آن، آیات متعددی تضمین شده است که اعجاب هر صاحب عقلی را بر می انگیزد.

ششمین نکته، شجاعت بی نظیر و حیرت آور بانو است. شاید بگویی طرح سه مسأله بالا خالی از این مطلب نیست. این درست است اما نه به اندازه این که مستقیماً قبیله اوس و خزرج را مورد خطاب داده، در آن فضای کاملاً امنیتی، تقاضای یاری نماید: "از شما به شدت بعید است، فرزندان قبیله! آیا میراث پدری من، پای مال گردد، در حالی که در دیدرس من قرار دارید، سخنان شما را در این مجلس و جمع، می شنوم، زیر پوشش دعوت به سر می برید و از خبرها بی اطلاع نیستید. این اتفاق در زمانی شکل می گیرد که شما دارای عدد، نیروی انسانی، ادوات جنگی و نیروی نظامی هستید و در بین شما سلاح و سپر فراوان وجود دارد؟! دعوت پیاپی به شما می رسد، اجابت نمی کنید، فریادهای مظلومیت بلند است، فریادرسی را از سر بیرون آوردید!"



شاید همین موضوع باعث شده باشد که دیگر سکوت را جایز ندانند و جلو ادامه این خطابه استدلالی، علمی و هنری را بگیرند. پس اولی، با زبان بسیار چاپلوسانه حدیثی نقل می کند که شاید به پاس احترام حدیث پدر و یا ترس از جعل احادیث، بانو ادامه سخن را به وقت دیگر موکول نماید: "يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ... وَإِنِّي أُشَدُّ هُدَى اللَّهِ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَباً وَلَا فِضَّةً وَلَا دَاراً وَلَا عَقَاراً وَإِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ."

بانو درگیر پاسخ به این شبهه می شود و به احتمال زیاد خطبه ناتمام می ماند اما این پاسخ صریح، دست آویز بزرگی برای فقهای شیعه در هر عصری به حساب می آید و امامان معصوم، بر آن مهر تأیید می زنند. پاسخ این است که اگر حدیثی صد در صد مخالف قرآن بود، از معصوم صادر نشده است و باید به دیوار زد: "سبحان الله! پدرم رسول خداوند که درود و رحمتش بر او و خاندانش باد، از کتاب الهی روی گردان نبود و مخالفت احکامش نمی کرد. بلکه همواره در راه قرآن قدم می گذاشت و سوره هایش را دنبال می کرد. آیا در حالی نسبت دادن حدیث دروغی به او، بر خیانت اجماع می کنید؟! تهمت این گونه بعد از مرگ، مانند مظلومیت او و بروز کینه هایی زمان حیاتش می باشد! این کتاب الهی است که به عدل قضاوت می کند و قول فصل را به عهده دارد! می فرماید: "از من و آل یعقوب ارث ببرد." و می فرماید: "سلیمان میراث بر داوود گردید." خداوند عزّ و جلّ در جایی که تقسیم سهام می کند، بیان احکام نمود، فرایض و میراث را قانونی کرد و سهم دختر و پسر را

مشخص فرمود. با این بیان، جلو علت جویی باطل اندیشان را گرفت و شبهه افکنی و گمانه زنی را از فراروی آیندگان برداشت. نه، این طور نیست! بلکه هوای نفس تان کار زشت را برای شما زینت داده! پس شکیبایی نیکو می طلبم و در برابر آنچه می گوئید، از خداوند یاری می جویم!

هفتمین نکته، شکوه هنری این خطبه است. این خطبه هم از لحاظ گستره واژگانی بسیار وسیع و ارزشمند است و هم از لحاظ زبانی. فرهنگ های چون "العین"، "لسان العرب"، "تاج العروس" و "مجمع البحرین" ... نتوانسته اند خودشان را بی نیاز از واژه های اصیل آن بدانند. این خطبه خدمت بزرگی به جهان اسلام به طور عموم و به فرهنگ و زبان عربی به طور خصوص، نموده است. اگر واژگان قرآن، احادیث نبوی، نهج البلاغه و سایر سخنان معصومین و این خطبه را از این زبان بردارید، زبان عربی به این غنای فعلی نمی رسد.

این البته تعریضی است بر عرب های ناسپاس که نمک می خورند و نمکدان می شکنند. من حدس می زنم، بسیاری از واژه های این خطبه برای خود عرب ها هم احتیاج به توضیح دارد. اگر يك عربیر تمام واژگان این خطبه تسلط پیدا کند، از دیگران ادیب تر و با سوادتر خواهد بود. خطبه از لحاظ تکنیک های زبانی هم بسیار مدرن و پیشرفته است و تصویرهای بدیعی در آن وجود دارند.

هشتمین نکته، این که بانوی با شکوه اسلام (سلام الله علیها) با وجود این خطبه غرا، چقدر غریب و ناشناخته مانده است. باید این اثر جاودانه در دانشگاه های اسلامی به عنوان يك مضمون مستقل تدریس شود و پایان نامه های متعددی در باره آن نوشته شود اما چنین نیست. خطبه شقشقیه حتی در دانشگاه عربی

اما این خطبه سرشار از فصاحت و بلاغت و زیبایی های بیانی نادیده انگاشته می شود.

خوب... این را هم به حساب مظلومیت های دیگر بانو باید گذاشت! من فکر می کردم، در عالم از علی (علیه السلام) مظلوم تر وجود ندارد اما حالا به دیدگاه دیگری می رسم. می گویند: در منابع مثل صحیح بخاری، يك حدیث از این بانو نقل شده است.(2)

بی بی بیست و پنج ساله بود که شربت شهادت نوشید و تقریباً هر روز پدر را می دید، آیا درست است که تنها يك حدیث از پدر شنیده باشد؟! این در حالی است که همین منبع بیش از صدها حدیث از عائشه نقل می کند. با این که او بعد از هجرت، با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ازدواج کرده است!

این قطره ای بود از اقیانوس بی کرانه و احساسی بود، نسبت به داغ سوزان قرن ها و باید به عرض رسانده شود که این مقاله، پیش از نگاه جدی تر به خطبه فدکیه بود اما اگر بخواهیم، مقداری از خطبه بانو (سلام الله علیها) بهره ای ببریم، باید در حد امکان، تصویرهای خطبه را جداگانه، واژه های آن را جداگانه و آیات آن را جداگانه مورد بررسی بدهیم. این مطلب را به خاطر داشته باشیم که ما با اثری روبه رو هستیم که اولاً- خود آن دارای ژرفای عمیقی است. در ثانی متاسفانه، این اثر جاودانه کمتر مورد کنکاش و پژوهش قرار گرفته است. تا آن جا که حقیر اطلاع دارد، کار زیادی صورت گرفته اما به جز مرحوم علامه

ص: 329

---

1- . خاطره دکتر تیجانی در این زمینه معروف است. ر.ک. ثم اهدیت

2- . شبکه ولایت؛ میزگرد آیت الله طبری و حجت الاسلام کلباسی. البته آنها می گفتند: سه حدیث وجود دارد اما در نهایت یکی از آنها دارای اهمیت است.

مجلسی در "بحار" و مرحوم آیت الله منتظری، "در خطبه فاطمه زهرا(علیه السلام)" کمتر کسی به خودش رنج تأمل دقیق را داده است. این حقیر، در حد توانایی تلاش نموده که نسبت به این خطبه عمیق تر نگاه شود. اگر کار در خوری ارائه نشود، لا اقل این پیام را به مردم برساند که خطبه بی بی (سلام الله علیها) مثل خودش مظلوم مانده است.

#### تصویرهای خطبه فدکیه

وَسَبُّوْغِ آلَاءِ أَسْدَاهَا: اصل "سبغ" به معنا گسترش پیدا کردن و طولانی شدن به کار می رود. تاج عروس در این زمینه چنین می گوید: "سَبَّغَ الشَّيْءُ سَبُّوْعًا: طَالَ إِلَى الْأَرْضِ... كَالثَّوْبِ، وَ الشَّعْرِ. "آلاء" عبارت از نعمت است. نعمت کلی و ذهنی است. خواننده و یا شنونده به راحتی نمی تواند آن را در ذهن خودش مصور کند. سبوغ باعث می شود که نعمت را به طور عینی در ذهن خودمان مصور نماییم. ترکیب "سبوغ آلاء" سبب می شود که واژه ها، خودشان را نشان بدهند. "آسدی" چندین معنا دارد. در این جا معنای "اعطی" مناسب است. پس ترکیب بالا را می توان چنین معنا نمود: نعمت های گسترده ای که عطا فرمود.

شاید در حال حاضر شما فکر کنید که این ترکیب تازه نیست. در جاهای مختلف با چنین ترکیبی رو به رو می شوید اما فراموش نکنید که می گویند: اولین کسی که صورت زیبا را به گل تشبیه کرد، هنرمند بود و دیگران هرکس که از چنین ترکیبی استفاده کنند، مقلدند. با توجه به تصویرهای بدیع این

خطبه، این سخن اغراق نیست که بگوییم، شاید صدیقه طاهره اولین کسی بوده که چنین ترکیب زیبایی را وارد زبان و ادبیات نموده است.

وَ ضَمَّنَ حُضْنَ - الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَ أَنْارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا: ما در متن، در رابط با معلوم یا مجهول بودن "ضَمَّنَ" صحبت کرده ایم. اگر آن را مجهول بخوانیم، با تصویر قدرتمندی رو به رو می شویم؛ قلب به عنوان فضاهای بی کرانه تصور می شوند که خورشید توحید را در بر دارد و این خورشید بر جوانه های عقل نور افشانی می کند. البته ما در متن به خاطر صعوبت ترجمه، صورت معلوم این ماده را برگزیدیم. در این صورت ضمیر "ضَمَّنَ" و "أَنَارَ" به خداوند تبارک و تعالی بر می گردد.

إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُودَةٌ وَ بَسْتِرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ: "اهویل"، جمع "اهوال" و "اهوال"، جمع "هول". پس "اهویل" جمع جمع می باشد. "ستر اهویل" ترکیب برجسته ای است که با خواندن آن، ذهن انسان به جستجوی تصویر چنین جایی می افتد، هرچند که نتواند بهجایی برسد. بانو در رابطه با پدرش می فرماید که او فرد اختیار شده بود، در وقتی که مخلوقات، در جهان غیب پنهان بودند و در پرده های وحشت به سر می بردند.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ظُلْمَهَا: استعاره بسیار زیبایی است؛ رسول اکرم به خورشید درخشان تشبیه شده است که فضای ظلمانی امت ها را روشن می کند.

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصَبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ: در این جا کسانی چونان تابلوهای در مسیر قرار دارند که راه درست و نادرست، در آن ها نقش بسته باشد.

وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ: دین به عنوان بنایی تصور شده است که مصالح حج آن را استوارتر و با شکوه تر نشان می دهد.

حَتَّى تَقَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ: در این جا، تشخیص شب بسیار چشمگیر است. آن گونه که از دیدن سپیده می گریزد. تازه سپیده یک جوری مربوط به خود شب است. پس چیزی از دیدن خودش راه گریز در پیش گرفته. این تصویر دیدنی، تأمل بر انگیز و تفسیر بردار است. هر چه که در این زمینه بیندیشی، به پایان نمی رسی.

وَ خَرَسَتْ شَقْمَاشِقُ الشَّيَاطِينِ: "خَرَسَ" به معنای لال شدن است و "شَقْمَاشِقُ" جمع "شَقَشِقَه" و شَقَشِقَه، شُدش ماندی است که در هنگام هیجان شتر از دهانش بیرون می آید. تا این جای کار را همه شنیده ایم و خوانده ایم اما این که شَقَشِقَه ها لال بشوند، چیزی شگفت آوری است. این بیان بی بی (سلام الله علیها) از تصویرهای مدرن امروزی هم مدرن تر است: تشبیه شیاطین به شترهای عصیانگر و مست، فضایی که نعره های پیاپی آنان را منعکس بکند و ناگهان با هیهای حقیقت، این نعره های مستانه نه تنها خاموش گردند که

در جا لال شوند و بخشکنند!

وَ فَهْتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ: "نفر" به معنای جمعیت، "بیض" به معنای سپیدی و سپید روی. "خماص" به کسی یا کسانی به کار می رود که از گرسنگی، گویا پوست شان به پشت شان چسپیده اند. این حالت گاهی از بدی روزگار است و گاهی در عین توان بر خورداری از تمام نعمت، کس یا کسانی راه پرهیز از غذاهای آن چنانی را در پیش می گیرد. این

ص: 332

خویشتن داری، فضیلت و بزرگواری و انسانیت است. در همین کتاب نامه مولا علی (علیه السلام) به عثمان بن حنیف را خواندید که چنین فرمود: "وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ..."

پس "نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ" یک بیان کنایی است و منظور از آن روزه داران روشن اندیشی هستند که در کنار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مولا علی (علیه السلام) به سر می بردند. ممکن است خود آنان را نیز این توصیف در بر بگیرد. بی بی (سلام الله علیها) می فرماید: شما کسانی بودید که در حضور این گونه انسان ها توحید را بر زبان جاری نمودید؛ آن ها که روزها روزه بودند و شب ها در محراب عبادت. آیا درست است که این چنین به دنیا تکیه نمایید؟

مَذْقَةَ الشَّارِبِ وَ نَهْزَةَ الطَّامِعِ وَ قَبَسَةَ الْعَجَلَانِ: من همواره نسبت به جا انداختن چنین تصویرها در شگفت بوده ام؛ این که قدرت زبانی برخی به جایی می رسد که موجود خارجی ای را به آب و آتش تشبیه می کنند و تصویرهای مورد نظر، سوال انگیز هم نمی شوند. بانوی مطهره آنان را در زمان جاهلیت به آب تشبیه می کند که شربت نوشندگان بودند. هرکه از راه می رسید، بدون این که بپرسد، این کوزه مال کیست، جامی از آن سر می کشید: مَذْقَةَ الشَّارِبِ. به بازار مصرفی تشبیه می کند. هرکس به آن ها می رسید، اگر چیزی هم لازم نداشته، از بس متاع را ارزان می دید که چیزی می خرید و این فرصت را غنیمت می شمرد: نَهْزَةَ الطَّامِعِ. به هیزم آتش گرفته ای تشبیه می کند که هرکس از راه می رسیده،

چیزی از آن برای خودش بر می داشته و برای صاحب آتش چیزی باقی نمی مانده: قَبَسَةَ الْعَجَلَانِ.

گفتم که جا انداختند چنین تصویرها، کاری آسانی نیست. آن ها که در حوزه شعر استخوان خورد کرده اند، متوجه می شوند که من چه می گویم. البته برای آن ها که با زبان هنر آشنا نیستند، می توان توجیه کرد که گوینده، زندگی آنان را به چنین چیزهایی تشبیه می کند. این جان خلاصی است. حقیقت این است که بانو از بیان قدرتمندی برخوردار است و زبان بسیار توانایی دارد. اگر زندگی آنان را "مشبه" بدانیم، باز هم بیان استعاری است اما نه به قدرت اولی.

داستان پشت "قَبَسَةَ الْعَجَلَانِ" را مرحوم آیت الله منتظری این گونه توضیح می دهد: "قَبَسَةَ الْعَجَلَانِ: محل اقتباس آدم های شتابزده بودید. آتش معمولاً با هیزم بود. کسی که می خواست آتش روشن کند، مقداری چوب را به زحمت جمع آوری می کرد. آتش درست می کرد. از اطرافکسانی از همین چوب ها با عجله بر می داشتند که برای صاحب آتش چیزی نمی ماند."

تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ: "وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَأَوَّاكُمُ"، در قرآن وجود دارد و "مِنْ حَوْلِكُمْ" مال بی بی (سلام الله علیها) می باشد. پس در کلام تضمینی اتفاق افتاده است. تضمین اگر در کلام جا بیفتد، سخن را شیرین تر می کند. بانو از تکنیک تضمین، استفاده بسیار نموده و این یکی از نمونه های آن است. گذشته از این، خود "يَتَخَطَّفَكُمُ" استعاره زیبایی را تشکیل می دهد و استفاده بانو سبب می شود که ما در برابر تصویر در تصویر قرار بگیریم.



بَعْدَ اللَّتْيَا وَالتِّي: این ضرب المثل را وقتی به کار می برند که اتفاقات کوچک و بزرگی افتاده باشند و در آن اتفاقات گوینده به نوعی نقشی داشته باشد. مرحوم علامه مجلسی در این باره چنین می گوید: "هما کنایتان عن الداهية الصغيرة والكبيرة." مولا علی (علیه السلام) نیز از این ضرب المثل، استفاده نموده است: "هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالتِّي وَ اللّٰهُ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ!" داستان پشت این ضرب المثل را نیز مرحوم آیت الله منتظری بیان کرده است که در متن می خوانید. ضرب المثل را چون مردم عادی می سازند، لازم نیست رویداد آن بسیار مهم باشد. مثلاً- پشت "فی الصّٰیفِ ضيّعت اللّبن"، چیز مهم نهفته نیست اما حتی امروزه هم از آن استفاده می شود. استفاده از ضرب المثل در گفتار و نوشتار، تصویر ایجاد می کند و خوانند با گوینده ارتباط بهتری برقرار می کند. بانو (سلام الله علیها) در این خطبه از ضرب المثل ها هم بهره های فراوان برده است.

وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرَّجَالِ وَ دُؤْبَانَ الْعَرَبِ: آنچه که از مفردات الفاظ قرآن بر می آید، خود "بِهِم" یک تشبیه است. "بُهُمَّةٌ" عبارت است از سنگ سخت و آدم شجاع و ظاهراً بر قساوت به آن تشبیه می شود: "البُهُمَّةُ: الحجر الصلب، وقيل للشجاع بُهُمَّةٌ تشبیها به." "بِهِم" یک تصویر قدرتمندی است که حتی گاهی ذهن انسان را به سمت "بهیمه" می برد. آیا این بیان استعاره وجود داشته و بی بی (سلام الله علیها) از آن استفاده کرده و یا بعد از بیان او این واژه وارد فرهنگ ها شده است؟ اگر وجود داشته حسن انتخاب او را نشان می دهد و اگر ساخته او باشد، خلایقش را. تصویر دوم اما بی تردید، مال خود بی بی (سلام الله علیها)

است: دُؤْبَانِ الْعَرَبِ. یعنی گرگان درنده عرب. بهترین تشبیه عرب آن روز به گرگان درنده است. زیرا خاصیت گرگ درنده این است که به مقدار نیاز خودش، گوسفندان را نمی درد. بانو می فرماید: خداوند شما را توسط رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نجات داد، بعد از این که او را با شجاعان بی باک و گرگان عرب و سرکشان اهل کتاب مبتلا نمود.

أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَّتْ فَاعِرَةٌ مِنَ الْمُسْتَرْكِينِ قَدَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا: ظاهر شدن شاخ شیطان، تصویر قابل توجهی است. شیطان به موجود وحشتناکی تشبیه شده که مانند گاوهای وحشی دارای شاخ های آن چنانی است: نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ.

به نظر می آید، به خاطر ابهام و خیال انگیزی هرچه بیشتر، از "فَعَرَّتْ فَاعِرَةٌ" چیزی حذف شده است. باید گفته می شد، "فَعَرَّتْ فَاعِرَةٌ فَاها" اما بیان هنری ایجاز را اقتضا می کند و خیال شنونده را آزاد می گذارد. تا "فاها" را خودش اضافه نماید و احساس لذت کند. در این جا مشرکین همانند اژدرهای هراس آوری تصویر شده اند که هر از گاهی دهان باز می کنند، برای بلعیدن چیزهایی و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برادرش امیر المؤمنین (علیه السلام) را در حلقوم آنان پرتاب می کند. تا افراد جامعه اسلامی از گزند این هیولاهاى خون آشام در امان باشند. تازه از "حلق و حلقوم" استفاده نشده. فرموده: "فِي لَهَوَاتِهَا." لهوات، جمع "لهاة" است. "لهاة" یعنی زبان کوچک. یعنی این که در آن ته ته حلقوم ها، برادرش را پرتاب می کرده. که به کلی قدرت بلعیدن چیزی دیگر را نداشته باشند.

فَلَا يَنْكِفِي حَتَّى يَطَأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ وَيُحْمِدَ لَهَا بِسَيْفِهِ: "ينکف"، یعنی برگشتن. يَطَأُ: زیر پا نمودن. جناح: بال. أخمص: گودی زیر پا. منظور این است که امیر المؤمنین (علیه السلام) بر نمی گشت، مگر این که دشمنان قسم خورده اسلام را نابود می فرمود اما بیان به گونه ای است که خواننده به سادگی از آن نمی گذرد. بلکه شاید بارها و بارها به جمله بنگرد و بر گوینده اش آفرین بگوید! پیش خودش فکر کند: اگر به جای "ینکفی" يرجع می بود، با همین تصویر روبه می شدی؟ اگر به جای "أخمص" اقدام می بود؟ اگر از مجاز "جناح" استفاده نمی شد؟ حقیقتاً این ساختار لیاقت آن را دارد که روی تک تک واژه ها به طور عمیق اندیشه شود. شما را نمی دانم. من در این ساختار، کرکس های آدم نمایی می توانم تصور کنم که امیر المؤمنین (علیه السلام)، بالهای آنان را زیر گودی پاهایش قرار داده است. آنچه در فرهنگ ها می خوانیم، "لهب" یعنی زبانه آتش. اگر جایی آتش بگیرد، شما اولین چیزی را که مشاهده می کنید، زبانه های سرکش آن است که به هرسوی شراره می کشد. حال آتش این گونه را با آب خاموش کنند، جای پرسشی باقی نمی ماند اما بی بی (سلام الله علیها) می فرماید: زبانه آتش آن را با شمشیرش خاموش می کرد و جا انداختن چنین تصویری، هنرمند واقعی را می طلبد. در مجموع، دو تصویر زیبا در این جا وجود دارد: 1- يَطَأُ جَنَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ. 2- يُحْمِدُ لَهَا بِسَيْفِهِ.

تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرَ: راغب اصفهانی، در رابطه با "دائرة"، چنین می گوید: "وَيَتَرَبَّصُ بِكُمْ الدَّوَائِرُ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، أَيْ: يَحِيطُ بِهِمُ السَّوْءُ إِحَاطَةَ الدَّائِرَةِ"

بمن فیها، فلا سبیل لهم إلی الانفکاک منه بوجه. "با توجه به این معنا، "دایره" فارسی، برگرفته از همان "دائرة" عربی است. دایره، یعنی چیزی حلقه مانند که گرد اشیایی کشیده می شود. وقتی اطراف چیزهایی دایره ای وجود داشته باشد، امکان بیرون افتادن بعضی از آن وجود ندارد، به همین لحاظ، این واژه کم کم معنای استعاری پیدا کرده و در حادثه های سخت و طاقت فرسا به کار گرفته می شد و لذا، صحاح اللغة آن را چنین معنا می کند: "الدائرةُ: الهزيمة. يقال: علیهم دائرةُ السوء." پس با توجه به خط سیر معنایی "دائرة"، بیان بی بی (سلام الله علیها)، یک بیان استعاری کنایی است؛ می فرماید: شما تماشاچی بودید و منتظر بودید که ما را در حلقه ها و دایره های سختی ها و مصیبت ها ببینید. اگر بگویید: پیش از او در قرآن کریم هم چنین کاربردی را داریم. می گوئیم بازهم، حسن انتخاب و تضمین، تصویر را زنده تر نشان می دهد.

ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النَّفَاقِ وَ سَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ وَ نَبَعَ حَامِلُ الْأَقْلِينَ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانَ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ: ترکیب "حَسَكَةُ النَّفَاقِ"، ترکیب زیبایی است و زیباتر این که خود "حَسَكَةُ" معانی گوناگونی دارد. از خارهای متنوع گرفته تا تیغ و جوجه تیغی. لسان العرب، یکی از معانی آن را چنین می نویسد: "نبات له ثمرة خشنة تعلق بأصواف الغنم." اگر در کوهستان زندگی کرده باشی، شاید دیده باشی که گاهی گوسفندانی از صحرا بر می گردند که هم باعث دردسر صاحب شان می شوند و هم خودشان در عذابند. دو چیز آن ها را به این روز گرفتار کرده است: 1- زیاده خواهی. 2- نفهمی. زیاده خواهی به این معنا که برای سیرکردن هرچه

بیشتر شکم شان، خودشان را در بین رویدنی هایی قرار داده اند که از ثمره های خودشان به عنوان دفع مزاحم استفاده می کنند. نفهمی این که شکم باعث نشده از چنین جاها عبور کنند. استفاده نکردن از راهنمای درونی و بیرونی ای که برای آنان وجود دارد، آن ها را به این روز انداخته. در هر دو صورت، حالا باید با باری از گلوله های خار برگردند.

من فکر می کنم، از بین معانی "حَسَكَةٌ" این معنا رساتر است و بعید نیست که بانو همین معنا را لحاظ کرده باشد؛ یعنی این که در بیان بانو (سلام الله علیها) تنها ظهور خارهای نفاق گوش زد نمی شود. بلکه سبب ظاهر شدن خارهای نفاق هم یاد آوری می گردد.

در نگاه اول شاید "سَمَلٌ جَلْبَابُ الدِّينِ" توجه شما را جلب نکند و با خودت بگویی: جامه دین کهنه شد، یعنی چه؟ این اندیشه بسیار موقتی است. دیری نمی پاید که سیلی از معانی از قله ذهنت سرازیر می گردد و علت همه نابسامانی آن روز و امروز جامعه بشری را در همین کهنگی جامه دین می بینی. این را وقتی خوب می فهمیم که وظیفه جامه را در رابطه با انسان بدانیم. آن هم جامه چون "جلباب". جامه چیزی است که اولاً انسان را از گرما و سرما حفظ می کند. پس یکی از اسباب مهم تندرستی انسان جامه است. جامه اگر نباشد، انسان دچار امراض گوناگون می گردد و در نهایت، پا از دایره دنیا بیرون می گذارد. در ثانی، جامه سبب زینت انسان است. اگر انسان جایی دعوت شود، سعی می کند، بهترین جامه اش را انتخاب نماید. آن هم جامه مانند جلباب. المعجم البسيط جلباب را چنین معنا می کند: "جلباب: جامه یا پیراهن بلند و

گشاد. " اگر چنین باشد، بیشترین استفاده آن در رابطه با خانم ها وجود دارد. خانم های با وقار، از چنین جامه ها استفاده می کنند. تا علاوه بر وظایف عمومی جامه، خودشان را از چشم چرانی های فرومایگان شکمباره در امان نگهدارند. وقتی اینطور شد، از جامه کهنه، بی جامگی بهتر است. چون اگر کسی جامه مناسب نداشته باشد، در هر جا قدم نمی گذارد اما وای از آن روزی که انسان از پوسیدگی جامه اش بی اطلاع باشد. مفهوم سخن بانو (سلام الله علیها) این است که دین هم به خاطر مصون ماندن از گزند حوادث احتیاج به جامه دارد. باید مواظب آن جامه بود ولیکن در شرایط فعلی، جامه دین به ژندگی رسیده است و شما متوجه آن نیستید و پیامد وحشت بار آن را نمی دانید. نمی دانید که ممکن است، پیکر دین در اثر فرسودگی جامه آن دچار آسیب های جبران ناپذیری بگردد.

نَطَقَ كَمَا ظَمُّ الْعَاوِينَ: اصل "كَظَمَ" به معنای فرونشاندن خشم به کار می رود اما هم بحار و هم کسانی دیگری که خطبه بانو (سلام الله علیها) را شرح داده اند، "كَأَظْمُ" را "ساکت" معنا می کنند. شاید منظور بانو (سلام الله علیها) هم همین باشد ولیکن به هیچ عنوان معنای استعاری آن را نمی توان نادیده گرفت. در اوج شکوفایی اسلام، کسانی به ظاهر مسلمان شدند و دست از لجاجت این که درخت اسلام را ریشه کن نمایند برداشتند و به گوشه ها خزیدند اما با خشم فرو خورده، گلوی پر از عقده و سینه پر از کینه. حالا همان گمراهان، زبان گشوده اند و از دهان شان بزرگتر حرف می زنند.

نَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِيْنَ: "نبغ" به معنای ظاهر شدن. "خمل" به معنای خاموش بودن. "اقلین" از قلیل گرفته شده. به معنای ذلیل ها. اگر این ها را نزدیک به

معنای اصلی بدانیم، در این جمله تصویری نهفته نیست اما واژه ها آن چنان دقیق انتخاب شده اند که از آن احساس تصویر می کنیم. همین مطلب است که من اعتقاد دارم، گاهی زبان به کمالی می رسد که گوینده و یا نویسنده قصد ایجاد تصویری ندارد اما ما از آن احساس تصویر می کنیم و کلمات پیش چشم ما مصور می شوند. این در صورتی بود که معانی یاد شده نزدیک به معانی اصلی باشند. اگر چنین نباشد، بدون شک ما با بیان استعاری رو به رو هستیم.

وَ هَدَرَ فَنَيْقُ الْمُبْطِلِينَ فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ: "هَدَرَ" به معنای آواز شتر است. البته در آواز بعضی از پرندگان نیز به کار می رود. "فَنَيْقُ" به شتری گفته می شود که بسیار شجاع است و به همین علت برای تولید نسل نگهداری می شود. البته در این جا چون با "الْمُبْطِلِينَ" ترکیب شده است، آن ویژگی مثبت خودش را ندارد. پس معنای فعلی "فَنَيْقُ الْمُبْطِلِينَ" می شود، شتران مست بی باک. "خَطَرَ" در این جا به معنای دُم است. "عَرَصَاتُ" به زمینی گفته می شود که هنوز در آن بنایی صورت نگرفته است. گاهی این واژه به معنای صحن حیاط به کار می رود و اگر ما آن را میدان معنا کنیم، به بی راهه نرفته ایم. معنای استعاری جمله این است که شتران مست و بی باک به صدا در آمدند و در میدان حیرت شما دم جناباندند و معنای حقیقی آن این است که شما زمینه فراهم نمودید، کسانی که هدف جز شکم و شهوت ندارند، لا ابالی و بی باکند، پا به صحنه بگذارند و نعره های مستانه سر دهند و همین هرج و مرج باعث گردید که شیطان سر از مخفی گاهش بیرون آورد: وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ.

حقیقت ماجرا نیز چنین است: با ورود "فَنِيقُ الْمُبْطِلِينَ" و بی باکان از این دست در صحنه، شیطان جرأت پیدا کرد که پس از آن شکست های جانانه، دو باره دست به ماجرا جویی بزند و الا گوشه نشینان گمراه - كَاظِمُ الْغَاوِينَ - و اوباش های خاموش - خَامِلُ الْأَقْلِيْنَ -، بارها و بارها او را سر افکنده نموده بودند.

فَوَسَّ مُمْتَمَّ غَيْرِ إِبِلِكُمْ وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ: قاعده این است که انسان در مال خودش تصرف کند و شتر خودش را علامت گذاری نماید اما گاهی بر اثر اغوای شیطان و بی باکان جاده صاف کن شیطان، تصرف در مال دیگری را عین تصرف در مال خودش می پندارد. پس "فَوَسَّ مُمْتَمَّ غَيْرِ إِبِلِكُمْ: شتر دیگری را علامت گذاری نمودید"، یک بیان کنایی است. و بی بی مطهره (سلام الله علیها) غیر مستقیم به آنان گوشزد می کند که شما در مال دیگران تصرف می کنید. همچنان که "وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ"، نیز یک بیان کنایی است و به غاصبان هشدار داده می شود که راه درستی نمی پیمایند. پس خلاصه کلام، در مطلب بالا دو بیان کنایی وجود دارد. مرحوم آیت الله منتظری، ماجرای پست کنایه دوم را چنین تعریف می کند: "آن روزها به این صورت بوده که مثلاً قناتی یا شطی که در یک محلی قرار داشته، از آن جا برای آشامیدن یا دیگر احتیاجات خود آب بر می داشتند، و چون از همه جا نمی شده آب بردارند، یک مکان های به خصوصی را درست می کردند که حیوان ها بروند و آب بخورند و یا انسان ها از آن جا آب بردارند؛ به این مکان ها، "منهل" یا "مشرب" و یا "شرب" می گفتند، و



مشخص می کردند که این مشرب مربوط به مردم این آبادی است و آن نقطه ی دیگر، مال دسته ی دیگر می باشد."

هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ: "کلم" به معنای زخم و جراحت است. "جرح" نیز به همین معنا است. منتها از عبارت فوق، به نکته مهمی پی می بریم و آن این که "کلم" به زخم های عمیق و دیر بهبود به کار می رود و "جرح" به زخم های نسبتاً سطحی به کار می رود. این که می گویم، به نکته مهمی پی می بریم، از این لحاظ است که حتی اگر ما، جاهای دیگر چنین کاربردهایی نبینیم، باز هم می گوئیم، معنای دقیق همین است. زیرا اهل زبان قابل استشهاد، این گونه به کار برده است. می گویند: به شعر و نثر عرب ها تا زمان امام سجاد (علیه السلام) می توان استدلال نمود و از شعر و نثر آنان به عنوان شاهد مثال بهره جست و زمان صدیقه طاهره، بسیار پیشتر از زمان امام سجاد (علیه السلام) بود. متأسفانه از آن جایی که طاغوتیان زمان، سعی می کردند، معصومین ما در حاشیه باشند، لذا بیشترین شاهد مثال ها از آثار جاهلی است. در حالی که تا زمان عدم اختلاط زبان عربی با دیگر زبان ها، در صورت صحت اسناد، به همه اهل زبان می توان استدلال کرد. "رَحِيبٌ"، یعنی وسیع و گسترده. "يَنْدَمِلُ" یعنی بهبود یافتن. پس هر دو بیان بی بی (سلام الله علیها) استعاری می باشد. معنای سخن این است که: این تاخت و تاز و غارت و چپاول شما در زمانی اتفاق افتاد که هنوز آب غسل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخشکیده و زخم های عمیق فراق او روز به روز گسترده تر می شود و هنوز جراحات های سطحی آن بهبود نیافته است.

وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ. این تصویر از بس طبیعی به کار رفته است که در نگاه اول شما متوجه تکنیک زبانی آن نمی شوید اما در باز خوانی نمی توانید به همین سادگی از آن بگذرید. در این جا کتاب الهی به گوهری بسیار گران بهایی تشبیه شده است که برای حفظ آن از دست غارت گران، دلیر مردانی آن را در بین شان قرار داده اند و حلقه وار از هر طرف مواظب آن هستند. پس گویا پشت بر آن گوهر نایاب و رو به دشمن در حال نبردند.

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُهَا وَيُسَلَسَ قِيَادُهَا ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُوْرُونَ وَقَدْتَهَا وَتُهَيِّجُونَ جَمْرَتَهَا وَتَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ: بیان اول این فراز، استعاره کنایی است؛ یعنی این که اول خلافت به توسن سرکشی تشبیه می شود، بعد ارکان تشبیه حذف می گردد، تا به استعاره می رسد و آنگاه زمام گرفتن چنین مرکب سرکش را کنایه از عجله نمودن و شتاب کردن قرار می دهد: ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُهَا وَيُسَلَسَ قِيَادُهَا: شما به اندازه رام شدن توسن رمیده خلافت و آسان گیری مهارش درنگ نکردید.

بیان دوم، سوم و چهارم، استعاره و مرتبط با همند؛ اول فتنه غصب خلافت به خرمن آماده آتش گرفتن تشبیه می گردد، بعد بیان استعاره می شود، بعد با آن بیان استعاره می فرماید: شما بر هیزم فتنه آتش زدید و آن آتش را شعله ورتتر نمودید و با این کار، به فریاد هایشیطان کج مسیر گوش می دادید: ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُوْرُونَ وَقَدْتَهَا وَتُهَيِّجُونَ جَمْرَتَهَا وَتَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ.

معنای حقیقی این است که شما به غضب خلافت اکتفا نکردید. آتش این فتنه را چنان گسترده نمودید که حالا به غضب فدک رسیده و معلوم نیست که دامنه های آن به کجاها کشیده خواهد شد.

تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي اِزْتِعَاءٍ وَ تَمَشُّونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْحَمْرَةِ وَ الصَّرَاءِ وَ نَصَبِ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى وَ وَخَزِ السِّنَانِ فِي الْحَشَا: در این فراز هم با چند تصویر رو به رو می شویم. بیان اول اشاره به ضرب المثلی است که به زیبایی جا افتاده است اما قبل از آن باید معنای "حسو" و "ارتغاء" را بدانیم. "حسو" به معنای چشیدن اندک اندک است. "ارتغاء" به کف روی شیر و نوشیدنی های از این قبیل گفته می شود. حکایت پشت آن را نویسند "خطبه های حضرت فاطمه زهرا" خوب بیان کرده است. ایشان می گوید: "حسو، به آشامیدن می گویند که انسان به تدریج و به خوشمزگی می خورد. "ارتغاء" به آن چربی کف ماندی می گویند که روی دوغ و کشک و امثال آن است؛ اگر کسی بخواهد حقه و نیرنگ بزند، می گوید من کمی از این چربی های روی آن را می خورم... اما همین که کاسه را دست گرفت، کم کم تا آخر آن را می خورد!

پس بی بی مطهره با استفاده از این ضرب المثل، مطلب را به خوبی رسانده است: "تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي اِزْتِعَاءٍ: شما به اسم این که می خواهیم اسلام و نظام اسلام را حفظ کنیم و به دین خدا خدمت نماییم، در پوشش این جملات، کم کم از منافع خلافت سوء استفاده کرده و به همه جا دست درازی می کنید."

"الْحَمْرَةَ" وَ "الضَّرَاءَ"، هردو به مکان های پر درخت به کار می روند. منتها، ظاهراً "خمرة" به مکان های پر درختی گفته می شود که نسبتاً هموار است و "ضراء" به مکان های پر درخت ناهموار گفته می شود؛ یعنی جاهایی که پستی و بلندی و تپه و دشت دارند. با توجه به این مطالب، دشمنان دین به کسانی تشبیه شده اند که در بیشه زارها و پست و بلندی ها، برای نابودی مؤسس نظام توحیدی، اهل و فرزندان او در کمین نشسته اند: وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْحَمْرَةِ وَ الضَّرَاءِ. طبیعی است، آن هایی در کمین می نشینند، ابزار قتاله همراه دارند. باید آنان را در جایی به کار برند. شکارهای این دژخیمان را بانو (سلام الله علیها) مشخص تر بیان می کند: وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى وَ وَحْزِ السِّنَانِ فِي الْحَشَا. "حز"، به معنای بریدن است، "مدی"، به معنای کارد، "وحز"، به معنای فرو بردن و "حشا"، به معنای اعضای درونی بدن است. می فرماید: این شکار ما هستیم که برای مصلحت برتر، بر کاردهای برّان و خنجرهای فرو رفته در بدن شکیبایی می کنیم!

قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ: "ضاحیه" از ماده "ضحی" است و ضحی در زمانی استعمال می شود که اوج روشنایی خورشید باشد. به اصطلاح، خورشید نیمه روز یا چاشتگاه. راغب در این زمینه چنین می گوید: "الضُّحَى: انبساطُ الشمسِ و امتدادُ النهار." با توجه به این ریشه یابی، "الشمس الضاحیه" تشبیه بسیار دقیقی است. به گونه ای که بی بی وقتی می فرماید: قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ! انگار ما درخشنگی خورشید را می بینیم.

فَدُونَكهَا مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلَقَّكَ يَوْمَ حَشْرِكَ: "دونک" اسم فعل است، به معنای گرفتن. "خطام" به چیزی گفته می شود که در بینی شتر وصل می شود. برای این که به راحتی تحت کنترل باشد و شتربان را به هر طرف فرمان بری نماید. "مخطومه" اسم مفعول "خطام" است. شتر مخطومه، یعنی شتر آماده برای کار. "مرحولة" از "رحل" گرفته شده. "رحل" در شتر مانند "زین" در رابطه با اسب است. پس "مرحولة" مانند "مخطومه" اسم مفعول است و به شتری اطلاق می شود که آماده باربری است. بانو (سلام الله علیها) فدک را این گونه تشبیه نموده است و با بیان استعاری می فرماید: ناقه فدک را مهار شده و رحل بسته بردار! اما این را بدان روز رستاخیز با آن برخورد خواهی کرد و از تو در این باره سوال خواهد شد. روزی که در آن روز این دغلبازی ها، روسیاهی های بیشتری برایت به ارمغان خواهد آورد.

يَا مَعْشَرَ النَّبِيِّينَ وَأَعْضَادَ الْمَلَائِكَةِ وَحَصَنَةَ الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنْدَةُ عَنْ ظُلَامَتِي: "أعضاء" جمع "عضد" است. "عضد" به معنای بازو می آید. پس "أعضاء الملائكة" یک بیان استعاری است که از آن یاوران دین اراده شده است. "حصنة الإسلام" هم یک بیان استعاری است. اسلام مانند کودکی تصور شده است که در دامن انصار، رشد و نمو نموده و به کمال رسیده است. اصل "ظلامة" به معنای حق طلبی است؛ یعنی این که ظالمی از کسی چیزی را به زور گرفته و مظلوم هم در صدد استرداد حقش برآید. "سنة" در فارسی به معنای چرد زدن می آید. بی بی (سلام الله علیها) به جایی این که مستقیماً بفرماید: حقم را از ظالم بگیرید، کلامش را با بیان زیبا و تصویرها دیدنی می آمیزد، تا بیشترین

نفوز را داشته باشد: آی گروه بزرگان، یاوران دین و دامنه های رشد اسلام! سبب این سستی و خواب آلودگی در مطالبه و گرفتن حق من چیست؟!

سَرْعَانَ مَا أَحَدْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ: "عَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ" یک ضرب المثل است. آنچه که از متن بر می آید، این ضرب المثل، در مرگ زود رس و نابودی آرمان های بزرگ به کار می رود. داستان پشت این ضرب المثل را علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است و به احتمال زیاد، نویسنده "خطبه حضرت فاطمه زهرا" از آن جا برداشت نموده است. ایشان می گوید: "وجه این تمثیل این است که نقل کرده اند فردی یک بزی داشت که خیلی لاغر و مردنی بود و از بینی آن، آب و خلط می ریخت، به او گفتند: بز تو خیلی لاغر است، این چیست که از بینی آن بیرون می آید؟ گفت: این چربی اوست که از بینی اش بیرون آمده! و به همین علت لاغر شده است! در جواب آن مرد گفته شد: عجلان ذَا إِهَالَةٍ: یعنی چقدر چربی های بدنش، زود به زود می آید و به مُردن نزدیک می شود." منظور بی بی مطهره (سلام الله علیها) این است که چه زود حادثه آفریدید و به سوی نابودی مکتب توحیدی پیش می روید.

فَخَطَبُ جَلِيلٌ اسَدٌ تَوَسَّعَ وَهَيْهُ وَ اسَدٌ تَنَهَرَ فَتُهُ وَ انْفَتَقَ رَتْهُهُ وَ اَظْلَمَتِ الْاَرْضُ لِغَيْبَتِهِ وَ كَسَفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيْبَتِهِ وَ اَكْدَتِ الْاَهْمَالُ وَ خَشَّعَتِ الْجِبَالُ وَ اُضْيِعَ الْحَرِيْمُ وَ اُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ: "خطب" به معنای دشواری، و مصیبت می آید. "جلیل" به معنای بزرگ است. معمولاً گفته می شود، مصیبت غیر قابل تحمل، مصیبت دشوار. با این حساب، در مصیبت

بزرگ، یک نوع هنجار شکنی است. پس "خَطْبُ جَلِيلٌ" یک ترکیب هنجار شکن است و بالاتر از زبان کلیشه ای.

"وهی" به معنای شکافتن و پارگی است، "نهر" به معنای وسعت یافتن است، "فتق" به معنای جدایی است، "رتق" به معنای پیوستگی و "کسوف" به معنای خورشید گرفتگی است اما از راه قاعده تغلیب بر "خسوف" که ماه گرفتگی است، هم به کار رفته است. بانو (سلام الله علیها) در این ده جمله، چنان هنر نمایی می کند که هرکس غیر از آن شوندگان می بودند، شمشیر بر کف می گرفتند و نعره یا لثارات الزهرا! سر می دادند. افسوس که این انفجار واژه ها قرن ها پیش از زمان خودشان به تشعشع در آمدند. بانو (سلام الله علیها) فراق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به زخم ناسوریتشبییه کرده است که هر روز بر جان انسان بیدار و آگاه از لحاظ شخصی و درونی، بر دهان باز کردن، جدایی و گشودگی آن افزوده می شود و از لحاظ بیرونی این انسان رسالت به دوش، زمین را با رفتنش تاریک می بیند، خورشید و ماه را چهره گرفته، ستارگان را فروریخته، آرزوها را برباد رفته، کوه ها را کوچک، حریمش را شکسته و حرمتش را نا دیده می بیند. من در فارسی اصطلاح تصویر کوچک و تصویر بزرگ را ندیده ام اما در یکی از کتاب های آموزشی عربی -نمی دانم در دوره دبیرستان بود یا دانشگاه- دیدم که در آن جا تصویر کوچک و بزرگ توضیح داده می شد. به این معنا که تصویر کوچک از یک بیان مجازی مانند استعاره و... به وجود می آید. تصویر بزرگ از جمله دارای بیان مجازی به وجود می آید و این تصویر بزرگ از این لحاظ اهمیت دارد که شعاع همه آن تصویرها را گسترده تر می کند و در

نهایت با یک فضای مشعشع رو به رو می شویم. بیان بانو (سلام الله علیها) در این جا این گونه است؛ تک تک تصویرها خواننده را تحت تأثیر قرار می دهد اما هنگامی که همه این ها در یک جا جمع می شوند و پیام اصلی را برجسته می کنند، سخت دیدنی و شگفت انگیز می گردند. می ترسم از این که بانو (سلام الله علیها) بفرماید: چرا پیام را به درستی نرساندی؟ پس هرچند که تکرار بشود، این ترکیب های زیبا را به فارسی بر می گردانم. خَطْبٌ جَلِيلٌ: مصیبت بزرگ. اَسَدٌ تَوَسَّعَ وَهَيْبُهُ: گشادگی آن زخم گسترده شد. اَسَدٌ تَنَهَّرَ فَتَقَهُّ: بر جدایی آن زخم افزوده شد. اِنْفَتَقَ رَتْقُهُ: پیوستگی آن زخم گسسته شد. اَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ: زمین از غیبتش تاریک گردید! كَسَدَ فَمَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ: خورشید و ماه چهره گرفتند. اِنْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ: از غم مصیبت او ستارگان پراکنده گشتند! اگر معنا کنیم که: ستارگان به قطره های زلال اشک تبدیل گشتند و فرو ریختند، به بی راه نرفته ایم. اَكْذَبَتِ الْأَمْهَالُ: آرزوها به بی خیری رسید و بر باد رفت. خَسَعَتِ الْجِبَالُ: کوه ها کوچک گشتند. اُضْيِعَ الْحَرِيمُ: حریم او ضایع و پایمال شد! اُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ: هنگام مردن او حرمتش را نگه نداشتند!

آری، مصیبتش بزرگ است، گشادگی زخمش گسترده، شکاف ناشی از این غم وسعت یافته و پیوستگی پیروانش از هم گسسته! زمین از نبودنش تاریک شد، خورشید و ماه بر صورت شان پرده های خسوف و کسوف کشیدند و ستارگان پراکنده گشتند! آرزوها بر باد رفت، کوه ها کوچک شدند، حریمش نادیده گرفته شد و حرمتش را هنگام مرگ، نگه نداشتند!



أَيُّهَا بَنِي قَيْلَةَ أَهْضِمَ تَرَاثَ أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرَايَ مِنِّي وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدَى وَ مَجْمَعٍ تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُكُمْ الخَبْرَةُ: لباس به معنای پوشش است و معمولاً- در رابطه انسان به کار می رود و "خبره" به معنای آگاهی است. پس "تلبسکم الدعوه" و "تشملمکم الخبره" دارای بیان استعاری هستند و تنوع گفتاری پیش از این دو تصویر کمتر از تصویر پردازی نیستند. منظوم از تنوع در گفتار، پیاپی بودن استبعاد، جمله ندائی و جمله سوالی می باشد.

از شما به شدت بعید است، فرزندان قیله! آیا میراث پدری من، پای مال گردد، در حالی که در دیدرس من قرار دارید، سخنان شما را در این مجلس و جمع، می شنوم، زیر پوشش دعوت به سر می برید و از خبرهایی اطلاع نیستید.

وَدَاطَحْتُمُ الْأُمَّمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ: "نطح" به معنای شاخ زدن است و بیشتر در حیوانات، مخصوصاً قوچ به کار می رود. پس "ناطحتم الأمم"، بیان استعاری کنایی است که جای مبارزه و نبرد با دشمن را گرفته است. در "کافحتم البهم" تصویری به کار نبرفته اما احساس می شود، در این واژه ایهامی وجود دارد. پیش از این هم گفتیم که "بهم" ذهن ما را به سمت "بهیمه" و چیزهای از این قبیل می برد. مخصوصاً در ساختار بالا که بعد از "ناطح" آمده است.

لَا تَبْرَحْ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمِرُونَ: چنان که در بخش واژه شناسی این خطبه به عرض رسانده ام، این جمله دارای تلخیص زیبایی است. اصل آن شاید چنین باشد: لَا تَبْرَحْ نَأْمُرُكُمْ وَ لَا تَبْرَحُونَ تَأْتِمِرُونَ: همواره ما فرمان می دادیم و

شما همیشه اطاعت می کردید. پس تلخیص هنری گاهی، نقش تصویر خوب را بازی می کند.

حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَىٰ الْإِسْلَامِ وَ دَرَّ حَلْبُ الْأَيَّامِ وَ خَصَّدَ عَتُّ ثُعْرَةَ الشُّرْكِ وَ سَكَنَتْ فَوْزَةُ الْإِفْكِ وَ خَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ وَ هَدَّاتُ دَعْوَةِ الْهَرَجِ:  
تقریباً همه این هفت جمله دارای تصویر هستند. به جای این که گفته شود، اسلام به واسطه ما رشد و نمو نمود، می فرماید: آسیاب اسلام به واسطه ما به گردش در آمد: دَارَتْ بِنَا رَحَىٰ الْإِسْلَامِ. به جای این که گفته شود: در آن روزگار عدالت اسلامی و انسانی برقرار گردید و روزگار دارای خیر و برکت بود، کنایه قدرتمند "دَرَّ حَلْبُ الْأَيَّامِ" به کار می رود. "ثُعْرَةَ" معانی مختلفی دارد. از جمله به معنای زیر گلو و دهان به کار رفته است. پس منظور از "خَصَّدَ عَتُّ ثُعْرَةَ الشُّرْكِ"، همان دهان به خاک مالیدن است. "إِفْكِ" به معنای دروغ آمده اما این که دروغ ها به گونه انباشته گردد که از زمین فواره زند و بعد فرو بنشیند، ذهن خلاق می طلبد که بفرماید: وَ سَكَنَتْ فَوْزَةُ الْإِفْكِ. از همین قبیل است: خاموش گشتن آتش افروزی کفر و آرام گرفتن دعوت به هرج و مرج و فتنه افکنی: وَ خَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ وَ هَدَّاتُ دَعْوَةِ الْهَرَجِ.

حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَىٰ الْإِسْلَامِ وَ دَرَّ حَلْبُ الْأَيَّامِ وَ خَصَّدَ عَتُّ ثُعْرَةَ الشُّرْكِ وَ سَكَنَتْ فَوْزَةُ الْإِفْكِ وَ خَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ وَ هَدَّاتُ دَعْوَةِ الْهَرَجِ:  
تا بوسیله ما سنگ آسیاب اسلام به گردش در آمد، خیرات و برکات روزگار سرازیر شد، پیشانی شرک به خاک افتاد، فواره های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت، دعوت به فتنه و هرج و مرج قطع گردید و نظام دین استوار گردید.

أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْحَذَلَةِ الَّتِي حَامَرْتُكُمْ وَالْغَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ وَ خَوْرُ الْقَنَاةِ وَ بَيْتَةُ الصَّدْرِ: "الْحَذَلَةُ" به معنای یاری نکردن، "حَامَرٌ" به معنای در آمیختن، "الْغَدْرَةُ" به معنای خیانت، "اسْتَشَعَرَ" به معنای لباس زیر، "فَيْضَةٌ" به معنای سرازیر شدن، سر رفتن و لپبر زدن، "نَفْثَةٌ" به معنای آه کشیدن و فوت کردن، "خَوْرٌ" به معنای کندی سر نیزه و "بَيْتَةٌ" به معنای افشا کردن، پخش کردن و منتشر کردن آمده اند. این ها مفردات متن بالا بود. صورت ترکیب آن چنین است: وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْحَذَلَةِ الَّتِي حَامَرْتُكُمْ: آنچه را که گفتم، با آگاهی کامل از تنها گذاشتنی بود که در تمام وجودتان ریشه دوانده است. وَالْغَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرَ عَرَّتَهَا قُلُوبُكُمْ: و خیانتی که قلب هاتان پنهان کرده اند! وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ وَ خَوْرُ الْقَنَاةِ وَ بَيْتَةُ الصَّدْرِ: این سخنان اما لپبر زدن کاسه شکیبایی بود، فواره خشم بود، کندی سر نیزه در هنگام نبرد بود، پرده کشیدن از اندوه بزرگ و اتمام حجت بود!

پس پوشیدن قلب، لپبر زدن جان، فواره خشم، کندی سر نیزه در هنگام نبرد، و انتشار اندوه سینه، استعاره های قدرتمندی هستند که کلمات را به جنب و جوش و رستاخیز رسانده اند.

فَدُونُكُمْ مَوْهَا فَاحْتَبَبُوهَا دَبْرَةَ الظَّهْرِ نَقَبَةَ الْحُفِّ بِاقِيَةِ الْعَارِ مَوْسُومَةً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ شَدَّ نَارِ الْأَبْدِ مَوْصُولَةً بِ نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْرِيدَةِ: "حقب" تنگی است که بر کمر شتر می بندند. همین کاربرد خاص، باعث می شود که خواننده احساس کند که "حقب" اسم جامد است. اگر چنین باشد،

در زبان عربی، اسم جامد اشتقاق پذیر نیست اما گاهی زبان به درجه از تکامل می رسد که در اسم جامد هم تصرف می کند و اهل زبان، زبان اعتراض نمی گشایند. نمونه این مورد را ما در قرآن کریم، شاهدیم که از "بیت" به معنای خانه، فعل ساخته شده است: **وَ اللّٰهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُ**. پس در "**فَاَحْتَبُوْهَا**" دو زیبایی نهفته است: 1- زبان قدرتمند در اسم جامد تصرف نموده است. آنهم در بین اهل زبانی که نسبت به زبان شان بسیار سخت گیر بودند. 2- این واژه، استعاره پیش از خودش را برجسته تر نشان می دهد. وقتی جمله را تحت اللفظی معنا کنیم، اینطور می شود: پس بگیرد ناچه فدک را و بند کمرش را محکم ببندید: **فَدُوْنَكُمْوَهَا فَاَحْتَبُوْهَا**. این ناچه اما برای شما آرمانی نخواهد مان. زیرا پشت آن زخمی است: **دَبْرَةَ الظُّهْرِ**. پاهای آن نازک است: **نَقَبَةَ الْخُفِّ**. ننگ ابدی است: **بَاقِيَةَ الْعَارِ**. نشانه خشم الهی است: **مَوْسُوْمَةً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ**. عار جاودانه است: **سَنَارِ الْاَبَدِ**. متصل به آتش بر افروخته خداوند است که بر دل ها شراره می کشد: **مَوْسُوْلَةً بِ نَّارِ اللّٰهِ الْمُوقَدَّةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلٰى الْاَفْنَدَةِ!**

نوع ترکیب های چون: **دَبْرَةَ الظُّهْرِ**، **نَقَبَةَ الْخُفِّ**، **بَاقِيَةَ الْعَارِ**، **مَوْسُوْمَةً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ**، **سَنَارِ الْاَبَدِ** و **مَوْسُوْلَةً بِ نَّارِ اللّٰهِ الْمُوقَدَّةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلٰى الْاَفْنَدَةِ**. استعاره هایی هستند که علاوه بر درخشش خودشان، اولین استعاره را **فَدُوْنَكُمْوَهَا**- به کمال رسانده اند. به یاد داشته باشیم که زبان عربی بیشتر اشتقاقی است. به راحتی فارسی نمی توان در آن ترکیب سازی نمود. در این جا اما فصاحت و بلاغت بی نظیر، سخن را آن چنان به سهل و ممتنع رسانده که آدم خیال می کند، این زبان آن چنان انعطاف پذیر است که هرکس می تواند به این

جایگاه برسد و ترکیب سازی نماید اما از من بشنو، مبادا در این بحر بیکرانه هوای شنا کردن بر سرت بزند. من که سال های آزرگار ساحل نشینم، می دانم که زبردستان به نام در این اقیانوس دست به شنا زدند اما غرق گشتند. آنانی که می خواستند، سخنان نامفهوم آنان را بفهمند، نیز مفقود اثرند.

وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهُ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ: "بغی" به معنای ظلم و ستم است. در این جا صورت مجهول آن را می بینیم. "غوائل" جمع غائله است. "غائله" معانی گوناگون دارد اما فکر می کنم، فتنه افکنی و شرارت، بهترین گزینه ها باشد. از لحاظ ساختاری، جمله بالا، تشبیه صریح است و در آن زندگی پیش از رحلت و پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد مقایسه قرار می گیرد. از دیدگاه بانو (سلام الله علیها) غائله و شرارت بعد از وفات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند غائله ها و شرارت های زمان حیاتش می باشد. همانطور که در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی او را نافرمانی و اذیت می کردند و در حقیقت مورد ستم قرار می دادند، بعد از وفات او نیز دست به شرارت زدند و غائله جدیدی آفریدند. بلکه این بار به تمام بشریت خیانت نمودند.

آیات صریحی که در خطبه فدکیه استفاده شده است

استفاده بیش از بیست و سه آیه کریمه، در یک خطبه، ما را به دو مطلب راهنمایی می کند: 1- ممکن است خطیب زبردستی پیدا شود که در یک جلسه، چندین آیه را تلاوت کند اما محال است، کسی هرچند بسیار ورزیده سر بزنگاه از بخش بزرگ آیات بهره ببرد. این را کسانی متوجه می شوند که دوست دارند، در گفته هایشان شاهد مثال دقیق بیاورند اما مسئله ای به نام تراحم، جلو

این آرزو را می گیرد. بانو نمونه اسلام (سلام الله علیها) بی این که برگه ای در دست داشته باشد، از جای جای قرآن شاهد می آورد. پس خاستگاه دانش وی باید در جای دیگر ریشه داشته باشد. 2- آیات جدا شده، آن برجستگان می باشند؛ آن هایی که بدون تأمل به چشم می آید و الا جمله به جمله باید در پی مقصود گشت.

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَفَرٍّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (الأنعام/67)

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (هود/39)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (آل عمران/102)

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (فاطر/28)

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (التوبة/128)

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (النحل/125)

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْتِنَّا لِي وَلَا تَنْتِنَا أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (التوبة/49) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (الكهف/50)

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران/85)

أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (المائدة/50)

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مِنْ نَاطِقِ الطَّيْرِ وَأوتينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَإِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (النمل/16)

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (5). / يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (6) [مريم]

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (الأنفال/75)

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِلَّذَلِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمَّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (النساء/11)

كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (البقرة/180)

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي  
اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (آل عمران/144)

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَوُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آتوبة/13)

وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَأِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (إبراهيم/8)

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (6) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ (7) [الهمزة]

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (الشعراء/227) وَ  
قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَى مَكَاتِبِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (هود/121)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا- أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ  
قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خِيراً قُلْ انْتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (الأنعام/158)

وَ جَاءَ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (يوسف/18)



بسم الله الرحمن الرحيم

حالا می رسیم به اصل خطبه و این یادگار بانوی بزرگ صدر اسلام را (سلام الله علیها) به خوانش می نشینیم اما با این یاد آوری که خطبه چنان پر محتوا و عمیق است که انگار تا اکنون ما چیزی در رابطه با آن نگفته ایم.

1. رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنِ نَادِهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ (عليه السلام) فَدَكَأَ وَبَلَغَهَا ذَلِكَ لَا تُثَّ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَاشْتَمَلَتْ بِجَلْبَابِهَا وَأَقْبَلَتْ فِي لَمَّةٍ مِنْ حَفْدَتِهَا وَنِسَاءِ قَوْمِهَا تَطَأُ ذُبُولَهَا مَا تَحْرِمُ مِشِيَّتَهَا مِشِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله و سلم) حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَسَدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ فَنَبِطَتْ دُونَهَا مُلَاءَةٌ فَجَلَسَتْ ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبُكَاءِ فَازْتَجَّ الْمَجْلِسُ ثُمَّ أَمَهَلَتْ هُنَيْدَةً حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيْجُ الْقَوْمِ وَهَدَأَتْ فَوَرْتُهُمْ افْتَتَحَتِ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا:

ص: 359

عبد الله، پسر حسن مثنی، با سند خودش از پدران‌ش علیهم السلام روایت کرده: هنگامی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند که مالکیت صدیقه طاهره بر فدک را انکار نمایند و این خبر به بی بی مطهره رسید، روسری اش را بر سر پیچید، جامه بلندش را بر تن نمود و با عده ای از زنان همسایه و بانوان هم اندیش قوم، در حالی که دامن پیراهنش زیر پا می شد، به سوی مسجد روی آورد. در این حال، راه رفتش عین راه رفتن رسول خداوند (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. تا این که بر ابوبکر وارد شد و او در بین جمعی از مهاجرین و انصار و دیگران نشسته بود. پس پرده ای پیش روی آن ها کشیده شد و بانو پشت آن پرده قرار گرفت. داغ فقدان پیامبر باعث گردید، بانو ناله سوزناکی بزند و از شنیدن آن ناله، تمام اهل مجلس به گریه افتادند آن چنان که از دریا موج خروشان برخیزد! پس مقداری درنگ نمود، تا مردم از گریه آرام گیرند و فواره خروش فرو نشینند! سخنش را با حمد و ثنای خداوند و درود بر رسول او آغاز نمود. باز گریه پر تلاطم مردم برگشت! وقتی آرام گرفتند، کلامش را از سر گرفت.

عبد الله بن الحسن: هو عبد الله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام... وإِثْمَا سَمَى الْمَحْضَ لِأَنَّ أَبَاهُ الْحَسْنَ بْنَ الْحَسَنِ (علیه السلام) و أمه فاطمة بنت الحسين (علیه السلام) و كان يشبه برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الإحتجاج)

لَاثَ: پیچید (خطبه حضرت...)/. لَاثَ الْعِمَامَةِ عَلَى رَأْسِهِ يَلُوْثُهَا لَوْثًا: أى تعصب بها و أدارها على رأسه (مجمع البحرين)

خِمَار: روسری، حجاب (المعجم البسيط). / والخِمار: المقنعة، سميت بذلك لأنَّ الرأس يخمر بها أى يغطى (الإحتجاج)

جَلْبَاب: جامه یا پیراهن بلند و گشاد (المعجم البسيط). / والجلباب: الرداء و الإزار (الإحتجاج). / و الْجِلْبَابُ: يطلق على الملحفة و الرداء و الإزار و الثوب الواسع للمرأة دون الملحفة، و الثوب كالمقنعة تغطى بها المرأة رأسها و صدرها و ظهرها (بحار الأنوار)

لُـمَّةٌ: أى جماعة (الإحتجاج). / اللُّمَّةُ: الجماعة... أى فى جماعة من نسائها، قيل: هى ما بين الثلاثة إلى العشرة، و قيل: اللُّمَّةُ: المثل فى السن و التَّرب... أقول: و يحتمل أن يكون بتشديد الميم. قال الفيروزآبادى: اللُّمَّةُ بالصَّم - الصَّاحِب و الأصحاب فى السَّفر و المونس للواحد و الجمع (بحار الأنوار). / لُـمَّةٌ: هم سن و سال، همفكر (خطبه حضرت...)

حَفَدَتِهَا: الأعوان و الخدم (الإحتجاج)

و نِسَاءٌ قَوْمِهَا: در معیت جماعتی از یاران و اعوان خویش: گروهی از زنان خویشاوند خود (خطبه حضرت...)

ذُيُولُهَا: ذیل: پایان هر چیزی (المعجم البسيط). / تَطَّأُ ذُيُولَهَا: أى كانت أثوابها طويلة تستر قدميها، و تضع عليها قدمها عند المشى، و جمع الذيل باعتبار الأ-جزاء أو تعدد الثياب (البحار الأنوار). / حضرت در حال راه رفتن، بر پایین و ذیل لباس خود پا می گذاشت. پیراهن یا چادر، زیر پا قرا می گرفت. در اثر شتاب یا بلندی لباس (خطبه حضرت...)

الْحَرْمُ: التَّرك، و التَّقص و العدول. مَا تَحْرِمُ مَشِيَّتَهَا مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): أى لم تنقص مشيتها من مشيه صلى الله عليه و آله شيئا كأنه هو بعينه (بحار الأنوار). / مَا تَحْرِمُ مِشْيَتَهَا مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): راه رفتن آن حضرت از راه رفتن رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) هیچ کم نداشت. (خطبه حضرت...)

حَسَد: الجماعة (الإحتجاج)

نَيْطَتْ: علقتم و ناط الشيء: علقه (الإحتجاج). / ناط الشيء: يَنْوُطُهُ نَوَاطًا: عَلَّقَهُ (لسان العرب)

مُلَاءَةٌ: المُلَاءَةُ: الملحفة (الصحاح). / چنان که می بینید، صحاح اللغة، "ملاءة" را به معنای "ملحفه" گرفته. "ملحفه" به معنای روپوش، - مانند: عبا و غیره-، ملافه و هر چیزی که به خود بپیچند، می آید. در این جا "پرده"، برگردان مناسبی است. فَنَيْطَتْ دُونَهَا مُلَاءَةٌ: پس بین مردان و خانم ها پرده ای کشیده شد (فاطمی)

أَجْهَشَ: مهیا شد - برای گریستن - گریه اش گرفت، بغض کرد، گریست (المعجم البسيط). / إِذَا تَهَيَّأَ الرَّجُلُ لِلْبِكَاءِ، قِيلَ: أَجْهَشَ، فَإِنْ امْتَلَأَتْ عَيْنُهُ دُمُوعًا، قِيلَ: اغْرُورِقَتْ عَيْنُهُ، وَ تَرَفَّرَقَتْ. إِذَا سالت، قِيلَ، دَمَعَتْ وَ هَمَعَتْ. إِذَا حَاكَتْ دُمُوعُهَا المَطْرَ، قِيلَ: هَمَّتْ، إِذَا كان لبكائه صوت، قِيلَ: نَحَبَ وَ نَشَجَ. إِذَا صاح مع بكائه، قِيلَ: أَعْوَلَ (فقه اللغة)

فَازَتْجَ: رَجَّ: تکان داد. رَجَّ قِنِيَةَ الدَّوَاءِ: شیشه دارورا تکان داد. (المعجم البسيط). / و الإزْتِجَاجُ: الاضطراب (بحار الأنوار). / إِذَا رَجَّتِ الأَرْضُ رَجًّا (خطبه حضرت...)

هُنِيئَةً: صبرت زمانا قليلا (بحار الأنوار). / هُنِيئَةً: وقت کوتاهی، لحظه ای (خطبه حضرت...)

نَشِيحٌ: صوت معه توجع و بكاء كما يردد الصبي بكاءه في صدره (بحار الأنوار). / نَشِيحٌ نَشِجاً و نَشِيحاً الباكى: بی آنکه صدا را بلند کند گریه کرد (فرهنگ ابجدی). / النَشِيحُ: أن يغصَّ بالبكاء مع صَوْتٍ، و منه نَشِيحُ الطَّعْنَةِ عند خروج الدم و القِدْرُ عند الغليان. و سميت مجارى الماء أنشاجاً (الفائق)

فَوْرُهُمْ: فوران: جوشیدن - آب در دیگ یا چشمه -، بیرون زدن خون از رگ (المعجم البسيط). / فَوْرُهُ الشَّيْءُ شِدَّتُهُ، وَ فَاَر القِدْرُ اى جاشت (بحار الأنوار)

فَقَالَتْ (عليه السلام) الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمُومٍ نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا وَ سُبُوحِ آلَاءِ أَسَدَاهَا وَ تَمَامِ مَنِّ أَوْلَاهَا جَمًّا عَنَالًا حَصَمَاءَ عَدَدُهَا وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمَدُهَا وَ تَقَاوَتَ عَنِ الإِدْرَاكِ أَبَدُهَا وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا وَ اسْتِحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِحْزَالِهَا وَ تَنَّى بِالنَّدْبِ إِلَى أُمَّتِهَا:

پس فرمود: سپاس خداوند را بر آنچه انعام نمود و تشکر از او بر آنچه الهام نمود و ستایش او بر همه نعمت های باطنی ای که بی تقاضا عنایت کرد و نعمت های ظاهری ای که وسعت بخشید و بر تمام عطایای چشم گیری که تفضل نمود! دهش هایی که در شعاع شمردن نمی گنجد، آغازش جبران ناپذیر است و پایانش دور از تصور! انسان ها را به شکر گزاری دعوت کرد تا به خاطر اظهار امتنان پیوسته، بر عنایاتش بیفزاید و از خلائق طلب سپاسگزاری نمود تا با

کثرت نعمت ها روبه رو گردند و دعوتش را تکرار کرد، تا ریزش نعمت ها را دوچندان کند!

وقتی آغاز خطبه را می خوانی، واژه هایی می بینی که بسیار نزدیک همنند اینها عبارتند از: 1- حمد، شکر و ثنا. 2- نعم، آلا، منن. 3- اُسدی، اولاً. 4- نأی، تفاوت.

باید معانی دقیق این واژه ها را بدانیم، تا اندکی به دانش بی بی (سلام الله علیها) پی ببریم. متأسفانه در زبان فارسی، معادل دقیق این ها وجود ندارد. پس در ترجمه با ریزش زیادی رو به رو می شویم. ما این واژه ها را در چهار دسته، دسته بندی نمودیم، تا مقدار فهم مطلب آسان تر بشود (فاطمی)

ثناء: مدح و ستودن (المعجم البسيط)

اِبْتَدَأَهَا: نعمت هایی که ابتداء داده. بدون این که کسی تقاضا کند (خطبه حضرت...)

سَبَّغَ: گسترش پیدا کرد، طول پیدا کرد، مرفه شد (المعجم البسيط). / سَبَّغَ الشَّيْءُ يَسْبُغُ سَبْغًا: طَالَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّسَعَ (لسان العرب)

أَسَدَى: أعطى؛ أَسَدَى وَأَوْلَى وَأَعْطَى بمعنى واحد (بحار الأنوار)

آلاء: وقيل: "الآلاء" هي النعم الظاهرة، و"النعماء" هي النعم الباطنة (مجمع البحرين). / والآلاء: النعماء جمع ألى بالفتح والقصر وقد يكسر الهمزة (بحار الأنوار)

منن: جمع: منة: بخشش، منت، نیکی (المعجم البسيط)

أُولَاهَا: بذلها. اعطاها. أَعْطَى: وَهَبَ، مَنَحَ، وَصَلَ، حَبَا، بَرَّ، نَحَلَ، آتَى، حَوَّلَ، آسَى، أَوْلَى، رَفَدَ، أَتَحَفَ، رَزَقَ، أَسَدَى (المكنز العربى المعاصر) جَمَّ: كَثُرَ؛ جَمَّ الشَّيْءُ أَي كَثُرَ (بحار الأنوار). / آنقدر نعمت ها خدا زياد است كه نمى توانيم بشمريم: و إن تعدوا نعمة الله... (خطبه حضرت...)

نَأَى: النَّأَى: البعد (كتاب العين). / نَائِي: دور، دورافتاده (المعجم البسيط)

تفاوت: التَّفَاوُت: البعد (بحار الأنوار). / تفاوت: تباعد بينهما (بلاغات النساء)

أمد: ابتدا، آغاز. "أمد و أبد" از لحاظ معنا نزدیک به هم هستند. با این تفاوت كه وقتى واژه "أبد" را به كار مى بریم، حدی بر آن معین نشده است. وقتى واژه "أمد" را به كار مى بریم، حد نامتعینی دارد. در بین فرهنگ ها، لسان العرب مى گوید كه گاهى "أمد" به معنای ابتدا هم به كار مى رود. بحار الانوار، مطلب لسان العرب را خلاصه کرده همان را مى پسندد. ماهم این معنا را مناسب تر مى دانیم. در ضمن، مرحوم آیت الله منتظری نیز نظر به همین معنا دارد (فاطمی)

أَبَد: آخر، به قرینه أمد (خطبه حضرت...)

ندب: دعاه فأجاب (بحار الأنوار). / نَدَبْتُهُ إِلَى الأمر نَدْبًا: دعوته (مجمع البحرين)

إجزال: إكثار. أجزلت له من العطاء.. أى أكثرت (بحار الأنوار). / جزیل: زیاد، فراوان، بسیار (المعجم البسيط)

ثَنَّى: تکرار کرد. (خطبه حضرت...). / ثَنَّى الشَّيْءَ: آن كار را دوباره كرد، ثَنَّى بِالْأمرِ: آن كار را انجام داد و سپس كارى ديگر بر آن افزود (فرهنگ ابجدی)

امثالها: مراد نعمت های اخروی است (خطبه حضرت...)

وَأَشَدُّ هُدًى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةٌ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا الْمُؤْتَمِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيِيَّتُهُ وَمِنَ الْأَلْسُنِ صِدْقُ مَقْتُهُ وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَأَنْشَأَهَا بِلَا احْتِدَاءٍ أَمْثَلَةً أَمْثَلَهَا كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَايِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا تَثْبِيثًا لِحِكْمَتِهِ وَتَنْبِيهًا عَلَى طَاعَتِهِ وَإِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ وَإِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ ذِيادَةً لِعِبَادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَحَيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ:

و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یگانه بی همتا وجود ندارد. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، کلمه ای است که خداوند اخلاص را تفسیر آن قرار داد، پرنده دل ها را در پی رسیدن آن به پرواز درآورد و تعقل را در پرتوی تفکر آن درخشان نمود. بی همتایی که چشم ها توان دیدنش را ندارند، زبان ها از توصیفش عاجزند و چگونگی اش در اوهام نمی گنجد! پدیده ها را پدید آورد، نه از چیزهای مشابه پیش از آن ها، و آن ها را ایجاد نمود، بدون پیروی از نمونه هایی که الگو برداری کند. آن ها را با قدرت خودش ایجاد نمود و با اراده خودش آفرید، بی این که نیاز به وجود آن ها داشته باشد و نفعی از شکل دادن آن ها ببرد. هستی را مصور نکرد، مگر این که می خواست حکمتش را به اثبات رساند و اطاعتش را اعلام نماید و قدرتش را به نمایش بگذارد و مخلوقاتش را به بندگی وا دارد. پس ثواب را بر طاعتش وضع نمود و عقاب را بر معصیتش. تا

ص: 366



بندگان خود را از فراگرفتن خشمش بر حذر نمایند و آن‌ها را در بهشت جاودانه اش مستقر نماید.

در این فراز، با واژه‌های زیاد رو به رو نمی‌شویم اما درک مطالب بلند بانو، احتیاج به تامل عمیق دارد. در جمله "كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا"، برداشت ما این است که بانو (سلام الله علیها) می‌خواهد بفرماید که توحید، سرچشمه اخلاص است. هرچقدر انسان به توحید نزدیک‌تر باشد، از اخلاص بالاتری برخوردار است. در متن بحار و احتجاج، "جُعِلَ الْإِخْلَاصُ" اعراب‌گذاری شده است. ما چون در "وَضَمَّنَ الْقُلُوبُ" با مشکل رو به رو شدیم، صورت معلوم آن را طبق بعضی متون و حواشی انتخاب نمودیم. اگرچه، در بخش تصویرهای خطبه، صورت مجهول بودن آن هم مطمح نظر قرار گرفته است (فاطمی)

وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْضُوعًا: این جمله را مرحوم آیت الله منتظری این‌گونه معنا می‌کند: "خدا تضمین کرده است در دل‌ها، جای داده است در دل‌ها معنای توحید را اما هرکس معنای آن را به همان اندازه‌ای که یافته و به آن رسیده درک می‌کند. درک افراد از کلمه توحید متفاوت است. درک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متفاوت از درک دیگران است." (خطبه حضرت...)/. هم در متن بحار و هم در احتجاج، "وَضَمَّنَ الْقُلُوبُ" به ضم ضاد، اعراب‌گذاری شده. در حالی که در بحث واژه‌های بحار، "ضَمَّنَ الْقُلُوبُ" به فتح ضاد اعراب‌گذاری شده است. اگر این واژه معلوم باشد، ما با مشکل زیاد رو به رو نمی‌شویم اما اگر مجهول باشد، درک مطلب دشوارتر خواهد بود (فاطمی)

وَ أَتَمَّ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولُهَا: این جمله را مرحوم آیت الله منتظری این طور ترجمه می کند: نورانی کرده است فکرها را به همان اندازه که از این کلمه تعقل می کنند... تعقل هرکسی به اندازه استعدادش است، به همان اندازه خداوند نور در دل افراد قرار داده که از کلمه توحید تعقل می کنند (خطبه حضرت...)

تأویلها: خدا اخلاص در اعمال را تأویل کلمه توحید قرار داده؛ یعنی بازگشت و نتیجه کلمه توحید، لا اله الا الله، اخلاص در عمل است (خطبه حضرت...)

من الأوهام كیفیته: کیفیت او در واهمه ها نمی گنجد. چون خدا کیفیت ندارد. کم و کیف مربوط به موجود ممکن است. واجب الوجود از خواص ممکن مبرا است (خطبه حضرت...)

ابتدع: البَدْعُ: إحداث شیء لم یکن له من قبل خلق و لا ذکر و لا معرفة. و الله بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: اِبْتَدَعَهُمَا، و لم یكونا قبل ذلك شیئا یتوهمهما متوهم (کتاب العین). / ابتدع: نوآوری کرد، چیزی جدید را به وجود آورد. ابتداع: ابتکار (المعجم البسیط)

احتذاء: پیروی کردن، اقتدا کردن، کفش پا کردن (المعجم البسیط)

ذراً: آفرید (المعجم البسیط). / الفرق بین الذرء و الخلق: أن أصل الذرء الاظهار و معنى ذراً الله الخلق أظهرهم بالایجاد بعد العدم، و منه قيل للبیاض الذرءة لظهوره و شهرته (الفروق فی اللغة)

برية: خلق، مردم. ج: برایا (المعجم البسیط)

ذیاده: و الذیاد: الطرد، تقول: دذته عن كذا (الصحيح). / ذود: دفاع کرد، طرد کرد، دوری کرد. (المعجم البسيط). / الذود و الذیاد: السوق و الطرد و الدفع و الإبعاد (بحار الأنوار)

نقم: خشم، نارضایتی و میل به انتقام نشان دادن (المعجم البسيط)

حیاشة: جمع کردن (خطبه حضرت...). / حاش زید الأغنام: جمعها و ساقها (معجم الأفعال المتداولة)

وَأَشَدُّ هَدًى أَنْ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ وَ بَسْتَرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ عَلِمَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ وَ إِحَاطَةَ بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ وَ مَعْرِفَةَ بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ:

شهادت می دهم که پدرم محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] بنده و پیامبر او است. او را اختیار نمود، پیش از این که پیام رسانش نماید، نامگذاری اش نمود، پیش از این که انتخابش نماید، و گزیده اش نمود، پیش از این که به رسالتشبرانگیزاند. این انتخاب ها آن زمان اتفاق افتاد که مخلوقات در جهان غیب پنهان بودند و در پرده های وحشت به سر می بردند و با دورترین دنیای نیستی همسایگی داشتند. به خاطر این که خداوند تبارک و تعالی عالم به عواقب امور است، به رویدادهای روزگار احاطه دارد و خط سیر سرنوشت را می داند.

اصْطَفَاهُ، اجْتَبَاهُ، اخْتَارَهُ، مانند واژه هایی هستند که در اول خطبه تذکر داده شد. در فارسی، معادل دقیق این ها را نداریم و همه را به معنای برگزیدن معنا می کنیم (فاطمی)

مکنونه: اَكُنْتُ. و كُنْتُ الشئ: سَتْرُهُ و صُنْتُهُ من الشمس... مَكْنُونٌ؛ أي مستور من الشمس وغيرها (لسان العرب)

مَصُونَةٌ: صَانَةٌ: حَفْظُهُ (القاموس المحيط)

الأهاويل: جمع الأهوال، و هو جمع الهول، و هو الخوف و الأمر الشديد (بحار الأنوار). / هول: وحشت بزرگ، سختی وحشتناک، دشواری عظیم (المعجم البسيط)

مآيل الأمور: عوايقها: آل الشئ ء يؤول أولا و مآلا: رجع، و الإيال اسم منه (بحار الأنوار). / آل الشئ ء يؤول إلى كذا: أي رجع (النهاية في غريب الحديث)

المقدور: و يحتمل أن يكون المراد بالمقدور: المقدر، بل هو أظهر ((بحار الأنوار). / مقدور: همان مقدرات خدا: خداوند متعال از همان ابتدا علم داشته مثلا یکی پیغمبر می شود و یکی ابوسفیان... (خطبه حضرت زهرا...)). / دراحتجاج طبرسی، "و مَعْرِفَةٌ بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ" وجود دارد که "الأُمُورِ" تکرار می شود و این از بانوی بلیغه چون صدیقه طاهره بعید است (فاطمی)

ابْتَعَثَهُ اللَّهُ إِمَامًا لِأَمْرِهِ وَعَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَإِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّفَانِهَا فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا وَجَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَّهَا وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ فَأَتَقَدَّهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ:

اورا خداوند به خاطر کامل کردن امرش، تصمیم گرفتن بر امضای حکمش و اجرای مقدرات حتمی اش مبعوث نمود. این در زمانی بود که ملت ها را

گروه های گوناگون در آیین های شان، اعتکاف کنندگانگرد آتش های شان، پرستندگان بت هاشان و انکار کنندگان خالق یگانه در عین شناختن شان دید. پس فضا های تاریک امت ها را با طلوع پدرم، محمد که درود خداوند بر او و خاندانش باد، روشن نمود، به پرسش های ابهام بر انگیز دل ها پاسخ داد و پرده غفلت را از روی چشم ها برداشت. او در بین مردم با مشعل هدایت بر خاست. آن ها را از گمراهی نجات بخشید، چشم بصیرت شان را باز نمود، به سوی دین استوار راهنمایی کرد و به رفتن از راه مستقیم فراخواند.

إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ: یعنی آن کمالاتی که باید در نظام آفرینش به وجود آید، به واسطه ی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تحقق پیدا کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید و دیگران را هدایت و رهبری کند و آن امری را که خداوند از ازل داشته است، تمام و کامل نماید (خطبه حضرت زهرا...)

عَزِيمَةً: اراده و تصمیم، ترقی (المعجم البسيط)

إِنْفَاذًا: نفذ: به اجرا در آمد، نفوذ کرد و گذشت (المعجم البسيط). / إِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ: خداوند مقدرات حتمی خود را به وسیله پیامبر اجرا و تنفیذ نمود. در این عبارت، موصوف به صفت اضافه شده است، یعنی مقادیر که موصوف است به صفت خود که حتمه باشد، اضافه شده است... مقدرات حتمی این بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیاید و پیامبر شود، پس پیامبری حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مقدرات حتمی خدا بوده و مبعوث شدن آن حضرت، تنفیذی برای این تقدیر حتمی خداوند بوده است (خطبه حضرت...)/ در احتجاج "إِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ" وجود دارد (فاطمی)

عُكِّفًا: عكف يعكف و يعكف .. لزم المكان (لسان العرب). / عكف: پیوسته کاری را انجام داد، پرداخت و مشغول شد (المعجم البسيط)

بُهْمَهَا: مبهماتها: خداوند به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقاط مبهمی که در دلها بود، برطرف کرد. اگر کسی به مسایلی مثل مرگ و زندگی، مبدأ خلقت، جهان آخرت سوالاتی داشت، این ابهامات را بر طرف کرد (خطبه حضرت...)

عُمَمَهَا: پوشش، حیرت: از چشم هاشان، آن پوشش ها را کنارزد آن حیرت را بر طرف کرد (خطبه حضرت...). / ظَلَمَهَا: و الضمیر "فی ظلمها" راجع إلى الأمم، و الضمیران التالیان له یمکن إرجاعهما إليها و إلى القلوب و الأبصار (بحار الأنوار)

الْغَوَايَةِ: گمراهی هلاکت، فریفتگی (المعجم البسيط) الْعَمَايَةِ: الجهل (شمس العلوم). / الْعَمَايَةُ: الضلال، و هی فَعَالَةٌ مِنَ الْعَمَى (لسان العرب). / آنچه که از فرهنگ ها بر می آید، این که فرق چندانی بین "غوايه" و "عمایه" نیست. چون "عمایه"، "عمی" را تداعی می کند، نسبت به آن، جهل و نابینایی برگردان مناسبی است (فاطمی)

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ إِثَارٍ فَمَحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ حُفَّتْ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَ أَمِينِهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِيٍّ وَ السَّلَامِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ:

سپس خداوند او را با مهربانی به سوی خود فراخواند و با اختیار، رغبت و خود گذشتگی او قبض روحش نمود. محمد که درود خداوند بر او و خاندانش

باد، از رنج این دنیا آسوده گردید! هم اکنون در بین فرشتگان نیکوکار، در رضوان پروردگار خطاپوش و در جوار ملک با جلال و جبروت قرار دارد. سلام و درود و رحمت و برکات خداوند بر پدرم، نبی، امین و بهترین برگزیده از مخلوقات او باد!

در رابطه با اختیار دو احتمال است: یکی این که خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله را اختیار کرد و او را برگزید و لذا قبض روحش کرد؛ و احتمال دوم این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اختیار خودش قبض روح شد، چون در روایات هم نقل شده که عزرائیل برای قبض روح افراد از هیچکس اجازه نمی گرفته است، اما از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه گرفته است و پیامبر صلی الله علیه و آله به اختیار خود، اجازه دادند تا عزرائیل قبض روحشان کند (خطبه حضرت...)

إِثَار: ترجیح دادن، برتر دانستن کسی یا چیزی را بر خود (المعجم البسيط). / رغبة و إثار: با رغبت و خودگذشتگی قبض روح شد (خطبه حضرت...)

تَعَب: خسته شدن، خستگی (المعجم البسيط)

حُفَّ: احاطه کرد، کند و برطرف کرد - موی صورت را - (المعجم البسيط)

ثُمَّ التَّقَتَّ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصَبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَحَمَلَةُ دِينِهِ وَوَحْيِهِ وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَبُلْعَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ وَعَهْدٌ قَدَّمَ إِلَيْكُمْ وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالتُّورُ السَّاطِعُ وَالصِّيَاءُ اللَّامِعُ بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُهُ مُنْجَلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ مُغْتَبِطَةٌ

بِهِ أَشَدَّ يَأَعُهُ قَائِدًا إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اسْمٌ تِمَاعُهُ بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ وَمَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَ  
بِرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ وَرُخْصَةُ الْمُؤَهَّوبَةُ وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ:

سپس توجه به اهل مجلس نموده فرمود: شما آی بندگان خداوند! برای امر و نهی الهی منصوب شدید، حاملان دین و وحی او، امینان خداوند بر خودتان و مبلغان او بر امت های دیگر هستید! بزرگی که حق برای او است و شما نسبت به او تعهدی دارید، با یادگار دیگری که پیامبر به عنوان خلیفه برای تان معرفی نمود، در بین شما قرار دارد. آن یادگار دیگر کتاب ناطق خداوند است؛ قرآن راست گفتار، نور رخشان، روشنایی تپنده؛ کتابی که حجت های آن دلیل، اسرار آن قابل انکشاف، ظاهر آن آشکار، پیروان آن مورد حسرت دیگران است؛ کتابی که رهبری کننده پیروانش به سوی بهشت است و شنیدن آن موجب نجات انسان ها می شود و به وسیله آن رسیدن به برهان های نورانی خداوند میسر می گردد؛ کتابی که واجبات آن تفسیر شده، به محرماتش هشدار داده شده، محکومات آن در پیش اهلس واضح است، برهان هایش کافی است، سنت هایش مستحب، مباحاتش بخشیده و سایر احکام و شرایع آن به رشته تحریر در آمده است!

نُصِبُ: منصوب. مصدر گاهی به معنای اسم فاعل و گاهی به معنای اسم مفعول می آید (فاطمی). / نُصِبُ أَمْرَهُ: شما منصوب هستید برای امر و نهی خدا (خطبه حضرت...). / أَيْ نَصِبَكُمْ اللَّهُ لِأَوَامِرِهِ وَنَوَاهِيهِ... وَعِبَادِ اللَّهِ مَنْصُوبٍ عَلَى النَّدَاءِ (بحار الأنوار)



واژه های چون: النُّورُ، الصَّيَاءُ، السَّاطِعُ، اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ، بَصَائِرُ، مُنْكَشَفَةٌ، مُنْجَلِيَةٌ... نشان می دهند که بانو (سلام الله علیها) تا چه اندازه بر زبان و رموز زبانی، آشنا است و همین طور بر واژه های علمی چون: "عَزَائِمُ، بَيِّنَاتُ، فَصَائِلُ، رُخَصُ، شَرَائِعُ" مسلط است. هم تفاوت دقیق دسته اول را می داند و هم کاربرد دسته دوم را (فاطمی)

بُلَغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ: رساننده دین خدا (خطبه حضرت...)/ و بلغاؤه إلى الأمم: أى تودون الأحكام إلى سائر الناس لأنكم أدركتم صحبة الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (بحار الأنوار)

رَعِيمٌ: بزرگ قوم، فرمانروا، رئیس (المعجم البسيط). / در احتجاج "رَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ" ثبت شده است اما مرحوم علامه و به تبع آن مرحوم آیت الله منتظری، احتمال "زعمتم" را برجسته نموده اند. به نظرمی آید "رَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ"، رساتر باشد. زیرا به دو امانت تذکر داده می شود (فاطمی)

وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْنَا: يك احتمال است که مراد از آن عهد نسبت به عترت پیامبر باشد؛ همان عهدی که در زمان حیاتش گرفت. دوم این که مراد قرآن باشد (خطبه حضرت زهر...)

الْبَقِيَّةُ: آنچه که مانده باشد. الْبَقِيَّةُ الْبَاقِيَّةُ: بهترین بازمانده؛ فَلَانُ بَقِيَّةُ قَوْمِهِ: فلانی از بهترین بازمانده ی خانواده ی خود است (فرهنگ ابجدی)

ساطع: درخشان یا درخشنده، منتشر - در هوا- (المعجم البسيط)

لامع: براق، رخشان (المعجم البسيط). / لَمَعَ البرقُ و غيره، إذا أضاء، فهو لامع... و يقال للسَّرابِ يَلْمَعُ. كَأَنَّهُ سَمِّيَ بحركته و لَمَعَانِهِ (معجم مقاييس اللغة). /

چنان که می بینید، در فارسی، واژه دقیقی که فرق بین "ساطع" و "لامع" بگذارد، نداریم (فاطمی)

بَيِّنَةٌ: دليل و حجت (المعجم البسيط)

أَشْيَاعُهُ: پیروانش. اشیاع جمع شیعه: پیرو (خطبه حضرت...)

قَائِدٌ: رهبر، فرمانده (المعجم البسيط)

بصائره: یعنی حجت ها و براهین قرآن واضح است (خطبه حضرت...)/. و البصائر- جمع بصيرة- و هي الحجّة (بحار الأنوار)

عزایم: المراد بالعزائم: الفرائض (بحار الأنوار)

بَيِّنَاتُهُ: المراد بالبينات: المحكمات (بحار الأنوار)

الفضائل: السنن (بحار الأنوار)

رُخَصٌ: المباحات (بحار الأنوار)

الشرائع: ما سوى ذلك من الأحكام كالحدود و الديات أو الأعم (بحار الأنوار)

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَالرَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْـلِحَةً لِلْعَامَّةِ وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السُّخْطِ وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمْرِ وَمَنْمَاءً لِلْعَدَدِ وَالْقِصَاصَ حَقْناً لِلدَّمَاءِ وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيفاً لِلْمَغْفِرَةِ وَتَوْفِيَةً الْمَكَايِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيراً لِلْبُخْسِ وَالنَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ

وَاجْتَنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ وَتَرَكَ السَّرِقَةَ إِجَاباً لِلْعِفَّةِ وَحَرَّمَ اللَّهُ الشَّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ "اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ  
أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ" وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ فَإِنَّهُ "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ":

پس خداوند ایمان را وسیله تطهیر شما از نجاست شرک، نماز را وسیله دوری شما از تکبر، زکات را سبب تزکیه نفس و افزایش روزی، روزه را سبب ثبوت اخلاص، حج را سبب ارتفاع قله دین، عدل را وسیله هماهنگی دل ها، طاعت ما را سبب نظم جامعه، امامت ما را سبب دوری از تفرقه، جهاد را سبب عزت اسلام، شکیبایی را سبب رسیدن به پاداش الهی، امر به معروف و نهی از منکر را وسیله اصلاح عمومی، نیکویی به پدر و مادر را وسیله پیشگیری از غضب خودش، صلوات ارحام را سبب افزایش عمر و کثرت عدد، قضاوت را وسیله جلوگیری از خون ریزی، وفای به نذر را سبب عروص مغفرت، رعایت صحیح پیمان و وزن را سبب منع از کم فروشی، نهی از شرابخواری را سبب آلوده نشدن به پلیدی، دوری از نسبت ناروا را سپر تیر لعنت و دوزدی نکردن را موجب پاک دامنی قرار داد و خداوند شرک را حرام نمود تا ربوبیتش آمیزه چیزی نگردد. پس "تقوای الهی را آن چنان که حق تقوای او است، رعایت نمایند و تن به مرگ ندهید مگر این که وقت مردن مسلمان باشید." و خداوند را در آنچه امر نموده و از آنچه نهی نموده اطاعت کنید. آری، "از بندگان خداوند تنها دانشمندانند که از او می ترسند."

در احتجاج "أمانا لِلْفَرْقَةِ" دارد؛ یعنی به جای "من"، "ل" ثبت شده است (فاطمی)

تَشِيداً: شِيدٌ: ساخت، بر پا کرد، بنا کرد (المعجم البسيط). / شِيدْتُ البناء تشيداً و أشدْتُ الحديثَ إِشَادَةً، إِذَا نَمَيْتَهُ وَرَفَعْتَهُ (جمهرة اللغة). / شِيدَ البناء: ساختمان را بالا برد و ساخت (فرهنگ ابجدی)

تَنَسِيْقاً: التَّنْسِيْقُ: التنظيم (بحار الأنوار). / تنسيق: هماهنگی، هماهنگی کردن (المعجم البسيط). / وَ الْعَدْلَ تَنَسِيْقاً لِلْقُلُوبِ: خداوند عدالت را قرار داده است برای این که دل ها را با هم وابسته و هماهنگ کند (خطبه حضرت...)

نِظَاماً لِلْمِلَّةِ: خداوند طاعت از ما اهل بیت را واجب قرار داده است. زیرا موجب نظم شریعت می شود (خطبه حضرت...)

الْمِلَّةُ: الدين و الشريعة (مجمع البحرين). / از توضیح مجمع البحرين بر می آید که گاهی دین، ملت و شریعت مترادف هم هستند (فاطمی) حَقْنَا: بازداشتن، منع کردن، حفظ کردن (المعجم البسيط)

مَنْسَأَةً: مَفْعَلَةٌ مِنَ النَّسْءِ، أَيْ سَبَبٌ لِتَأْخِيرِ (الطراز الأول). / مَنْسَأَةٌ به فتح میم باشد، اسم مکان می شود، یعنی محل نسا و تأخیر افتادن در عمر؛ و اگر مَنْسَأَةٌ به کسر میم باشد، اسم آلت است، یعنی آلت و وسیله ی تأخیر در عمر؛ و در هر دو صورت دلالت بر طولانی شدن عمر می کند (خطبه حضرت...)

مَنْمَاءَةً: اسم مکان أو مصدر ميمي .. أی یصیر سبباً لكثرة عدد الأولاد و العشائر (بحار الأنوار)

لِلْبَحْسِ: بخش: بهای کم، زیر قیمت، ناچیز، اندک (المعجم البسيط)

ثُمَّ قَالَتْ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقُولُ عَوْدًا وَبَدْوًا وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا "لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ" فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَتَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ وَلِنِعْمِ الْمَعَزِيُّ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنَّدَارَةِ مَانِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُسْتَرِكِينَ ضَارِبًا تَبَجُّهْمَ آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ "بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ" يَكْسِرُ الْأَصْدَانَامَ وَيَنْكُثُ الْهَامَ حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبْرَ حَتَّى تَقَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُدْبِجِهِ وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَخَرِسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ وَطَاحَ وَشَدَّ يَظُّ النَّفَاقِ وَانْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ:

آنگاه، فرمود: ای مردم! من فاطمه هستم و پدرم محمد است که درود خداوند بر او و خاندانش باد! تناقضی در آغاز و پایان سخنم نیست، به اشتباه تکلم نمی کنم و از حق فاصله نمی گیرم. برای شما پیامبری از نوع خودتان آمد که تحمل رنج تان بر او دشوار بود! بر هدایت شما حرص می ورزید و نسبت به اهل ایمان مهر و دلسوزی فراوان داشت! اگر او را نسب سنجی نمایید و مورد شناسایی قرار دهید، پدر من و برادر پسر عموی من می یابید، نه پدر زنان و مردان تان و چه افتخار بزرگ است، نسبت داشتن به او! سلام و درود خداوند بر او و خاندانش باد! پس رسالتش را به خوبی به فرجام رساند، در حالی که اظهار کننده خطرهای پیش رو بود، دور شونده از راه مشرکین بود، هدف گیرنده

کمرگاه شان بود، سد کننده گلوگاه شان بود و دعوت کننده به راه پروردگارش با حکمت و موعظه حسنه بود. بت هارا ریز ریز می نمود و سرهای آنان را هدف قرار می داد. تا این که جمع شان با شکست مواجه شدند و وادار به عقب نشینی گردیدند. بر شب دیر پای سپیده دمید، گوهر حق درخشید، رهبر دین زبان گشود، زبان عربده شیاطین لال شد، سفله های نفاق به هرسو خزیدند و پیوند کفر و شقاوت از هم گسست.

عَوْدًا وَبَدَؤًا: اى اولا و آخر (بحار الأنوار). / عودا و بدوا: مکرر می گویم (خطبه حضرت...)

شَطَطًا: و الشَّطَطُ: الجور و الظلم و البعد عن الحق (مجمع البحرين). / فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُسْطِطْ: کلمه " شطط " به معنای جور است و معنای جمله این است که: ای داوود بین ما حکمی کن که به حق باشد، و در حکم کردنت جور مکن (ترجمه تفسیر المیزان)

تَعَزُّوهُ: يقال: عزوته إلى أبيه: أى نسبته إليه. أى إن ذكرتم نسبه و عرفتموه تجدوه أبى (بحار الأنوار)

وَ لِنِعْمِ الْمَغْزِيِ إِلَيْهِ: چه سعادت مند است کسی که به او نسبت داده می شود (خطبه حضرت...)

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ: شدید علیه عننتکم اى مشقتکم (تفسیر شبر). / عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ: اى شاق علیه عننتکم و لقاءکم المکروه، فهو يخاف علیکم سوء العاقبة و الوقوع فى العذاب (الموسوعة القرآنية). / "ما" در "ما عنتم" حرفیه مصدریه غیر زمانیه است - ر.ک. مغنی اللیب، ج 1، ص 399- (فاطمی)

ص: 380

صَادِعًا: الصَّدْعُ: الإظهار، تقول: صدعت الشيء، أى أظهرته، وصدعت بالحق: إذا تكلمت به جهاراً. قال الله تعالى: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ (بحار الأنوار). / فاصدع بما تؤمر: أظهر بما تؤمر: آنچه را که مأمور شده ای اظهار و بیان کن (خطبه حضرت...)/ الصَّدْعُ: شكاف و شكستگی در اجسام سخت، مثل شیشه آهن و مانند آن ها (ترجمه مفردات الفاظ قرآن)

النَّذَارَةُ: الإنذار وهو الإعلام على وجه التخويف (بحار الأنوار). / أنذر: هشدار داد، بیمناک گردانید. صافرة الإنذار: آژیر خطر (المعجم البسيط)

مُدْرَجَةٌ: المذهب والمسلك (بحار الأنوار). / مَائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ: در حالی به طریق مشرکین، پشت پا زده است (خطبه حضرت...)/ تَبَجَّهُمْ: وسط الشیء و معظمه (بحار الأنوار). / تَبَجَّ: وسط و کمر (خطبه حضرت...)

أَكْظَامِهِمْ: مخرج النفس من الحلق (بحار الأنوار). / ضَارِبًا تَبَجَّهُمْ أَخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ: در حالی که بر کمر مشرکین زده و گلوگاه آنان را گرفته بود (خطبه حضرت...)

يَكْسِرُ: نسخه بیروت بحار همین "یکسر" می باشد و معنای "کسر" واضح است. منتها در احتجاج و در واژه شناسی بحار، چند احتمال دیگر هم وجود دارد. در احتجاج مطلب را این گونه می خوانیم: یجف الأصنام و فی بعضها "يجذ" أى یکسر. در بحار، ای نظور می خوانیم: و فی الكشف و غیره: یجذ الأصنام، من قولهم: جذذت الشئ .. أى کسرتة، و منه قوله تعالى: فَجَعَلَهُمْ جُذًا (فاطمی)

ينكث: نكث: الرَّجُلُ الْعَهْدَ نَكْثًا مِنْ بَابِ قَتَلَ نَقَضَهُ وَنَبَذَهُ (المصباح المنير). / چنان که می بینید، "نکث" به معنای "نقض" است و "نقض" به معنای شکستن خاص می آید. امکان دارد زبان قدرتمند بانو، این هنجار را شکسته باشد و از آن عموم شکستن اراده کرده باشد (فاطمی)

الْهَامَ: و الهام جمع الهامة- بالتخفيف فيهما- و هي الرَّأْس (بحار الأنوار). / هامة: رأس يا قله هر چیزی (المعجم البسيط)

وَلَوْ أَلَدُّبُرُ: عقب نشینی کردند: تا این که جمعیت مشرکین را از بین برد و همه عقب نشینی کردند (خطبه حضرت...). / فَلَا تُؤَلُّوهُمْ الْأَدْبَارَ یعنی فلا تجعلوا ظهوركم مما يليهم أي فلا تهزموا (مجمع البيان)

تَفَرَّى اللَّيْلُ: تا این که شب کنار رفت و صبح آشکار شد (خطبه حضرت...). / معنای استعاری آن در بخش تصویرها توضیح داده شد. در کتاب بالا، معنای کنایی اراده شده است (فاطمی)

وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ: و أسفر الحق عن محضه و خالصه. و يقال: أسفر الصبح: أي أضاء (بحار الأنوار). / وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ: حق از موضع خالصش ظاهر شد (خطبه حضرت...)

خَرَسَ: گنگ شد (المعجم البسيط)

شقاشق الشياطين: و الشقاشق جمع شقشقة و هي شىء كالرّية يخرجها البعير من فيه إذا هاج... و إسناد الخرس إلى الشقاشق مجازی (بحار الأنوار). / شقاشق: جمع: شقشقه است. وقتی شتر غضبناک می شود و می خواهد نعره بکشد، دهانش کف می کند و چیزی مانند شش از دهانش خارج می شود... در



این جا کفار به آن شتر تشبیه شده اند؛ منظور این است که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سخن در آمد، صدای نعره شیاطین بریده و خاموش شد (خطبه حضرت...)

طَاحَ: يقال: طاح فلان يطوح إذا هلك أو أشرف على الهلاك و تاه في الأرض و سقط (بحار الأنوار). / طَاحَ: افتاد، سقوط کرد. إطاحه: سرنگونی (المعجم البسيط)

وَشَيْطَانٌ: و الوشيط: الرذال و السفلة من الناس، و منه قولهم: إياكم و الوشائظ. و قال الجوهري الوشيط: لفيف من الناس ليس أصلهم واحدا (بحار الأنوار). / وشيط النفاق: جمعيت نفاق. در لغت به افراد پست و فرومایه و بی اصل و نصب گفته می شود (خطبه حضرت...)

وَفُهِتُمْ بِكَلِمَةٍ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذْقَةَ الشَّارِبِ وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ وَ قَبَسَةَ الْعَجَلَانِ وَ مَوْطِيءِ الْأَقْدَامِ تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّةَ أَذِلَّةً خَاسِنِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ:

شما در حالی به کلمه توحید در بین سپید رویان روزه دار زبان گشودید که بر لب پرتگاه جهنم به سر می بردید! شربت چشندگان بودید، فرصت آزمندان بودید، آتش شتاب زدگان بودید و پایمال هرکس و ناکس! آب آمیخته با سرگین سر می کشیدید و پوست دباغی نشده قوت زندگی تان را تشکیل می داد! ذلت زدگان مطرود بودید! هراسان از این که مردم گرداگردتان شما را به بردگی برابند!

فُهِتُمْ: فاه الرجل يقيه؛ يَفُوهُ: إذا تكلم (تاج العروس)

كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ: كلمة التوحيد، وفيه تعريض بأنه لم يكن إيمانهم عن قلوبهم (بحار الأنوار)

نَقْر: كل مردم، گروهی از سه تا ده نفر (المعجم السیط)

الْبَيْضُ الْخِمَاصُ: و البيض جمع أبيض و هو من النَّاسِ خِلافِ الْأَسْوَدِ وَ الْخِمَاصُ: جمع خميص، و الخماصة تطلق على دقة البطن خلقة و على خلوه من الطعام، يقال: فلان خميص البطن من أموال الناس أى عفيف عنها والمراد بالبيض الخماص: إمّا أهل البيت عليهم السلام و يؤيده ما فى كشف الغمة... (بحار الأنوار). / بيض، جمع ابيض: سفيد. خماص، جمع خميص: شكم خالی اشاره به آن هاى كه اهل روزه هستند: شما در میان عده اى از انسان هاى آبرومند سفيد روى روزه دار بوديد (خطبه حضرت...)/ در بخش تصويرها به اين نکته اشاره شده است (فاطمى) شفا: لب. شفا حُفْرَةَ مِنَ النَّارِ: شما بر لب حفره آتش بوديد (خطبه حضرت...)

مَذْقَةَ: المَذْقَةَ: الشربة من اللبن (لسان العرب). / مذقة الشارب: شما محل چشیدن تشنگان بوديد (خطبه حضرت...)

النُّهْزَةُ: الفرصة: اى كنتم قليلين اذلاء يتخطفكم الناس بسهولة (بحار الأنوار). / در احتجاج "نُهْزَةُ" دارد اما "نُهْزَةُ" به فتح "ن"، به معنای فرصت، در فرهنگ ها وجود ندارد (فاطمى)

قَبْسَةٌ: شعلة من نار يقتبس من معظمها (بحار الأنوار). / قبس: شعلة اى كه از آتش انبوه گرفته شود، پاره آتش، اخگر (المعجم البسيط). / قَبْسَةَ الْعَجَلَانِ: محل

اقتباس آدم های شتابزده بودید (خطبه حضرت...) / قَبَسَةُ الْعَجَلَانِ: ضرب المثلی است در شتاب به کسی که داخل خانه ای می شود و توقف نمی کند مگر به اندازه آتش بردن (فرهنگ ابجدی) / بعید نیست که این ضرب المثل، از همین اثر گرفته شده باشد. داستان پشت آن را در بخش تصویرها بخوانید (فاطمی)

الطَّرْقُ: ماء السماء الذي تبول به الابل و تبعر (بحار الأنوار) / الطَّرْقُ: الماء الذي طَرَقْتَهُ الدوابُّ؛ أي خاضتته، و بالّت فيه، و بعرت؛ فتغيّر و اصفرّ (الفائق) / طَرَقَ: گودال هایی در وسط راه از آب باران پر می شده و حیوانات مختلف در آن ادرار می کرد (خطبه حضرت...)

تَقَاتُونَ: قوت، اصل آن اقتوت در باب افتعال، اقتات، تقتات، تقتاتون: قوت شما، غذای شما (خطبه حضرت...)

الْقِدَّةُ: پوست دباغی نشده (خطبه حضرت...) / والقِدَّةُ: القطعة من الشئ ع... والقِد سَيَّرٌ يُقَدُّ من جلد غير مدبوغ (لسان العرب) / السَّيْرُ: القطعة المستطيلة من الأدم (جمهرة اللغة) / القِدَّةُ: دوال چرمی، پوست بریده شده، تازیانه، هر چیز بریده شده (فرهنگ ابجدی)

خاسیء: الخاسیء: المبعد المطرود (بحار الأنوار) / خاسیء: سگ یا خوک طرد شده. خسأ: راند و طرد کرد - سگ - را. إخسأ: خفه شو (المعجم السیط)

يَتَخَطَّفُكُمْ: الْخَطْفُ و الْإِخْتِطَافُ: یعنی ربودن چیزی با شتاب و سرعت، فعلش - خَطَفَ يَخْطِفُ و خَطَفَ يَخْطِفُ است که بهر دو صورت خوانده شده (ترجمه مفردات الفاظ قرآن) / التَّخَطُّفُ: استلاب السَّيِّءِ و أخذه بسرعة...

اقتبس من قوله تعالى: وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ (بحار الأنوار)

فَأَثَرَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ اللَّتَا وَ اللَّتَا وَ بَعْدَ أَنْ مَنِيَ بِهِمُ الرَّجَالِ وَ ذُؤْبَانَ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ  
كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَّتْ فَاعِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا فَلَا يَنْكَفِي حَتَّى يَطَأَ جَنَاحَهَا  
بِأَحْمَصِهِ وَ يُخَمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُسْمَرًا نَاصِحًا مُجِدًّا كَادِحًا لَا  
تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِمٍ وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادْعُونَ فَآكِهِونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَابِّ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَ تَتَكْصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَ  
تَقْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ:

سپس خداوند تبارک و تعالی شما را از آن روزگار طاقت فرسا توسط محمد که درود خداوند بر او و خاندانش باد، نجات داد. بعد از این که او را با شجاعان بی باک و گرگان عرب و سرکشان اهل کتاب مبتلا نمود. هر زمانی که آتش جنگ را شعله ور می کردند، خداوند آن را خاموش می فرمود و هر زمانی که شاخ شیطان پدیدار می گشت و یا هر زمانی که اژدر های شرک دهان می گشودند، برادرش را در حلقوم آن ها می افکند! برادری که عرق ریز راه خداوند، سخت کوش فهم امر خداوند، مقرب رسول خداوند، سرور اولیای خداوند، آماده دفاع، نصیحت گر، جدی و زحمت کش بود و در راه تحقق دین الهی از هیچ ملامتگری هراس نداشت! پس او بر نمی گشت مگر این که اندام شان را لگد مال می کرد و با شمشیرش آتش خشم شان را فرو می نشان!

شما در آن هنگام ها در آسایش به سر می بردید، در حالی که روحیه بی خیالی و خوشگذرانی همراه تان بود. منتظر رسیدن پیش آمدهای ناگوار برای ما بودید، اخبار را از دور پیگیری می کردید، در نبردهای تن به تن عقب نشینی می کردید و از میدان های جنگ می گریختید!

بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي: هما کنایتان عن الداهية الصّغيرة والكبيرة... و اللَّتْيَا: بفتح اللام و تشدید الیاء تصغیر الّتی (بحار الأنوار). / ضرب المثلی است: یعنی بعد این همه اتفاقات (خطبه حضرت...)/ از این ضرب المثل مولا هم استفاده کرده است: هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي وَاللَّهِ لِابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ (فاطمی)

مُنِيّ: مُنِيّ بِكَذَا- على صيغة المجهول- أی اُنْتَلِي (بحار الأنوار). / مبتلا شد (خطبه حضرت..). بُوهُمُ الرِّجَالُ: وَبُوهُمُ الرِّجَالُ: الشَّجَعَانِ مِنْهُمْ لِأَتَهُمْ لَشِدَّةَ بِأَسْهَمٍ لَا يَدْرِي مِنْ أَيْنَ يُؤْتُونَ (بحار الأنوار). / بُوهُمُ جمع بهمة است و به آدم های شجاعی که منطوق و استدلال سرشان نمی شوند، می گویند (خطبه حضرت...)/ و رَجُلٌ بُوهُمَةٌ: شجاع لَا يُدْرِي مِنْ أَيْنَ يُؤْتِي، و الجمع بُوهُمُ (جمهرة اللغة)

ذُؤْبَانٍ: جمع ذئب. و ذُؤْبَانُ الْعَرَبِ: لُصُوصُهُمْ وَصَعَالِيكُهُمُ الَّذِينَ لَا مَالَ لَهُمْ وَلَا اعْتِمَادَ عَلَيْهِمْ (بحار الأنوار)

مَرَدَّةٌ: العتاة المتكبرون المجاوزون للحدّ. (بحار الأنوار). / مَرَدٌ: عاصی، سرپیچی کننده، سرکش، نافرمان: ج: مَرَادٌ، مرده (المعجم البسيط)

نَجَمٌ: ظهر و طلع (بحار الأنوار). / نجم: پدید آمد، ظاهر شد (المعجم البسيط)

قَرْنُ الشَّيْطَانِ: امته و تابعوه (الإحتجاج). / قَرْنُ الشَّيْطَانِ: همسان و پیرو شیطان، تمام این عبارات به شباهت همان قرن، در معنی شاخ است (مفردات الفاظ قرآن)

فَعَرَ: باز کرد (المعجم البسيط). / و فغرفاه .. أى فتحه، و فغرفوه .. أى انفتح - يتعدى و لا يتعدى - (بحار الأنوار)

فَاعِرَةٌ: و الفاعرة من المشركين: الطائفة العادية منهم تشبها بالحية أو السبع، و يمكن تقدير الموصوف مذكرا على أن يكون التاء للمبالغة (بحار الأنوار)

قَذَفَ: پرتاب کرد، تهمت زد (المعجم البسيط). و القذف: الرمي، و يستعمل فى الحجارة كما أنّ الحذف يستعمل فى الحصى، يقال هم بين حاذف و قاذف (بحار الأنوار)

لَهَوَاتِهَا: جمع لَهَاة، و هى اللَّحْمَةُ فى أقصى سقف الفم... (بحار الأنوار). / لَهَاة: گوشت سقف آخر دهان، زبان کوچک. جمع: لهوات، لَهَى (المعجم البسيط). / قَذَفَ أَخَاهُ فى لَهَوَاتِهَا: بردارش را در حلقوم و دهان آن ها می انداخت. دهان ابوسفیان را چه کسی باید ببندد (خطبه حضرت)

يَنْكَفِي: يرجع. أى رجع، من قولهم: كفأت القوم كفاً: إذا أرادوا وجهها فصرفتهم عنه إلى غيره فانكفئوا .. أى رجعوا (بحار الأنوار)

أَخْمَصُ: أَخْمَصُ القدم: باطنها الذى لا يصيب الأرض (مجمع البحرين). / أَخْمَصُ القدم: گودی کف پا (ترجمه مفردات الفاظ قرآن)

يُخْمِدُ: خاموش می کرد. حَمَد: خاموش شد، فرو نشست. حَمَدت انقاسه: مرد (المعجم البسيط)

لَهَب: زبانه آتش. لهيب: زبانه آتش و شدت حرارت آن (المعجم البسيط)

مَكْدُودًا: کَد: تلاش شدید در کار. کَد: تلاش کرد و عرق ریخت (المعجم البسيط). / مكدود از ماده "كَد" است: شدت سختی و فشار: در حالی که در راه خدا در فشار و سختی و در انجام دستورات خدا سخت کوش تلاشگر بود (خطبه حضرت...)

مُشَمَّرًا: شَمَّر: برای کار مهیا شد. شمر عن صاعد الجد: به کاری همت گماشت (المعجم البسيط). / مشمرا ناصحا: مهیا و خیر خواه مردم بود (خطبه حضرت...)

كَادِح: تلاشگر، زحمتکش (المعجم البسيط). / الكدح: العمل والسعي (بحار الأنوار)

وَادِعُونَ: وَدَع الرجل بالضم، فهو وَدِيعٌ، أى ساكنٌ (الصحاح). / الدَّعَاةُ: الخفض. تقول: منه ودع الرجل .. فهو وديع أى ساكن (بحار الأنوار). / وادعون: ساکت و آرام بودید؛ خودتان را گرفتار جنگ نمی کردید (خطبه حضرت...)

فَاكِهُونَ: ناعمون (بحار الأنوار). / فَاكِهُونَ: اهل خوشگذرانی (خطبه حضرت)

الدَّوَائِرُ: صروف الزّمان و حوادث الأيام و العواقب المذمومة، و أكثر ما تستعمل الدائرة في تحوّل النعمة إلى الشّدة، أى كنتم تنتظرون نزول البلايا علينا و زوال النعمة و الغلبة عتّا (بحار الأنوار). / الدَّوَائِرُ: جمع دائرة: مصيبت و سختی

(خطبه حضرت). / وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابُّ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ أَى: يحيط بهم السوء إحاطة الدائرة بمن فيها، فلا سبيل لهم إلى الانفكاك منه بوجه (مفردات ألفاظ القرآن)

تَتَوَكَّفُونَ: التَّوَكَّفُ: التَّوَقُّعُ، والمراد أخبار المصائب والفتن (بحار الأنوار). / تَوَكَّفَ: توقع وانتظار: از دور منتظر شنیدن اخبار و وقایع بودید (خطبه حضرت)

تَنكِصُونَ: نَكَصَ الرَّجُلُ يَنْكِصُ: رَجَعَ إِلَى خَلْفِهِ (المحکم و المحيط الأعظم). / النُّكُوصُ: الإحجام و الرجوع عن الشىء (بحار الأنوار). / تَنكِصُونَ: در مواقع بحرانی عقب نشینی می کردید (خطبه حضرت...)

النِّزَالِ: نبرد تن به تن (المعجم السیط). / والنزال: أن ينزل القران عن إبلهما إلى خيلهما فيتضاربا (بحار الأنوار) فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَصْدَفِيَانِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ وَ سَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ وَ تَبَعَ حَامِلُ الْأَقْلِيْنَ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِيَدْعُوْتَهُ مُسَدِّجِيْبِينَ وَ لِلْغَرَّةِ فِيهِ مُلَاْحِظِينَ ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرِيكُمْ:

هنگامی که خداوند، برای پیامبرش خانه انبیا و سرای برگزیدگانش را اختیار نمود، تیغ های نفاق در بین شما سر بر کشید، جامه دین کهنه شد، گمراهان بی تفاوت زبان گشودند، اوپاش های بی نام و نشان پا به میدان گذاشتند، گردن کشان دشمن حق، نعره زدند و چونان گاوهای وحشی در دشت



حیرت تان دم جنباندند! شیطان در حالی که شما را به سمت خود می خواند، سرش را از مخفی گاهش بیرون آورد. شما را اجابت کننده دعوتش یابید و تماشاگر نیرنگش فهمید. آنگاه به جنب و جوش تان در آورد، احساس کرد که بسیار سبک مغزید و غضبناک تان نمود، فهمید که آتش خشم حقارت های گذشته در شما پنهان است. بدینسان شتر غیر خودتان را داغ نمودید و وارد آبشخور دیگران گشتید!

مَأْوَى: سرپناه (المعجم البسيط)

حَسَكَةُ الْحَسَكِ: نبات له ثمرة خشنة تَعْلَقُ بِأصواف الغنم، و كل ثمرة تشبهها نحو ثمرة القُطْب و السَّعْدَان و الهَرَّاس و ما أشبهه (لسان العرب). / گیاه خاردار، استخوان ریز ماهی... السعدان: گیاهی است خاردار که از بهترین علف آذوقه ی شتر است... الهراس: نام گیاهی است با خارهای بزرگ. (فرهنگ ابجدی). / حسكة: تیغ و خار. در کلام حضرت استعاره به کاررفته است (خطبه حضرت...). / الحسك: نَبَاتٌ لَهُ ثَمَرٌ خَشِنٌ يَتَعَلَّقُ بِالشَّيْءِ... و القَنْفُذُ الصَّخْمُ أَيْضاً (المحيط في اللغة)

سَمَل: الثَّوْبُ الخَلَق (المحيط في اللغة). / سَمِل: ژنده، کهنه (المعجم البسيط)

جَلْبَابٌ: و الجلباب - بالكسر - الملحفة و قيل: ثوب واسع للمرأة غير الملحفة و قيل: هو إزار و رداء. و قيل: هو كالمقنعة تغطّي به المرأة رأسها و ظهرها و صدرها (بحار الأنوار). / جلباب: جامه یا پیراهن بلند و گشاد (المعجم البسيط)

كَاطِمٌ: الكظوم: السكوت (بحار الأنوار). / نطق كاظم الغاوين: گمراهان ساکت بی تفاوت به سخن در آمدند (خطبه حضرت...)/ الكاظم: خاموش، ساکت (فرهنگ ابجدی). / كظم: فرو نشان -خشم را- (المعجم البسيط)

نَبَغَ: ظهر. وَ نَبَغَ الشَّيْءُ كَمَنَعَ وَ نَصَرَ أَي ظَهَرَ (بحار الأنوار)

خَامِلٌ: من خفی ذكره و صوته و كان ساقطاً لا نباهة له (بحار الأنوار). / خامل: فرو نشسته و خاموش، بی جنب و جوش، تنبل، سست و ضعیف (المعجم البسيط)

الْأَقْلَيْنِ: المراد بالأقلین: الأذلون (بحار الأنوار). / وَ نَبَغَ خَامِلٌ الْأَقْلَيْنِ: فرومایگان گمنام به صحنه آمده و ظاهر شدند (خطبه حضرت...)

هَدَرَ: هَدَرَ: تردید البعیر صوته فی حنجرتہ (بحار الأنوار). / به صدا در آمدند (خطبه حضرت...)/ هدر: صدای بلند ایجاد کرد، آواز خوان -کبوتر- باطل و مهدور کرد -خون را- (المعجم البسيط)

فَنَيْقٌ: هو الفحل المُكْرَم عند أهله المُقْرَم لا يُوذَى و لا يُرْكَب (أساس البلاغة). / چنان که می بینید، اصل "فنیق"، شتری است که برای تولید نسل نگهداری می شود و و خیلی هم پیش اهلش قابل احترام است. این جا اما استعاره از شجاع می باشد و بار منفی دارد. چون با "المبطلین" ترکیب شده است (فاطمی)

فَخَطَرَ: خطر البعیر بذنبه یخطر بالكسر خطراً و خطراناً إذا رفعه مرّة بعد مرّة و ضرب به فخذیه (بحار الأنوار). / خَطَرَ: دم جنباندن. (خطبه حضرت...)

عَرَصَات: عرصه: صحن حیاط منزل، زمینی که بنا نشده است (المعجم البسيط). / العَرَصَات: جمع عَرَصَة، و هی کلّ موضع واسع لا بناء فيه (النهاية). / فخطر فی عرصاتکم: در عرصه و جمعیت شما دم می جنبانند. مثل عمر و ابابکر که پیش آن کاملاً در صحنه نبودند (خطبه حضرت...)

مَعْرَزه: ما یختمی فيه تشبیها بالقنفذ فإنه یطلع رأسه بعد زوال الخوف (بحار الأنوار). / مخفی گاه معنای "استعاری" مغرز" است. اصل آن به معنای داخل کردن مثلاً سوزن در چیزی است (فاطمی)

هَاتِفًا: صائحا. الَهْتَأَفُ: الصَّیْح (بحار الأنوار). / هتف: صدا زد، داد زد، شعار داد. هَاتِف: کسی که صدایش شنیده شود و شخصا دیده نشود (المعجم البسيط) أَلْفَاكُم: آی وجدکم (بحار الأنوار)

لِلْغَرَّة: و الغرّة- بالكسر- الاغترار و الانخداع. و الضمیر المجرور راجع إلى الشیطان (بحار الأنوار). / در احتجاج "لِلْغَرَّة" است، با این حال علامه "للغرة" را بهتر می پسندد. من هم همین واژه را مناسب می بینم (فاطمی). / این عبارت به دو صورت نقل شده است. اگر "للغرة" باشد، یعنی شما گول شیطان خوردید و به او نظر کردید و جواب مثبت به او دادید. اگر "للغزة" باشد، یعنی شما برای این که می خواستید خودتات عزیز شوید، به شیطان نظاره کردید (خطبه حضرت...)

خِفَافًا: جمع خفیف: سبک، کم وزن (المعجم البسيط). / فَوَجَدَكُم خِفَافًا: آی مسرعین إلیه. (بحار الأنوار)

أَحْمَسْتُكُمْ: وَأَحْمَسْتُ الرَّجُلَ: أَعْصَبْتُهُ، وَأَحْمَسْتُ النَّارَ أَلْهَبْتُهَا، أَى حَمَلَكُمُ الشَّيْطَانَ عَلَى الْغَضَبِ فَوَجَدَكُم مَغْضَبِينَ لَغَضْبِهِ (بحار الأنوار). / أَحْمَسَ النَّارَ: آتَشَ رَا بَا هَيْزِمَ افزود و افروخته كرد، أَحْمَسَ الْحَرْبَ: آتَشَ جَنَگَ رَا بَرَا فَرُوخَتَ، أَحْمَسُهُ: اُورَا بَه خَشْمَ اُورَدَ (فرهنگ ابجدی). / شَيْطَانَ شَمَا رَا تَحْرِيكَ كَرَدَ، پَس دِيدَ كَه غَضْبَنَاكُ هَسْتِيدَ؛ كِينَه گَزَشْتَه اَز بَدَرِ وَ خَيْبَرِ دَر دَل دَارِيدَ (خطبه حضرت...)

وَسَم: عَلَامَتُ گَزَاشْتَن بَه وَسِيلَه دَاغِ كَرَدَنِ يَا سُوَزَانْدَن، عَلَامَتُ وَ نَشَانَه (المعجم البسيط)

مَشْرَبِكُمْ: مَكَانُ نُوْشِيدَن (المعجم البسيط). / آن روزها به این صورت بوده که مثلاً قناتی یا شطی که در یک محلی قرار داشته، از آن جا برای آشامیدن یا دیگر احتیاجات خود آب برمی داشتند، و چون از همه جا نمی شده آب بردارند، یک مکان های به خصوصی را درست می کردند که حیوانها بروند و آب بخورند و یا انسان ها از آنجا آب بردارند؛ به این مکان ها، "منهل" یا "مشرب" و یا "شرب" می گفتند، و مشخص می کردند که این مشرب مربوط به مردم این آبادی است و آن نقطه ی دیگر، مال دسته ی دیگر می باشد (خطبه حضرت...)

هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ وَالرَّسُولُ لَمَّا يَقْبَرُ ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ "الْا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ" فَهَيَّاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ اَنْتَى تُؤْفَكُونَ وَ كِتَابُ اللّٰهِ بَيْنَ اَظْهَرِكُمْ اُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَ اَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَ اَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَ زَوَاجِرُهُ لَآئِحَةٌ وَ اَوَامِرُهُ وَاَضِحَةٌ وَ قَدْ خَلَقْتُمُوهُ

وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ أَرْعَبَةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ أَبْغِيئِهِ تَحْكُمُونَ "بِسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا" "وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ":

این آشوب، زمانی پدید آمد که فاصله با میثاق اندک است، زخم ها دهان گشوده، جراحی ها التیام نیافته و مراسم خاک سپاری پیامبر به پایان نرسیده! به گمان تان برای هراس از فتنه به این کار شتاب نمودید "بدانید که در فتنه سقوط کردید و جهنم بر کافران احاطه دارد!" از شما بعید بود! شما را چه شده؟ و چه زمانی منحرف می شوید؟ بیراهه روی را در حالی انتخاب می نمایید که کتاب خداوند بین شما قرار دارد؛ کتابی که معارف آن روشن است، احکامش درخشانده، نشانه هایش پر تالو، نواهی اش پیدا است و اوامرش آشکار. شما آن را پشت سرتان گذاشتید. آیا می خواهید از آن دوری نمایید و یا قضاوت با غیر آن را در سر می پرورانید؟ "چه بد است برای ستمگران بدل آوردن!... هر که در جستجوی دینی غیر از اسلام باشد، از او پذیرفته نیست و در روز رستاخیز در جمع زیان دیدگان خواهد بود."

الْعَهْدُ: عصر و زمان، وفا، میثاق (المعجم البسيط)

الْكَلْمُ: الجرح، و الجمع: الكُلُومُ (كتاب العين). / كَلِمٌ: زخم. ج: كُلُومٌ، كِلَامٌ. كَلَمٌ: مجروح ساخت (المعجم البسيط)

رَحِيبٌ: الرَّحْبُ، بالضم: السَّعَة (لسان العرب). / رَحْبٌ: گسترده (المعجم البسيط)

لَمَّا يَدْمَلُ: لم يصلح بعد (بحار الأنوار). / اندملت القَرْحَة: برأت و صلحت (المغرب). / دَمَلٌ - دَمَلًا الجرحُ: زخم رو به بهبودی رفت (فرهنگ ابجدی)

يُقْبَرُ: وقد قبرته: إذا دفنته (تهذيب اللغة)

اَيْتِدَارًا: بدر: شتافت، سبقت گرفت (المعجم البسيط). / در این جا ممکن است "اَيْتِدَارًا"، مفعول مطلق باشد، به این معنا که در اصل "ابتدرتم ابتداراً" بوده، یعنی شما عجله کردید، عجله کردنی؛ و ممکن است مفعولاً له باشد، یعنی برای اینکه شما عجله داشتید، سراغ سقیفه رفتید و دست به این کار زدید (خطبه حضرت...)

هيهات: اسم فعل ماضی است به معنای دور شد، محال است (المعجم البسيط). / هيهات: للتبعيد وفيه معنى التّعجب كما صرح به الشيخ الرضى، وكذلك كيف وأنى تستعملان فى التعجب (بحار الأنوار)

وأنى توفكون: به کدام سوى منحرف می شوید (خطبه حضرت...). / این ساختار، ریشه قرآنی دارد: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَالِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ: فكيف تصرفون عنه إلى غيره - الأنعام/95- (فاطمی)

بين أظهركم: و الحال إن كتاب الله بينكم، و فلائن بين أظهر قوم و بين ظهرانيهم .. أى مقيم بينهم محضوف من جانيه أو من جوانبه بهم (بحار الأنوار)

زاهرة: الزّاهر: المتألئى المشرق (بحار الأنوار). / زاهر: شكوفأ، درخشنده، درخشان (المعجم البسيط)

باهرة: الباهر: نورانى و درخشان (فرهنگ ابجدى). / بَهْرَهُ الأَمْرُ يَبْهَرُهُ بَهْرًا، إذا غلبه. و من ذلك قيل: بَهَرَ القَمْرُ النجومَ، إذا غلبها بنوره، و القمر باهر (جمهرة اللغة)

زواجر: نواهی. رَجَزْتُهُ فَانزَجَرَ أَي نَهَيْتَهُ (کتاب العین). / زواجره لایحه و أوامره واضحه: نهی ها و امرهای قرآن واضح و روشن است (خطبه حضرت...)

لَايَحَةُ: لَاحَ الرَّجُلُ وَ الْأَاحُ، فَهُوَ لَانِحٌ وَ مُلْبِحٌ إِذَا بَرَزَ وَ ظَهَرَ (لسان العرب)

أَرْغَبَهُ عَنْهُ: زمانی که گفته شود: رَغِبَ فِيهِ وَ رَغِبَ إِلَيْهِ: علاقه و تمایل شدید را در آن اقتضاء می کند. خدای تعالی گوید: إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ. ولی اگر گفته شود- رَغِبَ عَنْهُ- دوری و بی میلی نسبت به چیزی را می رساند (خطبه حضرت...)

ثُمَّ لَمْ تَلْبَسُوا إِلَّا رِيثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتُهَا وَ يُسَلَسَ قِيَادَهَا ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَ قَدَدَتَهَا وَ تَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا وَ تَسْتَحْيُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَ إِهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي أَرْتَعَاءٍ وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْحَمْرَةِ وَ الصَّرَاءِ وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْأُمْدَى وَ وَخْرِ السَّنَانِ فِي الْحَسَا:

شما به اندازه رام شدن توسن رمیده خلافت و آسان گرفتن مهارش درنگ نکردید. پس به آتش زدن هیزم فتنه اقدام نمودید و اخگر آن را بر افروختید! به عربده های شیطان گمراه گر گوش دادید، روشنایی تپنده مشعل دین را خاموش نمودید و سنت پیامبر برگزیده را مهمل گذاشتید! به بهانه برداشتن کف پرچرب، شیر را سرکشیدید و برای ضربه زدن به خاندانش، در بیشه زارها به سر بردید، در گودال ها و پشت تپه ها مخفی گشتید و ما برای مصلحت برتر، بر زخم کاردهای بران و خنجرهای فرو رفته در بدن شکیبایی نمودیم!

ترجمه کردن این فراز از گفتار بانو، تجربه برتر می طلبد. این فراز سرشار از آرایه های زبانی است و باعث می شود که به راحتی پی به مقصود نبریم. ما در حد توان، در بخش تصویرهای این خطبه، به این موضوع پرداخته ایم (فاطمی)

لَمْ تَلْبَثُوا: لبث: ماند، اقامت گزید؛ ما لبث أن قال: فوراً گفت (المعجم البسيط)

رَيْثٌ: قَدْر (بحار الأنوار). / ريث: به معنای قدر و مقدار است (خطبه حضرت...). / ريثما: تا زمانی که (المعجم البسيط)

نَفَرَتْهَا: نفرت الدابة: عدم انقیادها (بحار الأنوار). / نفور یعنی دور شدن چهارپا، و کنایه از چموشی آن است؛ افراد وقتی می خواستند بر شتر سوار شوند، چون شتر اول مقداری چموشی می کند و از انسان دور می شود، کمی صبر می کنند تا چموشی آن برطرف شود (خطبه حضرت...)

يُسَلْسَ: شىءٌ سَلِسٌ، أى سَهْلٌ (الصحاح). / و السَّلسُ: السَّهْلُ اللَّيِّنُ المنقاد... سَلِسَ سَلْسًا من باب تعب: سهل و لان (بحار الأنوار)

قِيَادُهَا: ما يقاد به الدابة من حبل و غير (بحار الأنوار). / قِيَاد: افسار حيوان. لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثٌ...: درنگ نکردید، مگر به اندازه ای که افسار شتر آرام و روان گردد (خطبه حضرت...)

تُورُون: توقدون (التحقيق)

وَقَدَّتْهَا: لهبها (هامش الاحتجاج). / وَقَدَّتِ النَّارُ: اشتعل (جمهرة اللغة). / وقود: سوخت (المعجم البسيط)



جَمْرَتَهَا: جمرة النار: القطعة الملتهبة (مجمع البحرين). / جمر: آتش شعله ور شده، ذغال سرخ، ریگ (المعجم البسيط)

الْغَوِيّ: گمراه. تستجیبون لهتاف الشيطان الغوی: استجابت می کنید فریاد شیطان گمراه را (خطبه حضرت...). / غوی: گمراه شد یا گمراه کرد (المعجم البسيط)

إِهْمَال: در بحار "إهماد" دارد. ما اهمال را بر اساس برخی از نسخه ها برگزیدیم (فاطمی)

حَسَوًا: هو الشرب شيئاً فشيئاً (الإحتجاج). / شرب المرق و غيره شيئاً بعد شيء (بحار الأنوار). / در بخش تصویر ها این مطلب توضیح داده شده (فاطمی)

ارْتِعَاءً: شرب الرغوة، و هو زيد اللبن... أصله الرجل يؤتى باللبن فيظهر أنه يريد الرغوة خاصة و لا يريد غيرها فيشربها و هو في ذلكينال من اللبن (بحار الأنوار). / در بخش تصویر ها این مطلب توضیح داده شده (فاطمی)

الْخَمْرَةَ: ما وارك من شجر وغيره، يقال توارى الصّيد عنّي في خمر الوادي، و منه قولهم دخل فلان في خمار التّاس - بالضم - أي ما يواريه و يستره منهم (بحار الأنوار). / الْخَمْرَةَ: اغلب به بیشه زارها گفته می شود؛ وقتی دشمن علنی نیاید، بلکه از میان درختها و به صورتی که شما متوجه او نشوید حمله کند و ضربه اش را بزند، این را در اصطلاح "خمره" می گویند، "خمره" در اصل به معنای پوشش است (خطبه حضرت...)

الضَّرَاء: الشّجر الملتفّ في الوادي... قال ابن الأعرابي: الضَّرَاء ما انخفض من الأرض (بحار الأنوار). / الضَّرَاء: به دو معنا می باشد: یکی به معنای بیشه و

جنگل، و دیگری به معنای گودال‌ها؛ دشمن گاهی در پوشش درخت‌ها و جنگل‌ها و در میان علفزارها مخفی می‌شود و یک وقت هم در پستی‌ها و بلندی‌ها می‌رود و خود را در داخل گودال‌ها مخفی می‌نماید؛ حال اگر معنای اول در نظر باشد، "ضراء" عطف تفسیری برای "خمرة" می‌شود؛ و اگر به معنای "گودال" باشد، معنای جمله این است که شما گاهی در بین درختها و گاهی در میان گودال‌ها مخفی می‌شوید و ضربه‌ی خود را وارد می‌کنید. آن وقت ضربه‌هایی را که وارد می‌کنید (خطبه حضرت...)

حَزَّ: القَطْع، أو قَطْع الشَّيْءِ من غير إبانة (بحار الأنوار). / حَزَّ: قَطْع کردن و بریدن (خطبه حضرت...). / حَزَّ: برید، اثر بریدگی یا خراشیدگی. حازم: شدید و قاطع و مصمم (المعجم البسيط)

المدى: السكاكين. (الإحتجاج). / المدى: جمع مُدْيَة به معنای کارد می‌باشد (خطبه حضرت...)

وَحَزَّ: وَ الْوَحْزُ: الطَّعْن بِالرَّمْحِ... يقال و حزه بالخنجر (بحار الأنوار). / وحز: فرو بردن سر سوزن و مانند آن در بدن (المعجم البسيط). / وَحْزٍ: به تیغ یا نیزه‌ای که در بدن انسان فرو می‌رود، و حز می‌گویند (خطبه حضرت)

الْحَشَاءُ: آنچه در شکم است - از اعضا - جمع آن أحشاء است (المعجم البسيط). / حِشَاءٌ وَ حُشَاءٌ، هر دو به معنای اندرون انسان می‌باشد (خطبه حضرت...)

نَصْبِرُ: در احتجاج "يَصِيرُ" دارد (فاطمی)

وَأَنْتُمْ الْأَمَنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا "أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ" أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الصَّاحِيحَةِ أَنِّي ابْنَتُهُ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَعْلَبُ عَلَى إِرْثِي يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا إِرْثَ أَبِي؟! لَقَدْ جِئْتُكَ سَيِّئًا فَرِيًّا أَفَعَلَى عَمَدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَتَبَدُّتُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ "وَوَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُدَ" وَقَالَ فِيمَا افْتَضَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ "فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثَنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ" وَقَالَ "وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ" وَقَالَ "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ" وَقَالَ "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ" وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حُطْوَةَ لِي وَلَا إِرْثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي فَادُونَكُمَا مَحْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَسْرَتِكَ فَنِعْمَ الْحُكْمُ اللَّهُ وَ الرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَتَدَمَّوْنَ وَ "لِكُلِّ نَبِيٍّ مَسَّةٌ مَقْرُورَةٌ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ... مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ!":

و اکنون شما گمان می کنید که میراثی برای ما نیست "آیا خواستار حکم جاهلیت هستید؟ برای آنان که یقین دارند، قضاوت چه کسی بهتر از خداوند است؟" آیا نمی دانید؟ آری بر شما چونان خورشید درخشان روشن است که من دختر او هستم، آی مسلمانان! میراث مرا انکار می کنی، پسر ابی قیافه؟! آیا در کتاب خداوند، تو از پدرت ارث می بری و من از پدرم ارث نمی برم؟! چیزی

شگفت آوردی! آیا از روی عمد، دست از کتاب خداوند بر می دارید و آن را پشت سرتان پرتاب می کنید؟ در حالی که این کتاب با صدای بلند می گوید: "سلیمان از داوود ارث برد." و آن جا که حکایت خبر یحیی بن زکریا را می کند، می فرماید: "پس از جانب خودت، جانشینی برای من عطا بفرما! تا از من و آل یعقوب ارث برد" و فرمود: "خداوند به شما در باره فرزندان تان سفارش می کند، سهم پسر، دو برابر سهم دختر است." و فرمود: "اگر مالی بر جای گذاشتید، برای پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک به طور شایسته وصیت نمایید. این حقی است برگردن پرهیزکاران." و گمان کردید، جایگاهی برای من نیست، از پدرم ارث نمی برم و خویشاوندی بین ما وجود ندارد؟ آیا خداوند شما را به آیه ای اختصاص داده که من و پدرم را از آن خارج کرده است؟ یا می گوید: اهل دو ملت از هم ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم، اهل یک ملت نیستیم؟ یا شما به عموم و خصوص قرآن از پدر و پسر عم من داناترید؟ نافع فدک را مهار شده و رحل بسته بردار! روز رستخیز با تو ملاقات خواهد کرد! پس نیک داوری است، خداوند، نیکو سرور دادخواهی است محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] و نیکو دادگاهی است قیامت! در آن روز باطل اندیشان زیان خواهند دید، وقتی پشیمان شوید، سودی ندارد! "برای هر خبری هنگام وقوع است" و "به زودی خواهید فهمید، چه کسی با عذابی که رسوایش کند، روبه رو می شود و بر او عذاب جاودانه سکونت خواهد گزید!"

بیش از هشت آیه کریمه از جاهای مختلف قرآن کریم، در این فراز وجود دارد. همین فراز بود که دکتر تیجانی، از آن در مناظره مشهور "الحوار الصریح"

بعد التراويح " بهره برد. با این که خواننده؛ یعنی کسی که آن را قرائت می کرد، با اشتباهاتی آن را قرائت نمود اما بهت و حیرت و سرگشتگی در چشمان مجری برنامه -کسی به نام هاشمی- و دو مناظره گر دیگر -عثمان الخمیس و ابوالمنتصر البلوجی- موج می زد. سی دی این سند تاریخی را من دارم و یکاش در کتاب ها امکان گذاشتن صدا وجود می داشت که آن را برای شما می گذاشتم... از لحاظ فنی، در این جا با چند التفات رو به رو هستیم. بی بی مطهره (سلام الله علیها) در این فراز، سه بار عموم شنندگان را مورد خطاب قرار داده است و دو بار، فرد به خصوصی را (فاطمی)

أُغْلِبُ عَلَيَّ إِثْمِي: آیا من مغلوب شوم بر ارثم (خطبه حضرت...)

الضَّاحِيَّةُ: أي الظاهرة البيّنة، يقال: فعلت ذلك الأمر ضاحية أي علانية (بحار الأنوار)

عَلَيَّ إِثْمِي: در بعض منابع "عَلَيَّ إِثْمِيه" دارد و "ها" را سکت می دانند. علامه در بحار چنین می گوید: و الهاء في إثميه... للسكت، كما في سورة الحاقة: "كِتَابِيَّةٌ" و "حِسَابِيَّةٌ" و "مَالِيَّةٌ" و "سُلْطَانِيَّةٌ"، تثبت في الوقف و تسقط في الوصل، و قرئ بإثباتها في الوصل أيضا (فاطمی)

در احتجاج "أن" ندارد و عبارت بدین صورت است "تَرِثُ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِي" (فاطمی)

فَرِيًّا: أي مصنوعا مختلقاً، و قيل عظيما (الصحاح). / فَرِيًّا: أي أمرا عظيما بديعا، و قيل: أي أمرا منكرا قبيحا، و هو مأخوذ من الافتراء بمعنى الكذب (بحار الأنوار)

حُطْوَةٌ: المكانة والمنزلة (بحار الأنوار). / حظوة: جاه و منزلت (المعجم البسيط). / گاهی مضاعف و ناقص در جای هم قرار می گیرند، مثلاً در آیه ی قرآن که می فرماید: ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، اصل "لِتَشْقَى" که ناقص می باشد، "لِتَشَقَّ" بوده، یعنی مضاعف بوده، ولی ناقص به جای مضاعف آمده است؛ در کلام حضرت هم "حظوة" و "حظَّ" هر دو به معنای "بهره و سود" می باشند، ولی اولی که ناقص می باشد، به جای دومی که مضاعف است به کار برده شده است (خطبه حضرت...)

أَفْخَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي أُمَّ هَلْ تَقُولُونَ: تقریباً، همه کتاب هایی که به این خطبه مزین شده است، واژه "هل" را دارد. به جز مستدرک الوسائل و دلائل الإمامة. تنها در این دو کتاب، واژه "هل" را نداریم. ر.ک. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 17، ص 142، دلائل الإمامة، ط - الحديثة، ص 117- من هم فکر می کنم، این واژه نباشد، بهتر است. بود و نبود آن از لحاظ معنا، اشکال ندارد اما به نظر می آید، با بلاغت این خطبه سازگاری نداشته باشد (فاطمی)

دُونَكَ: اسم فعل: خذ (فاطمی)

مَخْطُومَةٌ: وَالْخِطَامُ: بالكسر كل ما يوضع في أنف البعير ليقاد به (بحار الأنوار). / الْخِطَامُ - ج خُطْم: آنچه را که در بینی شتر برای کشانیدن آن قرار دهند، طنابی است که بر گردن شتر نهند و سر آن را در بینی آن (فرهنگ ابجدی)

مَرْحُومَةً: الرحل للناقة كالسرج للفرس (بحار الأنوار). / فدونهاها مختومة مرحولة تلقاك يوم حشرک: پس بگير اين فدک را در حالی که افسار آن به دست هست و جهاز آن آماده است. روز قیامت تورا ملاقات خواهد کرد (خطبه حضرت...)

الرَّعِيمُ: فی بعض الروایات: و الغريم أى طالب الحق (بحار الأنوار). / زعيم: رهبر. غريم: طلب کننده (خطبه حضرت...)

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسَدِّ تَقَرُّ: أى لكلّ خبر -يريد نبأ العذاب أو الإيعاد به- وقت استقرار و وقوع (بحار الأنوار). / لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسَدِّ تَقَرُّ: برای هر خبری و عده گاهی وجود دارد (خطبه حضرت...)

حلول: سکونت گزیدن، فرارسیدن (المعجم البسيط)

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ يَا مَعْشَرَ النَّقِيبَةِ وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَحَصَنَةَ الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنَّةُ عَنِ ظُلَامَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبِي يَقُولُ الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ سِرْعَانَ مَا أَحَدَثْتُمْ وَعَجْلَانَ ذَا إِهَالَةٍ وَلكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أُحَاوِلُ وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأُزَاوِلُ أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَطَبٌ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهَيْبُهُ وَاسْتَنْهَرَ فَتْمَهُ وَانْفَتَقَ رَتْقَهُ وَأَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبِهِ وَكَسَفَتِ السَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَانْتَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ وَأَكْدَتِ الْأَهْمَالُ وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَلَا بَائِقَةٌ عَاجِلَةٌ أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ فِي مُمَسَاكِمٍ وَ مُصْبِحِكُمْ هُتَافًا وَ صُرَاخًا وَ تِلَاوَةً وَ الْحَانَاً وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ حُكْمٌ فَضْلٌ وَقَضَاءٌ حَتْمٌ" وَ مَا

مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ:"

و آنگاه به سمت انصار رو نموده فرمود: آی گروه بزرگان، یاوران دین و دامنه های رشد اسلام! سبب این سستی و خواب آلودگی در مطالبه و گرفتن حق من چیست؟ آیا پدرم، رسول خداوند که درود و رحمتش بر او و خاندانش باد، نمی فرمود: "شخصیت مرد به احترام فرزندان حفظ می شود؟" چه زود در گرداب فساد افتادید و چه با شتاب چربی های بزغاله زیر بال گرفته تان از دماغش فرو می ریزد! شما توان آنچه که من در پی آن هستم را دارید و نیرویی بر آنچه من می طلبم و دنبالش را گرفتم، در شما وجود دارد. آیا می گویید: محمد که درود خداوند بر او و خاندانش باد، مرده است؟! .. آری، مصیبتش بزرگ است، گشادگی زخمش گسترده، شکاف ناشی از این غم وسعت یافته و پیوستگی پیروانش از هم گسسته! زمین از نبودنش تاریک شد، خورشید و ماه بر صورت شان پرده های خسوف و کسوف کشیدند و ستارگان پراکنده گشتند! آرزوها بر باد رفت، کوه ها کوچک شدند، حریمش نادیده گرفته شد و حرمتش را هنگام مرگ، نگه نداشتند! به خداوند سوگند! آن مصیبتی بزرگ بود و ماتم فراگیر! هیچ سوگی به پای آن نرسیده و هیچ داغی مانند آن سوزان نیست! به این مصیبت بزرگ، کتاب خداوند عزّ و جل اشاره نموده. کتابی که شما در هر صبح و شام به صورت های گوناگون تلاوتش می کنید و آن این که پیش از او انبیا و پیامبران با چنین حکم قطعی و قضای حتمی روبه رو بوده اند اما وظیفه شما چیست؟ وقتی این گونه تلاوت می کنید: "محمد



[صلی الله علیه و آله و سلم] جز پیامبری نیست که پیش از او پیامبرانی بودند و در گذشتند. آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به گذشته بر می گردید؟ و هرکس به گذشته اش برگردد، هیچ ضرری به خداوند نرزد است و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.

أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَطَبٌ جَلِيلٌ...: چنان که می بینید، وقتی نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان می آید، روی گفتار بانو به شدت اثر می گذارد. آنچنان که نزدیک است، رشته سخن از کفش بیرون برود. هرکس دیگری جز او می بود، به طور قطع چنین می شد اما بانو با مهارت ویژه، سخن را به سرانجام می رساند (فاطمی)

رَمَتْ بِطَرْفِهَا: الطَّرْف، مصدر طرفت عین فلان: إذا نظرت و هو أن ينظر ثم يغمض، و الطَّرْف - أيضا - العين (بحار الأنوار)

معشر: المعشر: الجماعة (بحار الأنوار)

النَّقِيَّة: نقيب: بزرگ قوم، بزرگ خاندان، رئیس اتحادیه یا سندیکا (المعجم البسيط). / در نسخه های دیگر، به جای "النَّقِيَّة"، "الفتية" و "البقية" وجود دارند. در "بحار"، "الفتية" را توضیح داده است (فاطمی). / اگر "یا مَعَشَر النَّقِيَّة" باشد، معنای آن "گروه صاحب نفوذ" می شود، "نقباء" هم که می گویند، به همین معناست، یعنی: صاحبان نفوذ (خطبه حضرت...)

أَعْضَاد: جمع عضد، الأعوان، يقال: عضدته كنصرته (بحار الأنوار). / عضد: بازو (المعجم البسيط)

حَصَّنة: حِصْن: آغوش، طرف و جانب (المعجم البسيط). / حِصْن: یعنی حصن و پناهگاه... حضرت می خواهد بفرماید: كأنه اسلام به واسطه شما و در دامن شما بزرگ شد (خطبه حضرت...)

الْغَمِيْرَةُ: ضَعْفَةُ فِي الْعَمَلِ (الإحتجاج). / غَمِيْرُهُ: یعنی ضَعْف (خطبه حضرت...). / در بعض نسخه ها به جای "الْغَمِيْرَةُ"، "ما هذه الفترة" وجود دارد (فاطمی)

السَّنَةُ: نُعَاسٌ يَبْدَأُ فِي الرَّأْسِ، فَإِذَا صَارَ إِلَى الْقَلْبِ فَهُوَ نَوْمٌ. وَالْوَسْنُ: أَوَّلُ النَّوْمِ... وَقِيلَ: النُّعَاسُ، وَهُوَ أَوَّلُ النَّوْمِ (لسان اللسان). / سنة: چرت زدن، چرت و خواب (المعجم البسيط)

طُلَامَتِي: وَالطُّلَامَةُ وَالطَّلِيْمَةُ وَالْمُطَلِمَةُ: مَا تَطْلِبُهُ عِنْدَ الظَّالِمِ وَهُوَ اسْمٌ مَا أَخَذَ مِنْكَ بِغَيْرِ حَقِّ (مجمع البحرين). / وَالسَّنَةُ عَنْ طُلَامَتِي: چرا از ظلمی که به من وارد شده در چرت به سر برده و خوابیده اید (خطبه حضرت...)

الْمَرْءُ يُحَفِّظُ: مرد به اولادش حفظ می شود؛ یعنی اگر می خواهید حقوق و موقعیت آن شخصی که فوت کرده است محفوظ باشد به اولاد او احترام کنید، حرمت فرزندانش را رعایت کنید، زیرا اولاد، یادگاران او هستند (خطبه حضرت...)

سرعان، عجلان: كلاهما من أسماء الأفعال بمعنى سرعة وعجل، وفيهما معنى التَّعَجُّبِ أى ما أسرع وأعجل (بحار الأنوار)

إِهَالَةٌ: الْوَدَكُ: وَهُوَ دَسْمُ اللَّحْمِ، وَقَالَ الْفَيْرُوزِ أْبَادِي: قَوْلُهُمْ سُرْعَانُ ذَا إِهَالَةٍ أَصْلُهُ أَنَّ رَجُلًا كَانَتْ لَهُ نَعِجَةٌ عَجْفَاءٌ وَكَانَتْ، رَعَامَهَا يَسِيلُ مِنْ مَنْخَرِيهَا لِهَزَالِهَا،

فقیل له: ما هذا الّذی یسیل؟ فقال: ودکها، فقال السّائل: سرعان ذا إهالة (بحار الأنوار). / و الإهالة: ما أذبت من الشّحم، وقیل: الإهالة: الشّحم و الزّیت، وقیل: کُلُّ دُهْنٍ ائْتَدِمَ به إهالةٌ (المعجم و المحيط الأعظم)

أحاول: حاول: کوشیدن، تلاش کردن (المعجم البسيط). / ولکم الطاقة بما أحاول: در حالی که شما را که من می خواهم، توانایی دارید (خطبه حضرت...)

مزاولة: در پیش گرفتن، به کار گرفتن (المعجم البسيط). / مزاولة: یعنی ادامه دادن در طلب کردن چیزی؛ حضرت می فرمایند: شما می توانید در آنچه که من دنبالش را گرفته ام از من دفاع کنید، ولی ساکت نشسته اید (خطبه حضرت...)

فَحَطَبُ: الخطب: الشّان و الأمر عظم أو صغر (بحار الأنوار). / حَطَب: هر امری، سختی و دشواری، مصیبت و هر امر مکروه، شأن (المعجم البسيط). / حَطَب: مسأله مهم. فخطب جلیل: رحلت پیامبر مصیبت بزرگ است (خطبه حضرت...)

جلیل: الْجَلِيلُ: العظیم القدر (مفردات ألفاظ القرآن). / جلیل: با وقار، محترم، سالمند (المعجم البسيط)

وَهِيئةٌ: علامه مجلسی، در شرح این خطبه، در بحار "وَهِيئةٌ" را انتخاب کرده است. با توجه به فضای خطبه، به نظر می آید، انتخاب با ذوقی است: و الوهی، کالرّمی: الشّق و الخرق، یقال: و هی الثّوب إذا بلی و تحرّق. در احتجاج "وَهْنُهُ" وجود دارد که به معنای سستی است (فاطمی)

اسْتَنْهَرَ: اتسع. و سَمِيَ النَّهْرَ لِاتِّسَاعِهِ (المحيط في اللغة). / استنهر: از "نهر" است، به معنای وسعت و زیادی (خطبه حضرت...): نهر: رود، رودخانه، تشرزد (المعجم البسيط)

انْفَتَقَ: انشق. الفتق: الشَّقُّ و الرَّتْقُ ضِدُّهُ (بحار الأنوار) الرَّتْقُ: ضِدُّ الْفَتْقِ... الرَّتْقُ إِحْمَامُ الْفَتْقِ وَإِصْلَاحُهُ (لسان العرب). / فتق: شكافت... رتق: شكافی را اصلاح کرد یا خلای را بر طرف کرد (المعجم البسيط). / "أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا: رتق در آیه مصدر بمعنی مفعول است و فتق چنانکه گذشت بمعنی گشودن و باز کردن و ضدّ رتق است. و این می رساند که آسمان ها و زمین ابتدا بسته و درهم فرو رفته و بالاخره مثل يك گلوله و يك چیز بوده است و سپس بوسیله فتق و باز کردن و ایجاد فواصل میان ذرات بدین صورت در آمده اند (قاموس قرآن)

كَسَفَتِ: كسف التّجوم: ذهاب نورها (بحار الأنوار)

أَكْدَتِ: أكدي فلان أي بخل أو قلّ خيره (بحار الأنوار). / أكدت الآمال: آرزوها به بی خیری و ناامید کشید (خطبه حضرت...)

أُضِيعَ الْحَرِيمِ: یعنی سیاست بازان حاکم، کاری کردند که حریم پیامبر که همان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند، در معرض هتک و توهین قرار بگیرند؛ کسانی که باید حامی و مدافع مکتب و حقایق اسلام و قرآن باشند و خطر دشمن را دفع نمایند، خود در معرض خطر هجوم و توهین قرار گرفتند (خطبه حضرت...)

نَازِلَةٌ: مصیبت بزرگ (المعجم البسيط)

بَاقَةٌ: الداهية (بحار الأنوار). / داهية: مصیبت، رویداد عظیم و حادثه ناگوار زيرك و تيزبين (المعجم البسيط)

أَفْنَيْتِكُمْ: فناء الدار: العرصة المتسعة أمامها (بحار الأنوار). / فناء: حياط منزل، ميدان (المعجم البسيط)

فِي أَفْنَيْتِكُمْ فِي مُمْسَاكُمْ وَ مُصْبِحِكُمْ

هُتَافًا وَ صِدْرًا خَا وَ تِلَاوَةً وَ الْحَانَاً: به احتمال زیاد، "فی" در این دو جا، متعلق به عامل مقدر است. شاید در اصل چنین باشد: أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ الَّذِي تَقْرَأُونَ فِي أَفْنَيْتِكُمْ وَ تَقْرَأُونَ فِي مُمْسَاكُمْ وَ مُصْبِحِكُمْ... (فاطمی)

مُمْسَاكُمْ: وَ الْمُمْسَى وَ الْمُصْبِحُ: مصدران و موضعان من الإصباح و الإساء (بحار الأنوار). / مُمْسَاكُمْ: در شبانگاه و صبحگاهتان (خطبه حضرت...)

هُتَافًا وَ صِدْرًا خَا وَ تِلَاوَةً وَ الْحَانَاً: یعنی یک عدّه از شما با صدای بلند قرآن را تلاوت می کردند و عدّه ی دیگر با ناله و همراه با فریاد، و عدّه ای دیگر به صورت معمولی و عدّه ای نیز با صوت و ألحان قرآن را می خواندند (خطبه حضرت...). / هتف: صدا زد. صرخ: فریاد کشید. تلا: قرائت کرد. نسخه "احتجاج"، مقداری فرق دارد (فاطمی)

حُكْمٌ فَصَلٌ: الحكم الفصل: هو المقطوع به الّذى لا- ريب فيه و لا- مردّ له، و قد يكون بمعنى القاطع الفارق بين الحقّ و الباطل (بحار الأنوار). / حُكْمٌ فَصَلٌ وَ قِضَاءٌ حَتْمٌ: و این مرگ، حکم قطعی و قضا محتموم الهی است. مرگ حکم و

قضاء حتمی خداوند است و همه انسان ها محکوم به مرگ هستند (خطبه حضرت...)

أَيُّهَا بَنِي قَيْلَةَ أَأَهْضِمَ تَرَاثُ أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنِّي وَمَسَمَعَ وَمُنْتَدَى وَمَجْمَعٍ تَلَبَّسَ كُمْ الدَّعْوَةُ وَتَشَّ مَلِكُمُ الْخَيْرَةُ وَأَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ وَعِنْدَكُمُ السَّلَاحُ وَالْجُنَّةُ تُوَافِيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ وَتَأْتِيكُمُ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغِيثُونَ وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ وَالنُّخْبَةِ الَّتِي انْتُخِبَتْ وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرَتْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَتَحَمَلْتُمُ الْكَدَّ وَالْتَعَبَ وَنَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ وَكَافَحْتُمُ الْبُهَمَ لَا تَبْرُحُ أَوْ تَبْرَحُونَ نَبَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ وَدَرَ حَلَبُ الْأَيَّامِ وَخَصَّ عَتَّ ثَعْرَةَ الشُّرْكِ وَسَكَنْتْ فُورَةَ الْإِفْكِ وَخَمَدَتْ نِيرَانَ الْكُفْرِ وَهَدَّاتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ فَأَتَى حُرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَأَسْرَزْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ بُوْسَاءَ لِقَوْمٍ "تَكْثُرُوا إِيمَانَهُمْ" مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ "وَهُمْوَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَحْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَحْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" أَلَا وَقَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ وَخَلَوْتُمْ بِالِدَّعَاةِ وَنَجَوْتُمْ بِالضَّيْقِ مِنَ السَّعَةِ فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ فَ "إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ":

از شما به شدت بعید است، فرزندان قیله! آیا میراث پدری من، پای مال گردد، در حالی که در دیدرس من قرار دارید، سخنان شما را در این مجلس و جمع، می شنوم، زیر پوشش دعوت به سر می برید و از خبرها بی اطلاع نیستید. این اتفاق در زمانی شکل می گیرد که شما دارای عدد، نیروی انسانی، ادوات

جنگی و نیروی نظامی هستید و در بین شما سلاح و سپر فراوان وجود دارد؟! دعوت پیاپی به شما می رسد، اجابت نمی کنید، فریادهای مظلومیت بلند است، فریادرسی را از سر بیرون آوردید. شما با مبارزه توصیف می شدید. به خیر و صلاح شناخته می شدید. گزیدگانی بودید، تک چین شده و منتخب هایی که از ما خاندان نمی گذشتید. با عرب جاهلی پیکار کردید، رنج و تعب را تحمل نمودید، در برابر گردن کشان دیگر قد بر افراشتید و با قهرمانان گرد نبرد بر افکندید. همواره ما به شما فرمان می دادیم و شما اطاعتی نمودید. تا بوسیله ما سنگ آسیاب اسلام به گردش در آمد، خیرات و برکات روزگار سرازیر شد، پیشانی شرک به خاک افتاد، فوراه های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت، دعوت به فتنه و هرج و مرج قطع گردید و نظام دین استوار گردید. پس چگونه بعد از بیان حیرانید، بعد از اعلان مخفی کار، بعد از پیشروی عقب رو و بعد از ایمان در سایه شرک پناه می برید؟! بیچاره باد! قومی که پس از پیمان، "سوگندهای شان را شکستند و بر آن شدند که پیامبر را بیرون کنند و همان ها بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند. آیا از آنان می ترسید؟ اگر ایمان دارید، خداوند سزاوارتر است که از او بترسید!" این را بدانید، من می دانم که به رفاه و خوشگذرانی روی آوردید، کسی را که سزاوار قبض و بسط بود، دور نمودید، تن به راحت طلبی دادید و از افق های باز به تنگنا پناه بردید. آنچه در ذهن داشتید، بیرون افکندید و آنچه که به آسانی نوشیدید، استفراغ کردید! پس "اگر شما و همه آن هایی که در زمین هستید، کافر بشوند، خداوند بی نیاز ستوده است!"

أَيْهَاءُ: بفتح الهمزة بمعنى هيهات (مجمع البحرين). / أَيْهَاءُ: این عبارت در بحار با شرح علامه، به همین صورت آمده اما در متن بحار، احتجاج و منابع دیگر "إِيهَاءُ" اعراب گذاری شده است. من "إِيهَاءُ" را در لغت پیدا نتوانستم و فکر می کنم این کلمه به فتح همزه باشد. در ضمن، آیت الله منتظری هم، آن را به فتح همزه می پسندد و می گوید: "أَيْهَاءُ: اسم فعل است، یعنی: هیهات که به معنای بعید بودن و دور بودن امر دلالت می کند." (فاطمی)

بَنِي قَيْلَةَ: الأوس و الخزرج - قبيلتا الأنصار - و قَيْلَةَ: اسم أم لهم قديمة: و هي قيلة بنت كاهل (بحار الأنوار)

أَهْضِمَ: و الهضم: الكسر، يقال: هضمت الشيء أي كسرتة، و هضمه حَقَّ و اهضمه إذا ظلمه و كسر عليه حَقَّه (بحار الأنوار). / هضم: پایمال کرد یا کاهش داد - حق - را، هضم کرد - غذا - را (المعجم البسيط)

التراث: الميراث، و أصل التاء فيه واو (بحار الأنوار)

و أنتم بمرأى مني و مسمع: أي بحيث أراكم و أسمعكم كلامكم (بحار الأنوار). / و أنتم بمرأى مني و مسمع: شما در جلو دیدگان من هستید و صدایتان را می شنوم (خطبه حضرت... مُتَنَدِّي: مجلس، باشگاه، انجمن. (المعجم البسيط). / متندا: محل اجتماع (خطبه حضرت...). / مُتَنَدِّي: نادٍ، مُجْتَمَع، مَحْفَل، مَجْمَع (المكنز العربي المعاصر)

تَلْبَسَ كُتْمٌ: تَغْطِيكُمْ و تحيط بكم (عوامل العلوم و المعارف). / تَلْبَسُكُمْ: زیر پوشش دعوت من قرار می گیرید و از خبرها مطلع هستید (خطبه حضرت...)

الْخَبْرَةُ: الْعِلْمُ بِالشَّيْءِ (لسان العرب)



الْعُدَّة: ابزار آلات و وسایل (المعجم البسيط). / عِدَّة: یعنی عدد و جمعیت، و "عُدَّة" به چیزی که وسیله ی نیروی انسان باشد می گویند، مانند نفوذ کلمه و اعتبار اجتماعی (خطبه حضرت...)

الْجُنَّة: سپر، ستر و پوشش (المعجم البسيط). / الْجُنَّة: الدرع، و كل ما وَقَاكَ فهو جُنَّتَكَ (کتاب العین)

تُوَافِيكُمُ الدَّعْوَةُ: پشت سر هم دعوت به طرف شما می آید، اما اجابت نمی کنید: از این جمله معلوم می شود که مولا علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام، خیلی مردم را دعوت کرده بودند، ولی آنان گوش ندادند و لیبیک نگفتند (خطبه حضرت...)

الْكَفَّاح: استقبال العدو فی الحرب بلا ترس ولا جَنَّة (بحار الأنوار). / كفاح: مبارزه و پیکار (المعجم البسيط)

التُّخَيْبَةُ: المنتخب المختار (بحار الأنوار). / نخبة: برگزیده (المعجم البسيط)

ناطحتم الأمم: ای حاربتهم الخصوم و دافعتموهم بجد و اهتمام كما يدافع الكبش قرنه بقرنه (بحار الأنوار)

البُهَمَ: السَّجْعَان (بحار الأنوار). / ورجل بُهَمَةٌ: شجاع لا يُدرى من أين يُوتى، و الجمع بُهَمَ (جمهرة اللغة)

الْكُدَّ: تلاش شدید در کار (المعجم البسيط)

لَا تَبْرَحُ: لا نزال (الإحتجاج). / لَا تَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ: شاید اصل این عبارت بسیار هنری و موجز چنین باشد: لَا تَبْرَحُ نَأْمُرُكُمْ وَلَا تَبْرَحُونَ نَأْمُرُونَ: همواره ما فرمان می دادیم و شما همیشه اطاعت می کردید. در ضمن، "زال" بمعنی

انفصل است و "برج" بمعنی زال (فاطمی). / و لا- أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ: پیوسته می روم تا به محلّ تلاقی دو دریا برسیم (ترجمه مفردات الفاظ قرآن) رحی: آسیاب، میدان جنگ (المعجم البسيط). / حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَىٰ: تا آنجا که به سبب ما، سنگ آسیای اسلام به گردش درآمد (خطبه حضرت...)

دَرَّ: زیاد شد-شیر یا خیر و برکت-، سود رساند، جاری و سرازیر شد. لله دَرَّةٌ: آفرین و احسنت بر او (المعجم البسيط). / وَ دَرَّ حَلَبُ الْيَوْمِ: برکات روزگار همچون شیر جریان و کثرت پیدا کرد؛ خیر و برکت در اسلام پیدا شد (خطبه حضرت...)

ثَغْرَةٌ: دهان، دندان های پیشین، مرز، بندر (المعجم البسيط). / در این که این واژه، "ثغرة" است یا "نغرة"، علامه در بحار، دو احتمال داده است و خودش، بیشتر روی "نغره" متمرکز است (فاطمی)

الإفك: الكذب، وفورة الإفك: غليانه و هیجانه (عوالم العلوم و المعارف)

الْهَرَجُ: الهرج: الفتنة و الاختلاط، و فی الحديث: الهرج: القتل (بحار الأنوار). / وَ هَدَّاتُ دَعْوَةُ الْهَرَجِ: و موج فتنه و طغیان - تا حدودی - آرام گرفت (خطبه حضرت...)

اسْتَوْسَقَ: اجتمع و انصَمَّ من الوسق - بالفتح - و هو ضمَّ الشَّيْءِ ءِ إِلَى الشَّيْءِ ءِ، و اتَّسَقَ الشَّيْءُ ءِ: انتظامه (بحار الأنوار). / الْوَسْقُ: جمع المتفرق. يقال: وَسَقْتُ الشَّيْءَ ءِ: إذا جمعته (مفردات ألفاظ القرآن)

أَنَّى: ظرف مكان بمعنی أين، و قد يكون بمعنی كيف (بحار الأنوار)

حُرْتُمْ: أى من أين حرتم، حرتم: إما- بالجيم- من الجور وهو الميل عن القصد و العدول عن الطريق، أى لما ذا تركتم سبيل الحق بعد ما تبين لكم؟ أو بالحاء المهملة المضمومة من الحور بمعنى الرجوع أو التقصان، يقال: نعوذ بالله من الحور بعد الكور.. أى من التقصان بعد الزيادة، و أما بكسرهما من الحيرة (بحار الأنوار). / در احتجاج "فَأَنِّي حُرْتُمْ" دارد. ظاهراً علامه وجهی برای آن ندیده و لذا سه احتمال را مطرح نظر قرار داد (فاطمی). / فَأَنِّي حُرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ: پس شما بعد از این بیانات از چه چیز متحیر شدید: این جا، در بعضی نسخه ها "جُرْتُمْ" آمده است، به این معنا که چرا شما بعد از آنکه حق روشن شد، این همه ظلم می کنید؛ ولی این معنا خلاف ظاهر است و بهتر همان نقل "حُرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ" می باشد؛ "حُرْتُمْ" از ماده ی "حار" است، حور یعنی تحیر؛ "حار، يحور" و "حار يحار" به یک معناست (خطبه حضرت)

نَكَصْتُمْ: و النكوص: الرجوع إلى خلف (بحار الأنوار). / نكص: دست کشید و خودداری کرد (المعجم البسيط) نکث العهد: بالفتح نقضه بعد إحكامه (كتاب العين). / نکث: نقض کرد و شکست عهد را- (المعجم البسيط)

الْخَفْضُ: سعة العيش (بحار الأنوار). / الْخَفْضُ: الراحة و السكون، يقال هو في خَفْضٍ من العيش أى في سعة وراحة (مجمع البحرين). / أَلَا وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ: همانا من می بینم که شما پناه آورده اید به رفاه و خوشگذرانی (خطبه حضرت...)

وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسِطِ وَالْقَبْضِ: و دور کردید از صحنه ی خلافت، کسی را که سزاوار به بسط و قبض کشور اسلامی بود (خطبه حضرت...)

بِالدَّعَةِ: الراحة و السكون (بحار الأنوار). / وَ خَلَوْتُمْ بِالِدَّعَةِ: و شما خلوت کردید با سکون و آرامش و خوشگذرانی (خطبه حضرت...)

فَمَجَّجْتُمْ: مج: از دهان بیرون افکند، بد مزه یافت (المعجم البسيط). / مَجَّ الشَّرَابِ مِنْ فِيهِ: رمی (عوالم العلوم)

وَعَيْشْتُمْ: حفظتم (عوالم العلوم)

دَسَّ عَيْشْتُمْ: الدسع: الدفع و القى ء، و إخراج البعير جرّته إلى فيه (عوالم العلوم). / دسعت الذى تسوغتم: آنچه خورده بودید، بالا- آوردید (خطبه حضرت...)

تَسَوَّغْتُمْ: تسوغه: شربه بسهولة (بحار الأنوار). / ساغ الشراب يسوغ سوغا، إذا سهل مدخله فى الحلق و تسوغه شربه بسهولة (عوالم العلوم)

أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتِكُمْ وَالْغَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الْعَيْظِ وَ حَوْرُ الْقَنَاةِ وَ بَيْتَةُ الصِّدْرِ وَ تَقْدِيمَةُ الْحُجَّةِ فَادُونَكُمْ مَوْهَا فَاحْتَقِبُوهَا دَبْرَةَ الظُّهْرِ نَقَبَةَ الْخُفِّ بِأَقْيَةِ الْعَارِ مَوْسُومَةً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ شَدَّ نَارِ الْأَبَدِ مَوْصُولَةً بِ"نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ" فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ "وَسَّ يَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ" وَ أَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ "بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ" فَ"اعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَ انْتَهَرُوا إِنَّا مُنْتَظَرُونَ!":

این را بدانید! آنچه را که گفتم، با آگاهی کامل از تنها گذاشتنی بود که در تمام وجودتان ریشه دوانده و خیانتی که قلب هاتان در بر نموده اند! این سخنان

اما لبریز گشتن کاسه شکیبایی بود، فواره خشم بود، کندی سرنیزه در هنگام نبرد بود، پرده برداری از اندوه بزرگ و اتمام حجت بود! پس ناچه فدک را بگیرد و بند کمرش را محکم ببندد! ناچه ای که در پشت زخم فراوان دارد، با پاهای ضعیف، همراه با ننگدانه دار، علامت زده با مهر غضب خالق جبار، عار جاودانه، متصل "با آتش بر افروخته خداوند که بر دل ها شراره می کشد!" آنچه مرتکب می شوید، در برابر دیدگان الهی است! "به زودی آن هایی که ستم نمودند خواهند فهمید که به کدام بازگشت گاه بر خواهند برگشت!" و من دختر هشدار دهنده شما هستم. "رویه رو عذاب طاقت فرسا است! پس "انجام دهید، ما هم به کارمان ادامه خواهیم داد! منتظر باشید، ما هم منتظر می مانیم!"

در احتجاج "بِالْجِدَّةِ" دارد. متنی را که من برگزیدم، از احتجاج است اما در چنین جاها، انتخاب علامه و انتخاب های دیگر را قابل ستایش می بینم (فاطمی). / الخذلة، أی ترك النصر (عوامل العلوم و المعارف)

خَامَرَ تَكُمُ: خالطتم (بحار الأنوار). / خَامَرَ الشَّيْءَ: قاربه و خالطه (لسان العرب). / وَ خَامَرَ الرَّجُلَ الْمَكَانَ، أی لَزِمَهُ (الصحاح). / مخامرة: مخلوط شدن با چیز دیگر. حضرت می فرماید: من می دانم که شما به کمک ما نمی آید و این جزو روح و مخلوط با ذاتان شده است (خطبه حضرت...)

اسْتَشَعَرَتْهَا: و استشعره: أی لیسه، و الشُّعَارُ: الثُّوب الملائق للبدن (بحار الأنوار)

الْغَدْرَةُ: ضد الوفاء (بحار الأنوار). / غدر: خیانت، عهد شکنی، نارو زدن (المعجم البسيط)

فَيْضَةُ النَّفْسِ: و الفیض - فی الأصل - کثرة الماء و سیلانه... و المراد به هنا إظهار المضمرة فی النفس لاستیلاء الهم و غلبة الحزن (بحار الأنوار). / فیضان: لبریز شدن، سر رفتن، طغیان آب (المعجم البسیط)

نَفْثَةٌ: و النَّفْثُ بالفم شبيه بالنَّفْح، و قد يكون للمغتاظ تنفس عال تسکینا لحرّ القلب و إطفاء لنائرة الغضب (بحار الأنوار). / النَّفْثُ: شبيه بالنَّفْح، و هو أقل من النَّفْلِ (الصّحاح). / انسان وقتی غیظ پیدا کند تا یک مدتی ناراحتیش را مخفی می کند، ولی وقتی بیش از اندازه ناراحت شد، شروع می کند به نفس عمیق کشیدن، فوت کردن و آه کشیدن، این را در اصطلاح "نفث" و "نفخ" گویند؛ البته "نفث" و "نفخ" یک اختلاف جزئی با هم دارند، اگر انسان طوری فوت کند که کمی از آب دهانش هم بیرون آید، به آن "نفث" می گوید، ولی اگر فقط فوت باشد، آن را "نفخ" گویند. نفثة الغیظ: یعنی این سخنان از روی تراوش و به جوش آمدن غیظ و ناراحتی درونی ام می باشد (خطبه حضرت...)

خَوْرٌ: الضعف (بحار الأنوار). / خور: ضعف و سستی (المعجم البسیط)

القناة: الرّمح (بحار الأنوار). / قناة: یعنی سر نیزه. خور: یعنی شکستگی، ضعف و کندی، خور القناة: یعنی کند شدن و از کار افتادن سر نیزه (خطبه حضرت...)

بَيْتَةُ الصِّدْرِ: و البثّ: التّشر و الإظهار، و الهمّ الّذی لا یقدر صاحبه علی کتمانہ فیئته: أى یفرّقه (بحار الأنوار ج). / بثّ: یعنی این که انسان ناراحتی درونیش را علنی کند و بیان نماید؛ در قرآن هم آمده: إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي

إِلَى اللَّهِ: همانا درد دلم و حزن و اندوهم را به خدا بازگو می کنم (خطبه حضرت...)/. بٹ: منتشر کردن، پخش کردن -خبر- (المعجم البسيط)

تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ: اتمام حجت (خطبه حضرت...)/. تقدمه الحجة: إعلام الرجل قبل وقت الحاجة قطعاً لاعتذاره بالغفلة (بحار الأنوار)

فَأَحْتَبُّوْهَا: حقب: تنگ که بر شتر بندند نوار میان بند شتر تنگ پالان شتر (فرهنگ دهخدا)/. الحقب- بالتحری: حبل یشدّ به الرحل إلى بطن البعير... (عوامل العلوم و المعارف)/. حقب: طنابی است که از زیر شکم شتر، روی بار می بندند تا بار شتر محکم شود (خطبه حضرت...)

دَبْرَةَ الظَّهْرِ: و الدَّبر- بالتحريك: الجرح في ظهر البعير (بحار الأنوار)/. دَبْرَةَ الظَّهْرِ: پشت این شتر مجروح است. یعنی شتر خلافت آن طور هم که شما می خواهید به شما سواری نمی دهد. (خطبه حضرت...)

نَقَبَةُ الْخُفِّ: رِقَّة خُفِّ البعير (بحار الأنوار)/. خُفُّ البعير: سم شتر (ترجمه مفردات الفاظ قرآن)/. الْخُفِّ: پای شتر را "خُفِّ" می گویند و "نَقَب" به معنای سستی است؛ وقتی پای شتر سست و ضعیف باشد، می گویند: نقبة الخف، یعنی پای شتر ضعیف است و نمی تواند زیاد راه برود (خطبه حضرت...)

موسومة: وسمته و سما و سمة، إذا أثرت فيه بسمة و كى (عوامل العلوم و المعارف)/. مَوْصُولَةٌ بِ"نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ": داغ غضب خدا، بهاین فدک یا خلافت غضب شده خورده است. وسم: داغ کردن است (خطبه حضرت...)

شَنَارٍ: العيب و العار (بحار الأنوار)/. شنار: ننگ (المعجم البسيط)

أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ: أَيُّ مَرَجٍ يَرْجَعُونَ بَعْدَ الْمَوْتِ (التفسير المعين)

فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَانَ وَقَالَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا رُءُوفًا رَحِيمًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَدَابًا أَلِيمًا وَعَقَابًا عَظِيمًا إِنَّ عَزْوَنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النَّسَاءِ وَأَخَا إِيَّاكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ أَثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَسَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ لَا يُجِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ فَانْتَمِ عْتَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ الْحَيِرَةُ الْمُتَجَبُّونَ عَلَى الْخَيْرِ أَدَلَّتْنَا وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النَّسَاءِ وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ سَابِقَةٌ فِي وَفُورِ عَقْلِكَ غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ وَلَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صِدْقِكَ وَاللَّهُ مَا عَدَوْتُ رَأَى رَسُولِ اللَّهِ وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَالرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَابًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا وَإِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتِهِ فِي الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَيُجَالِدُونَ الْمَرَدَّةَ الْفُجَّارَ وَذَلِكَ بِاجْتِمَاعِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ أَنْفَرْدِ بِهِ وَحْدِي وَلَمْ أَسْتَبِدَّ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي وَهَذِهِ حَالِي وَمَالِي هِيَ لَكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ لَا تَزْوِي عَنْكَ وَلَا نَدَّخِرُ دُونَكَ وَإِنَّكَ وَأَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبِكِ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَيْتِكَ لَا نَدْفَعُ مَا لَكَ مِنْ فَضْلِكَ وَلَا يُوَضَعُ فِي فَرْعِكَ وَأَصْلُكَ حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ فَهَلْ تَرَيْنَ أَنْ أَخَالَفَ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ؟



پس ابوبکر که عبد الله پسر عثمان باشد، جواب داده گفت: "ای دختر رسول خدا! پدرت بر مؤمنین دلسوز، سخی و مهربان بود و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود. اگر او را نسب سنجی کنیم، پدر شما است، نه پدر زنان دیگر و برادر همسر شما است، نه برادر دوستان دیگر. او را از بین دوستان صمیمی دیگر انتخاب کرد و در کارهای بزرگ کمکش کرد. شما را جز خوشبخت ها دوست نمی داره و جز بدبخت های دور از خدا دشمنی نمی کنه. شما عترت پاک و برگزیده رسول خدایید. راهنمای ما بر خیر و خوبی و راهنمای ما به سمت راه بهشت هستید. و تو ای بهترین خانم ها و دختر بهترین پیغمبرها! درگفتارت صادق، در عقل و درایت از پیش کسوتانی، نباید حقت پایمال شود و نباید سخن حقت ناشنیده بماند. به خدا! از رأی و نظر رسول خدا عدول نکردم و بی اجازه او دست به هیچ کاری نزدم. آب پیدا گر قافله که نباید به قافله و قافله سالار دروغ بگوید! خدا را شاهد می گیرم. شاهدهی خدا کفایت می کنه. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می گفت: "ما انبیا مردم، طلا، نقره، خانه، و زمین به ارث نمی گذاریم. تنها کتاب، حکمت، علم و پیغمبری به ارث می گذاریم و هرچه از ما بماند، برای ولی امر بعد از ما است. هر جوری که بخواهد مصرف کند." آنچه را که شما می گوید، ما غصب کردیم، صرف خرید خر و قاطر و اسب و اسلحه می شود. با آن ها مسلمانان باید جنگ کنه. با شیاطین و کفار جهاد کنه. این تصمیم به اجماع مسلمین گرفته شده. من تنها تصمیم گیرنده نیستم. آنقدرها استبداد رای ندارم. حال و روز من اینه! هرچه من دارم برای شما! قابل شما را نداره! تو خانم امت پدرت هستی.

شجره طیبه فرزندان هستی. ما منکر فضیلت شما نیستیم و از اصل و فرع شما کم نمی کنیم. قضاوت شما در اموال شخصی من نافذه. آیا مراد در این خرید، مخالف پدرتان می بینید؟!"

تا این جا، خطبه بانو ما را به دو چیز راهنمایی می کند: اول این که: این خطبه هم مانند خطبه شقشقیه، ناتمام مانده است. چون بی بی مطهره، از کسی سوال نکرد که با جمله "فأجابها" روبه رو بشویم. جواب، از "جَاب" گرفته شده و در فرهنگ ها این چنین می خوانیم: جَوْبُ الأرض: قَطْعُهَا. پس حقیقت این است که این خطبه ناتمام ماند و گفتار بانو عمدا قطع گردید: فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ...

دوم این که شاید یکی از حکمت های غصب فدک همین باشد که بانو با این خطبه شگفت انگیز، دانش، ذوق هنری، فصاحت و بلاغت بی نظیری را به یادگار بگذارد. تا یاهو سرایان، چال دهان باز نکنند که: "معقول نیست یک زن خانه دار، دارای فضیلت های آنچنانی باشد." (فاطمی)

عَزَوْنَاهُ: عَزَوْا: عَزَوْتَهُ إِلَى أَبِيهِ: لَعْنَةٌ فِي عَزَيْتِهِ: إِذَا نَسَبْتَهُ (شمس العلوم). / والعزوة: مصدر عزوت الشيء إلى الشيء أعزوه عزوا، إذا نسبته إليه (جمهرة اللغة). / عزی: نسبت داد (المعجم البسيط) الْإِلْفُ: الإلف: هو الأليف بمعنى المؤلف، والمراد هنا، الزوج لأنه إلف الزوجة وفي بعض النسخ ابن عمك (الإحتجاج). / الأليف: دوست و همدم و همنشین (فرهنگ ابجدی)

حَمِيمٍ: صميمی، داغ (المعجم البسيط)

مَصْدُودَةٌ: صدّ: مانع شد، دفع کرد. صدّ الهجوم: حمله را دفع کرد (المعجم البسيط)

وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)... این حدیث را کسی دیگر نقل نکرده است. گفته می شود که عائشه هم آن را دامن می زد (فاطمی)

الرَّائِدُ: و الرائد لا يكذب أهله .. فهو مثل استشهد به في صدق الخبر الذي افتراه على النبي صلى الله عليه وآله (بحار الأنوار). / و الرائد: طالب الكلاء و هو الأصل، ثم صار كل طالب حاجة رائداً. و المثل السائر: الرائد لا يكذب أهله (جمهرة اللغة). / الرائد: پیشگام، پیشکسوت، راهنما (المعجم البسيط)

عَقَار: ملك -منزل یا زمین- اثاث منزل (المعجم البسيط)

طُعْمَةٌ: الطُعْمَةُ: رزق و روزی، میهمانی، دعوت به غذا خوردن (فرهنگ ابجدی). / طُعْمَةٌ: به چیزی می گویند که در زندگی از آن استفاده می کنند (خطبه حضرت...)

الْكُرَاعُ: اسم يطلق على الخيل والبغال والحمير (المنجد). / كراع: استعمالات گوناگونی دارد اما با توجه به آن فضا و زبان چاپلوسانه، بهترین برگردان آن همان "حمیر" است (فاطمی)

يُجَالِدُونَ: المجادلة: المضاربة بالسيف (بحار الأنوار)

لَا تُزَوِي: أى لا- تقبض و لا- تصرف (بحار الأنوار). / لا تزوي عنك و لا ندخر دونك: من این مال ناچیزم را از شما دور نمی کنم و نمی خواهم مالم را بدون شما ذخیره کنم (خطبه حضرت...). / در احتجاج "لَا تُزَوِي" دارد (فاطمی)

وَذَلِكَ بِاجْتِمَاعِ مِنَ الْمُسْتَلَمِينَ: اجماعی که از آن دم زده شد، عبارت بودند از: ابو عبیده جراح، اسید بن حضیر، بشر بن سعد، سالم، عمر و خودش (فاطمی)

لا ندفع مالک من فضلك... منکر فضیلت شما نیستیم و از اصل و فرع شما کم نمی گذاریم (خطبه حضرت...)

تَرَيْنَ: من الرأى: الاعتقاد (بحار الأنوار) فَقَالَتْ (عليه السلام) سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَ لَا لِأَحْكَامِهِ مُحَالَفًا بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَيَقْفُو سُورَهُ أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْعُدْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا يَقُولُ: "يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ" وَ يَقُولُ: "وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ" وَ بَيْنَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا وَرَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَ الْإِنَاثِ مَا أَرَاخَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ وَ أَرَاخَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ كَلَّا "بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ!"

پس فرمود: سبحان الله! پدرم رسول خداوند که درود و رحمتش بر او و خاندانش باد، از کتاب الهی روگردان نبود و مخالفت احکامش نمی کرد. بلکه همواره در راه قرآن قدم می گذاشت و سوره هایش را دنبال می کرد. آیا در حالی نسبت دادن حدیث دروغی به او، بر خیانت اجماع می کنید؟! تهمت این گونه بعد از مرگ، مانند مظلومیت او و بروز کینه هایی زمان حیاتش می باشد! این کتاب الهی است که به عدل قضاوت می کند و قول فصل را به عهده دارد! می فرماید: "از من و آل یعقوب ارث ببرد." و می فرماید: "سلیمان

میراث بر داوود گردید. " خداوند عزّ و جلّ در جایی که تقسیم سهام می کند، بیان احکام نمود، فرایض و میراث را قانونی کرد و سهم دختر و پسر را مشخص فرمود. با این بیان، جلو علت جویی باطل اندیشان را گرفت و شبهه افکنی و گمانه زنی را از فراروی آیندگان برداشت. نه، این طور نیست! " بلکه هوای نفس تان کار زشت را برای شما زینت داده است! پس شکیبایی نیکو می طلبم و در برابر آنچه می گوئید، از خداوند یاری می جویم!.."

صَادِفًا: معرضاً. الصّادف عن الشّيء: المعرض عنه (بحار الأنوار)

يَقْفُو: والقفو: الاتّباع (بحار الأنوار ج). / والقْفُو: مصدر قولك: قَفَا يَقْفُو، وهو أن يتبع شيئاً... و تَقْفِيَّتُهُ، أي: اتبعته. قال الله جل وعز: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (كتاب العين)

الْعَدْرُ: ضدّ الوفاء (جمهرة اللغة). / غدر: خیانت، عهد شکنی، نارو زدن (المعجم البسيط)

اعْتِلَالًا: إبداء العِلَّة و الاعتذار (بحار الأنوار) بِالزُّورِ: قول الكذب (كتاب العين). / الزور: دروغ و باطل. اعتلالاً عليه بالزور والبهتان: برای خیانتی که می کنید، به حرف باطل و تهمت به پیامبر دلیل می آورید؟ (خطبه حضرت). / زور: دروغ، باطل، شرک (المعجم البسيط)

الْعَوَائِلُ: المهالك و الدّواهي، أشارت عليها السلام بذلك إلى ما دبروا- لعنهم الله- في إهلاك النبي صلّى الله عليه وآله واستئصال أهل بيته عليهم السلام في العقبتين وغيرهما (بحار الأنوار). / والعَوَائِلُ جمع غَائِلَةٍ و هي الحقد (مجمع البحرين). / غائلة: مهلكه، شرّ، فساد، كينه (المعجم البسيط)

وَزَعِ الشَّيْءَ: قَسَمَهُ وَفَرَّقَهُ (المحكم). / وزع: توزیع کرد: خدای عزوجل در قرآن در آن جا که ارث را توزیع کرده است از اقساط سهم های دختر و پسر را مشخص نموده و فرائض میراث را تشریح نموده است (خطبه حضرت...)

اباح: مجاز کرد، افشا کرد - راز را - (المعجم البسيط)

أَزَّاحَ: الإزاحة: الإذهاب و الإبعاد (بحار الأنوار). / أزاح: کنار زد. أزاح الستار: پرده برداری کرد (المعجم البسيط)

التَّظَنَّى: إعمال الظن، و أصله: التَّظَنُّن (بحار الأنوار). / تظنن: گمان؛ در کلام عرب مضاعف به صورت ناقص هم به کار می رود. در قرآن: لتشقى = لتشوق (خطبه حضرت...)

الْغَابِرِينَ: الباقيين. و الغَابِرُ: الباقي من قوله تعالى: إِلَّا عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ (كتاب العين)

التَّسْوِيل: تحسين ما ليس بحسن و تزيينه و تحبيبه إلى الإنسان ليفعله أو يقوله (بحار الأنوار). / سؤل: دلپذیر و جذاب کرد، مزین کرد (المعجم البسيط)

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ أَي فَصْبْرِي صَبْرٌ جَمِيلٌ لَا جَزْعَ فِيهِ وَ لَا شَكْوَى إِلَى النَّاسِ (مجمع البيان). / فصبری صبر جمیل. مصدر به جای تلفظ فعلش قرار گرفته و واجب است که مبتدا حذف شود. - ر. ک سیوطی، باب مبتدا و خبر، ص 97- (فاطمی)



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

